

واژه‌نامه

پارسی سره



فریمان‌خانه زبان پارسی



بنام خدا

واژه‌نامه پارسی سره

گروه گردآورندگان

فرهنگستان زبان پارسی



فرهنگستان زبان پارسی

تهران ۱۳۹۰



سرشناسه : گروه گردآورندگان، فرهنگستان زبان پارسی

عنوان و نام پدید آورنده: واژه نامه پارسی سره / گروه گردآورندگان

مشخصات نشر: تهران : ۱۳۹۰

ISBN: 978-964-00-7814-7

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

موضوع: زبان و ادبیات فارسی

رده بندی کنگره: ۲۲ ف ۶/۱۰

رده بندی دیوبی: ۷۰۳

شماره کتابشناسی ملی: ۱۱۱۳۴۶۵

شابک ۹۷۸-۹۶۴-۰۰-۷۸۱۴-۷

همکاران و گروه گردآورنده: امیرحسین اکبری شالچی، مهرماد کهزایی، آریا سرور، روح الله شهرامی، سیامک قدیمی، حامد قنادی، حسین اقوامی (آزاد)، داریوش محمدی

انتشارات فرهنگستان زبان پارسی: ۳

تهران، خیابان انقلاب، خیابان ۱۲ فروردین پلاک ۴۱۳

چاپ: نخست

شمارگان: ۱۰۰۰

سال انتشار: ۱۳۹۰

چاپ: فرزان

صفحه آرایی: فرشته زیدآبادی

حروفچینی کامپیوتری: الوند نگار

OPEN ACCESS Freely available online

This Book is Freely available online.

This is to give readers the rights to copy, redistribute, and modify this book and requires all copies and derivatives to be available under the same license.



Copyleft 2011

بکارگیری این نسخه و پخشودن آن در تارکده جهانی آزاد است.
خوانندگان می‌توانند نوشتار این نسخه را پختن نمایند و یا آنرا پس از ویرایش بازپخش کنند.
چاپ این نسخه، برای همگان آزاد می‌باشد.

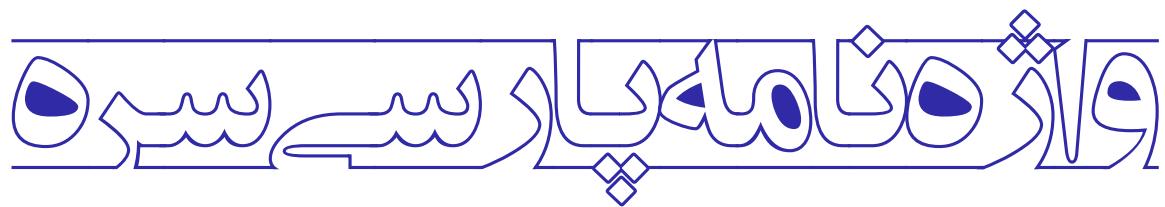
فرهنگستان زبان پارسی

۱۳۹۰ خورشیدی

ISBN 978-964-7814-11-9



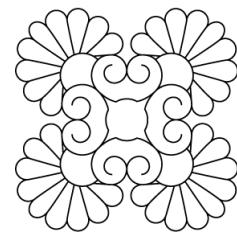
9 789647 814119 >





فهرست

۲	پیشگفتار
۴	اندر چرایی سره‌گویی و سره‌نویسی (دکتر میرجلال الدین کرازی)
۸	پاسداری از زبان پارسی
۱۲	نکته‌هایی چند درباره این واژه‌نامه و روش بکارگیری آن
۱۳	آموزه‌هایی درباره سره‌گویی و سره‌نویسی
۱۴	سه گام تا پارسی سره شیوا
۱۷	برابرگرینی هشیارانه برای واژگان بیگانه
۱۹	بهره‌جویی از گنجینه واژگان پارسی
۲۵	آیین‌مند نمودن پذیرش واژگان بیگانه
۲۷	پاسخ به برخی خُرده‌ها به سره‌گرایی بن‌مايه‌ها
۲۹	بن‌مايه‌ها
۳۰	کوتاهواره‌ها
۳۱	واژه‌نامه



پیشگفتار

بنام خداوند جان و خرد کزین برتراند شه بر نظر ره

زبان پارسی یکی از کهن‌ترین زبان‌های زنده جهان است. این زبان در درازانای هزاران سال، راه دشواری را پیموده است و خود را به فرگشتگی کنونین رسانده است. زبان پارسی امروزین، زبانی زیبا و رسا همراه با آهنگ و نوختی آرام است. ولی آنچه مایه نگرانی است، بکار بردن واژه‌های بیگانه فراوان در زبان پارسی نوبن است. این واژگان بیگانه جایگزین واژه‌های خودی شده‌اند و اندک اندک واژه‌های خودی را میرانده‌اند و مایه فراموشی آنها شده‌اند. زبان همواره فرگشت می‌یابد . پیوسته گروهی از واژگان از زبان بیرون می‌روند و به بوته فراموشی سپرده می‌شوند و گروهی از واژه‌های تازه در زبان پدیدار می‌گردند و شماری از واژه‌هایی که در زبان مانده‌اند از دید آوابی و دستوری و گاه چم واژه، دچار دگرگونی می‌شوند. هر زبانی وام واژه می‌گیرد "اگر و تنها اگر" واژه جایگزین نداشته باشد و این پذیرفتنی است، ولی در پارسی بجای گرفتن واژه، آشفتگی می‌بینیم، چون بدون هیچ هنجاری واژه‌ها بر زبان اندرشده‌اند و آهنگ و هماهنگی و همگنی آنرا نابسامان نموده‌اند. داد و ستد فرهنگی از دیرباز یکی از راههای بالندگی و پرورش فرهنگ‌ها بوده است. مردمانی که با دیگر فرهنگ‌های جهان داد و ستد نداشته‌اند، دچار واپس ماندگی شده‌اند (چنانچه در برخی همبودهای دورافتاده و جدا افتاده در میان جنگل‌های استوایی می‌بینیم). یکی از پیامدهای داد و ستد فرهنگی، داد و ستد واژگان است. زبان‌ها واژگانی را که ندارند از زبان‌های دیگر وام می‌گیرند و واژه‌های خود را به دیگر زبان‌ها وام می‌دهند. این داد و ستد واژگان مایه توامندتر شدن زبان‌ها می‌شود. وانگهی، این وامگیری واژگان، زمانی زیانبار خواهد شد که بی‌بندوبار و لجام‌گسیخته گردد و واژگانی را دربرگیرد که در زبان وامگیرنده برابرهایی داشته‌اند. از آن بدتر زمانی خواهد بود که این واژگان تازه از راه رسیده، اندک اندک جای واژگان بومی زبان گیرنده را بگیرند و مایه فراموشی آنها شوند. این همان چیزی است که هم اکنون در زبان پارسی رخ می‌دهد. در درازانای ۱۴۰۰ سال گذشته واژگان زیادی بنای فرنودهای گوناگون (از واداشتن تازیان به بکارگیری آن گرفته تا ناستیهندگی و تنبی پارسی‌گویان) به زبان ما اندراًمده‌اند. اکنون در این روزگار برگردان ماست که با پاسداری از زبان خویش پاک‌خیزیم در راه شکوفایی و بالندگی آن بکوشیم.

در این واژه نامه کوشیده ایم برای واژگان بیگانه برابرهای پارسی آنها را بنمایانیم تا پارسی‌گویان بتوانند در گفتار و نوشتار روزانه خود، از آن بهره‌گیرند. کوشش شده است که واژگان پارسی که بدست فراموشی سپرده شده‌اند و یا کاربرد آنها در زبان کمنگ شده است، دوباره نمایانده شوند. در فرایند پالایش زبان، به یک نکته باید درنگریست که بکاربردن واژه‌های پارسی، به معنای یک سره بریدن از بکاربری واژه‌های بیگانه نیست؛ ولی تاجایی که می‌شود و به زیبایی، رسایی و شیوه‌ای گفتار و نوشتار، آسیبی نمی‌رسد، باید برابرهای پارسی برای واژگان بیگانه بکار رود.



بر این باور هستیم که همه زبان‌ها با هم برابرند و از دیدگاه ارزش‌های انسانی هیچ زبانی بر زبانی دیگر برتری ندارد. با هیچ زبانی سرستیز نداریم و باور داریم هر زبانی برای گویش‌وران آن زبان بهترین و بالرzesترین زبان است و گویش‌ور هر زبانی باید بتواند از زبان خود پاسداری کند. همه زبان‌های جهان با ارزش هستند و هیچ مردمانی نمی‌تواند با زبان خود به دیگر مردمان فخر بفروشد و یا زبان‌های دیگر را خوار بشمارد. تاریخ، باورها، دین، هنر و آیین‌های هر مردمی پاره‌هایی هستند که «شناسنامه فرهنگی» آنها را می‌سازند و تک‌تک آنها گنجینه ارزشمندی هستند که شایسته بالندگی و شکوفایی می‌باشد.

هنگامی که سخن از سره‌گرایی به میان می‌آید، برخی به نادرست گمان می‌کنند که سره‌گرایان را آهنگ خوارداشتند زبان قومیت آنها بوده و یا خواستار نابودی آن زبان هستند. سره‌گرایی، هیچ ناسازگاری با گونه‌گونی زبانی و بودن زبان‌های بیشمار بر روی این کره خاکی ندارد. اینکه در سره‌گرایی کوشیده می‌شود تا از بکاربردن واژگان دیگر زبان‌ها (چه عربی و ترکی و چه انگلیسی و فرانسوی...) پرهیز شود برابر با نایش (ـنفی) دیگر زبان‌ها و دشمنی با آن نیست. همانگونه که گفته شد، هر زبانی در جای خود بسیار ارزشمند است و گویش‌وران این زبان‌ها نیز باید بر توانمندسازی زبان خود و زدودن آسیب‌هایی که به آن زبان رسیده است کوشانند.

ما نیز زبان پارسی را دوست داریم و مانند جان خویش به نگهبانی از آن می‌پردازیم. از این رو، نمی‌پذیریم که واژه‌های بیگانه، که برابر درستی برای آن داریم، در نوشتار و گفتار ما راه باید. بر این باوریم که اگر گفتار و نوشتار خود را این گونه سامان دهیم، به زودی واژگان پارسی نیز مانند واژگان بیگانه برای گوش‌هایمان آشنا می‌شوند.

دکتر میرجلال الدین کرازی، از استادان بزرگ زبان پارسی، درباره چرایی سره‌گویی و سره نویسی گفتار بسیار ارزشمندی داردند که شایسته‌تر دیدم این گفتار ارزشمند، که هرآنچه باید در این زمینه گفته شود را در خود دارد، را به دنباله این پیشگفتار بیاوریم.

در پایان:

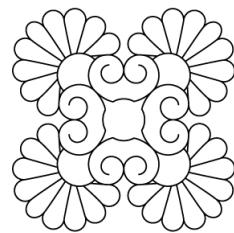
این واژه نامه، دارای کاستی‌ها و نارسایی‌های فراوانی است. برآنیم که در ویرایش های پس از این تا جایی که بتوانیم این کاستی‌ها و نارسایی‌های را کمتر نماییم. اگر شما نیز پیشنهادی درباره این نسک دارید، به نشانی:
info@persianacademy.org

با ما تماس بگیرید.

با سپاس فراوان و آرزوی شادی و فرازمندی برای همه پارسی‌گویان

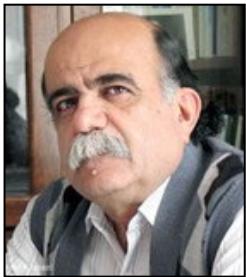
گروه گردآورندگان

اردیبهشت ۱۳۹۰



اندر چرایی سره‌گویی و سره نویسی

دکتر میرجلال الدین کزازی



زبان شکرین و شیوای پارسی که می‌توانیم بی‌درنگ و دودلی آن را نغزتیرین و توانمندترین زبان زیباشتاختی در جهان بدانیم، سرشت و ساختاری دوگانه و ناسازوارانه دارد: از سویی زبانی است بسیار سوده و ساده، نغز و نازک، با زنگ و آهنگی دلاویز و خُنیایی و گوشنواز؛ از دیگر سوی، زبانی استوار و سخت‌جان و پایدار که توفان‌ها و تندبادهایی سهمناک و ستیزآمیز را از سر گذرانیده است و در درازنای سده‌ها و هزاره‌ها، برجای و برپای مانده است و باری گران و تنفسای و توانکاه و پشت‌شکن را بر دوش کشیده است که فرهنگ گران‌سنگ و نازشخیز ایرانی است. این زبان، بهره‌جوی از توانایی‌ها و دلاویزی‌های خویش، همواره امروزیان ایران را به دیروزیان و پسینیان را به پیشینیان و نوادگان را به نیاکان پیوسته است و رشته‌ای سخت و استوار و ناگستنی بوده است که گذشته ایران را اکنونی و روزآمد گردانیده است و پایگاه و پایندان پیوستگی و یکپارچگی فرهنگ و تاریخ ایران گردیده است.

زبانی که مایه‌ورترين سامانه سرودينه و سراودين (~شعری) جهان را، در چندی و چونی، در خود پديد آورده است و آوازه ایران را تا دورترین سرزمین‌های گيتي درگسترده است و سخنوراني بزرگ و ورجاوند را، در آفرینش شاهکارهای جاودان ادبی به کار آمده است؛ شاهکارها و سخنورانی که به هیچ گمان و گزافه همانند و همالی برایشان در سراسر جهان نمی‌توان يافت. شگرفی و شاهواری این زبان و سختگی و سُتواری آن تا بدان پایه بوده است که سخن پارسی و ادب درپيوسته آن را آچنان مایه بخشیده است و بربردده است که فرازنای فرخنده فرنگ و هنر ایران و ستیغ استوار و سر بر سپهر این هنر و فرهنگ گردیده است.

در ایران پس از اسلام همواره آنچه مایه نازش و سربلندی ما ایرانیان بوده است و بدان بر پهنه گيتي بالا برافروخته‌ایم و خویشن را از دیگر مردم‌الاتر دانسته‌ایم و نازان و سرافرازان گفته‌ایم که: «ماییم که توانسته‌ایم سخنورانی سترگ و بی‌مانند چون فردوسی و خیام و مولوی و سعدی و حافظ در دامان فرنگ خویش بپروریم و ببالانایم» سخن پارسی بوده است.

آسیب واژگان بیگانه به بافتار نازک و دلاویز و آهنگین زبان پارسی

یکی از هدف‌های سره‌گویی و سره‌نویسی این است که از زیان‌هایی که واژگان بیگانه به ساختار آوایی و گوشنواز زبان پارسی، و همچنین رسایی، پختگی واستواری آن وارد می‌کنند، جلوگیری کنیم. اینکه زبان پارسی نمی‌باید واموازه‌ها را در خود راه دهد، دیدگاهی دانشوارانه و بر پایه برهان‌های زبان شناختی است. زبان پارسی بسیار پیشرفت‌های است. زبانی بوده است بسیار پویا. از دید زبان شناسی تاریخی، پیشرفت‌های زبان کنونی است. این از آنجاست که زبان آیینه فرنگ است. فرهنگی که پویاست، زبانی هم سنگ



و هم ساز با خویش را پدید می‌آورد. فرهنگ ایرانی چون فرهنگی پویا و پیشناز بوده است، زبان پارسی هماهنگ با آن بسیار دگرگون شده و پیشرفت کرده است. زبان پارسی امروز ساختاری دارد که با بسیاری از دیگر زبان‌های جهان هم روزگار نیست. به سخن دیگر، آن زبان‌ها از دید کاربردهای سرشتین و بنیادین، در روزگاران و در ساختارهایی مانده‌اند که دیری است زبان پارسی از آنها گذشته است. دیگر زبان‌های جهان با پارسی دری یا همان پارسی نو، هم روزگار نیستند. برای نمونه با پارسی میانه سنجیدنی اند، حتی با پارسی باستان. اگر زبان پارسی که بسیار پیشرفته است، از این زبان‌ها که در سنجش با آن هنوز کهن مانده‌اند واژه بستاند، برخود زیان زده است. این واژه‌ها با ساختارها، هنجارها و رفتارهای زبان پارسی سازگار نیستند. از این روی آنها را گزند می‌رسانند و برمی‌آشوبند. بدان می‌ماند که شما پارهای از پلاس یا بوریای ستر درشت را بر پرنیانی نفر و رخشان بپیوندید و بدوزید. پیداست که این دو با یکدیگر سخت ناسازند. نخستین و آشکارترین زیان و گزندی که زبان‌های بیگانه به زبان پارسی می‌زنند آن است که بافتار آهنگین و خنیایی و هموار و گوش نواز، آوایی را در این زبان از میان می‌برند. واژه‌های ایرانی هنگامی که از روزگاران باستانی میانه به روزگار نو رسیده‌اند، واژه‌های پارسی شده اند (پارسی دری)، از دید ساختار آوایی، سوده و ساده و نرم و هموار گردیده‌اند. برای نمونه، یک واژه درشت‌ناک گران اوستایی مانند خورنه [khoarnah] در پارسی شده است فر. [far] از دید ساختار آوایی، به فرجام خود رسیده است؛ یعنی واژه‌ای مانند «فر» بیش از این سوده و کوتاه نمی‌تواند بشود. اما واژه‌هایی که ما از زبان‌های دیگر می‌ستانیم، می‌توانند واژه‌های درشت و گران و ناهموار باشند که آن ساختار دلایل آوایی را از میان می‌برد.

زبان پارسی در درازنای زندگانیش به پایه‌ای از سودگی و سادگی، پیراستگی و نابی رسیده است که هنجارها و کارکردهای برون‌زبانی در آن از میان رفته و تنها آنچه به یکبارگی و به نابی نیازهای راستین و ناگزیر زبانشناختی را بر می‌آورد و به کار می‌آید، در آن برای مانده است. هنجارها و ساختهایی برون‌زبانی و باورشناختی چون نرینگی و مادگی و امردی واژگان که هیچ کارکرد زبانشناختی ندارند و به «ته نشستهایی» از باورهای باستانی و اسطوره‌ای اند که در زبان باز می‌تافته‌اند و به نمود می‌آمدند، در زبان پارسی، یکسره از میان رفته‌اند.

از آن است که آمیختگی زبان پارسی با دیگر زبان‌ها که با آن همروزگار نیستند و هنوز آغازینه و لاینک و آلوده به کارکردهای برون‌زبانی مانده‌اند، بدین زبان نفر و ناب آسیب‌ها می‌رساند و آن را می‌آلاید. آشکارترین و بر جسته‌ترین آسیب که پیش و بیش از دیگر آسیب‌ها فرادید می‌آید، آسیب آواشناسی است. وامواژه‌های درشت‌ناک و ناهموار و گوش‌آزار، بافتار نازک و دلایل آهنگین زبان پارسی را می‌پریشند و زنگ و آهنگ خنیایی آن را زیان می‌رسانند. آسیب‌هایی دیگر که از این رهگذر به دیگر سامانه‌های زبان همچون سامانه گردانشی (ـ صرفی) و نحوی و مانشناختی (ـ معنی‌شناختی) می‌رسد، نهان است و دیرپیدا و زبان را از درون می‌فرساید و می‌پوساند.

اما خواست سرهنویسان بازگشت به زبان زمان روزگار فردوسی نیست؛ اگر نوشته‌ها و سرودهای پارسی گرایانه امروز به زبان فردوسی می‌ماند، از آن روی نیست که آن نویسنده یا سراینده، آن زبان را به کار می‌گیرد یا می‌خواهد به شیوه فردوسی بسرايد. از آنچاست که زبان پارسی بدان سان که استاد توسع یا سعدی به کار گرفته است، از دیدی دیگر، نزدیکترین زبان به زبان سرشتین پارسی است. هنگامی که ما می‌کوشیم به این زبان برسیم، خواناخواه، آنچه به دست می‌آوریم، نزدیک فردوسی خواهد بود؛

بی‌نیازی زبان پارسی از واژه‌های بیگانه

زبان پارسی زبانی است توانمند و بی‌نیاز. اگر گاهی به وامواژه‌ها نیاز دارد، این نیاز در همان مرز و اندازه‌های است که هر زبان می‌تواند داشت، و حتی بسیار کمتر از بسیاری از دیگر زبان‌ها نیازمند وامواژه هاست. این توانمندی در زبان پارسی برمی‌گردد به سامانه و دستگاه واژه سازی در این زبان که بسیار نیرومند و کارآمد و آفرینش گرانه است و حتی بی‌کرانه است. ما می‌توانیم



بی‌شماره در پارسی واژه بسازیم. زبان پارسی مانند بسیاری از زبان‌های جهان کالبدینه نیست؛ بدینسانکه پیمانه‌ها و ریخت‌های از پیش نهادهای برای واژه سازی در این زبان نمی‌بینیم. زبان پارسی بسیار نرم‌شپدیر است؛ به موم می‌ماند؛ خود را با توان زبانی در به کار برندۀ خویش دمساز می‌گرداند. هر چه مایه و توان و دانش شما در زبان پارسی بیشتر باشد، این زبان را آسانتر و مایه‌ورتر می‌توانید به کار بگیرید. برای همین است که این زبان در جهان سرود و سخن و شعر شده‌است. برای آنکه سخنور می‌تواند آنچه را در درون او می‌گذرد، به یاری این زبان روشنتر و رسانتر باز گوید. او زبان پارسی را بیش از هر زبان دیگر می‌تواند از آن خود کند و می‌تواند زبانی ویژه و شیوه شناختی در پارسی برای خود بیابد. برای نمونه، یکی از واژه‌های بسیار آشنا در زبان پارسی، واژه «دست» است. با این واژه می‌توان ده‌ها واژه ساخت؛ گذشته از آن واژه‌ها که دیگران پیش از این، از این واژه ساخته‌اند. بسته‌است که این واژه را با واژه دیگر بپیوندید تا واژه‌ای نو به دست آید؛ فرادست، فروdest، زبرdest، بالادست، پایین‌dest، دستاویز، دستبند، دستگیره و... حتی می‌توانیم فرهنگی خرد از واژگانی را که تاکنون با این واژه ساخته شده‌است فراهم بیاوریم. از این روی، این زبان در سرشت و ساختار، زبانی تُنک مایه نیست که از برآوردن نیازهای روز ناتوان باشد و بخواهد از وام واژه‌ها بهره بردد. ناتوانی، کمبود و بیتوشی از زبان پارسی نیست، از کسانی است که این زبان را به کار می‌گیرند. از این روی می‌توان از واژگان بیگانه بپرهیزید؛ برای واژگانی که به هر انگیزه‌ای در این زبان راه جسته‌است، برابرهای پارسی بیاییم؛ اندک‌اندک این واژه‌ها را هم از بان برانیم؛ و آن واژگان دیگر را به جای آنها بنشانیم. ما اگر گاهی اندک نیاز داشتیم که واژه‌ای را از زبان دیگر بستانیم، برآنم که می‌توانیم چنین کرد.

دو ویژگی بنیادین زبان پارسی

به راستی راز و فسون این زبان زنده زیبای زرین که دلارام و دلای سخن را به شاهوارترین و گران‌مایه‌ترین زیورها و آرایه‌ها آراسته‌است، در چیست؟ پاسخی که بدین پرسش بنیادین می‌توان داد، همان می‌تواند بود که در آغاز این جستار یاد کرده آمد: ناسازوارنگی سرشنی در زبان پارسی که نغزی است نازک و در همان هنگام سخنی است سُتوار. زبان پارسی به دو ویژگی بنیادین از دیگر زبان‌های جهان جدایی می‌گیرد و فراتر می‌رود، آن چه مایهٔ شگفتی است، آن است که این دو ویژگی با یکدیگر ناسازند و آشتی ناپذیر. یک ویژگی ستواری و سخت‌جانی است و ویژگی دیگر نفری و نازکی. زبان پارسی در پی پویه‌ای پایدار، درشتی‌ها و ناهمواری‌های خویش را به کناری نهاده‌است و بن‌مایه‌ها و کارکردهای برون‌زنی خود را یک به یک فروگذاشته‌است، خواست من از این کارکردها و بن‌مایه‌ها هنجارها و رفتارهایی در زبان است که ارزش و کارایی زبان‌شناختی ندارند؛ به راستی مانده‌ها و لای‌ها و ته‌نشسته‌های اسطوره‌ای و باورشناختی‌اند که به زبان راه جسته‌اند. هنجارها و کارکردهایی از گونه ریخت‌های جداگانه برای دوگانگی (تشنیه) یا نرینگی (تذکیر) و مادینگی (تأنیث) و امردی (تخنیث). زبان پارسی بدین سان به زبانی ناب و پیراسته از دید زبان‌شناسی دگرگون شده‌است. از دیگر سوی، آن پویه پایدار، واژه‌هایی گران و ناهموار را تراشیده‌است و به واژه‌هایی نرم، آهنگین، گوشنواز دیگرگون ساخته‌است. این همه زبان پارسی را نغزی و نابی بسیار بخشیده‌است، اما این نغزی و نابی مایه سستی و آسیب‌پذیری آن نشده‌است. زبان پارسی گزنهایی گران و آسیب‌هایی بزرگ را تا کنون از سر گذرانیده‌است و از بوته هر آزمون دشوار تاریخی سربلند و پیروزمند بیرون آمده‌است.

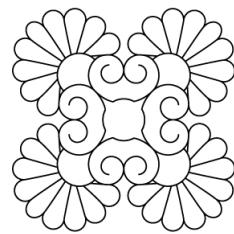
با این همه این زبان شکرین و دلاویز که یکی از فرهنگی‌ترین زبان‌های جهان است و درخشان‌ترین، مایه‌ورترین سامانهٔ ادبی جهان در آن پدید آمده‌است، در این روزگار با دشمنی سخت نیرومند و زیانکار روبروست که فناوری رسانه‌ای است.

فناوری رسانه‌ای که حتا تا نهانگاه خانه‌های کسان راه جسته‌است، زبان‌های بومی را که پیشینه‌ای دیرینه و چندهزار ساله دارند، می‌فرساید؛ می‌کاهد؛ از تاب و توش می‌اندازد؛ تا سرانجام آن‌ها را یکسره از میان بردارد.



پس حتی زبانی به ستواری و سخت‌جانی زبان پارسی نیز در برابر هماوردی چنین سهمگین و سترگ، نیاز به یاری و پشتیبانی و دستگیری دارد. بر هر دوستدار زبان پارسی است که به یاری آن، به هر شیوه که می‌تواند، بستابد. یکی از این کوشش‌های یاریگرانه، کوششی است که در راهاندازی پایگاه زبان فارسی انجام گرفته‌است. پدیدآوران این پایگاه می‌کوشند که در مرز توان خویش نغزی‌ها و کارایی‌های زبان پارسی را نشان بدهند و دلاویزی‌هایی را که در ادب پارسی نهفته‌است آشکار بگردانند. در این سالیان، خدای را سپاس!، غمخواران و یاریگرانی که برشمارشان بی‌درپی افزوده می‌آید، آسیب‌شناسانه به زبان پارسی می‌نگرند و می‌کوشند که توانندی‌ها و کارایی‌های آن را که می‌توان گفت بیگرانه و مرزناشناس است، بشناسانند و در کار آورند. تا این زبان در روزگار پرآشوب و بی‌فریاد رسانه‌ها نیز، بتواند توفان و تندباد را از سریگذراند و از این بوته آزمایش نیز پیروزمند و سربلند بدر آید. آزمایشی که سهمگین‌تر آزمون این زبان توانمند و سخت‌جان شمرده می‌شود.

از درگاه دادر که او نیز بی‌گمان زبان پارسی را گرامی می‌دارد، زیرا دوستدار زیبایی است، برای آنان در این کوشش فرهنگی آرزوی کامگاری و بختیاری دارم.



پاسداری از زبان پارسی

داریوش محمدی

شاید آن گاه که فردوسی پاکزاد، دست به کار سرایش و آفرینش شاهنامه شد، همین رویدادهایی را از سر می‌گذراند که امروزه ما هر دم می‌شنویم و بازمی‌بینیم. شاید او هم بر سر سرزمین سوخته‌اش روزها می‌گریست و پیوسته آه و افسوس سرمی‌داد و از خود می‌پرسید چرا باید این سرزمین آزاد و آباد چنین به سوی نابودی و ویرانی رود. بی‌گمان از همالان فردوسی کسان بسیاری بوده‌اند که کاسه‌ی چه‌کنم، چه‌کنم در دست، پیوسته از زمین و زمان می‌نالیده‌اند و بر سیه‌روزی ایرانی می‌گریسته‌اند. شاید فروتسی هم هر بار که سرودی کهن یا ترانه‌ای می‌بینی می‌شنید اشک از چشمانش روان می‌شد، به همان گونه که امروز، هر گاه سرود «ای ایران، ای مرز پرگهر» را می‌شنویم، بُغز گلویمان را می‌فشارد، انگاری که دیگر هوایی نیست که در دم فروکشیم و باز پس دهیم. ولی می‌دانیم که در همه‌ی آن سال‌های سیاه و رنج‌آور، در مغز فردوسی، اندیشه و انگیزه‌ای جان می‌گرفت که به نیکی در این بیت او نمایان است:

بسی رنج بردم در این سال سی عجم زنده کردم بدین پارسی

او به نیکی و درستی دریافته بود که چه بود ایران‌زمین، زیر پای بیگانگان لگدکوب می‌شود. او هوشمندانه دریافته بود که باید کاری کرد و راهی جُست تا از ویرانی ایران‌زمین و ایرانی پیش‌گیری کند. از این رو دست به کار آفرینش شاه‌کار و کارستان خود شد. هوش سرشار، شور و انگیزه‌ی پایدار فردوسی، او را یاری رساند تا یک‌ته کاری از پیش برد که امروز برای هزاران‌هزار ایرانی در همه‌ی سرزمین‌های ایرانی، مایه‌ی بالش و نزدیان فرهنگ ایرانی است. بی‌گمان یادگار فردوسی، بنیاد یگانگی ایران است و یا دست‌کم می‌توان بدین دست‌آویز برای یگانگی همه‌ی آدم‌های ایرانی در همه‌ی سرزمین‌های ایرانی کوشید و از این راه برای بخش بزرگی از آدمیان بر این گوی خاکی، خوش‌بختی و بهروزی فراهم کرد.

به گمان نویسنده‌ی این نوشتار، آن‌چه برای فردوسی بزرگ، انگیزه‌ی آفرینش شاهنامه بود، امروز هم، از هر سو رخ می‌نماید. ایرانیان جدا از هم، در سرزمین‌هایی پاره می‌زیند. یگانگی از مردمان ایرانی روی بر می‌تاباند. فرهنگ ایرانی در دور و نزدیک خوار شمرده می‌شود. هر ایرانی در گوشه‌ای از این جهان پهناور در گیر گرفتاری‌های کوچک و بزرگ خود است. از تاجیکان در دورترین خاور ایران‌زمین تا کردهای دلیر در دورترین باخته ایران‌زمین هر یک گرفتار و سرگرم بدیختی‌های خود هستند.

همین‌ها بس است تا همچون فردوسی، به بایستگی کاری برای یادآوری شکوه و بزرگی ایران‌زمین و از سرگیری بازسازی آن بیاندیشیم. همبستگی و یگانگی دوباره‌ی ایرانیان و در پی‌آیند آن بهروزی مردمان ایرانی، هنگامی شدنی است که یکایک هم‌وندان



سرزمین فرهنگی ایرانیان، بر بنیاد و پایه‌ی چه بود فرهنگی خود آگاهی یابند و این نکته‌ای است که باید به هر ایرانی، آن را یادآوری کرد.

یادآوری و بازسازی آن یگانگی و همبستگی فرهنگی از دست رفته، کاری است که گویا از دست فرمانروایان به در است. پی‌گیری این خواست، در جهان نوین و پیش‌رفته جز از راه بازسازی اندیشه و رای ایرانیان شدنی نیست. اگر چه با یاری فرمانروایان می‌توان بدین کار شتاب بخشید ولی این گونه که اکنون دانسته شده، خواهندگان یگانگی و بازسازی ایران زمین همچون فردوسی بزرگ تک‌وتهایند و یاری‌گری نیست که آنان را یاری کند.

آفریننده‌ی شاهنامه، راز همبستگی و بازسازی ایران زمین را در برکشیدن زبان پارسی و فرهنگ ایرانی می‌دیده است. و چه زیبا و هوشمندانه این را دریافت‌بوده است. زبان، بزرگ‌ترین و ارزشمندترین ویژگی جدأگر تیره‌ها و مردمان از یکدیگر است. برای ما ایرانیان، زبان پارسی، گزینشی است سراسر تاریخی که هیچ‌گاه به زور شمشیر و جنگ بر دیگر مردمان ورزانده نشده است. زبان پارسی، همان دلائی است که ما به سوی یکی شدن می‌برد. با هر گویش و زبان دیگری که باشیم این گزینش زیبایی تاریخ و کارنامه‌ی ایران زمین، راه‌گشا و پیوندای ماست.

فرهنگ، زمینه‌ای است که در آن، مردم شیوه‌ی زندگی خویش را می‌یابند، با آن می‌زیند و بر آن می‌بالند. فرهنگ هر چه راه‌گشاتر و مردمی‌تر باشد آدم‌هایی فرهیخته‌تر و به روزتر می‌پرورد. گویا، فردوسی پاکنهاد از این که فرهنگ هم‌میهنهانش را پوینده و پیش‌برنده نمی‌دیده است، سخت آشفته بوده است، از این رو در شاه‌کارش دست به کار برجسته‌کردن و بازنمایی زیبایی‌های فرهنگ ایرانی شده است و ریز و درشت، دور و نزدیک آیین‌های فرهنگ ایرانی را به چهره‌ی کارنامه‌ی ایران زمین و به زبان پارسی دری بازآفریده است.

زبان ابزار گفت‌و‌گو و دانستن یکدیگر است. آدمیان از فرای تاریخ و گذر زمان با زبان نوشتاری برای یکدیگر سخن می‌گویند و پیام‌رسانی می‌کنند. چنان‌چه فردوسی بزرگ با زبان پارسی از پس هزاره‌ای با ما سخن گفته است. زبان گفتاری نیز برای آن که بتواند از پس خویش‌کاری بنیادی‌اش برآید، باید رسا و آسان و روان باشد. تا گویندگان و شنوندگان، این تنها ابزار دانستن یکدیگر را بتوانند به آسانی به کار گیرند.

تازش خان و مان برانداز تازیان، و چندی پس از آن ویران‌گری‌های مغولان، شهرهای آباد و دانش‌گاه‌ها و ادب‌سراهای این سرزمین را نابود کرد و بسیاری از نوشه‌های زبان پارسی در آتش جنگ سوخت و دانش‌مندان و ادب‌دانان ایرانی را از دم تیغ گذراند و آن گونه شد که پیوند سرایندگان و نویسنندگان سده‌های پیشین با سرایندگان و نویسنندگان سده‌های پسین، از هم گسیخت. به ویژه پس از تازش مغولان، این گستالت چنان شد که زبان پارسی، به سوی نابودی گام برداشت. پدیداری بزرگانی انگشت‌شمار مانند مولانا و سعدی و حافظ در سده‌های هفتم و هشتم را باید جدا از آن دانست. چرا که پس از تازش مغولان تا چند دهه، کارسازی و درآیش استادان پیشین، بر پای بود و نیز سعدی و مولانا پرورده‌ی ادبستان پیش از مغول بودند و حافظ، در شیراز سده‌ی هشتمی پرورده می‌شود که تا اندازه‌ای به دور از یورش مغولان مانده بود.

از سده‌ی هشتم که بگذریم، دوره‌ی «نشیب ادبی» می‌آغازد و تا آغازه‌ی سده‌ی سیزدهم ماهشیدی (همقری)، این نشیب ادبی دنباله می‌یابد. سده‌ی سیزدهم زمان رستاخیز ادبی زبان پارسی است. در آغاز سده‌ی هشتم به گفته‌ی ادوارد براون، «نخستین تباه‌گر بزرگ زبان پارسی»، که همان «وصاف الحضره» باشد، نسکی به نام «تجزیت المصار و تجزیت الاعصار» نوشته که «تاریخ و صاف» نامیده می‌شود. وصف در این تاریخ‌نامه تا توانسته است سخن‌پردازی و هماهنگ‌آوری کرده و واژگان تازی و ترکی مغولی به کار برده است و در این راه به اندازه‌ای فراخروی و گراف‌گویی کرده است که خواننده‌ی ناویژه کار پارسی‌زبان از آن نمی‌تواند بهره بگیرد. چرا که نویسنده‌ی آن، تاریخ‌نویسی را بهانه‌ای کرده است تا «مجموعه‌ی صنایع علوم و فهرست بدایع فضایل و دستور اسالیب بلاغت و قانون قولیب براعت...» خود را به رخ خواننده بکشد و برتری هنری (!) خود را بیاستواند. و از این بدتر، شماری از



نویسنده‌گان سده‌های سپس‌تر هستم، به ویژه در تاریخ‌نگاری، از «وصاف‌الحضره» پی‌روی کردن که واپسین آن‌ها میرزا مهدی‌خان استرآبادی، دبیر نادرشاه افشار و نویسنده‌ی دو نسک «جهان‌گشای نادری» و «دره‌ی نادره» است.

برآیند آن شد که ما پارسی‌زبان امروزین، نوشه‌های نویسنده‌گان سده‌های نخست اسلامی را به آسانی درمی‌یابیم ولی در خواندن نوشه‌های آغاز دوره‌ی قاجار و زمان نادرشاه افشار درمی‌مانیم. ویژگی نوشه‌های وصف‌الحضره‌ای، کاربرد بی‌خود و بسیار واژگان تازی است به گونه‌ای که گاه ساختار زبان پارسی هم در آن گم می‌شود و نمی‌توان با دل‌آسودگی آن نوشتارها را پارسی دانست. خوش‌بختانه، دکرگشت آزادی‌خواهان سده‌ی پیش، پاک‌سازی زبان پارسی از واژگان بی‌خود و بی‌هوده بیگانه را به یک نیاز و سپس‌ترها به یک جنبش دگراند. نویسنده‌گان می‌کوشیدند هر چه ساده‌تر و روان‌تر بنویسند و از واژگان خوش‌بافت و خوش‌دراحت پارسی سود بزنند.

با روی کار آمدن فرهنگستان یکم زبان و ادب پارسی، کار پاس‌داری، پالایش و توان‌مندسازی زبان پارسی شتاب گرفت و ما امروزه بسیاری از واژگان و نوساخته‌ها ی دانش‌مندان فرهنگستان یکم را به کار می‌بریم و به آسانی آن‌ها را درمی‌یابیم. اگر نبود کار آن دانش‌مندان، شاید امروزه ما به جای واژگان خوش‌آهنگ و زیبایی همچون دانش‌گاه، دانش‌کده، بیچال، شهرداری، شهربانی، دادگاه، دادگستری، دبستان، دبیرستان، هواپیما و ... واژه‌های نادری‌افتنتی و گمراهی همچون انجورسیته، فاکلتی، رفریجراتور، بلدیه، نظمیه، محکمه، عدله، مکتب، اسکول، طیاره و ... را به کار می‌بردیم و در مغز کودکانمان هم، این جزیره‌های گمنام فرهنگی‌زبانی را هر روز بارمی‌کردیم و زبان پارسی را برای خود و آینده‌گان ناکاربردی و نادلپذیر می‌گرداندیم.

گذشتگان فرهنگی ما کار خود را کم و بیش به خوبی پی‌گرفتند و برآیند آن شد که امروزه به گواهی زبان‌دانان بزرگ، پارسی‌گرایی و گرایش به کاربرد واژگان پارسی، به یک خواست و نهادِ درونی و کمابیش فراگیر، دگریده است و فراغیرانه می‌توان گفت که پارسی‌زبانان، به ارزش کاربردِ واژگان زبان خودشان پی‌برده‌اند. این گرایش، در روند سرشتین زبان پذیرفته شده است و از این راه، زبان پارسی نیازهای بایسته و شایسته‌ی خود را در واژه‌سازی برمی‌گیرد و به ساختار استوارتر و روش‌تری دست می‌یابد.

اگر چه ساختارها ی بیگانه کمابیش از این زبان دور ریخته شده‌اند و دیگر به کاربردن ساختارها و دستورها ی بیگانه، یک نادرست و کژدانی و زشت‌سخنی دانسته می‌شود ولی هنوز می‌بینیم که واژگان بیگانه ی بسیاری در زبان ما رفت‌وآمد می‌کنند و این، بایستگی نیرو افزایی گرایش درست و به جای پارسی‌گرایی در زبان پارسی را گوش‌زد می‌کند. این نیاز و بایستگی، برای جهان‌نوین و ابزار بس‌توان‌مند آن، رایاتار (اینترنت)، سدچندان می‌شود. پارسی‌زبانان با جهان از راه رایاتار روزبه‌روز بیش‌تر درگیر می‌شوند و با هزاران واژه‌ی تازه روبرو می‌شوند که به انگیزه‌های گوناگون از پس کار برگرداندن آن‌ها به زبان پارسی برنمی‌آیند. همین نکته است که انگیزه‌ای می‌شود تا کسانی که دل‌سوز زبان پارسی هستند و آن را از جان دوست‌تر می‌دارند دست به کار شوند و در این بازار شلوغ، به یاری این پیر کهنه به پا خیزند.

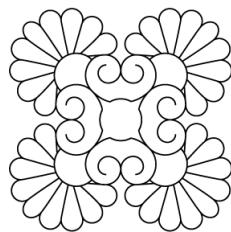
زبان‌شناسان، زبان را باشنده‌ای زنده برمی‌شمرند که در پیچ و خم روزگار راه خویش می‌یابد، گاه پست و گاه بلند می‌شود و پیش می‌رود. گاهی هم از پس توفان‌های روزگار برنمی‌آید و رخت خویش از میان آدمیان برمی‌دارد.

می‌دانیم که زبان پارسی از پس آن همه گذشته‌ی پرنشیب و فراز چندهزار ساله‌ی ایران‌زمین خود را به ما رسانده و اکنون هم سرا فرازانه بر زبان ما روان می‌شود. زمان ما یک ناسانی چشم‌گیر و شاید برتری شگفت‌آور با دیگر زمان‌ها دارد و آن پیش‌رفت‌تند فن‌آوری و گسترش دمان دانش و فن در میان آدمیان است. از آن‌جا که زبان نخستین ابزار آدمی برای بهره کردن اندیشه و یافته‌اش با دیگران است، پس از این همه، جوش و خروش زمانه، بیش‌ترین نشانه‌پذیری داشته است. بسیاری از زبان‌های جهان امروز، در رودخانه‌ی چرجنبوچوش دانش و فن‌آوری پرورده‌اند و اکنون راه خویش، چه سخت و چه آسان، پی‌می‌گیرند.

ولی زبان پارسی دری، از پس هزاره‌ها بالش و پرورش، ناگاه به این رودخانه‌ی خروشان دانش رسیده و با آن همراه گشته است. با آن پیش می‌رود و با آن هم‌نوا می‌شود. خروشندگی و روندگی دانش و پیش‌رفت آن‌چنان است که هیچ زبانی بی‌یاری گویندگان و



کاربرندگان آن، نمی‌تواند از پس نیازهای روزافزونی که دانش بر آن بارمی‌کند، برآید. دستگاه زبان به خودی خود کند است و آن توانایی و چابکی را ندارد که این همه نام و نشانی برساخته‌ی دانش را بگوارد. از این رو، امروزه زبان‌های پیش‌رفته و کارا به‌ناچار نیاز به یاری دل‌سوختگان و خواهند‌گانشان دارند. زبان پارسی ما هم، همین گونه است و باید به یاری آن بستابیم.



نکته‌هایی چند درباره این واژه‌نامه و روش بکارگیری آن

مهرماد کهزایی

در این واژه نامه کوشش شده است تا جایی که بتوان، برای همه واژگان بیگانه چندین واژه برابر پارسی نمایانده شود تا پارسی‌گویان بتوانند بر پایه نیاز خود یکی از این برابرها را در گفتار و نوشتار روزانه خود، بکارگیرند. هر واژه بسته به جایی که بکار می‌رود و همچنین آهنگ و سامه نوشته، می‌تواند ماناک‌های (معنی‌های) گونه‌گونی بخودگیرد. برای نمونه واژه "انتشار" در جایی برای "افشاندن" و "پراکندن" بکار می‌رود (انتشار گرد و خاک) و در جای دیگر برای "پخشودن" کتاب و روزنامه. از سوی دیگر یکی از نارسایی‌های کنونی این واژه‌نامه این است که در آن واژه‌های بیگانه‌ای که نوشتار یکسانی دارند ولی آوایش و ماناک‌های گونه‌گونی دارند (برای نونه مَسْكُن و مُسْكِن، خِير و خَير ويا جِرم و جُرم) همگی در یک سروواژه آمده‌اند و برابرهای آنها از هم جدا نشده‌اند:

مسکن: آرامبخش، خانه، سرای، سرپناه، کاشانه

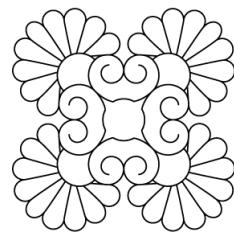
خیر: بخشش، بزرگواری، پاک، جوانمرد، خوب، خوش، شایسته، نیک، نیکوکار، نه

جرم: بزه، بزهکاری، تنومند، چگالی، گناه

سحر: جادو، سپیدهدم، پگاه

همانگونه که می‌بینید این سروواژه‌ها از هم جدا نشده‌اند و کاربر واژه‌نامه خود باید این ماناک‌ها را از هم شناسایی کند. امیدواریم در ویرایش‌های پس از این این نارسایی را از میان برداریم.

کوشش شده است که واژگان پارسی که بدست فراموشی سپرده شده اند و یا کاربرد آنها در زبان کمرنگ شده است، دوباره نمایانده شوند. شاید در آغاز برای مردم این واژه‌ها نآشنا و دیرپذیر باشد. بهتر است اگر برای یک واژه بیگانه چندین برابر نمایانده شده‌است، برابرهایی جایگزین آن شوند که برای مردم آشناتر باشد تا به رسایی و شیوه‌ای گفتار آسیبی نرسد. هرچند بد نیست برای زنده کرده واژه‌های بدست فراموشی سپرده شده، هر از گاهی نیز آنها را در لابلای گفتار بکار برد و آنها را در میان دو کمانک () بازشناساند.



آموزه‌هایی درباره سره‌گویی و سره‌نویسی

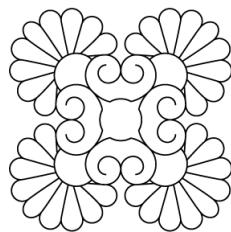
مهرماد کهزابی

هنر سره‌گویی

گفتار و نوشتار سره باید همراه با زیبایی، استواری، شیوای و رسایی باشد. سره‌گویی و سره‌نویسی هنری است همسنگ و همتراز با سروden چکامه‌های زیبایی پارسی. سره‌گویی تنها این نیست که واژه‌های بیگانه را با برابرهای پارسی آن جایگزین کرد، در سره‌گویی باید بهترین واژه‌ای را از میان برابرهای پارسی برگزید که با آهنگ و سامه نوشته همخوانی داشته باشد. دیگر آنکه در سره‌گویی گاه نمی‌توان تنها بسادگی واژه را جایگزین کرد، گاهی باید ساختار آن گزاره (جمله) دگرگونی یابد و به ساختار پارسی درآید. بسیاری از واژگان بیگانه به همراه خود ساختار بیگانه را سربار زبان می‌کنند که همراه با جایگزینی آن واژه، ساختار نیز باید به پارسی برگردد.

یکی از خرده‌هایی که به سره‌گرایی گرفته می‌شود این است که برای مردم کوچه و بازار و مردمی که با واژگان سره آشنایی ندارند و اندريافت گفتار و نوشتار سره کمی دشوار است. هرچند که آرمان فرجامین این است که یکسره همه واژگان بیگانه از زبان زدوده شوند، ولی اینکار یکشبه شدنی نیست. زمانی که روی سخن با کسانی است که با سره‌گویی آشنایی ندارند بهتر است زبانی ساده و شیوا برای آنها بکار گرفته شود، هر چند بد نیست هر از گاهی در لابلای گفتار واژه‌های نژاده پارسی نیز بکار رود تا این واژگان نیز کم کم در میان مردم جای باز کند و با آنها خو بگیرند.

همواره باید کوشید که گفتار و نوشتاری ساده، زیبا و شیوا، مردم بیشتری را بسوی سره‌گرایی کشید. بزرگترین آسیب به سره‌گرایی زمانی است که گفتار و نوشتار، ناشیوا و نارسا و پر از واژگان ناآشنا که با آهنگ سخن نیز همخوانی ندارند باشد که با خود دلسردی و دلزدگی می‌آورند و مایه واپس زدن پارسی سره از سوی مردم کوچه بازار می‌شود.



سه گام تا پارسی سره شیوا

برای اینکه یک نوشتۀ آمیخته به واژگان بیگانه، در پارسی امروزین ایران را به پارسی سره‌ای شیوا و رسا بازگرداند، نیاز است سه گام پی در پی، پیموده شود.

۱- گام نخست، بازگرداندن به پارسی پالوده: در گام نخست باید واژگان بیگانه را تا جایی که می‌توان با واژگان پارسی روامند و آشنا برای همه جایگزین نمود. این جایگزینی باید بگونه‌ای باشد که همگان بسادگی بی‌نیاز به واژه‌نامه بتوانند آنها را دریابند.

۲- گام دوم، سره‌سازی: در سره‌سازی باید همه واژگان بیگانه را یکسره از نوشتار زدود تا نوشتۀ‌ای سره فراهم آید. در سره‌سازی ناگزیر از بکاربردن واژه‌هایی هستیم که شاید برای همگان آشنا نباشند و در میان توده مردم روامند نباشد. ولی این واژگان باید آرام آرام جای خود را در گفتار و نوشتار روزانه مردم پیدا کنند.

۳- گام سوم، شیواسازی: از آنجا که واژگان بیگانه، گاه به همراه خود ساختار دستوری بیگانه را نیز به زبان می‌آورند، تنها با یک جایگزینی ساده واژگان، نمی‌توان به یک نوشتار رسا، شیوا و خوش‌آهنگ دست یافت. همانگونه که در هنگام برگردان یک نوشتۀ انگلیسی به پارسی نمی‌توان همان ساختارها را بکار برد در یک ترجمان (مترجمه) شیوا و هنری نیاز است ساختار دستوری هم بازگردان شود و یا گاهی واژه‌هایی را برای رسایی بیشتر افزود، در سره‌سازی نیز باید برای رسایی و زیبایی نوشتار، ویرایش‌هایی را انجام داد.

در زیر، نوشتۀ‌ای که از ویکی‌پدیای پارسی گرفته شده است، آمده. این نوشتار را گام به گام به پارسی سره شیوا برمی‌گردانیم:



پارسی امروزین:

با آنکه در مورد محل تولد زرتشت تاکنون تاحالا تحقیقات گستردہ‌ای صورت گرفته اما هنوز نتیجه قطعی به دست نیامده است. از گات‌ها که تنها مأخذ اساسی راجع به زندگی زرتشت است، هیچگونه اطلاع دقیقی، خواه در باب مولد و خواه درباره محل دعوت و منطقه عمل او، به دست نمی‌آید. در چندین قسمت از یشت‌ها در اوستا محل فعالیت دینی زرتشت ایرانویج ذکر شده است. در منابع پهلوی و به دنبال آنها در کتاب‌های عربی و فارسی ایرانویج را با آذربایجان یکی شمرده‌اند. دانشمندان انتساب زرده است را به آذربایجان، به دلایل فراوان مردود می‌دانند که مهمترین آنها دلایل زبانی است. زبان اوستایی یعنی زبان کتاب اوستا، زبانی است متعلق به شرق ایران و در این کتاب هیچ نشانی از واژه‌هایی که اصل مادی یا فارسی باستان داشته باشد، دیده نمی‌شود. امروزه بیشتر دانشمندان ایران‌شناس ایرانویج را خوارزم به شمار آورده و زادگاه زرده را آنجا دانسته‌اند.

پارسی پالوده:

با آنکه درباره زادگاه زرتشت تاکنون پژوهش‌های گستردہ‌ای انجام شده ولی هنوز برآیندی بی‌چون و چرا [در این باره] به دست نیامده است. از گات‌ها که تنها **مأخذ** بنیادین درباره زندگی زرتشت است، هیچگونه آگاهی درستی، خواه درباره زادگاه و خواه درباره محل دعوت و منطقه عمل او، به دست نمی‌آید. در چندین بخش از یشت‌ها در اوستا **محل فعالیت** دینی زرتشت ایرانویج یاد شده است. در **منابع** پهلوی و به دنبال آنها در کتاب‌های عربی و پارسی ایرانویج را با آذربایجان یکی شمرده‌اند. دانشمندان نسبت‌دادن زرده است را به آذربایجان، به **دلیل‌های** فراوان پذیرفته نشده می‌دانند که مهمترین آنها **دلیل‌های** زبانی است. زبان اوستایی یعنی زبان کتاب اوستا، زبانی است که از آن خاور ایران می‌باشد و در این کتاب هیچ نشانی از واژه‌هایی که ریشه مادی یا پارسی باستان داشته باشد، دیده نمی‌شود. امروزه بیشتر دانشمندان ایران‌شناس ایرانویج را خوارزم به شمار آورده و زادگاه زرده را آنجا دانسته‌اند.

- برای رسایی بیشتر، [در این باره] افزوده شد.
- با آنکه واژه پارسی نشد، اما ساختار دستوری آن به پارسی برگردانده شد: انتساب: نسبت دادن، دلایل: دلیل‌ها،

پارسی سره:

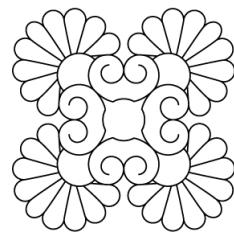
با آنکه درباره زادگاه زرتشت تاکنون پژوهش‌های گستردہ‌ای انجام شده ولی هنوز برآیندی بی‌چون و چرا در این باره به دست نیامده است. از گات‌ها که تنها بنایه بنیادین درباره زندگی زرتشت است، هیچگونه آگاهی درستی، خواه درباره زادگاه و خواه درباره **جایگاه فراخوان** و **جایگاه کردار** او، به دست نمی‌آید. در چندین بخش از یشت‌ها در اوستا **جایگاه کردا** دینی زرتشت ایرانویج یاد شده است. در بنایه‌های پهلوی و به دنبال آنها در نسک‌های تازی و پارسی ایرانویج را با آذربایجان یکی شمرده‌اند. دانشمندان نسبت‌دادن زرده است را به آذربایجان، به شوئنهای فراوان پذیرفته نشده می‌دانند که مهمترین آنها شوئنهای زبانی است. زبان اوستایی یعنی زبان نسک اوستا، زبانی است که از آن خاور ایران می‌باشد و در این نسک هیچ نشانی از واژه‌هایی که ریشه مادی یا پارسی باستان داشته باشد، دیده نمی‌شود. امروزه بیشتر دانشمندان ایران‌شناس ایرانویج را خوارزم به شمار آورده و زادگاه زرده را آنجا دانسته‌اند.

**پارسی سره شیوه:**

برای اینکه بتوان این نوشته را یکسره سره نمود، تنها با جایگزینی ساده واژگان نمی‌توان این کار را کرد و باید ساختار گزاره‌ها را اندکی دگرگونه کرد. دشوار ترین بخش سره‌سازی همین بخش است. همینجاست که هنر سره‌گردانی خود را می‌نمایاند:

با آنکه درباره زادگاه زرتشت تاکنون پژوهش‌های گسترده‌ای انجام شده ولی هنوز برآیندی بی‌چون و چرا در این باره به دست نیامده است. از گات‌ها که تنها بنایه بنیادین درباره زندگی زرتشت است، هیچگونه آگاهی درستی، خواه درباره زادگاه و خواه درباره جایی که وی فراخوان خود به [آیین مزدیستا را آغاز نمود] و جایگاه کردار [دینی] او، به دست نمی‌آید. در چندین بخش از پیش‌ت‌ها در اوستا جایگاه کردار دینی زرتشت ایرانویج یاد شده است. در بنایه‌های پهلوی و به دنبال آنها در نسک‌های تازی و پارسی ایرانویج را با آذربایجان یکی شمرده‌اند. دانشمندان نسبت‌دادن زردشت را به آذربایجان، به شوئنه‌های فراوان پذیرفته نشده می‌دانند که مهمترین آنها شوئنه‌های زبانی است. زبان اوستایی یعنی زبان نسک اوستا، زبانی است که از آن خاور ایران می‌باشد و در این نسک هیچ نشانی از واژه‌هایی که ریشه مادی یا پارسی باستان داشته باشد، دیده نمی‌شود. امروزه بیشتر دانشمندان ایران‌شناس ایرانویج را خوارزم به شمار آورده و زادگاه زردشت را آنجا دانسته‌اند.

• برای رسایی بیشتر [آیین مزدیستا را آغاز نمود] و [دین] افزوده شد.



برا برازینی هشیارانه برای واژگان بیگانه

سیامک قدیمی

چرایی سرهنویسی، سخنی بس دراز است، که پیشتر درباره آن گفته شد. در اینجا یک سخن کوتاه با سره‌گرایان دارم، که پیش از بکار بردن واژگان پارسی سره و یا سره کردن، بهتر است با ژرف بینی بیشتر به آن نگاه کنند.

کوتاه سخن اینکه، سرهنویسان برای سره کردن یک واژه در یک گزاره (جمله)، به دنبال واژه‌نامه‌های گوناگون رفته و از درون آنها، واژگان همسنگ و برابر را یافته و آن را به کار می‌برند. با این همه گاهی همسنگ این واژگان به هیچ روی گویا و هماهنگ با گزاره (جمله) نیست، هاتا (حتی) با دگرگون کردن و کم و زیاد کردن گزاره (جمله) هم به برآیند دلخواه نمی‌رسند؛ چرا؟ چون واژگانی که بیش از هزار سال پیش به پارسی آمده‌اند، اینک افزون بر مانی (معنی) بنیادین خود، مانی‌های دیگر هم به خود گرفته‌اند که در هیچ واژه‌نامه‌ای نوشته نشده‌است. برای بازنمودن این گفتار به یک نمونه می‌پردازیم؛

واژه «اتفاقاً» را برمی‌گزینیم و می‌خواهیم همسنگ آن را بنویسیم. در واژه‌نامه‌های گوناگون به این همسنگ‌ها برای آن برمی‌خوریم: اتفاقاً: ناگهانی، ناگهان، بناگه، ناگرفت // بی‌پیشینه // همداستان // همکی، همکان // یکباره

خوب این همسنگ‌ها بسیار درست هستند، پن (ولی) آیا همه این‌ها بس است؟
پاسخ نه، چرا؟ به این گزاره نگاه کنید:

پرسش: بهزاد پسر تیزی نیست.

پاسخ: اتفاقاً! بهزاد پسر بسیار تیزی است و پارسال هم شاگرد یکم شد.

در اینجا جایگزین کردن «اتفاقاً» با واژگانی که در بالا نوشته شد، بسیار ناهنجار است.

پس بهتر است به دنبال مانی‌های (معنی‌های) دیگری که واژه «اتفاقاً» در گذر زمان و سالیان دراز به خود گرفته‌است، بگردیم. در اینجا می‌بینیم که «اتفاقاً» را می‌توان با واژگان «به هیچ‌روی» و «هرگز» هم جایگزین کرد.

پس سره گزاره بالا را می‌توان بدینگونه نوشت:

پرسش: بهزاد پسر تیزی نیست.

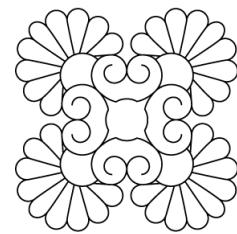
پاسخ: هرگز! بهزاد پسر بسیار تیزی است و پارسال هم شاگرد یکم شد.

پس این مانی‌ها در کنار مانی‌های نوشته شده چنین هستند:

اتفاقاً!... // همچنین // به هیچ‌روی، هرگز



این نکتهٔ بسیار مهندی است که نویسنده‌گان و سره‌نویسان باید به آن بیشتر و بیشتر بنگرند و تنها به واژه‌نامه‌های پیرامون بسته نکنند. گرچه خودسرانه هم باید کار کرد، چون چه بسا به جای سودمندی، زیان هم به زبان پارسی می‌رساند. این نکته باید بسیار موشکافانه بررسی شود، و نیازمند خواندن فراوان نسکه‌های امروزین و خوب چیرگی هنرمندانه به زبان پارسی امروزین است.



بهره‌جويي از گنجينه واژگان پارسي

دکتر امیرحسين اکبری شالچی

امروز دیگر بسیاری از کسانی که از سره‌گرایان دل خوشی ندارند هم به زبان آمده می‌گویند که زبان پارسی در یک دهه فرجمین (نماخیر) گرایش آرام و خردپسندانه‌ای را به سوی پارسی پاک تری در پیش گرفته است. این چیزی نیست که کسی بخواهد پیش بزند. همه می‌دانیم که تا یک دهه پیش واژگانی مانند پرسمان، گفتمن، نوشتراری و گفتاری در زبان ما چندان کاربردی نداشتند و شاید تنها برخی از خامه‌بستان آنها را نوشته یا بر زبان می‌راندند. اما هم اینک این واژگان در جایگاه واژگان تازی "مسئله"، "بحث"، "كتبي" و "شفاهي" جا افتاده‌اند و کمابیش همه آنها را در می‌یابند. چنین گرایش روشنی به خودی خود در زبان پارسی پیدا نشده است. برخی از پارسی نویسان آگاهانه می‌کوشند واژگان پارسی را به جای واژگان تازی که در زبان جا افتاده به کار گیرند. از آن جایی که هیچ ایرانی آزاده‌ای دل خوشی از تازیان ندارد، برخی خامه‌بستان دیگر و یا دیگر کسانی که به گونه‌ای با نوشتن سر و کار دارند نیز آن واژگان را تا اندازه‌ای به کار می‌برند. خوش آهنگی و نوآیینی واژگان پارسی در برابر واژگان تازی زمینه را برای بسیاری از ایرانیان که مردم "خوش سلیقه‌ای" هستند باز می‌کند تا باز هم بیشتر این واژگان به کالبد زبان درآیند. اگر بخت با واژه یار شود و رادیو و تلویزیون هم آن را به کار بزند، دیگر می‌توان دم آسوده‌ای برآورده گفت که واژه‌ای پارسی در زبان زنده شده یا دست کم از کوه واژگان تازی در زبان پارسی کاهی کاسته شده است. اینها همه آن چیزی است که آرام آرام روی داده و می‌دهد و کار را به جایی رسانده که برخی از تازی‌گرایان نیز این پارسی‌گرایی را بجا بدانند. به هر روی ما به خوبی می‌دانیم که شمار واژگان تازی هنوز هم در زبان ما بسیار بالاست و کار سره‌گرایان بسیار دور و دراز.

هنگامی که سره‌گرایی خامه به دست می‌گیرد، با چند دسته واژه تازی روبرو می‌شود. برخی از واژگان دارای برابرهاي زنده در زبان هستند و به سادگی می‌توان تازی آنها را کنار گذاشت و پارسی شان را به کار برد. برای نمونه می‌توان به جای "سعی" و "مخالف" و "مدeme" و "گوناگون" و پیش‌سخن گفت و دل آسوده داشت که هر پارسی زبانی آنها را در می‌یابد. اگر نوشته بلند نباشد و زیانش دشوار نباشد، نویسنده خواهد توانست نوشته‌ای تهی از واژگان تازی بیافریند. اما بسیاری از نوشته‌ها چنین نیستند و سره‌نویس ناچار است واژگانی را به کار گیرد که شاید در زبان زنده نباشند، یا کاربردی کرانه‌مند (محدود) داشته باشند و یا.... سره‌نویس هنگام برخورد با این دسته از واژگان چه می‌کند و آنها را از کجا می‌آورد یا از کجا باید بیاورد؟ برای نمونه اگر خواست واژگان تازی "صرف"، "مستقر" و یا "معین" را به کار نگیرد، باید برابر پارسی شان را از کجا بباید؟

سخن ما هم اینجاست که بسیاری از سره‌نویسان با برگشت به گنجینه که در سر خود آمده دارند به ساختن شتابزده واژه‌ای تازه دست می‌بازند. کمی با خود می‌اندیشند و درآمیزه (بترکیب) تازه‌های می‌سازند. بسیار دیده می‌شود که نه تنها هیچ روش‌نگری برای برساخته‌های خود به دست نمی‌دهند، که آنها را فهرست هم نمی‌کنند. این زمینه آشتفتگی زبان و گریز بسیاری از دوستداران زبان پارسی را فراهم می‌کند. آنان پیوسته با واژگان شمارمندی روبرو می‌شوند که این یا آن نویسنده به کار بrede و هر کدام تا اندازه‌ای رسما هست و تا اندازه‌ای هم نیست. اینک آنکه زبان پارسی زبان بسیار نیرومندی است و در خود گنجینه سرشاری از واژگان نژاده پارسی دارد که سره‌گرایان می‌توانند بسادگی آنها را بکار گیرند.

سره‌نویسان می‌توانند برابر پارسی واژگان تازی را در سه دسته گنجینه‌ها و بنایه‌های بنیادین بجوینند:



- ۱- فرهنگ‌ها و نوشه‌های کهن پارسی
 ۲- گویش‌های زنده پارسی و زبان‌های ایرانی دیگر
 ۳- زبان‌های ایرانی میانه به ویژه پهلوی
 در دنباله، به بررسی این بن‌مایه‌ها و روشن‌سازی چگونگی کاربرد آنها می‌پردازیم.

فرهنگ‌ها و نوشه‌های کهن پارسی

هنگامی که می‌گوییم واژگان تازی بسیاری به زبان پارسی درآمده، خود پذیرفته‌ایم که روزگاری واژه تازی در زبانمان نبوده یا بسیار اندک بوده است. به هر روی این واژگان در دوره‌ای به زبان راه یافته و جا خوش کرده است. پس آن پارسی که از این دسته واژگان تهی بوده کجاست؟ نخستین فرهنگ‌های پارسی از سوی پارسی زبانان خراسان برای آن دسته از ایرانیان که در باخته و دل ایران آن روزگار می‌زیستند نگاشته شده تا آنان با واژگان کم کاربرد پارسی آشنا گردند و این زبان را که اندک اندک زبان ادب و نوشتارشان می‌شد بهتر دریابند. در اینجا می‌توان برای نمونه "لغت فرس"، "صحاخ الفرس" و یا "سرمه سریمانی" نام برد. این فرهنگ‌ها دربرگیرنده واژگان پارسی بسیاری هستند که هم اینک نیز می‌توانشان بکار گرفت و بررسایی و یکدستی زبان افزود. کم و بیش همه واژگان آنها پارسی است و یکی از بهترین سرچشمه‌های هر سره گرایی. در سده‌های پس از آن هنگامی که پارسی در هندوستان گسترش بسیار یافت، نویسنده‌گان آن دیار هم به فرهنگ نویسی دلبستگی بسیار نشان دادند و با بهره گیری از فرهنگ‌های پیشین، واژه نامه‌های بزرگ تری آفریدند، اما آنان نیز چندان روی خوشی به واژگان تازی نشان ندادند و از اینجاست که این دسته از فرهنگ‌ها در شمار سرچشمه نخست می‌آیند. از میانشان باید از "فرهنگ جهانگیری" و "برهان قاطع" نام برد. برهان قاطع دریایی است از واژگانی که بسیاری‌شان باید از هم اینک به کالبد زبان بازگردند و از نگاه پروازگی باید بزرگ ترین فرهنگ از این دست باشد. در این واژه‌نامه شمار بسیاری از این واژگان از برهان قاطع آمده است مانند:

گواش: صفت

پالیده: خلاصه

دژآکام: زاهد

فیار: صنعت

کام ناکام: البتہ (در گویش تاجیکی هم کاربرد دارد)

لوری: لطیف

پشنگ: جفا

آیا بهتر نیست به جای ساختن درآمیزه‌هایی تازه داشته‌های خود را بهتر بستجیم و همین واژگان کهن را زنده سازیم؟ اما از واژگان که بگذریم، گاهی زنده کردن برخی از کنایه‌ها هم باسته می‌شود. اینک نمونه‌هایی از آنها در همان دسته از فرهنگ‌ها:

روزگزار: کفاف (غیاث الغات)

بیهوده خواری: اسراف (برهان قاطع)

خوبیش باز: فانی فی الله (برهان قاطع)

چین از ابو گشادن: رحم کردن (برهان قاطع)

ته ریش گذاشت: فریب دادن (غیاث الغات)

چگرتنه: بسیار مشتاق (برهان قاطع)

نهانی گشای: منجم (فرهنگ جهانگیری)

دسته‌ای دیگر از واژگان کارامد این فرهنگ‌ها مصدرهای است. نمونه‌هایی از آنها:

ریویدن: معزول گشتن (فرنودسار)

پنگاشتن: رسم کردن و توصیف کردن (آندراج)

پناختن: بسته شدن راه مجاری آب و شیر حیوانات (فرنودسار)

زاستن: تولید کردن (آندراج)



بوشیدن: ملاحظه کردن (آندراج)

انبازیدن: شریک شدن (فرنودسار)

افسانیدن: منجمد کردن (فرنودسار)

روشن است که فرهنگ نویسان بسیاری از این واژگان را از نوشت‌های برگرفته‌اند. اما آنان هرگز نتوانسته‌اند همه آنها را گرد آورند. از این جاست که ما با بررسی نوشت‌های کهن به واژگان پارسی بیشتری دست می‌باییم از سوی دیگر نباید فراموش کرد که کوشش در پارسی نویسی کاری تازه نیست. نزدیک به هزار سال پیش از این بیرونی و پورسینا کوشیدند کتاب‌های دانشی خود را تا اندازه‌ای به پارسی بنویستند. از این رهگذر واژه‌های پارسی ساخته یا به هر روی در نوشت‌های خود به کار گرفته‌اند که هم اینک نیز تا اندازه‌ای راهگشای پارسی نویسان تواند بود. گفته اینکه پیش از هر دوی آنان داشمندی به نام بخارایی به این کار دست یازیده بوده‌است. اینک نمونه‌هایی از واژگانی که ابوریحان بیرونی در

تفهیم خود به کار برد :

دوری: بعد

راست پای: متساوی الساقین

زبرنگر: عالی النظر

بسیار پهلو: کثیرالاصلاع

همبازی: شرکت

سپس رو: تابع، تالی، مقلد

شکافتن: اشتقاق

نمونه‌هایی از واژگانی که پورسینا به کار گرفته:

بهره پذیر: قابل قسمت

پیوستگی: اتصال

مایه: ماده

کنا: فاعل

زادیش ده: مولد

بستنگی: انجماد

ایستاده به خود: قائم بالذات

از کارهای ناصر خسرو:

آرمیده: ساکن

بسودنی: ملموس

زبریدن: سقوط

سپسی: تاخر

چرایی: علت

بسیاری: کثرت

از نوشت‌های افضل الدین کاشانی:

مردمی: انسانیت

گزارنده: شارح، مفسر



پیدایی: ظهور

خواستاری: شوق

جان گویا: نفس ناطقه

شکافته: ناشی شده

نایابندگی: عدم ادراک

گنجایی: ظرفیت

از فهرست تفسیر کشف الاسرار و عده البار:

ستیه‌نده: متعصب

جز کردن: تبدیل کردن

کژ پیمان: خائن

نسپاسی: کفران

گردن نهاده: مسرم

هم دیداری: ملاقات، مصاحبت

خواهش گری: شفاعت

بسیاری از فرهنگ‌هایی که در روزگار ما نوشته‌اند هم دارای واژه‌های پارسی کارآمدی می‌باشند. نمونه‌هایی از فرهنگ نظام:

آتش خانه: آن اطاق ماشین که محل آتش کردن است.

ینگی دنیا: آمریکا

پادشاه گردش / شاه گردش: مردن پادشاه و بر تخت نشستن دیگری. پاچا گردشی در گویش کابل به چم کودتا هم به کار می‌رود.

پیسودن: میل کردن

پسپیش: نامرتب

پرهیزانه: غذای مخصوص بیمار

سال گردش: وارد شدن سال نو

گویش‌های زنده پارسی و زبان‌های ایرانی دیگر

اما پس از زیر و رو کردن همه سرچشمه‌های یکم هم شاید برای برخی از واژه‌های تازی برابری نیاییم یا برابرها بیاییم که چندان رسا یا بجا نباشند. در این جاست که در گنج شایگان دیگری به روی ما باز می‌شود: صدها گویش پارسی و چندین زبان زنده ایرانی. با به کار بردن واژه‌های گویش‌ها، واژگان پراکنده را به زبان مرکزی بازگردانده‌ایم. این کار دامنه بسیار گسترده‌ای دارد. من تنها در اینجا به برخی از واژگان گویش‌های خراسان بزرگ می‌پردازم و بس. به کار گرفتن واژگان خراسان این خوبی را نیز دارد که زبان ایران را به زبان سرزمن‌های پارسی زبان نزدیک می‌سازد و زمینه‌ای را برای همه فهمی بیشتر فراهم می‌نماید.

نمونه‌هایی از واژگان گویش فرارود (هماورالنهر)

رو و آی: تردد

دم دزد: نمام، جاسوس

ایستاده گری: مقاومت

رویانیدن: حاصل کردن

سراسر: مستقیما



کسانه: عاریتی

گفت و گذار کردن: مذاکره کردن

از گویش‌های خراسان امروز ایران:

دل ورس: حوصله

دست ور باد: مسرف (گناباد)

چرزنخت: رطیل (بیرجند)

پیش زاده: فرزند زن، فرزندی که زن پیش از ازدواج دوباره داشته باشد. (قراچه کوهسرخ)

آتشک: سفریس (استان خراسان)

بنیم: سقط جنین (قاین)

چرنده و چار: جر و بحث (مشهد)

از گویش‌های کابل و هراتی:

سرا: حیاط

دلپر: مطمئن (کابل)

بسته کار: مکانیک ماشین (کابل)

پیره: محافظت (کابل، هرات)

بالابینی: نظارت (کابل)

کرامند: مهم (هرات)

ورسوریدن: منکر شدن (هرات)

باید دانست که باز هم این تنها واژه‌ها نیستند که کارسازند، در میان گزاره‌ها هم می‌توان به نمونه‌هایی از برابرها یی در برابر واژه‌های تازی دست یافت. گزاره‌هایی که در گویش تاجیکی کاربرد دارند:

زمانه سازی کردن: با شرایط سازش کردن

از دل راستی: از صمیم دل

دست کافتن: به چیزی دخالت کردن

با دل سفید: با نیت خالص

گوش رس کردن: خاطرنشان کردن

دست رسا داشتن: امکانیات مادی داشتن

به دست درآوردن: صاحب شدن

زبان‌های ایرانی میانه و به ویژه پهلوی

اما این هم بس نخواهد بود. به ویژه در زمینه واژگان دفتری باز هم کار نافرجامیده خواهد ماند. پهلوی، بزرگ ترین زبان ایرانی میانه هم برای ما گفتنی‌های بسیار دارد. نمونه‌هایی از آنها:

پزاوش: بلوغ

کلرتاران: عاملان دولتی

گتش: خاصیت

بی بهر: محروم



چاشش: موقعه

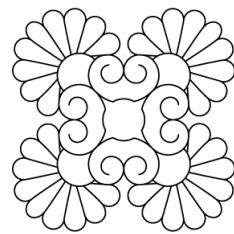
آفریتاری: قدرت خلاقه

استور: قیم

از همه این سرچشمه‌ها که بگذریم، هستند واژگانی که باز هم برابری برایشان پیدا نمی‌شود. روشن است که آن دسته از واژگانی که به پدیده‌های تازه برمی‌گردند، در سرچشمه‌های کهن برابری ندارند و از بررسی گویش‌ها نیز نمی‌توان به برآیندی رسید. برای نمونه برابرهای رادیولوژی و اقتصاد و تلویزیون را نمی‌توان در سرچشمه‌های یاد شده یافت. مگر بازیافت برخی از آنها که پیشتر در گویش تاجیکی برابر نهاده‌هایی یافته‌اند. در اینجا این فرهنگستان است که باید دست به کار شود، اما بهتر است که نویسنده‌گان هم چشم براه فرهنگستان ننشسته خود به ساختن درآمیزه‌ها یا بررسی واژگانی که پیشتر تاجیکان ساخته‌اند، بپردازنند.

برآیند

سره گرایان بیشتر کوشیده‌اند با بهره گیری از نیروی پنداشت خود واژه‌های پارسی تازه‌ای بسازند. اما نخست باید به داشته‌ها نگاه درست تری افکند و نوشته‌های کهن و گویش‌ها و پارسی میانه را درست تر پژوهید و سپس به ساختن واژه پرداخت. سره گرا باید پیوسته در بازیافت واژگان پارسی کوشاند.



آیین‌مند نمودن پذیرش واژگان بیگانه

دکتر محسن شاملو

برگرفته از سرآغاز نسک «واژه‌هاي فارسي»، با اندکي ويرايش

هیچ زبانی را پاک و پالوده نمی‌توان یافت، زیرا در جهان کنونی، گروه‌های گوناگون مردم، به‌یکدیگر نیاز دارند و در پی نیاز، بازار داد و ستد گرم می‌شود و در این گیرودار انبوهی واژه از جایگاه و زادگاه نخستین جایه‌جا می‌گردد و از سرزمه‌نی به سرزمه‌نی دیگر می‌رود. در شناخت این نیاز، سخن از کشورهای پیشرفت‌ه و ناپیشرفت‌ه نیست، سخن از کششی است که مردم جهان، که‌ومه، توانا و ناتوان، بزرگ و کوچک به یکدیگر دارند و ناگزیرند که پای دوستی پیش نهند و دست دوستی بفشارند. بدین روی همچنان که نیاز مردم جهان به دوستی‌ها به مرز نیازی نمی‌رسد، داد و ستد واژگان هم به مرز پایان نزدیک نمی‌شود.

نه تنها در میان زبان‌های پیشرفت‌ه جهان، که در میان زبان‌های آغازین هم زبانی نمی‌توان یافت که دست‌نخورده و سره باشد، ولی اندرشدن واژگان بیگانه به زبان باید مرزی داشته باشد و هنجارمند و آیین‌مند باشد. نباید اینگونه باشد که هر واژه بیگانه‌ای بسادگی به زبان راه‌یابد. اندرآمدن بسیاری از واژگان بیگانه به زبان نیازین نبوده و بسیاری از این واژگان برابرهای درخور و گران‌سنگی در زبان دارند. تنها و تنها زمانی می‌توان و باید یک واژه بیگانه را به زبان راه داد که در زبان برابر و همترازی نداشته باشد و همچنین راه برای ساختن برابری درخور و شایسته برای آن بسته باشد.

روزانه چندین بار واژه‌های بیگانه‌ی معاون، بولتن و نشریه، تر و رساله، دیپلم و تصدیق، پارتی و ضیافت، مارک و علامت، مرسی و مستکرم به زبان ایرانیان می‌آید و دهها بار نوشته می‌شود. مگر این واژگان برابرهایی چون دستیار، پژوهش‌نامه یا گاهنامه، پایان‌نامه، گواهی‌نامه، میهمانی، نشانه، سپاس‌گزارم، ندارد؟ واژه‌های آتلیه، استودیو، انتیتیو، بوتیک، دراگ استور، کلینیک، گالری، هتل، چند درسد از نام سازمان‌ها، فروشگاه‌ها و نمایشگاه‌های کشور را دربرمی‌گیرد. مگر این واژه‌ها برابرهایی چون نگارخانه و هنرکده، کارگاه و هنرگاه، انجمن و سازمان، فروش‌گاه، داروخانه، درمان‌گاه، سرسرا و نمایش‌گاه، مهمان‌سرا ندارد که گروهی برای نام‌گذاری سراغ واژه‌های فرنگی می‌روند؟ مگر به جای واژه‌های اجدی (ا ب ج د) که برای شماره‌گذاری بکار می‌روند برابر پارسی (ا ب پ ت) ندارند که گرد شیوه‌ی عبری و عربی می‌گردد؟ در نوشته‌ها و گفته‌های سرآمدان و بلندپایگان، نویسندهان و سرایندهان کشور چند درسد واژه‌ی بیگانه به چشم می‌خورد؟ مگر بیشتر این واژه‌ها برابر پارسی ندارد که اینان دست بر دامن واژه‌های بیگانه می‌زنند؟ اگر دریافت واژگان بیگانه از روشی آیین‌مند و هنجارمند پیروی می‌کرد، هرگز به اینجا نمی‌رسیدیم. بسیاری از این ناهنجارمندی‌ها از این روزت که این روزها پارسی‌گویان به ارزش، توانمندی و زبان پارسی کمتر آگاه هستند و آنرا آنچنان که باید ارج نمی‌نهد و بزرگ نمی‌دارند. در این روزگار پارسی‌گویان در برخورد با یک واژه بیگانه بجای آنکه اندکی به یاد خود فشار آورده تا برابر پارسی آنرا بیادآورند، راه ساده‌تر را بر می‌گزینند و بی‌آنکه هیچ رنجشی به خود دهند، بسادگی واژه بیگانه را بکار می‌برند. بی‌رودربایستی باید پذیرفت که اندیشه‌ی «ناچیزشماری زبان» انگیزه‌ی این گرایش‌هاست و تا این اندیشه‌ها، به هر گونه و برای هر



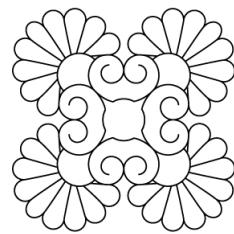
آرمان، در پاره‌ای از مغزها رخنه‌گر است ویرایش و آرایش زبان پارسی، نه تنها به درستی انجام نمی‌پذیرد بلکه دست‌خوش کارشکنی می‌شود.

بدین روی، در گام نخست، باید ارزش زبان پارسی را در پاسداری فرهنگ و همبستگی مردم ایران شکوفان کرد تا آنان که تیشه بر ریشه‌ی زبان می‌زنند از بی‌آمد کار خویش آگاه شوند و دانسته زبان فارسی را گرفتار واژه‌های بیگانه نکنند. در گام دوم، باید ویرایش و آرایش زبان را از راه آموزش پی‌گیر و گسترده دنیال کرد و در این راه از نویسنده‌گان، سرایندگان، روزنامه‌ها، رسانه‌های دیداری و شنیداری یاری گرفت و زمینه‌ی همکاری همگانی را فراهم کرد. و در گام سوم باید روند پذیرش واژگان بیگانه را هنجارمند و آیینمند نمود. بدین‌سان که در رویارویی با یک واژه بیگانه، نخست باید دید که آیا برابر و همسنگ در خور و شایانی در زبان دارد و یا نه؟ اگر برابری برای آن نبود، باید دید که آیا می‌توان از توانمندی بالای زبان پارسی برای واژه‌سازی و برابرسازی برای آن بهره برد و یا نه؟ اگر باز هم برابریابی و برابرسازی برای آن واژه شدنی نبود، آنگاه می‌توان پایش‌مندانه و پرواگرایانه، تنها اگر به بافتار آهنگین و سامانه‌های دستوری، ساختاری و گردانشی^(~ صرفی) زبان آسیبی نرسد، آن واژه را پذیرفت.

زیان و آسیب واژه‌های بیگانه یا وامواژه‌ها بویژه در این روزگار که روزگار گسترش و کارابی پرگزاف و بندگسل رسانه‌هاست، سد چندان شده‌است. بگونه‌ای که بیشترین زیان در کمترین زمان به زبان می‌تواند رسید. از آن است که ایرانیان و پارسی‌زبانان این روزگار، گرانترین و دشوارترین کوشش و تکاپوی را در پاسداری از زبان نیاکانی که بستر فرهنگ و ادب و اندیشه و شهرآیینی ایرانی است، پیشاروی دارند و اگر در این کوشش بزرگ و تاریخی نستوه و پایدار و کارآمد نباشند، بیم آن می‌رود که این زبان شگرف و بی‌همانند به خاموشی و فراموشی بگراید. در آن زمان است که یکی از بزرگترین و دریغ‌انگیزترین نگون‌بختی‌های فرهنگی جهان رخ خواهد داد. خوشبختانه از آن روی که هرجای زهر هست، پادزه‌ری نیز می‌باید بود، ما ایرانیان اند انداز بر آن سرافتا‌دادیم که به زبان نیاکانی خویش بیندیشیم و بکوشیم که کمر به یاری آن بربندیم.^۱

با آن‌چه که گفته شد باید پذیرفت که پالایش زبان پارسی یک نیاز فرهنگی است، و باید به یک جنبش همه‌گیر دگریده شود.

^۱- این بند، از گفتار این بند از گفتار استاد میرجلال الدین کزاژی برگرفته شده‌است.



پاسخ به برخی خُردَهَا به سره‌گرایی

یکی از خُردَهایی که با پالایش زبان پارسی و سره‌گرایی گرفته می‌شود این است که: «زبان ابزار شکوفایی اندیشه و مایه‌ی نموداری انباسته‌های مغز است و هر افواری که اندیشه را بشکفت و مغز را نمایان سازد در خور ارزش است. مردم ابزاری می‌خواهند که مغز خویش را بشکافند و درون دل خود را برگویند، درباره‌ی ساختمان این ابزار سخن نباید گفت بلکه باید بدان ابزار سخن راند». این رای و پندار را نمی‌توان درست انگاشت و درست پذیرفت، زیرا سخن هر چه ساده‌تر، دلنشیین‌تر، رساتر باشد اندیشه را روشن‌تر و سودمندتر شکوفان می‌کند. یک فراز بیست واژه‌ای که ده واژه‌ی آن تازی، ترکی و فرنگی است و در خور دریافت همه‌ی مردم نیست چگونه می‌تواند سخن رسا و دلنشیین باشد؟ مگر نه آنست که سخن باید درون مغز را بشکافد و اندیشه را بشکفت ولی هنگامی که توده‌ی مردم واژه‌های گفتاری یا نوشتاری را درنیابند چگونه می‌توانند از اندیشه‌ی گوینده و نویسنده سر در بیاورند؟ اگر به «زبان» تنها نام «ابزار شکوفایی اندیشه» داده شود این گفتار پیش می‌آید که از راههای دیگر هم می‌توان اندیشه را شکوفا کرد ولی باید دید ژرفای آن یکسان و بهره‌ی آن یکنواخت است، برای نمونه: رفتار «کر و گنگان» را درنگرید که با تکان دادن سر و دست خواست خود را بازمی‌گویند ولی هیچ یک از این دو کار زبان را نمی‌کند. در میان مردان دانش و کشورداری آنان که دلنشیں و گیرا سخن می‌گویند و ساده و رسا می‌نویسند کامیاب‌ترند. از این روی، باید بر آن چه می‌گویند: «زبان ابزار شکوفایی اندیشه است» این فراز نیز افزوده شود: زبان ابزار شکوفایی اندیشه است که با دریافت همگانی همراه باشد و به سادگی، اندیشه‌ها را بشکفت و به آسانی میان گوینده و شنونده، نویسنده و خواننده پیوند بر پا سازد. اگر چنین است، باید پذیرفت که با این همه واژه‌های رنگارنگ فرنگی که هر روز بار زبان پارسی می‌شود، این زبان، نه می‌تواند اندیشه‌ها را به سادگی شکوفا کند و نه توانایی آن را دارد که میان گوینده و شنونده، نویسنده و خواننده به آسانی پیوند برپاسازد.^۷

از دیگر خُردَهایی که بر زدودن واژه‌های بیگانه، بیویژه واژه‌های تازی از زبان پارسی گرفته می‌شود این است که این واژه‌ها زبان پارسی را نیرومند کرده اند و نباید به آن‌ها دست زد که از توانایی و رسانی زبان کاسته خواهد شد. این رای و پندار را نیز نمی‌توان درست انگاشت پذیرفت. گنجینه واژگان پارسی آن اندازه پربار و پرمایه است که نیاز چندانی به دریافت و امواژه ندارد. از دیگر سوی اگر هم نتوان در گنجینه واژگان پارسی برابری در خور برای واژگان امروزین و واژگان در پیوسته با فن‌آوری‌های نوین یافت، بسادگی می‌توان از دستگاه توانمند واژه‌سازی زبان پارسی بهره جست. کسانی که اینگونه سره‌گرایی را نکوهش می‌کنند، توانایی زبان پارسی را ناچیز می‌شمارند و با داوری نادرست از ارزش آن می‌کاهند و بر واژه‌های بیگانه ارج می‌نهند. اینان نمی‌دانند که در زبان پارسی با پسوندها و پیشوندها و با درهم‌کردن واژه‌ها (هم‌کرد)، می‌توان سدها واژه‌ی ناب و زیبا ساخت. دستگاه واژه‌سازی زبان

^۷- این بند از گفتار دکتر دکتر محسن شاملو برگرفته شده است.



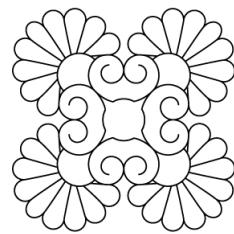
پارسی آنچنان توانا و نیرومند است که بی‌درنگ و دودلی می‌توان گفت برای هر واژه بیگانه‌ای می‌توان برابری درخور و شایسته ساخت.

از دیگر سوی، گروهی بر این باورند که آنچنان واژه‌های بیگانه و به ویژه تازی، رخت و جامه پارسی پوشیده‌اند و پارسی شده‌اند که دیگر می‌توان آنها را پارسی انگاشت و نباید آنها را از زبان راند چون در تار و پود زبان تنیده شده اند و زدودن آنها گستره و دامنه کاربرد واژگان را می‌کاهد. اگر با نگاهی ژرفکاوانه بنگریم خواهیم یافت که بیشتر این واژگان بیگانه از هم‌سرشت با سودگی و سادگی پیراستگی زبان پارسی نیستند. دیگر زبان‌های جهان که با پارسی به گونه‌ای بخورد داشته‌اند و دارند، با این زبان پیشرفته و پویا همروزگار نمی‌توانند بود و هنور در دوره‌ها و روزگارانی از دید تاریخ‌بُویایی و دگرگشت زبان‌ها بسر می‌برند که زبان پارسی دیری است از آنها فراگذشته است. برای نمونه واژه‌های دیرینه‌ای همچون «خورنَه»، «آژِدَهَاکا» و «آنگره‌مئینیو» به پایان پویه خویش به سوی سودگی و سادگی رسیده‌اند و به ریخت و ساختار آوای فراموش خود که «فر»، «ازدر» و «ریمن» است رسیده‌اند. اما واژگان بیگانه‌ای که به پارسی اندرشده‌اند هنوز آن درازآهنگی، درشتی و دشواری خود را دارند و هنوز بسیار مانده است تا به فرگشتگی زبان پارسی برسند.

گروهی هماره بر این اندیشه‌اند که زبان سعدی و حافظ ... نابود می‌شود و پیوند استوار مردم با سخن‌سرایان ادب ایران از میان می‌رود و همه مردم با گویندگان خود بیگانه می‌شوند. وانگهی چرا باید زبان سعدی و حافظ ... از میان برود؟ جای‌گزین کردن مشتی واژه‌ی تازی، چه آسیبی به زبان حافظ و سعدی می‌زند؟ مگر همه‌ی مردم می‌توانند به همه‌ی واژه‌های به کاربرده شده‌ی حافظ و سعدی پی‌ببرند و چم آن‌ها را بشناسند؟ اگر در برابر واژه‌های سنگین و نابهنجار تازی، واژه‌های پارسی برگردیده شود و نوشته شوند، حافظ و سعدی از میان می‌روند؟ اینان با جنگ افزار این که حافظ و سعدی آسیب می‌بینند، جلوی هر گونه تازی‌زدایی را می‌گیرند و هرگز به این که زبان فردوسی توسعی چه می‌شود، نمی‌اندیشنند.

و در پایان آنکه، برخی بر این گمان اند که واژه‌های تازی، واژه‌های زبان دین است و باید بر آنها ارج نهاد و یا آنکه میان «دین» و «واژه» پیوندی ناگسستنی بر پا است. این گروه می‌گویند اگر به جای «بسم الله الرحمن الرحيم»، «به‌نستعین» و «بعون الله» گفته شود «به‌نام خدای بخشندۀ مهربان»، «خدایا به یاری تو» و «خدایا به امید تو» خدای بزرگ راز و نیاز بنده‌اش را نمی‌شنود و به سوی او نگرش نمی‌کند. این پندار درست نیست، «دین» با «واژه» پیوندی ندارد و آن‌چه بدان پیوسته است «دل» است، دین در کنار «دل» می‌نشیند و آرامش درون و پاکی سرشت می‌بخشد. خدا و پیغمبر را باید با «دل» خواند نه زبان، بدین روی «واژه‌ی دل» برای همه‌ی مردم گیتی یکسان است و یک ریشه دارد. در گذشته، بیشتر فرزندان ایران را با واژه‌هایی مانند به‌الدین، سراج‌الدین، شمس‌الدین، قوام‌الدین، نظام‌الدین، رجب‌علی، رمضان‌علی، شعبان‌علی، غلام‌علی و ... می‌نامیدند و امروز واژه‌هایی چون فرامرز، فریبرز، فرهاد، کامران، کاوه، کیارش و ... جای آن را گرفته است. نه آن «قوام‌الدین» برای دین استواری می‌آورد و نه این «فرامرز» دین را به مزبی دینی می‌رساند، نه در آن هنگام که از واژه بُوی دین می‌آمد دین از سالوسی و چاپلوسی بر کنار بود و نه اکنون که، بگفته‌ی کهنه‌پرستان، پیوند واژه و دین از هم گسسته است. بدین روی «واژه» نه دین‌آور است نه دین‌بر، نه بی‌خدا را به خدا می‌رساند و نه با خدا را از خدا جدا می‌کند، نه درونی را روشن می‌کند و نه دلی را به تاریکی می‌کشand. نشانه‌ای است که شناسایی برون است و با درون پیوندی ندارد.^۳

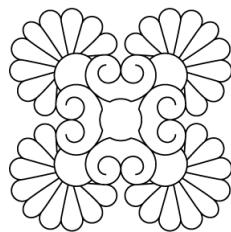
^۳- این بند از گفتار دکتر دکتر محسن شاملو برگرفته شده است.



بن‌مایه‌ها

برای فراهم آوری این واژه‌نامه افزون بر واژه‌نامه‌های پارسی چون فرهنگ معین، فرهنگ دهخدا، برهان قاطع، فرهنگ آتندراج، از نسک‌های زیر نیز بهره برده شده است:

- ◀ تهمورس جلالی؛ فرهنگ پایه به پارسی سره، انتشارات ابن سینا، تهران ۱۳۵۴.
- ◀ لیلا جلالی؛ فرهنگ جلالی (ویراست فرهنگ پایه)، نشر اختران، تهران ۱۳۸۶.
- ◀ احمد کسری؛ واژه‌نامه پارسی پاک، چاپ باهماد آزادگان و شرکت سهامی چاپاک، تهران ۱۳۲۳.
- ◀ محسن شاملو؛ واژه‌های فارسی، انتشارات پدیده، تهران ۱۳۵۴.
- ◀ ضیا الدین هاجری؛ فرهنگ بیست‌هزار، نشر به آفرین، تهران ۱۳۸۶.
- ◀ مهرانگیز فرمین؛ واژه‌نامه کوچک زبان پارسی، انتشارات فرهنگ ایران، پاریس ۱۳۸۶.
- ◀ اولقاسم پرتو؛ واژه‌یاب؛ فرهنگ برابرهای پارسی واژگان بیگانه، انتشارات اساطیر، تهران ۱۳۷۷.
- ◀ فریده رازی؛ فرهنگ واژه‌های فارسی سره، نشر مرکز، تهران ۱۳۸۹.
- ◀ ج دانشیار، فرهنگ‌نامه‌ی پارسی آریا، انتشارات فرهنگ مردم، اصفهان ۱۳۸۶.
- ◀ مصطفی پاشنگ، فرهنگ پارسی پاشنگ (دیشه‌یابی واژگان پارسی)، تهران ۱۳۸۱.
- ◀ امیرحسین اکبری شالچی؛ واژه‌نامه نافرجام سره بر پایه زبان پهلوی، واژه‌نامه سره برگرفته از مقدمه دهخدا، فرهنگ نافرجام پارسی سره بر پایه برهان قاطع.
- ◀ امیرحسین اکبری شالچی؛، فرهنگ گویشی خراسان بزرگ، نشر مرکز، تهران، ۱۳۷۰.
- ◀ بهرام فرهوشی، فرهنگ زبان پهلوی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۵.
- ◀ دن. مکنزی، برگردان مهشید میرفخرائی، فرهنگ زبان پهلوی، پژوهشگاه علوم انسانی، تهران، ۱۳۷۲.
- ◀ محمد حسین ابن خرف تبریزی، برهان قاطع، به کوشش دکتر محمد معین، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۲.
- ◀ منصور ثروت،، فرهنگ کنایات، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۴.
- ◀ فهرست تفسیر کشف الاسرار و عده الابرار، معروف به تفسیر خواجه عبدالرہ انصاری، به کوشش محمد جواد شریعت، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۳.
- ◀ سید محمد علی داعی الاسلام ، فرهنگ نظام، دانش، تهران، ۱۳۶۴.
- ◀ م فاضل اف، فرهنگ عباره‌های ریخته زبان تاجیک، آکادمی فن‌های پی سی تاجیکستان، اینسیتیوت زبان و ادبیات به نام رودکی، نشریات دولتی تاجیکستان، دوشنبه، ۱۹۳۶.
- ◀ محمدمجاهن شکوری، ولادیمیر کاپرانف، رحیم هاشم و ناصرجان معصومی، برگدان : محسن شجاعی، فرهنگ واژگان فارسی تاجیکی، انتشارات فرهنگ معاصر، تهران ۱۳۸۵.



فهرست کوتاه‌واره‌ها

در این واژه‌نامه گاهی کوتاه‌واره‌هایی برای روشن‌سازی بیشتر واژگان بکار رفته است.

بده: واژگانی که از برهان قاطع گرفته شده‌اند و در برهان قاطع فرآموده شده‌اند.

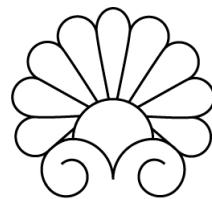
پ: واژگانی که پورسینا، جورزجانی (شاگرد او)، بیرونی، خیام و دیگر دانشمندان ایرانی در نوشت‌های پارسی خود بکاربرده‌اند و گویای واژگانی است که در آن دوران کاربرد داشته و گویا از نوشت‌های کهن ایرانی گرفته شده‌اند.

په: واژگانی که از زبان پهلوی گرفته شده‌اند و آویش امروزین آنها بازسازی شده‌است.

ده: واژگانی که از فرهنگ دهدخدا گرفته شده‌اند و در فرهنگ دهدخدا فرآموده شده‌اند.

فخنووازگانی که از برنهاده‌های فرهنگستان زبان و ادب فارسی هستند.

ک: واژگانی که از زبان کردی گرفته شده‌اند.



آ

آبای علوی: هفت آسمان، هفت آسمان، زبانزد ستاره شناسی،

پدران برين

آبچی: همشيره، خواهر

آبراسیون: نخنماشگی، فرسایش، شُست و ساب، ساییدگی، سایش، زدگی، رنجش، خراشیدگی، آزردگی
آبسترہ: جدابن، آهیخته

آبسه: پیله، باد چرکی، باد، آماس چرکی، آماس

آبسولوتیسم: خودکامگی

آبلی: دمانداب

آبق: سیماب، آبک، آبک

آبگینه طارم: سپهر

آبنوس: چوب سنگ

آبونمان: همبستانه، هموندانه، همبستانه، گاهها

آبونه: همبست، هموند، هموند، همبست

آبیسال: ناپیمودنی، مغایکی، گردابی، زرف

آپ تو دیت: روز آمد، بهنگام، به روز آمده، به روز، به روز آمده،
به روز

آپ تو دیت کرد: به روز آورد

آپ تو دیت کردن: روز آمد کردن، بهنگاماندن، به هنگام
کردن، به روز آوردن، به روز آوردن

آپ تودیت: روز آمد (فـ)،

آپارات: دستگاه، دستگاه، پخش رخشاره، ابزار، آبزار

آپارتاید: جدازیستی، جُدازیستی

آپارتمان: کاشانه (فـ)، سراجه، سراجه، اپرک، آپرک

آپارتی: بیچشمورو، بی چشم و رو

آپاندیس: فرون روده، فُزون روده، آویزه

آپاندیسیت: فزون رودگی، فُزون رودگی، آویز آماس، آماس
اویزه

آپتال: بی گلبرگان، بی گلبرگان

آپتئور: گوهر پرستی، پسین دید

آپتئوز: گوهر پرستی، گوهر پرستی، پسین دید، پسین دید

آپزمان: فرونشست

آپستیل: پی نوشت، پی نوشت

آپلود: بار کردن، بار ریزی

آء: درختِ کرنا

آب بقا: آب نامیری، آب زندگی، آب جاویدی

آب تبلور: گِن آب، آب بلوری

آب حسرت: آب رسانه

آب حوضی: آب کش، آب کِش

آب حیات: آب زندگی

آب حیات: زیست آب، زیست آب، جان فزا، جان فزا، آب
زندگی

آب خسق: زرتک

آب صفا: آب یکرنگی

آب صفتی: آب سرشتی، آب سرشتی، آبخوی

آب طرب: می انگوری

آب قصیل: خوید چون چید، آب خوید

آب قنات: پَرشک، پَرشک، آب گناد

آب قند: آبلوج، آب غند، آب پانیذ

آب معدنی: آب کان، آب کانی

آب مقطر: چکیده آب، چکیده آب، چکه آب، چکیده

آب نبات: شکرینه، شکر بسته، شکرینه

آبا: نیاکان، پدران

آبا علوی: هفت آسمان، پدران برين

آباء علوی: هفت آسمان، هفت آسمان، زبانزد ستاره شناسی،

پدران برين

آباج: همیشه‌ها، همیشگی‌ها

آبار: چاهها

آبازور: نوساز، نورتاب، شیدتاب، سایه‌شکن، سایه شکن،

سایبان، پرتوافکن



آجی چای: تلخه رود	آپلیکیشن: کاربست، کاربست
آجی چای: تلخه رود	آپلوزبست: ستایش‌گر، ستایشگر، ترساستای، ترساستای
آچار: دستافزار، دستافزار، پیچگردان	آپلون: آتور، ایزد خورشید، ایزد خورشید
آچم: کیش‌بست، کیش بست، زبانزد شترنگ	آپویتمنت: دیدارگاه، دیدار
آچوق: زابگر، زابگر	آت: آشغال
آحاد: یک‌ها، یکان یکان، یکان، نک‌ها	آتابای: بزرگ‌مرد، بزرگ‌مرد
آخر: دیگری، دیگر، دگر	آتاپسی: کالبدگشایی
آخر: سپری، پسین، پایان	آتاشه: وابسته
آخره چی: سر آخر	آتراکسیون: کشش، کشنده‌گی، کشش
آخره‌چی: سر آخر	آتروپین: زهر گیاه
آخذ: گیرنده	آتریاد: دسته
آخذه: کرختی، کرختی، بیهوشی، افسردگی، افسردگی	آتش تهیه: آتش همراه
آخر: واپسین، دیگری، دیگر، پسین، پایانی، بفرجام، انجام	آتش مزاج: تندخوی، آتشی
آخر الامر: سرانجام، سرانجام، در پایان، پس ایچ، بتاور	آتشگاه حمام: گلخن
آخر الدواع: پسین دارو	آتش‌مزاج: تندخوی، آتشی
آخر الزمان: سرانجام، پسین زمان، پایان روزگار	آتشی مزاج: زود خشم، تند خوی
آخر امر: سرانجام	آتلانتیک: اطلس، اطلس
آخر چرب: پایان چرب، آسایش و فراوانی	آتلیه: هنرکده، هنرکده، کارگاه هنری، کارگاه، کارگد
آخر زمان: سرانجام، پسین زمان، پایان روزگار	آتمایزر: بوی افشنان، بوی افشنان، آفشنانه
آخرالامر: سرانجام، سرانجام، انجام سر	آتمسфер: وای، هوابار، پناد
آخرالدوا: پسیندارو	آتو: شاهبرگ، شاهبرگ، زبانزد منگیا
آخرالدوا: پسیندارو	آتنی: آینده
آخرالزمان: پسینزمان، پسین زمان	آتیک: زیر شیروانی، زبر، زبر، دروانه، دروانه
آخرینبینی: پایان‌نگری، پایان‌نگری، پسین بینی	آتیه: روزی، آینده
آخرت: روز بازپسین، رستاخیز، دیگرسرا، دیگر گیتی، پسین	آثار: یادگارها، یادبودها، هنایا، نشانه‌ها، نشانه‌ها، مانده‌ها، مانداک، خدشه‌ها
سرای، آنجهان، آن سرای، آن جهان، انجامش، آنجامش	آثام: گناه‌ها، گناهان، گناه‌ها، گناهان، بزه‌ها
آخرچرب: پایان‌چرب، آسایش و فراوانی	آثم: گناهکار، تبهکار، بزه‌کار
آخرچی: ستوریان، دهنده‌دار، دهننه دار	آجال: پرواه، پرواه
آخردست: پایینگاه، به‌پایان، به‌پایان	آجام: نیستان‌ها، نیزارها، بیشه‌ها
آخرکار: سرانجام، سرانجام، دست‌پس، دست‌پس، پایان کار	اجر: آگور (اجر تازی شده آگور است که از پارسی به تازی راه‌یافته)، آژیانه
آخری: دیگری، دیگر، پسین، پایانی	اجرک الله: خدا پاداشت دهاد
آخرین: واپسین، دیگران، دگران، پسینیان، پسین، پایانی، پسینیان، بازپسین	اجل: دیررس، دیرآینده، دیر، درآینده، پس‌آینده، پس‌آی، آنجامش
آخرین لحظه: واپسیندم، واپسین دم	



آذان الارنب: سگ‌زبان، خرگوشک، خرگوشک	آخه: چون
آذربایجان: آذربادگان، آتورپاتکان، آتورپاتکان	آخیه: میخ‌پیچ، میخ‌آخور، ستوربند
آذربیون: همیشه‌بهار، گل آفتابگردان	آخیه: میخ‌پیچ، میخ‌آخور، ستوربند
آذوقه: خوراک، توشک، آزوک، آزوغه	آداب: فرهنگ‌ها، روش‌ها، خوها، آیین‌ها، ادب‌ها
آذی: کوهه، گوشه، خیزابه، خیزاب، اشترُک	آداب فاضله: آیین‌های پسندیده
آرا: رای‌ها، راه‌ها، بُوشاهها، اندیشه‌ها	آداب گری: روشنگری
آراء: رأى، رايها، راهها، چاشتَك، بوشا، بُوشاهها، آندراج، آرای، اندیشه‌ها، اندیشه	آداب و رسوم: آیین و روش
آرابسک: تازیستان، آربستان، آربستان	آداب گری: روش‌گری
آراشید: بادام‌زمینی، بادام زمینی	آداش: همنام، هم نام
آراقیطون: بابا‌آدم، بابا‌آدم	آدامس: وینجی، ڙد، ڙاڙک، ڙارک، جاجک، آلوچ، آلوچ
آرامش طلب: رامش‌جو، رامشجو، آسایش خواه، آرامش خواه، آرامش جو	آدرس: نشدنی، نشانی
آرتروپود: بنده‌پایان، بنده‌پایان، بنده‌پایان	آدرنال: گرده‌کلن، زخ‌غلوه
آرتروگرافی: بنده‌نگاری، بنده‌نگاری	آدم: ایودامن (ایودامن به چم نخستین آفریده است. بر اساس آنچه در اوستا آمده است، ایودامن، نخستین انسانی است که آفریده شده است).
آرتروولوژی: بنده‌شناسی، بنده‌شناسی	آدم و حوا: مشی و مشیانه
آرتزین: خیزچاه	آدمیت: مردمی کردن، آدم بودن
آرتزین: خیزچاه، چاه جهنه، چاه جهنه	آدمی سیرت: نهاد، آدمی سرشت
آرتیشو: کنگر فرنگی	آدمیت: مردمی، آدمیگری
آرتیزان: افزارمند، آفرارمند	آدمیرال: ناو‌سالار، دریا‌سالار، دریا سالار، دریا‌سالار
آرتیست: هنرور، هنرمند، هنرپیشه، هنرمند، هنرپیشه، بازیگر نمایش، بازیگر	آدنویید: بادام‌هه بافت
آرتیشو: کنگر فرنگی، کنگر فرنگی	آدنوئید: لوزه، بادام‌هه بافت، بادامه
آرتیکل: نوشتار، کالا، زمینه، بند	آدهسیون: دوسش، دُوسش، چسبندگی
آرخ: نزار	آدونیس: شاه‌لاله، شاه لاله
آرخالق: نیم‌تنه، نیم تنه زنان، کپنک، تنزیب، تن‌پوش، تنپوش، پَنِه دوخته	آدیاباتیک: بی‌دررُو
آرخلوق: نیم تنه	آدیالاجی: نیوش‌درمانی
آردل: فرمان‌بر، فرمانبر	آدیوگرام: شنواهی نگاره
آرس: جنگ‌پاد، جنگپاد، آرس، ایزد جنگ	آدیولوژی: شنواهی شناسی
آرسطولوخیا: زراوند	آدیولوژیست: شنواهی شناس
آرشه: کمانه، کمانه	آدیومتر: دستگاه شنواهی سنج
آرسیو: بایگانی	آدیومتری: شنواهی سنجی
آرشیتک: مهراز، مهراز	آدیومتریست: شنواهی آزما
آرشیتکت: مهراز، دزداد	آدیومتریسین: سنجشگر شنواهی
	آذارقی: کلوچه
	آذان: گوش‌ها



آفقه: تُهی گاه	آش قروت: پینوبا، پُنیوا
آفل: فرورونده، فرو رونده	آش هفت‌حبه: دانگو
آفلاین: ناهمگاه	آشپزباشی: سر آشپز
آفلرمان: بُروزنَد	آشغال: آحال
آفیش: آگهی‌نامه	آشفته حال: شوریده، پریشان، آشفته روان
آق پر: سپیدپر	آشفته خاطر: دلواپس، دل‌آشوب، آشفته دل، آشفته درون
آق تبه: تبه‌سپید	آشفته عقل: آشفته خرد
آق تپه: تپه‌سپید	آشفته خاطر: آشفته درون
آق خزک: تاغ	آشفته عقل: خُل
آق سقل: سَرَدَستِه، ریش‌سپید	آشوال: نهادک، آشوال
آق سنقر: سَنَگَار، بازسپید، بازِسپید	آشوب طلب: آشوبگر، آشوب خواه
آق کرنگ: کَرْنَگ سپید، سپیدار	آشوب‌طلب: آشوب خواه
آق گبید: سِپید گَبَد	آشیانه وحوش: کنام
آقا: کیا، کدیور، کدبان، گدبان، سرور، سرکار، سرور، خواجه، پانا، بان	آصال: نِزَادِگان، نِزَادِگان، شبان‌گاهان، شبانگاهان، آفتاب زَرَدی‌ها
آفازادگی: بزرگ‌زادگی	آصره: مهربُن، مهر بُن، خویشاوندی، بازویند
آفازاده: مِهپور	آصیه: میخ‌چادر، میخ چادر، گزند، گزند، آشام خُرما
آفاسی: پاسدار	اطره: چادربند، چادرِبند، بند چادر، بند چادر
آفایی: سروری	اطریلال: زَغَارِچه، تُخْم جارُوب، پاکلاعی، پا کلاعی
آقای: کیا، کدبان، سرور، خواجه، بان	آغا: زن، بی‌خایه، بی‌تُخُم، بانو
آقایی: کیانی، گدبانی، سروری، پانایی، بانی	آگاج: درخت، دار، درخت، چوب
آقبانو: اسپیده	آغاجی: پیامرسان، پردهدار
آق پر: سپیدپر	آغاریقون: سَمَاروغ چَمَنی، چَترَک
آقچه قیلین: کبرکو	آغروف: بار و بُنْه
آقشام: شامگاه، سر شب، سُرَنَای خواب، سر شب	آغل: سرپناه، پَهَست
آقطی: درخت بیل، پلم، پَلَم	آغوز: روشه
آقطی کوچک: پلهام	
آکا: برادر کلان، ابرابرادر	آفات: گزندها، گزندها، آگفتها، آفت‌ها، آسیب‌ها
آکاتالیپسی: کودنی، کودنی	آفاد: مرگ‌ها، مرگ‌ها، زمان‌ها
آکادمی: فرهنگستان	آفازی: زبانگیری (از بیماری‌ها است)، زبان‌گیری
آکادمیست: فرهیخته، فرهیخته، دانشور، دانشگرای، دانشجو	آفاق: کیهان، کناره‌های آسمان، کرانه‌ها، کران تا کران، گرانها، دوردست‌ها، بادگاه‌ها، بادخیز‌ها
آکادمیسین: دانشگاهی، فرهنگ‌وند	آفاقی: کرانی، گرانی، بیرونی
آکادمیک: دانشگاهی (فُنِس)، دانشگاهی	آفت: گزند، گزند، آگفت، آسیب
آکاروس: گریزای، گریزای	آفتومات: خودکلید
آکاژور: سُرخه‌دار، بلادور، بلادُر	آفسمان: نشست



آکسیدانت:	رخداد، پیشآمد، بدآمد، بدآمد	آکاسیا کاچو:	کاد
آکسیس:	گشتگاه، چرخشگاه	آکاسیا کاچو:	کاد
آکسیولوژیک:	ارزش‌شناسانه، آرزش‌شناسانه	آکال:	میوه‌ها، مَزِه‌ها، سَبَزی‌ها، روزی‌ها، خورک‌ها، خوراک‌ها
آکل:	خورنده، خورنده، پادشاه	آکام:	تپه‌ها، پُشته‌ها
آکلات الحشرات:	واتک خواران، کرم‌خواران، خست‌خواران	آکاھولی:	آکِبر
آکلات النمل:	مورچه‌خواران، مورچه‌خواران	آکت:	کار، فرمان، رفتار، دات، پیمان، پرده
آکلاه:	دوکریه، دوکجه، دوکجه، دوکریه	آکتو آلیته:	روزداد
آکله:	زن پرخور، زن پرخور، خوره، خوره	آکتو آلیسم:	گُنون گرایی
آکنه:	رخجوش، رخ جوش	آکتوآلیته:	روزداد
آکو تیله دو:	بیلپه	آکتوآلیسم:	کنون گرایی
آکواریوم:	آبزیدان (fish)، ماهیخانه، آبزینما، آبزیگاه	آکتور:	هنریش، بازیگر
آکوتیله دو:	بیلپه	آکتیو:	کاری، کارساز
آکورد:	هم‌آهنگی، سازگاری، سازش	آکتیف:	دارایی
آکوردن:	شلاله، شلاله	آکتینو میکوز:	گندِ گلن
آکوستیک:	آوابی	آکتیویته:	کنشور، کاری، کارساز، کارا، پویا، پرتکاپو، بهکار
آکوستیکس:	آواشناسی	آکتیویته:	نیروی کار، کنشوری، کنشور، کارکرد، کاربری، کاربری، کار، تکاپو
آکولاد:	ابرو	آکتیویتور:	کنشورساز، کناننده، کاراگر، گُناننده، آغازگر
آکوموداسیون:	هم‌دیسی، هم‌دیسی، آسودگی	آکتیویزم:	کنشگرایی، کارآمدی
آکومولاٽور:	انباره، آنباره	آکتیویشن:	کنشوری، کنشورسازی، کنانش، کارسازی، کاراگری، کارا شدن، گُناش، به کاراندازی، به کار درآوردن، بکارواداری، بکارانداختن، برانگیختن
آکومولاٽیون:	کُپه‌کردن، انباش، آنبارش	اکر کراهه:	تاغندست
آکی فر:	آبخیز	اکرکراهه:	تاغندست
آکی فر:	آبخیز	اکرماتیک:	یکنواخت، سپیدمانیک، ساده، رنگناپذیر، بیفام، بیرنگ
آگارآگار:	سریشم چینی	اکروبیات:	بندباز، بندباز
آگالماتولیت:	سنگ تندیس	اکروبیاسی:	بندبازی، بندبازی
آگراندیسمان:	گستردن، بزرگ‌گری، بزرگ نمایی	اکروبیلس:	دِر آتن، دِر، دِر آتن، دِر فَراز، دِر
آگرمان:	پذیرش، پذیرش	اکروفوبیا:	بلندراهراستی
آگنوستیسیزم:	نمی‌دانم کیشی، نمیدانم گرایی	اکرومگالی:	بیشاستخوانی، بیش استخوانی
آگرافوفیبا:	برزن هراسی	اکس:	آسه، آسه
آل:	دوده، دودمان، خاندان، تبار	اکسپتور:	پذیرنده، پذیرا، پذیرا
آل بویه:	خاندان بویه	اکسلراتومتر:	شتاپ‌سنج، شتاب‌سنج
آل تمغا:	سُرخه مهر	اکسلراسیون:	شتاپ، شتاب، تندی
آل کسا:	پنج تن		
آل کسae:	پنج تن		
آل مردی:	نری		
آلها:	روزی‌ها		



آلپاکا: اشتُرک، اشتُرک	آلاء: روزی‌ها
آلت: افزار	آلات: کاچال، ساز و برگ، ساز، ساختگی‌ها، افزارها، افزار، ابزارها، آنگازدها
آلت تنسالی: شرم‌گاه، زهار	آلات تغذیه: گُوارنده‌ها
آلت رجولیت: نرینگی، نری، نره، نری، نره	آلات تغذیه: گُوارنده‌ها
آلت قتاله: کُشت‌افزار	آلات تنسالی: زهار
آلت مردی: نَرِه	آلات تنفسی: دَمَگَرْهَا
آلت موسیقی: ساز موسیقی، ساز	آلات جارحه: شِكْنِجَك، زینه‌ها
آلت نقاله: گوشه‌سنجد	آلات دفاعی: پادفندآبزار
آلترناتیف: گزینه، گزین، راه یا کار دیگر، چاره‌ای دیگر، چاره، جایگزین، پیشنهاد، پستاییک	آلات صوتی: اندام‌های آوایی
آلترناتیو: جایگزین	آلات صید: شکارابزار
آلتروپیزم: دِگروارگی، دِگروارگی، چندوارگی، چندريختی	آلات فعل: توسری خورها، بی‌دست‌وپاها
آلتن: ناخواسته، ریشخندی، ابزاری	آلات قمار: مَنْكَأَبْزَار
آلتو: سَدَای اوج، بَمْسَار، آوایِ اوج	آلات لهو: ماڻ آبزار، خوشی‌ابزار
آلتون: کنیزک، کنیزک، زَرْ سُرخ، زَرْ	آلات موسیقی: ئَوَايَّابَزَار، سازها، خنیا‌یگان، خنیا‌یگان، خنیا‌یگان، خنیا‌یگان
آلتمیر: فرازیاب، فرازسنج، فرازاسنج، فرازیاب، اوچنما، افرازیاب	آلچق: كَيَر، سراپرده، سایبان، تاش، تارُم
آلچی: گیرنده، ستاننده، ستاننده	آلچیق: تاش، پرچین گاه، آلچوب
آلدر گیلانی: رزدار، توشه	آلخون والاخون: دربهدر، بی‌خانمان، آواره
آلدهید: گُریزآب	آلارتور: رفت‌ویرگشت، دوسَرَه
آلرژی: سهندگی، سهندگی، سهندگی، خدشه پذیری	آلارم: هشدار، هراس، هراس، سُرْنَای آماده‌باش، زنهار، ترس، بیم، آماده‌باش، آزيردن، آزير
آلس و پریش: خرید و فروش	آلاف: هزارها
آلش: دادوستد	آلام: رنج‌ها، دردها
آلطون سفلی: زرینه پایین	آلام جسمانی: تندردها، تن دردها
آلطون علیا: زرینه‌بالا، زرینه بالا	آلام نفسانی: روان دردها، رواندردها
آلکالوئید: زاک‌گونگان	آلبو: جُنگ
آلکالوئید: زاگُونگان، زاک‌گونگان	آلبوم عکس: نگارنامه، نگارخانه، جُنگ
آلگا: جلبک، جُلبک، جُلبک	آلبوم: سپیده‌ی تُخمِ مرغ، سپیده مُرغانه، سپیده، سپیده
آلگرو: شادیانگیز، سِبک‌تند، سِبک تُند، زبانزد خُنیا	آلبومینه: سپیده‌یی، سپیده‌دار، سپیده‌ای
آلماناک: سال‌نامه، سال‌نامه، زیج	آلبومینوری: پیش‌سپیدگی، بیش‌سپیدگی
آلله: پرستیدگان، پَرَسْتیدگان، ایزدان، ایزدان	آلبومینویید: سپیده‌سان
آلله‌پرست: ایزدان‌پرست	آلبومینوئید: سپیده‌سان، سپیده‌سان
آلودا: چُولی	آلبي‌نیسم: زال‌تنی
آلور: زبانزد هواپیمایی، روش، رَوش	
آلۇن: بُرونزاد	



آمرین: فرمایندگان	آلوسن: سگ‌پیرا، سگ پیرا
آمفى تئاتر: تالار، پلتالار	آلومین: سیمک‌زنگ، سیمک زنگ
آمفيپيول: دوپهلو، آذرسنگ، آذرستگ	آلومينيوم: سیمک، سیمک
آمفيبي: دوزبستی	آلونيت: زاگسنگ، زاگسنگ
آمفيبيين: دوزبستان، دوزبست	آلوبويون: آبرُفت
آمفى تياتر: تالار، پل تالار	آلؤئش: شبِ زرد، شبِ زرد
آمفى تئاتر: تالار، پل تالار	آلی: نهادی، نهادی، سیژومند، زیویک، تَبَسْتَنَـاک، ابزاری،
آمل: یاریگ، آرزورسان، آرزورسان	آبزاری
آملج: آمله	آلیاز: همچوش، همبستک، همچوش، همبسته، همبستک،
آمن: درپناه، ببیم، بهزینه‌هار، به زینه‌هار	آخشیگ آمیزه
آمن السرب: آسوده دل	آلیداد: گوشه‌یاب، گوشه‌یاب، سویاب
آمنا: زنهاری، پشت‌وانکی	آلیگاتور: نهنگ
آمناً: زنهاری، پنهانیابی، پشت‌وانکی	آمر: کار‌بندنده
آموروز: آب‌سیاهی، آب سیاهی	آمنوا: استوار گیرید
آموزش عالی: آموزش والاپایه، آموزش والا	آماتور: نوکار، ناپیشه‌کار، ریزکار، دوست‌کار، دوستار، خامدست، تازه‌کار، تازه کار
آمولن: نشاسته	آماد: فرجام‌ها، سررسیدها
آمونیا: نوش‌آهکه	آمار و ارقام: آمار و شماره‌ها، ایاره‌ها
آمونیاک: نوشاهک	آمارانتوس: چواش
آمونیم: نوش‌آهکین	آماریلیس: رنگین جام، رنگین جام
آمیب: تک‌یاخته	آمال: خواست‌ها، چشمداشت‌ها، آرمان‌ها، آرزوها، امیدها
آمیدون: نشاسته، نشاسته	آمالاً: خواستاری، چشمداشت، آرزومندی
آميرال: ناو‌سالار، دریاسالار	آمالان: آرزومندی
آمين: چنین باد، بشباش، ایدون باد	آمبریولوژی: رویان‌شناسی
آمينات: پنبه‌ی کوهی	آمبریولوژی: رویان‌شناسی
آن: هنگام، دم، در دم	آمبریون: رویان
آن-اینستال: کنار گذاشتن، برکنار کردن، برانداختن	آمبولانس: بیماربر، بیماربر
آن جناب: سرکار	آمپر: نشانگر، شتابه، شتابه، زینه، رُچان
آن دفعه: آن بار	آمپرمتر: شتابه‌سنج، شتابه سنج
آن را باطل کردم: آن را تباہ کردم	آمپول: سوزن، آوندک، آوندک
آن طور: آنگونه، آن گونه	آمپیریک: آروینی
آنا: هماندَم، همان دم، شتابان، زود، دریکدم، دردم، در یک دم، دردم، بیکدم، بیدرنگ، بیدرنگ، بیکدم	آمر: فرمان بُد (بُد framānpat)، کاربندنده (بُد، فرماینده، فرمان دهنده، فرمان پاد، فرمانپاد
آنان: هماندَم، شتابان، زود، دردم، بیدرنگ، بیکدم	آمرا: فرمانی، زورکی، دستوری
آنا الليل: پاس‌های شب	آمره: فرماینده، فرماندهنده، فرمان
آنا آغاليس: مَرَزَنَگوْش	



آنروپومرفیزم: آدمی‌انگاری، آدم‌دیسی، آدم‌انگاری، آدم دیسی، آدم انگاری، آدم‌میدیسی	آناء اللیل: پاس‌های شب
آنتروپوئید: میمون، آدم‌منا	آناآغالیس: مرزنگوش
آنتروپوبی: درگاشت	آنابولیس: پس‌گوارش، پس‌گوارش
آنکتیکلیس: تاکدیسک	آنابولیسم: فراگشت، فراگشت، سازواره
آنگوئیزم: هم‌ستیزی، پادستیزی، آخشیج‌گری	آنات: هنگام‌ها، دم‌ها
آنتن: شاخک، شاخک، سُرون	آناتومی: کالبدشناسی، کالبد، کالبدشناسی، تن‌شناسی، تن‌شناسی
آنтолوژی: گلستان سُخن، گلستان، گلچین ادبی، گلستان سُخن، گلستان، جنگ ادبی	آناتومیست: کالبدشناس
آنتمی اسید: پادترشا، پادترشک	آنارشیست: خودسر، بی‌سالار
آنتمی بادی: پادتن	آنارشیسم: خودسرانگی، بی‌سالاری
آنتمی بیوتیک: جاندارو، پادزیستیک، پادزیست، پادزی، پادزخم	آناس کرسا: خوتکا
آنتمی پیرین: تبُبر	آناف: بینی‌ها
آنتمی تز: پادنهشت، پادنهاد، برابرنهاد	آنافانا: دم‌به‌دم، دم به دم
آنتمی توکسین: پادزهـر	آنافیلاکسی: بیش‌سُهندِگی
آنتمی کلینال: تاکدیس	آنکرونیسم: ناهنجامی، بیزمانگرایی، بیزمانگرایی
آنتمی تز: پادنهشت، پادنهاد، برابرنهاد	آنکوندا: اوباره
آنتمی توکسین: پادزهـر	آنالوژی: همسنجی، همانندی، مانستگی، فراسنجی، آنagogی
آنتمیکللون: واچرخه، گردباد	آنالوطیقا: فرنودسنجدی، فرنودسنجدی، فرنود، زبانزد فلسفی، آناكاويك
آنتمیک: نایاب، کهنه، کهنسال، کهن، سالینه، سالینه، پـته	آنالیتیک: واکاویک، واکافتی، فراکافتی، روانکاوی، آناكاويك
آنتمیک خر: سالیخر، پـته خر، بـنسالخر	آنالیز: واکاوی، واکافت، موشکافی، فراکاوی، فراکافت، فرگـشـایـی، آناكاوي
آنتمیک فروشی: کهن و سالخورده، سالیفروشی، پـته فروشی، بـنسال فروشی، بـنسالـفـروـشـی، بـنسـال	آنالیست: واکاو، فرگـشا، فرگـشا، آناكـاوـ
آنتمیک خر: سالیخر، بـنسالـخـر	آنانـاس: کـاجـودـیـسـ، کـاجـدـیـسـ
آنتمیـمـون: سـختـار	آنـبـارـیـس: زـرـشـکـ، زـرـشـکـ
آنـجـهـانـی: اخـروـی (۶۵)، آـنـدـهـ	آنـتـ آـسـید: پـادـتـرـشـکـ، پـادـتـرـشاـ، پـادـتـرـشـکـ
آنـدـهـ: فـراـزـ، فـراـزـ	آنـتاـگـونـیـزـم: هـمـسـتـیـزـیـ، نـیـروـیـ آـخـشـیـگـ، دـشـمـنـیـ، دـرـگـیرـیـ
آنـدـانـت: بهـآـهـسـتـگـیـ، بهـآـرـامـیـ، بهـآـرـامـیـ، بـنـواـزـیدـ	آنـدـکـدـارـیـ: پـادـسـتـیـزـیـ، آـخـشـیـگـگـرـیـ
آنـدوـسـکـپـی: آـنـدـرـونـهـ بـینـیـ	آنـتـایـ: زـبـانـزـدـ زـمـينـشـنـاسـیـ، رـخـ، رـخـ
آنـدوـسـکـوـپـی: آـنـدـرـونـهـ بـینـیـ، آـنـدـرـونـهـ بـینـیـ	آنـترـاسـنـ: شـیرـ زـعـالـ، شـرـزـ عـالـ
آنـدوـکـارـدـ: دـلـپـرـدهـ، دـلـپـرـدهـ	آنـترـاسـیـتـ: زـغـالـسـنـگـ نـابـ، تـاـوزـ عـالـ، تـاـوزـ عـالـ
آنـدوـکـارـدـیـتـ: دـلـپـرـدهـقـبـ، دـلـپـرـدهـقـبـ	آنـترـاـکـتـ: هـوـیـشـ، مـیـانـپـرـدهـ، رـخـشـ، آـرـامـهـ، آـرـامـهـ
آنـرـمـالـ: نـابـهـنـجـارـ	آنـtroـپـولـوـژـیـ: مرـدمـشـنـاسـیـ
آنـزـیـمـ: کـنـشـگـرـ، کـنـشـگـرـ، زـیـماـیـهـ	آنـtroـپـوـمـترـیـ: مرـدمـسـنـجـیـ، تـنـسـنـجـیـ، تـنـپـیـمـاـیـیـ، اـنـدـامـسـنـجـیـ



آنوفل: لَرْزِبَشَه	آنژین: گُلودرَد، درد سینه
آنوقت: آن‌هنگام، آنگه، آن‌گاه، آن‌زمان	آنژیوکاردیوگرافی: دل‌رَگ‌نگاری
آنولپ: پُوش، بَرِيك	آنژیوگراف: رَگ نگاره
آنونس: پیش‌پرده	آنژیوگاری: رَگ‌نگاری
آنونیم: بِي نام	آنژیوگرافیست: رَگ نگار
آنی: گذرا، زود‌گذر، در دم، بِي درنگ	آنژیوگرام: رَگ نگاره
آنیته: سالیانه، سالواره	آنژیولوژی: رَگ‌شناسی
آنیسوترپی: ناهمسان‌گردی، ناسان گَردی	آنس: سربه‌راه، خوگیرنده‌تر، خوگیر
آنیلین: رَنگ‌زا	آنس سیکمُؤید: خم‌سینی، خم سینه
آنیموترستری: خاکزیان، جانوران خاکزی	آنسه: نیکَرَن، دوشیزه، دل‌آرام، دل‌آرام
آنیمومارین: جانوران آبزی، آبزیان	آنسيکلوبَدي: فرهنگ‌نامه، فرنودسار، فَرهنگنامه، فَرنودسار، داشتنامه
آنیمیسم: روانباوری	آن طرف: وَرَانِبَر
آنیستال: کنار گذاشت، برکنار کردن، برانداختن	آنطور: آنگونه، آنسان، آنجور آنگونه، آن گونه، آن سان، آن جور
آنیورسَری: سال‌گرد، سال گَرد	آنف: فرمانبردار
آهل: زن‌دار، زَنَدار، رام، جایپاش، جانور	آنفولاتزا: چایمان
آهن آلات: آهن ابزار	آنقدر: چندان، آنگونه، آناندازه، آن اندازه
آهن آلات: آهن ابزار	آنقوت: چنگر
آواریه: آبدیده، آب دیده	آنکارتاه: سَربهَسر، زبانزد منگیا
آواتناظ: نادید گیزی، سود	آنکدت: شوخگفت، شوخگفت، داستان
آواتنورین: دل‌ربا، دل‌ربا	آنکیستمن: کیسه‌بندی، بسته‌بندی
آوانس: نادید گرفتن، پیشمزد، پیش‌مُزد، پیشپرداخت، پیشبها، بخشش	آنگستروم: تک‌کوهه
آورتا: مام‌رَگ، رَگ‌جان، رَگ‌جان، بزرگ‌سرخ‌رَگ، بُزرگ‌سُرخ‌رَگ	آنگلوفوب: پادانگلیس
آورث: سروناز، سَرِوناز	آنلاین: همگاه
آورس: رَگبار، بیزار	آنلید: زرفینی، زُرفینی
آوکا: دادگزار	آنمولوژی: بادشناسی
آوکادو: خوجدیس	آنوموتَر: بادسنچ
آوو: دیداری	آنمی: کمخونی
آویاتور: هوانورد، خلبان	آنوال: سالانه، روبارها، دهش‌ها، دهش‌مندان، دهش‌ها
آوبیتور: هوانورد، خلبان	آنور: بِي دُم
آیسبرگ: یخ‌کوه، کوه یخی	آنور گور: بازه
آی دی: نام کاربری، نام کاربری، شناسه کاربری، شناسه	آنور گور: بازه
آی کیو: هوش‌پهره، هوش‌پهره، پهره هوشی	آنورمال: ناهنجار، پادسِرِشت
آی یو دی: ابزار درون زهدانی	آنوریسم: رَگ‌راخی، خُونرَوانگی



آیات: یادگارها، نشانی‌ها، نشان‌ها، نشان‌ها، چمراس‌ها

آییک: ماه، پیک، پُرماه، بت، بُت

آیت: نشانی، نشانه، نشان، گواه، چمراس، بند

آیدی: شناسه

آیروبیک: هوازی، هَوازی

آیرودینامیک: هواپویا

آیروسل: هواویز، هواپیز

آیزنه: شوهرخواهر

آیس برگ: یخکوه

آیکان: نکارک

آیکن: نگارک

آیکون: نمادک

آینه محدب: آینه کوثر

آینه مقعر: آینه کاو

آیه: یادگار، نشانی، نشانه، گواه، چمراس، چمراس، بند

آیینه دق: نزارنما، نزارنما

آیینه محدب: برآمده، آینه کوثر، آینه کاو

آیینه مقعر: گود، آینه کوثر، آینه کاو

آئیتی: دالمنسنگ

آئروبیک: هوازیستی (فُح)، هوازی (فُح)،

آئرولیت: هواپیما

آئرودینامیک: هواجُنبی، هواجُنبی

آئروسل: هواویز، هواپیز

آئرولوزی: هواشناسی، هواشناسی

آئرولیت: آسمانسنگ

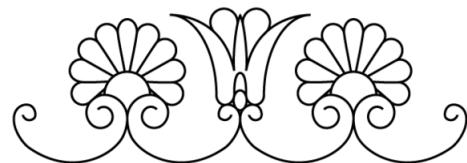
آئرومتر: هواسنج، هواسنج

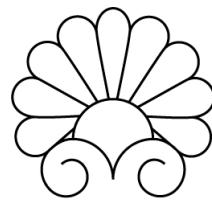
آئروناویگاسیون: ناوبری هواپی

آئسه: نومید، بی‌دشتان، بیدشتان

آئینه محدب: آینه کوثر

آئینه مقعر: آینه کاو





ابحاث: گفتمان، کاویدن
ابتدا: نخست، سر آغاز، آغازیدن، آغاز
ابتداء: نخست، سر آغاز، آغازیدن، آغاز
ابتداع: نویابی، نوآوری
ابتدايی: نخستین، ساده، دبستان، آغازین
ابتدايی ترين: نخستین، ساده‌ترین، ساده ترین
ابتدائی: در آغاز

ابتدا: خوارگرایی، پیش‌پا افتادگی، پیش پا افتاده، پیش پا افتادگی، پرهیز، بی‌بند و باری، بی‌ارجی، بی‌ارج
ابترا: دم‌بریده، بی‌فرزنده، آسیب‌دیده
ابتکار: نویابی، نوآوری، نوآوردگی
ابتلا: گرفتاری، دچاری، دچار شدن، دامن گیری، دچاری، آولدگی
ابتلاء: دچاری، دچار شدن، دامن گیری
ابتلاج: پگاهیدن
ابتلاع: فروبردن، اوباریدن
ابتهاج: شادمانی
ابتیمم: بهینه
ابحاث: جُستارها
ابحر: رودها، دریاها
ابخل: زُفت‌تر

ابد: همیشه، همیشگی، نالجام، نا به سامان، جاویدان، جاوید، تا پایان زندگی

ابدا: هیچگاه، همیشه، هرگز، آفریدن، آغازیدن، آشکاریدن، از سر گرفتن

ابدا: هیچگاه، هرگز

ابداء: آفریدن، آغازیدن، آشکاریدن، از سر گرفتن

ابداع: نوسازی، نوساخته، نوآوری، نوآفرینی، پدیده، آفریدن

ابداع کرد: نوآفرید

ابداع کردن: نوآفریدن

ابدا: غلندران، دگردیسی، جای‌گزینی

ابدالاباد: همیشه، جاویدن

ابدان: تن‌ها

ابدیت: جاودانگی، پایندگی

ابدی: همیشگی، هرگزی، جاوید، جاویدانی، پایا، بی‌پایان

آشکال: گونه‌ها، ریخت‌ها، چهره‌ها
آولیت: نخست
آمّی: ناممی‌دی، بی‌سودا
ابا داشتن: سرپیچی کردن، روی‌تافتان

اتبع: پس روی کردن (۶۵)
ادراك: یافتن، یافت، یابندگی، اندر یافتن

اشکال: دشواری، پیچیدگی
اشکال تراشی: دشوار

الحاج: پژوه

إمكان: شاید بودن

انحطاط: فروشدن

ابا: سرپیچی، سرباززدن، رویگردانی، روی‌تافت، تن‌زدگی
ابا کردن: نپذیرفتن، فروگذاری کردن، فروگذاردن، سرپیچی کردن، سرپیچدن از

اباء: سرپیچی، سرباززدن، رویگردانی، روی‌تافت، تن‌زدگی
اباء کردن: نپذیرفتن، سرپیچی کردن، سرپیچدن از

ابایل: گله‌گله، گروههای، پرستو

اباريق: آتابه‌ها، آفتابه‌ها

اباريقون: بَحَج

ابازير: دیگ‌ابزار

اباض: رگ ران

اباطيل: یاوه‌ها، بی‌هوده‌ها، بی‌هُدَه‌ها

اباکرد: نپذیرفت، سرپیچید، سرباززد

ابال: شبان، شُردار، شُرْچران

اباليس: اهريمنان

ابتار: دهش، بازداری، آزمایش



ابلاغیه: بخش نامه	ابدیت: پایندگی
ابلاغیه: فرمان نامه، بخشنامه	ابدیات: پایندگی‌ها
ابلک: ابلک (ابلق تازی شده ابلک است که از پارسی به تازی راه‌یافته)، سیاه سفید، دورنگ	ابدیت: پایندگی (۶۷)، همیشگی، جاودانگی، پایندگی
ابله: هُزاک، نادان، نابخرد، گول، گاوریش، کودن، کم خرد، سبک‌سر، سبک مغز، سبک سر، خنگ، پخمه، بی‌مغز	ابرا: پاوش، پاک‌گردانی، بی‌زاری جویی
ابلهانه: گولانه، سبک‌سرانه	ابراء: پاوش، پاک‌گردانی، بی‌زاری جویی
ابلیس: اهریمن	ابرار: نیکوکاران، چیرگی، بسیار فرزندی
ابلیس: کخ زنده، اهریمن	ابراز: نمایش، نمایانی، نمایان، نشان دادن، آشکاری، آشکارکردن
ابن: پور، پسر	ابراز قدرت: دست‌نمایی
ابن سینا: پور سینا	ابراز کردن: نمایاندن، آشکار کردن
ابناء بشر: فرزندان آدم	ابراز کردن: نمایان کردن، آشکار کردن
ابناء بشر: جهانیان، آدمی‌زادگان	ابرام: یکندگی، لنجه، سمجحی، پافشاری کردن، پافشاری، به ستوه آوردن، استوار کردن
ابنای بشر: فرزندان آدم	ابراهیم: پرهام
ابنیه: ساختمان‌ها، خانه‌ها	ابرقو: ابرکوه
ابهام: گنگی، سربستگی، پیچیده کردن، پیچیدگی، پیچش، پوشیده، پوشیدگی، پوشش	ابریشن: ابیراهی
ابهامات: سربستگی‌ها، پیچیدگی‌ها، پوشیدگی‌ها	ابریق: آوتابه، آبریز
ابهت: شکوه، بزرگی	ابزرواسیون: خُرده‌بینی، پی‌روی، بررسی
ابو: پدر، بابا	ابزکتیو: سردوربین، درافکند، آماج
ابواب: دروازه‌ها، درها	ابستروکسیون: روزن‌بندی
ابوی: پدر	ابستیناسیون: ستیزش، خودسری
ابیات: بندها	ابصار: دیدن، چشمان، بینایی‌ها
اپال: تنکست	ابصر: بینانتر
اپالین: سینه‌کفتری	ابطال: هیچ‌سازی، ناچیز کردن، بی‌هُدّه‌سازی
اپتومتر: بینایی سنج	ابطل: یاوه‌تر، بی‌هُدّه‌تر
اپتومتری: بینایی‌شناسی، بینایی سنجی	بعد: دورتر
اپتومتریست: دیدسنج، دیدآزمایش	ابغض: دشمنی‌ها، دشمنی
اپتومیست: خوش‌بین	ابقا: واگذاشت، نگهداشتن، نگهداشت، میانجیگری
اپتومیسم: خوشبینی	ابکار: نابسود‌گان، شتابیدن، دوشیزگان
اپتیک: چشمی	ابکام: گُنگان
اپتیمال: بهینه	ابکم: گُنگ، خاموش
اپتیمام: بهینه	ابلاغ: فرمان، فرگفت، رسانیدن، رسانی، رساندن، دستور، پیامرسانی
اپر: ترانه‌نما	ابلاغ کردن: فروگفتن، بازگفتن
اپراتور: کارور (۶۸)، گرداننده	ابلاغ‌نامه: فرمان نامه، رسیدنامه، بخشنامه



اتباع: فرمانبران، شهروندان، پیروان
اتباع خارجه: بیگانگان

اتحاد: ساختگی (۴۵)، یگانگی، یکدلی، یکپارچگی، همبستگی، هماهنگی، پیوستگی
اتحادیه: هموندان، همگرایان، همبستگان، هم پیمانان
اتحاد: گرفتن، فراگرفتن، فرا گرفتن، در گرفتن
اتراق: لنگراندختن، فرود آمدن، چندی ماندن، جا گیری، برآسودن، بارافکنی
اتساع: گشادگی، فراخندگی، دراز شدن، پهن شدن
اتفاق: زابیدن

اتصال: پیوستن (۴۶)، همبندیشی (۴۷)، (hambandišnī)
همبندی (۴۸)، پیوستگی (۴۹)، یَكِدِش، ناجدایی، چسبیدن، چسبیدگی، چسباندن، پیوندیدن، پیوند زدن، پیوند دادن، پیوند، پیوستگی، به هم پیوستن

اتصال دادن: پیوندانیدن (۴۹)
اتفاق: همکاری، همسویی، همسانی، همدلی، هم‌داستانی، رویداد، روی داد، رخداد، رخ داد، پیشامد، پیش آمد، پیامد، بختامد
اتفاق افتاد: رخ داد

اتفاق افتادن: روی دادن، رخ دادن
اتفاق آراء: یگانگی دیدگاه‌ها، یگانگی باورها

اتفاق آراء: یکزبانی، همراهی، هم خواستی
اتفاق: یکباره، ناگهانی، به ناگاه، بناگاه
اتفاقاً: وانگهی، همگی، ناگهان، با هم

اتفاقات: رویدادهای، رویدادها، رخدادها، پیشامدها، پیامدها
اتفاقی: ناگوار، ناگهانی، گذری، گذرانه، خودبخودی، خودبخود، پیش آمدی، بختامدی، بختامدانه

انکا: دلگرمی، پشتیبانی، پشتگرمی، پشت گرمی، پشت دادن بر
انکا بنفس: خود استواری، خواتاهی
انکاء: دلگرمی، پشتیبانی، پشت گرمی، پشت گرمی، پشت دادن بر
انکاء بنفس: خود استواری، خواتاهی

اپراسیون: نیش‌گری، کار
اپرت: شوخشاد

اپرون: مهمیز، سیخک
اپشن: زبان‌زد، توان‌گُزینی
اپل: شانه نما، سرشانه
اپلکاره: چارشانه
اپنده‌تومی: آویزبرداری
اپوزیسیون: ناپذیری، رودررویی، برابرنهش

اپوک: زیگر
اپیدمی: والا

اپیکوریسم: شادگرایی
اپیگلوت: زبان کوچک
اپی: سوک، سُنبله، خوشه
اپیپلون: چادریه
اپیپلوبیت: آماس چادریه
اپی درم: روپوست
اپیدرم: پوش‌بافت

اپیدمی: همه‌گیری، فراغیری، بیماری و اگیر
اپیدمیک: همه‌گیر

اپیدمیولوژی: همه‌گیر‌شناسی
اپیزود: فرآمد، داستان‌بُن
اپیکا: درخت لادن
اپیگلوت: زبانک، زبان کوچک
اپیلاسیون: موکشی، مو کندن، مو زدایی

اپیلپسی: دیوگلوج، پژولش
اپیلوگ: گفتار پایانی، فرجام گفت

اپیون: نارکوکه، جان‌دار
اتحاد: ساختگی

اتابک: فر نشین، بزرگ پدر

اتاشه: پیوست

اتاق: سراچه، چهاردیواری

اتاق انتظار: پرموگاه

اتاق خواب: شبستان

اتاق عمل: نیشکارگاه

اتاق میهمان: میهمانخانه، تالار



اثر داشتن: نشان نهادن، کارگر افتادن، کارآیی داشتن، خدشه انداختن	اتکاء به نفس: به خود استواری
اثر کردن: هناییدن، هناییدن	اتلاف: نیست کردن، نابودی، نابودن، نابود کردن، کردن، تبه، تباہ کردن، تباہ، از میان بردن
اثر گذاشتن: هناییدن، نشان نهادن، کارگر افتادن، خدشه انداختن	اتلاف کردن: نیست کردن، نابود کردن، ریخت و پاش، تباہ کردن
اثری: نشانی، ردی	اتلاف وقت: زمان کشی، زمان کشی
اثم: ناشایست	اتم: هسته
اثنا: هنگام، گاه، زمان	اتمام: فرجام، سرانجام، سپریدن، پایان، به سرانجام رساندن، به پایان رساندن، انجام
اثناء: هنگام، گاه، زمان	اتمام کردن: سپریدن، سپری کردن، انجام رسانیدن
اثنی عشر: دوازده، دوازده	اتمامگر: پایانگر
اجابت: پذیرفتن، پاسخدهی، پاسخ دادن، پاسخ، برآوری، برآوردن	اتمسفر: هوایا، پناد
اجابت کردن: پذیرفتن، پاسخ دادن، برآوردن	اتمی: هسته‌ای
اجاره: ماهبها، گاهبها، کرایه، سالبها، روزبها، جابهای، پافه، بمزد	اتنوگرافی: نستجیده، نزادشناسی
اجاره دادن: هشتمن، گذاشتن، پروانه دادن، باردادن	اتهام: گناه‌بستن، گناه بستن، چفته، بستن، بدنامی، بدنام کردن
اجاق: دیگپایه، آتشدان	اتوبان: بزرگراه (F)،
اجاق کور: ناز، سترون	اتوبوس: گذربر
اجانب: بیگانگان	اتوبیوگرافی: خودنوشت
اجبار: واداشتن، واداشت، وادراری، ناگریزی، ناچاری، فرچپانی، زور کردن، زور، بایستگی	اتوپیا: آرمانشهر
اجبار کردن: واداشتن، وادرار کردن، زورآور شدن، زور آور شدن	اتوکلاو: فشاردم (F)، دمفار
اجبارا: به ستم، به زور، بزور	اتومات: خودکار
اجباراً: به ستم، بزور	اتوماتیک: خودکار
اجباری: ناگزیری، ناگزیرانه، نادان، ناخواسته، ناچاری، زوری، به زور، بایسته، از روی ناچاری	اتوماتیک: خودکار (F)، خودبه‌خود (F)، خودبخود
اجتمع: هنجمن، همبودگاه، همایش، هازمان، مردمان، مردم، گرد آمدن، انجمن، انبوه	اتومبیل: خودرو
اجتمع کردن: گردآمدن	اتوموبیل: خودرو
اجتمعات: گروهها، گردهمایی‌ها	اتیکت: برچسب
اجتماعی: همبودین، همبودی، مردمی	اتیکت: بهانما (F)، برچسب، ارزش نما
	اثاث: کالا، کاچال، بار و بنه
	اثبات: پایستان، برجای داشتن، بازنمایی، استوانش، استانش
	اثبات کردن: فرنودن، استواندن
	اثر: یادواره، یادمان، هنایش، نوشته، نوزند، نشانه، نشان داد، نشان، کارایی، رد، خدشه، آفریده، آسیب



اجماع: همارایی، هماندیشی، سازگاری کردن	اجتناب: پرهیزش (پرهیزش)، پرهیز (پرهیز)، گریز، دوری، پرهیز کردن
اجماع: گروهی	اجتناب کردن: دوری کردن، دوری جستن، پرهیز کردن، پرهیز
اجمال: کوتاهی، کوتاه، فشرده‌گویی، فشرده کردن، فشردگی، سربسته گویی، چکیده	اجتناب ناپذیر: ناگزیری، پرهیزناپذیر
اجمالا: فشرده، به کوتاهی	اجتناب ناپذیر: ناگزیر، ناچار، گزیرستنی، دوری ناپذیر، دورنشدنی، پیشگیری ناپذیر، پرهیزناپذیر
اجمالی: گزیده، کوتاه	اجتهاد: کوشش، استادی
اجناس: کالاها	اجحاف: گزند رساندن، زورگویی کردن، زورگویی، دستدرازی، چیره دستی
اجنبی: بیگانه، اینرانی	اجداد: نیایش، نیاکان، پدران
اجنه: پریان	اجدادی: نیا
اجیر: مزدور، مزد بگیر، دست نشانده	اجر: مزد، پاداش
اچوب: گشاده	اجر بردن: پاداش یافتن
اچی: برادر کلان	اجرا: کارگزاری، کاربست، کار بستن، رویه، روانه، به کار بستن، بکارگیری، انجام دادن، انجام
احاطه: گرد برآمدن، فرآگیری، فرآگرفتن، دربرگرفتن، پیرامونگیری	اجرا کردن: به انجام رساندن، بکاربستن، بکار بستن، انجام دادن
احاطه کردن: گرداندن	اجرا ناپذیر: پیش نرفتی، انجام ناپذیر
احباب: یاران، دوستداران	اجراء: کاربست، کار بستن، بکارگیری، انجام دادن، انجام
احتذار: دوری کردن، پرهیز کردن، پرهیز کردن، پرهیز	اجراء کردن: بکاربستن، انجام دادن
احتذار کردن: دوری کردن، پرهیز کردن	اجرایی: کاربستنی، انجام دادنی
احتراز: رویگردانی، دوری کردن، دوری، پرهیز کردن، پرهیز کردن، پرهیز	اجرایی: انجامی
احتراق: سوختن، آتش گرفتن، آتش سوزی	اجرایه: انجامنامه
احتراق پذیر: سوختنی، آتش گرفتنی	اجرائیه: انجامنامه
احتراق داخلی: درون سوز	اجرت: مزد، دستمزد
احتراق ناپذیر: ناشایست	اجزا: پاره‌ها، اندام‌ها
احترام: نوازندگان، گرامی داشت، گرامی داشتن، گرامی داشت، شکوهیدن، سناپیش، پاس، بزرگداشت، بزرگداری، بزرگ داشت، آزمیدن، ارجمندی، ارج نهادن، ارج	اجزاء: ریزه‌ها، خرددها، پاره‌ها، بخش‌ها، اندام‌ها
احترام داشتن: گرامی بودن	اجساد: لشه‌ها، پیکرها
احترام گذاشتن: والا داشتن، سناپیدن، پاسداشتن، پاس داشتن، ارج نهادن	اجسام: تن‌ها (پنهان)،
احتراما: باسنایش، با سنایش، با بزرگداشت، ارجمندانه	اجل: زمان مرگ، دم
احتراماً: بزرگ داشت، با گرامی داشت، با بزرگ داشت	اجل طبیعی: مرگ ناگزیر
احترامات فائقه: بالاترین سپاس‌ها	اجلاس: نشست، انجمن
	اجلاسیه: نشست، گرددہمایی، دیدار، انجمن



احساس کردن: گمان داشتن، سوهیدن، سهیدن، دریافت، پنداشتن
احساسات: مهربانی، مهر، سهش‌ها، سُهش‌ها، دریافت، دریابش
احساساتی شدن: سوهشیک گشتن
احساسی: شورمند
احسان: نیکی، نگار، نکویی، نکوکاری، مهروزی، بخشنده‌گی، بخشش
احسان کردن: نیکی کردن، نیکو داشتن
احسن: نیکوترين، نیکو، نیک، خوشترین، خوب، بهينه، بهترین، بهتر
احسن الخالقين: نیکوترين آفرینندگان
احسنست: زهی، به به، آفرین
احشا: اندرونه
احشاء: اندرونه
احشام: ستوران، چارپایان
احضار: فراخوانی، فراخواندن، فراخوان، خواندن
احضار کرد: فراخواند
احضار کردن: فراخواندن، فرا خواستن، خواندن، خواستن
احضاریه: فراخوان، خواست برگ، پیداخواست، باشنامه
احق: سزاوار تر
احقاق: دادگری، دادرسی
احکام: فرمان‌ها، دستورها
احلو: شیرینه
احمر: سرخ، سرخرنگ
احمق: هُرگ، ندان، نادان، نابخرد، کودن، کم خرد، سبک
 معز، ساده مرد، تهی معز، بی خرد
احمقانه: نابخردانه، بی خرданه
احوال: گردش روزگار، سرگذشت، روز و روزگار، خوشی و ناخوشی، چگونگی
احوال پرسی: پرسه کردن، پرسه
احول: گشتک
احيانا: گهگاه، شايد

احیا: کاهش (فُتھه در شیمی)، شب زنده داری، زنده کردن، زنده ساختن، زنده داری، زندگان، باز زیست

احتساب: شمردن، درنگ آوردن، در نگریستن، به یاد داشتن، به شمار آوری، به شمار آوردن، به دیده داشتن، بشمار آوردن، بدیده گرفتن
احتشام: مهتری، سروری، بزرگواری
احتضار: مرگ، دم مرگ بودن، جان دادن
احتکار: نهان کالایی، انبارگری، انبار کردن
احتکارکردن: انبار کردن
احتمال: گمانه، گمان بُردگی، گمان، گرایند، شایمندی، شایدی، شوابی، بُردباری
احتمال دادن: گمان بودن، گاسیدن
احتمال زياد: گمان بسيار
احتمالاً: گمانم، گمان می‌رود، گاسم، گاس که، شايد، چه بسا، انگار که
احتیاج: نیازمندی، بی چیزی
احتیاجات: نیاکان، نیازها
احتیاط: دوراندیشی، به هوش بودن
احتیاج: نیازش (niyāžiš)^{۲۷}، نیازمندی، نیاز
احتیاج داشتن: نیازمند بودن
احتیاط: هوشیاری، ژرفی، دوراندیشیدن، دوراندیشی، پروا، پاپشمندی، استوار کاري
احتیاط‌کننده: ژرفی
احد: یگانه، یکتا، یک، تنها، تک، بی همتا
احداث: ساخت و ساز، ساخت، راه اندازی، پدید آوردن
احداث کردن: ساختن، پدیدآوردن، پدید آوردن، بنیان نهادن، برپاکردن
احدى: هیچکسی، هیچکس، کسی
احرار: آزادگان
احراز: فراهم آوردن، رسیدن به چیزی، دست یافتن، استوار کردن
احراز کردن: دارا شدن، به دست آوردن
احزاب: گروهها
احساس: سُهش (sohiš)^{۲۸}، مهربانی، مهر، شور، سهش، سهیدن، دریافت، دریابش، برداشت، اندریافت، اندریافت



اختلال حواس: خرد پریشانی، پریشانی خرد، پریشان‌گویی، پرشیدگی

اختلالات: درهم برهمی، به هم خوردگی‌ها، آشتفتگی‌ها

اختناق: گلوگیری، فشار، دهان دوزی، خفگی، تنگنا، آواکشی

اختیار: گزینش، برگزیدن

اختیار: گزینش، شایندگی، چاره داری، توانایی، آزادکامی

اختیار کردن: گزین کردن، گزیدن

اختیارکردن: گزین کردن، گزیدن

اختیاری: گزینشی، کامیک، دلخواهی، دل بخواهی، آزادانه، آزاد

اخذ: گرفتن، فراستاندن، دریافت

اخذآراء: رای‌گیری

آخر: فرجام، پایان

اخراج: کنارگزاری، راندن، بیرون کردن، بیرون فرستادن، بیرون، برونشکردن، برکنار کردن از کار

اخراج کردن: بیرونیدن (بېرۇنىدىن ^پ bērōnētan)، بیرونیدن

اخروی: روز واپسین، جهان دیگر، آن جهانی، آن جهانی

اخص: ویژه‌تر، بویژه

اخطر: یاد آوری، هشیاری، هشدار، گوشزد، زنهار، ری یادآور، آگاهانیدن

اخطرار دادن: هشدار دادن، آگاهانیدن

اخطرارنامه: یادبرگ، هشدارنامه

اخطراریه: یادبرگ، یاد برگ

اخفا: نهفتن، نهان کردن، نهان داشتن، پوشاندن، پنهان کردن، پنهان

اخفاء: نهفتن، نهان کردن، نهان داشتن، پوشاندن، پنهان کردن، پنهان

اخلاص: یکرنگی، دسوت راستین، پاکی، پاکدی

اخلاصمندی: یکرنگی

اخلاط اربعه: چهار آمیغ

اخلاف: ماندگان، جانشینان، پسینیان، پس آیندگان

اخلاق: منش‌ها، منش شناسی، منش، فراخوبی، رفتار، خوی‌ها، خوی، خو

اخلاقیات: فرهنگ‌رفتار

اخلاق: کارشکنی کردن، دستبری، بهم زدن، آشوب

احیا کردن: زنده کردن

احیاء: شب زنده داری، زنده کردن، زنده داری، زندگان

احیاء کردن: زنده کردن

احیاکننده: زنده‌گر (zindak kar ^پ)

احیانا: گاهگاه، گاه‌گاهی، شاید، اگر

احیاناً: شاید

اخاذ: زورگیر

اخاذی: زورگیری، تلکه، به زور گرفتن، باج‌گیری

اخبار: گزارش‌ها، رویدادها، رسیده‌ها، خبرها، تازه‌ها، آگهی‌ها، آگاهی‌ها

اخباری: نوگو

اختتام: فرجام، پایان

اختراع: نوسازی، نوساخته، نواوری، نوافرینی، نو آوری، نخست سازی، پدیده، برساخته، آفرینش

اختراع کردن: پدیدآوردن، آفریدن

اختصار: کوتاه نوشتن، کوتاه سخن، کوتاهی، کوتاه کردن، کوتاه سخنی، کوتاه، کردن کوتاه، چکیده

اختصارا: به کوتاهی

اختصاص: ویژه کردن، ویژگی

اختصاص دادن: ویژیدن، ویژه کردن، ویژگی‌ها، واگذار کردن

اختصاصات: ویژه، برگزیره‌ها

اختصاصی: یکتایی، ویژه، خودویژه، برگزیدگی

اختقا: نهانبیش (nihumbiš ^پ)، نهفتن، نهفتگی، نهفتگ، نهانیدن، نهانبیش، ناپدیدگی، پنهان کردن، پنهان شدن

اختفاء: نهفتن، نهفتگ، ناپدیدگی، پنهان کردن، پنهان شدن

اختلاط: هم‌آمیزی، درهمی، درهم‌آمیختگی، درهم شدن، آمیزه، آمیزش، آمیختن، آمیختگی

اختلاف: نایکسانی، ناهمگونی، ناهمسانی، ناهمتاپی، ناسپاسی، ناسازی، ناسازواری، ناسازگاری، ناجور بودن، گونه‌گونی، گوناگونی، ستیزه، دوگانگی، دوتبیرگی، دگرمانی، برفرودی

اختلاف نظر: دوسرخنی

اختلاف: ناهمانگی، نابهوش، نابسامانی، شوریدگی، پریشانی، پراکندگی، بهم خوردگی، آشتفتگی



ادبی: فرهنگی	اخلال کردن: کارشکنی، برهم زدن، آشوب
ادبیات: ادب‌ساز (ادب به چم دانش و فرهنگ نوشته شده، خود یک واژه پارسی است که از به عربی رفته است؛ دبیر، دبیره دبستان و دبیرستان هر یک از ادب برگرفته شده‌اند)، فن، فرهنگ، شیوه، سبک، رفتار، راه و روش	اخوان الصفا: یاران یکرنگ
ادرار: میزش، شاش، پیشاب، آگونه	اخوت: دوستی، برادری
ادراک: یافتن (۶۷)، یافت (۶۷)، یابندگی (۶۷)، ویر، دریافت کردن، دریافت، پی بردن، اندریافت	اخوی: برادر
ادراک کردن: اندریافت، اندر یافتن	اخیرالتأسیس: نوساز، نورافکن
ادراکات: دریافته‌ها	اخیر: پاسینه، واپسین، گذشته، کنونی، فرجامین، فرجامی، تازه، پسین، پایانی
ادعا: داوی (از کارواژه داویدن گرفته شده که در واژه داوطلب نبز هست)، داوش (از کارواژه داویدن گرفته شده که در واژه داوطلب نبز هست)، فراخواست، داویدن، داو، دادخواهی، خودگویی، خودشماری، خواست	اخیراً: به تازگی، بتازگی
ادعا کردن: داویدن (از کارواژه داویدن گرفته شده که در واژه داوطلب نبز هست)، از آن خود دانستن	اخیراً: به تازگی، بتازگی
ادعا نامه: کیفر خواست	اخیرالتأسیس: نوساز، نوبنیاد
ادعاء: فراخواست، دادخواهی، خواست	ادا: پرداختن، بجای آوردن
ادعادر: داومند (از کارواژه داویدن گرفته شده که در واژه داوطلب نبز هست)	ادا کردن: گزاردن، گزاریدن، گزاردن، به جای آوردن
ادعانامه: کیفر خواست	ادا و اطوار: نازو کرشمه
ادغام: یکی کردن، یکپارچه کردن، همپیوندی، درهم کردن، درهم سازی، آمیختن، از خودسازی	ادا و اصول: لوس بازی، سبکسری
ادمین: همه کاره، سرپرست	اداء: پرداختن، بجای آوردن
ادوات: افزار، ابزارها	اداء و اطوار: نازو کرشمه
ادوار: دورها	اداء و اصول: لوس بازی، سبکسری
ادویه: داروها، چاشنی، بوی افزار، بوی افزا، بوزارها، بوزار	ادارات: سازمان‌ها، اداره‌ها
ادیان: دین‌ها	اداره: سرپرستی، ستاد، سازمان، دیوان
ادیب: ادب‌شناس، ادب‌دان	اداره کردن: گرداندن، کارگردانی کردن، سرپرستی کردن، سامان دادن
ادیبانه: ادب‌مندانه	اداره کل: فراسازمان، سرپرستی، ستاد
ادیان: کیش‌ها، دین‌ها، آیین‌ها	اداره مخابرات: پیام خانه
ادیب: ادب‌مند	اداری: اواری
ادیت: ویرایش (۷۷)،	اداکردن: گزاردن، پس دادن، بازپرداختن
ادیت کردن: ویرایش کردن	اداکننده: گزارنده
	ادامه: راست، دنبال کردن، پیوستگی، پیگیری
	ادامه دادن: دنبال کردن
	ادای احترام: هناییدن، فنايش
	ادب: آزرم (ادب به چم دانش و فرهنگ نوشته شده، خود یک واژه پارسی است که از به عربی رفته است؛ دبیر، دبیره دبستان و دبیرستان هر یک از ادب برگرفته شده‌اند)، هنر، فرهنگ، دانش، پرهیخت، آیین
	ادب کردن: فرهنگیدن (۷۷)، فراهختن (۷۷)، فرهیزش، فرهیختن



ارباب: فرمند، سرور، سالار، خدایان، خدا، پروردگاران، پروردگار	ادیتور: ویراستار (۶۷)، ویرایشگر
اربعه: چهار گانه	اذان: بانگ نماز
اربعین: چهلم، چله	اذعن داشتن: خسته شدن
اربعین: چله	اذن: پروانه
ارتباط: همبستگی، پیوند، پیوستگی، پیوستار، بستگی، بربستگی	اذیت: گزند، رنج، آزار
ارتباط دادن: به هم پیوستن، به هم بستن	اذیت شدن: آزار دیدن
ارتباطات: پیوندها	ارجیف: یاوه‌ها، ژاژها، بیهوده سخنان
ارتباطی: رسانشی	ارجیف: یاوه‌ها، ژاژها
ارتجاع: واپسگرایی، واپس گرا، کهنه پرستی	ارادت: مهرورزی، سرسپردگی
ارتجاعی: واپسگرایانه	اراده: خواست (۶۸)، یازش، کامش، درخواست، خویشکاری، پشتکار، آهنگ
ارتداد: گم راهی، ازدین برگشتن	اراده کردن: یازیدن
ارتعاش: نوسان، لرزش، لرزیدن، لرزه، لرزش، لرزاندن، لرز	ارادی: بخواست
ارتفاع: بلندی، بلند، بالا، بلند، افزایش	اراذل: ناکسان، فرومایگان
ارتفاع یافتن: اوج گرفتن	ارازل: ناکسان، فرومایگان، زبونان
ارتفاعات: بلندیها	اراضی: سرزمین‌ها، زمین‌های، زمین‌ها
ارتفاع سنج: بلندی سنج	اراضی موات: زمین‌های بی کار، زمین‌ها مرده
ارتفاع: پیش‌رفت، پایه گرفتن، بالا رفتن، بالا بردن	ارامنه: ارمینیان
ارتفاع: پایه گرفتن، برکشیدن، بالا رفتن، بالا بردن	ارایه: نمایاندن، نشان دادن، پیشکش، پیش آوری، پدیدار کردن
ارتفاع یافتن: پایه یافتن، برتری یافتن	ارایه دادن: پیش نهادن
ارتكاب: گناه کردن، دست به کار شدن، دست بکارشدن	ارایه طریق کردن: پیشنهاد کردن
ارتكاب جرم: گناه کردن، بزهگری، بزهکاری کردن، بزهکاری	ارایه کرد: رو کرد، پیشنهاد داد
ارتو گرافی: درست نویسی	ارائه: نمایاندن، نشان دادن، پیشکش، پیشاورد، پیش آوری، پدیدار کردن
ارتوپدی: شکسته‌بندی، شکسته بندی، استخوان پزشکی	ارائه دادن: پیش نهادن
ارتوپدیست: شکسته بند، استخوان پزشک	ارائه طریق: پیشنهاد
ارت: واhestه، وامانده، نیامانده، مرده‌ریگ، مانداک، بجامانده، بازمانده	ارائه طریق کردن: رهمنوی، رهبری، راهنمایی، راه نمودن، پیشنهاد کردن، پیشنهاد داد
ارتیه: مرده‌ریگ (۶۹)، واhestه، وامانده، نیامانده	ارائه کرد: نشان دادن، رو کرد، پیشنهاد داد
ارجاع: واگیری، واگذاشتن، واگذاشت، واگذاری، واگذار، فرستادن، بازفرستادن	ارائه کردن: نمور، نشانده‌نده، رو کردن، پیشاورد کردن، به نمایش گذاشتن
ارجاف: یاوه	
ارجح: برتری	
ارجحیت: برتری	
ارجحیت دادن: برتری دادن	



اریکه: تخت، اورنگ	ارحام: خویشاوندان، بستگان
اریکه: تخت فرمانروایی، تخت، اورنگ	ارحم الراحمن: مهربان ترین بخشنده‌گان
اریکه سلطانی: تخت فرمانروایی	اردک: مرغابی
اریکه فرمانروایی: تخت فرمانروایی	اردو: لشگرگاه
اریکه قدرت: تخت فرمانروایی	ارز: رساندن، پیشکش، بخشش
از اصل: از ریشه، از بن، از آغاز	ارزاق: روزی‌ها، خواربار، خواربار، خوار و بار
از اوایل: از آغاز	ارزش قایل شدن: والا، ارج گزاردن
از اول تا آخر: از آغاز تا پایان	ارزش قائل شدن: والا، ارج گزاردن
از این جهت: از این سو، از این روی، از این رو	ارسال: گسیل داشتن، گسیل، فرستادن، روانه کردن، روان
از این قبیل: بدینسان، از این گونه	کردن، رهاکردن
از این قرار: بدین‌گونه	ارسال کرد: فرستاد
از این بابت: از این روی	ارسال کردن: فرستادن
از این جهت: از این رو	ارشداد: راهنمایی کردن، راهنمایی، دادن
از این حیث: با این رو، از این رو	ارشد: فرازین، سرآمد، بزرگتر، برتر، ارجمند
از این طریق: از این روش، از این راه	ارض: مرزبوم، سرزمین، زمین، خاک
از این قبیل: بدین سان، از این‌گونه، از این دست	ارضا: خشنود کردن، خشنود کردن، خشنوت
از این نظر: از این روی، از این رو	ارضاء کردن: خشنود کردن
از آن جمله: همانند، از آن میان	اراعاب: هراساندن، هراس، ترساندن، ترس
از آن روز به بعد: پس از آن روز	ارفاق: گذشت کردن، گذشت، سود رساندن، سو، چشم
از باب: از در	پوشی، آسانگیری
از بدو پیدایش: از آغاز پیدایش	ارفاقی: سودار
از بین بردن: نابود کردن، از میان بردن	ارفع: بلندتر، بلندپایه تر
از جانب: در زمینه، از سوی	ارقام: نونهالان، کالاها
از جمله: همچنین، از دسته، از آن‌گونه	ارکان: ستون‌ها، پایه‌ها
از حد بردن: اندازه نگاه نداشتن، از مرز گذشتن	ارکان دولت: کارگزاران، دست‌اندکاران
از حرکت ایستادن: بازیستادن	ارکستر: همنوازان، نوآموز
از حفظ: از بر	ارگاسم: یوخه
از حیث: از دید	ارگان: سازمان
از خاطر بردن: از یاد بردن	ارگانیزاسیون: سازمان (فـ)،
از خاطر رفتن: از یاد رفتن	ارگانیزه: سازمند (فـ)، سازمانیافته
از خود راضی: خودخواه، خودپسند	ارگانیسم: سازواره، اندامواره، اندامه
از روی احتیاج: مستمندی، مستمندانه، از سرنياز	ارگانیک: پیکری، اندامی، انداموار، اندام وار
از صمیم قلب: باهمه جان و دل، از ته دل	ارم: فردوس، پرديس، بهشت
از طرف: از سوی	
از طرف دیگر: از سوی دیگر	



ازدیاد: فزونی، فزون	از طریق: از راه
ازدیاد جمعیت: افزایش زادگان	از عهده برآمدن: از پس آن برآمدن
ازعهده برآمدن: کار آمد بودن، توانایی کاررا داشتن، از پس آن برآمدن	از قبل: پیش‌اپیش، از سوی، از پیش از قبیل: همچون، همانند، مانند، بمانند
ازل: همیشگی، دیرینگی، بی‌آغازی، بی‌آغاز	از قدیم: از دیر باز
ازلیات: همیشگی‌ها	از قرار معلوم: اینجور که دیده می‌شود، اینجور که پیداست
ازلی: دیرینگی، بی‌آغازی	از قضا: از پیشامد روزگار، از سرنوشت
ازم: خودداری، پرهیز	از قضاء: از پیشامد روزگار
ازمنه: هنگام‌ها، گاه‌ها، زمانها، روزگاران	از لحاظ: برای، از روی، از دید
ازنظر: از نگر، از دید	از منظر: از روزن، از دیدگاه
اس ام اس: پیامک، پیام کوتاه	از نظر: از روی
اساتید: استادان	از نظر افتادن: از یاد رفتن، از یاد بردن، از چشم افتادن
اساتید: استادان	از نفس افتادن: سخت خسته شدن
اساتیر: داستان‌های پندرای، افسانه‌ها، استوره‌ها	از نقطه نظر: از دیدگاه، از نگرش، از دید
اسارت: در، بند شدن گرفتار، بردگی	از ورا: از لا به لای
اساس: شالوده (بَلْوَه)، زیرساخت، ریشه‌ای، ریشه، پی، پایه‌ها، پایه‌ای، پایه، بنیانی، بنیاد	از وراء: از لا به لای
اساسا: از ریشه، از پایه، از بن	ازا: به جای، برابر
اساسنامه: پایانمه، بنیادنامه	ازاء: به جای، برابر
اساسی: ریشه‌ای، پایه‌ای، بنیادین، بنیادی	ازاله کردن: پاک کردن، بیرون کردن
اساطیر: استوره‌ها	ازاین سبب: با این انگیزه، از این رو
اسامي: نامها	ازاین قرار: بدینگونه
اسایه: شکستن	ازاین لحظه: ازاینرو، از این دیدگاه
اسائه: شکستن	ازاینجهت: ازایرا
اسب: اسپ	ازباب: برای نمونه
اسباب: کالا، سازوبرگ، ساز و برگ، افراها، ابزارها، ابزار	ازباب آشتبی: از در آشتبی
اسباب بازی: بازیچه	ازجهت: ازایرا
اسباب سفر: توشه	ازحال طبیعی خارج شدن: از خود بیخود شدن
اسبق: پیشین‌تر، پیشین، پیشتر	ازحد تجاوز کردن: از اندازه گذشتن
اسپاسم: تنفس (فُحَّ)،	از خاطر رفتن: فراموش شدن، ازیاد رفتن
اسپاگتی: رشته	از خاطربردن: فراموش کردن، از یاد بردن
اسپانسر: پشتیبان	از خودراضی: خودخواه، خودپسند
اسپایرال: مارپیچی، مارپیچ مانند، پیچه	ازدحام: هنگامه، انبوهی، انبوه
	ازدواج: همسرگیری، شوهر کردن، زناشویی، زن گرفتن، پیوند زناشویی
	ازدیاد: فزونی



استحکام: سختی، پا بر جایی، استواری	اسپایک: آبشار (فُـ)،
استحکامات: سنگریندی‌ها، ساختارها، ساختاربندی‌ها	اسپری: افسانه (فُـ)،
استحمار: گول زدن، خرسازی	اسپریدشیت: برگه گستردہ
استحمام: گرمابه رفتن، خودشویی، تن شستن، به گرمابه رفتن	اسپم: هرزنامہ
استخدام: کارگماری، کارگزینی، کاردهی، به کار گرفتن، بکار گماردن، بکار گرفتن، بکار گماشتن	اسپورت: ورزش
استخدام دائمی: بکار گماشتن پایا	اسپیرومتر: دستگاه دم سنج
استخدام دولت: کارمندی دولت	اسپیرومتری: دم سنجی
استخدام فصلی: بکار گماردن پاره‌ای	اسپیکر: بلندگو
استخدام موقت: بکار گماشتن زمانی	استاتیک: ایستایی‌شناسی (فُـ)، ایستایی، ایستاده، ایستا
استخراج: درآوردن، بیرون کشیدن، بیرون آوردن، بروناوری، برون آوری، برهیختن، برآوردن، آهنگیدن	استاد: آموزگار
استدام: دنباله داشتن، دنباله داری، پیوستگی، پایندگی، پایداری، پایدار بودن	استادیوم: ورزیدن
استدعا: درخواست، خواهش	استادیوم: ورزشگاه
استدعا کردن: درخواست کردن، خواهش کردن	استاد: استاد
استدعا می‌کنم: خواهش می‌کنم	استارت: آغاز
استدعاء: درخواست	استامپ: جوهرگین (فُـ)، مهر
استدلال: گواهی خواستن، گواه آوری، فرنود آوری، فرنود زنی، فرنایش، شوند آوری، شوند آوری، برهان آوری	استاندارد: استانده
استدلال کردن: فرنود آوری، فرنود زنی، فرنایش، شوند آوری، برهانیدن	استبداد: ساستاری (سَاسْتَارِيَّه)، خوکامگی، خودکامگی، خودسری، تکسالاری
استراتژی: راهبرد	استبداد صغیر: خرده خود کامگی
استراتژیک: راهبردی	استتان: پوشیدگی (وـ)
استراحت: آسودن، آسودگی، آساییدن، آسایش، آرمیدن، آرامش	استثمار: کوچک خواهی، بهره‌کشی
استراحت کردن: بد خوردن، دراز کشیدن، دراز کشیدن، برآسودن، آسودن، آرمیدن	استشنا: سوا، جدا
استراق: دزدیدن، دزدی	استثناء: مگر، سوا، جداخواهی، جدا
استراق سمع: نهان گوشی، فال گوش ایستادن، شنود دزدکی، شنود، دزدیده گوش کردن، دزد گوشی، دزد گوشی	استشناپذیر: مگر پذیر
استراکچر: ساختار، پیکره بندی، استخوان بندی	استجابت: پذیرفتن، پذیرش
	استحاله: دگرگونی
	استحصلال: به دست آوردن، برداشت، بازیابی
	استحصلال کردن: توزیدن
	استحضار: پیدایش، بیاد آوردن، به یاد داشتن، آگاهی دادن، آگاهی، آگاه کردن
	استحضاریه: آگهی نامه، آگاهی نامه
	استحقاق: شایستگی، سزاواری



استفراغ: هراش، هراش، بالا آوردن	استرداد: واپسداد، پس گیری، پس گرفتن، پس دادن، برگرداندن، بازگرداندن، بازپس گیری، بازپس خواستن
استفراغ کردن: هراشیدن	استرس: دلهره
استفرق: بالآوردن	استریل: سترون (ف۷۴)
استفسار: جویا شدن، پرسیدن	استریل کردن: سترون کردن (ف۷۴)
استفهم: نیوند، پرسش	استشمام: بوییدن، بو کشیدن، بو کردن، بو بردن
استقامت: پایمردی، پایداری، ایستادگی	استشهاد: گواهی خواهی، گواهی
استقبال: پیشواز، پیشیاز، پذیره شدن، پذیره، پذیرفتاری، به پیشواز رفتن	استصواب: راهنمایی خواهی
استقرار: بازکاوش	استطاعت: توانمندی، توانگری، بینیازی
بریایی، آرام‌گرفتن، آرام‌گرفتن، استوارشدن، استوار شدن	استعاره: مانندگویی
استقراض: وانشان	استعداد: شایستگی، درونداشت، توانش، توانایی کار، توانایی، آماده بودن، آمادگی
استقلال: نایشه، ناوابستگی، خودسری، خودسالاری، خودبودگی، خودایستایی، آزادسری	استعفا: کناره گیری، کناره جویی
استکبار: گردنکشی، خودنمایی، خود بزرگ پنداری، بزرگی خواهی	استعفا دادن: کناره جستن
استمع: گوش دادن، شنیدن، شنودن	استعفاء: کناره‌گیری، کناره گیری، کناره جویی، پوزش خواستن
استمع کردن: نیوشیدن (ب۷۵)،	استعفای: کناره گیری
استمداد: یاری خواستن، یاری جویی، پشتیبان جویی	استعلام: واجیدن، پرسیدن، پرسش، آگه خواست، آگاهی خواستن
استمرا: همارستگی (ب۷۶) از کاروازه همارستان)، یکنواختی، دنباله داشتن، دنباله داری، چندبارگی، پیوستگی، پیاپی، پایداری، پایدار بودن	استعمار: سود جویی، سرمایه خواهی، سرمایه اندوزی، زورگویی، بهره کشی
استمهال: درنگ جستن	استعمال: کاربرد، به کارگیری، به کار بستن، بکارگیری، بکاربردن
استناد: گواهمندی، گواه، دستمایه، دست آویز، آورده خواهی، آورده جویی	استعمال کردن: بکار بردن
استنبط: دریافت، دریافت، پی بردن، پی بردن، پنداشت، برداشت کردن، برداشت، اندريافت	استغفار: بخشایش خواهی، آمرزش خواهی، آمرزش
استبطاط کردن: اندريافت، اندريافت	استفاده: بهره‌مندی (ب۷۷)، کاربری، کاربرد، سودجویی، سود کاربری، سود بردن، بهره‌برداری، بهره، بهره‌مندی، بکارگیری، بکار بستن
استنتاج: ره آورد خواهی، راززادایی، بهره وری، بدست آوردن	استفاده از: به کارگیری، به کار بردن
استنساخ: رونویسی	استفاده کردن: بهره بردن، بکار بردن
استنشاق: بوییدن، بوکشیدن	استفاده مشروع: رواسود
استنطاق: بازپرسی	استفاده ناممشروع: نارواسود
استنکاف: سرباززنی، خودداری	استفتا: فرمان خواهی، فتواخواهی، پرسیدن
استهزا: نیشخند، ریشخند	



اسفند: اسپند	استهزاء: نیشخند، ریشخند، دست‌انداختن
اسقط: فرسودگی	استهلاک: نابود کردن، میرانیدن، فرسودگی، فرسایش
اسقط شدن: فرسوده شدن	استوا: یکسانی، برابری
اسقاطی: هیچ‌کاره، ناکام، ناکارآمد، دورافکنندی	استواهی: یکسانی، برابری
اسکات: خاموش کردن، آرام کردن	استودیو: هنرگاه
اسکار: زخم، جوشگاه	استودیو: هنرگاه
اسکرین سیور: پرده بان	استیضاح: گزارش خواهی
اسکلت: استخوانگان، استخوان‌بندی، استخوان بندی	استیفاء: بازستانی
اسکله: لنگرگاه، بندر، بارانداز	استیل: شیوه
اسکناس: چاو، پول کاغذی، برگپول، ارزبرگ	استیلاء: دست‌یافتن، چیرگی
اسکنر: پویشگر	استیجاری: گاهبها، کرایه‌ای، بمزد
اسکی: سرش	استیصال: بی‌چارگی
اسلاف: پیشینیان، گذشتگان، درگذشتگان	استیضاح: واپرسی، گزارش خواهی، کاوش، بازخواست
اسلحة: زینه، رزم افزار، جنگ افزار، ابزار جنگ افزار	استیفه: بازستانی
اسلوب: گونه، شیوه، روش، رفتار، راه و روش، راه	استیل: روش
اسم: نام آوران، نام، برنام، آوازه	استیلاء: دستیابی، چیرگی، پیروزی
اسم در کردن: نامزد، بلندآوازه شدن	استیمینگ: بخارپز کردن
اسم فامیل: اسم خانوادگی	استیناف: وارسی، دوباره آغاز کردن، بازرسیدگی، بازدادرسی،
اسم گذاری: نام نویسی، نام نهادن	از سرگیری، از سر گرفتن
اسم مصغر: کهوازه	اسرار: نهانی‌ها، رازها، پوشیده‌ها
اسم نویسی: نام نویسی	اسرار آمیز: رازناک
اسناد: یافته‌ها، گواهی‌ها، دفترها، دستکها، دستک، تزدهها، بنچاک‌ها، آورده‌ها، آوردگان	اسرار آمیز: رازگونه
اسهال: شکم روی، شکم روش، بیرون روی، بیرون روه، آسان روی	اسرار آمیز: رازیچه، رازگونه
اسیر: گرفتار، بندی	اسراف: هر ز دادن، هدر دادن، گشاد بازی، فراخ روی، زیاده روی، ریخت و پاش، بد دستی
اسیران خاک: خاکیان، خاکنشینان، تن پروران	اسرع: شتابنده تر، زودتر، تندتر
اسیرکردن: گرفتار کردن	اسطبل: ستورگاه، باره بند
اسید: ترشک	اسطوره: داستان، افسانه، استوره
اسیر: گرفتار، دستگیر، دربند، در دام، در بند، برده	اسف: اندوهیدن، اندوهگین
اسیرکردن: گرفتار کردن، گرفتار، کردن، دربند	اسفبار: دریغ آور
شارات: نشان‌ها، نشا	اسفراین: سپهرآیین
شاره: نمایاندن، نماز، نمارش، نمار، نشان دادن، نام بردن، نا	اسفناج: اسپناج
شاره کردن: نماردن	اسفناک: غمناک، دلگیرکننده، دردآور، اندوهناک
شاره می‌کند: می‌نمارد	



اشغال: جا گرفتن	اشاعه: گسترش، گستردن، گستراندن، پراکنده کردن، پراکنده، پراکند، پخشودن، پخش کردن، پخش، پاشیدن، افشاندن
اشک تمساح: نیرنگ، فریب	اشانتیون: نمونه
اشک حسرت: اشک آرزو	اشانتیون: نمونه (فُس)، پیش خرید، پاداش خرید
اشکال: گونه‌ها، کم و کاست، سختی، ریخت‌ها، دیسه‌ها، دشواری، خردگیری، خرد، چهره‌ها، چالش، پیچیدگی، ایراد	اشباع: مالامال، لبریز، سرشار
اشکال تراشی: دشوار	اشتباه: نرسپان، نادرستی، نادرست، لغزش، گمراهی، کوتاهی، کزی، بیراه، بازنثناختن
اشکال تراشیدن: دست آویختن، خرد گرفتن، بهانه گرفتن	اشتباه کردن: لغزیدن، درست درنیافتن
اشکلالات: سختی‌ها، دشواری‌ها	اشتباه گرفتن: نادرست گرفتن، جا به جا گرفتن
اصابت: به هدف رسیدن، برخوردن، برخورد، برخودکردن	اشتباه‌ها: ندانسته
اصالت: نیک نژادی، نژادگی، تبارمندی، به نژادی	اشتباه‌های: ندانسته
اصالت ذات: خود گوهرب	اشتباه‌ها: ندانسته
اصحاب: یاران، همදلان، دوستان	اشترک: هموندی، همسویی، همخوان، همبهری، انبازش
اصرار: پژوهنگی (۶۵)، لنجه، پافشاری، پاپیچی	اشتعال: افروزش
اصرار کردن: لنجه کردن، پافشاری کردن	اشتعال: کارمندی، کارگماری، کارآفرینی، کار، سرگرمی، سرکار بودن، به کارگیری، به کار گماشت
اصطبل گوسفندان: بهار بند	اشتغالات: گرفتاری‌ها، درد سرها
اصطکاک: مالش، سایش	اشتقاق: شکافت، برگیری، برگرفته، برگرفتن
اصطلاح: واژاک، زبانزد، چندوازه‌ای، چندوازه	اشتها: خواهانی، خواستاری
اصطلاحات: واژگان، چندوازگان	اشتهاء: خواهانی، خواستاری
اصطلاح طلب: به خواه	اشتهار: نامی، ناموری، سرشناسی، بلندآوازی، بلندآوازگی
اصفهان: سپاهان، اسپهان، اسپاهان، اسپادان	اشتیاق: نیازمندی‌ها، آرزومندی
اصل: نهاد، گوهر، شیرازه، ریشه، جم، پایه، بیخ، بنیان، بنیاد، بن، آغازه	اشتیاق ملاقات: آرزوی دیدار
اصل و فرع: میانه و کناره، مهاد و کهاد، مغز و پوسته، شیرازه و رویه	اشتیاق: شیفتگی، شور، آرزومندی
اصل‌ها: هیچ، همیشه، همواره، هرگز، از هیچ باره، از بیخ، از بن، از آغاز	اشخاص: مردم
اصل‌های: هیچ	اشد: سخت تر
اصلاح: ویژگی‌ها، پیرایش، سامان دادن، زدایش، درست کردن، پیرایش، پیراستن، بهسازی، بازسازی، آراستن	اشرار: آشوبگران
اصلاح پذیر: نیکی‌پذیر	اشراف: فرونگریستن، دیده وری، توانگران، بلند پایگان، بزرگواران، بزرگان
اصلاح کردن: نیک نام	اشراف و اعیان: گرانمایگاه و توانمندان
اصلاح نزاد: نزادگایی، نزادپیرایی	اشراق: روشن شدن، درخشیدن، تابان شدن
اصلاح‌طلبان: به خواهان	اشرف مخلوقات: برترین آفریدگان
اصلاح‌های: بازنویسی	اعشار: سروده‌های، سروده‌ها، سروده، چکامه‌ها، چامه
	اشعه: فروغ، فروزه، پرتتو



اطاعت: نیوشت، گردن نهادن، فرمانبری، فرمابنبرداری،

پیروی

اطاعت کردن: فرمان بردن، سرخم کردن

اطاعت می شود: چشم، به روی چشم

اطاعت می شود: به روی چشم

اطاعت نمودن: گردن نهادن

اطاق: سراچه، چهاردیواری، اتاق، اتاغ

اطاله: دراز کردن، به درازا کشاندن

اطاله کلام: درازگویی، پرگویی

اطباء: پزشکان

اطراف: گوشها، گوش و کنار، کنارهها، کناره، کرانهها،

سویها، پیرامون

اطرافیان: نزدیکی، نزدیکان، خویشان، پیرامونیان

اطراق: لنگراندختن، فرود آمدن، جا گیری، برآسودن

اطریش: اتریش

اطعام: روزی دادن، خورش دادن، خورانیدن، خوراندن،

خوراکدهی، خوراک، توشه دهی

اطفاء حریق: خاموش کردن آتش

اطفال: نوبافته، نوزادان، کودکان، بچه‌ها، بچگان

اطلاع: گزارش، پیام، آگاهی، آگاهی‌بود

اطلاع ثانوی: آگهی پس از این

اطلاع دادن: دادن، آگاهی

اطلاع رسانی: آگهی رسانی، آگاهی رسانی

اطلاعات: درونداد، دانستنی‌ها، داده‌ها، آگهی‌ها، آگاهی‌ها

اطلاع‌رسانی: آگاهی‌رسانی

اطلاعیه: آگهی

اطلس: پرتیان، پرند، ابریشم

اطمینان خاطر: آسوده‌دلی

اطمینان: زینهار، دل آسودگی، دل استواری، پشت گرمی،

بی‌گمانی، آسوده‌دلی، آسودگی، آرمیدن، آرامش، آرام دلی،

استواری، استواردلی

اطمینان خاطر: رامش، آرامش

اطهار: پاکدامنان

اطوار: ریخت‌ها، اداها

اظرفیت: شکیبا، خویشتن دار

اصل‌الجواهر: گوهر گوهران (۶۷)، گوهر گوهران

اصل‌ونسب: گوهر (۶۷)،

اصل‌ونسبدار: گوهری (۶۷)،

اصلی: هسته‌ای، مهادین، سرشتی، بنیادین، بنیادی، آغازین

اصلی ترین: ریشه‌ای ترین

اصناف: پیشه و ران

اصوات: آواها

أصول: نهادها، ریشه‌ها، پایه‌ها، بنیادها، آغازه‌ها

اصولا: از پایه، از بن

اصول‌گرا: بنیادگرا

اصولگرایان: بنیادگرایان

اصولی: ریشه‌ای، پایه‌ای، بنیادین، بنیادی

اصلی: به گوهر (۶۷)، خوش‌زاد (۶۷)،

والاگوهر، نژاده، گوهری، ریشه دار، تبارمند، پشت دار، بندار،

با نژاد

اضا: بی‌دستان

اضافات: افزوده‌ها، افزودگان

اضافه: فزوئی، افزونی، افزون، افزودن، افزایش

اضافه برداشت: بیش‌برداشت

اضافه حقوق: بیش‌مزد، بیش‌مزد

اضافه کردن: افزودن، افزایش دادن

اضافه کاری: بیش‌کاری

اضافی: دیگر، بیشی، افزونی، افزونه، افزودنی

اضرار: زیان رساندن، آسیب رساندن

اضطراب: تَبِش (۶۷)، شوریدگی، سرآسیمگی، دلوپسی،

دلشوره، درماندگی، پریشانی، بی‌تابی، آشفتگی، آسیمه سری

اضطرار: ناگزیرشدن، ناچار شدن، درماندگی

اضطرارا: ناگشودنی، ناچیز

اضطراری: نیازین

اضمحلال: نیستی، نابودی، تباہی، پراکندگی

اضھار عجز: ناتوانی، زبون‌نمایی



اعتلاء: بهبود، به بلندی بردن، بلند کردن، بر بلندی کشیدن، بالندگی، بالا بردن

اعتماد: واجذاشتن، واگذاری، سپردن، پشتگرمی، پشت داشتن، پشت دادن، باور، استواری

اعتماد به نفس: خودباوری، خود باوری، به خود ایستایی

اعتماد متقابل: همباوری، هم باوری

اعتناء: نیک نگری، نگرش، روی آوری، پروا، پرداختن

اعتباد: خویگری، خوگرفتن، پای بندی، بینگش

اعجاب: شگفتی، شگفت زدگی، به شگفتی واداشتن

اعجاب انگیز: شگفت انگیز

اعجاب آور: شگفت انگیز

اعجاز: ورجاوری، کار بزرگ، فرجود

اعجوبه: شگفتانگیز، شگفت آور، شگفت انگیز، شگرف

اعداد: شماره‌ها

اعدام: نیست کردن، نابودی، کشتن، جان ستانی، جان ستاندن

اعدام کردن: سر به نیست کردن، جان ستاندن

اعراب: عرب‌ها، تازیان

اعراض: رویگردانی، رویگرداندن، روی برتابختن

اعزام: گسیل کردن، گسیل، فرستادن، روانه کردن، روانه

اعزام کردن: گسیل داشتن

اعشار: یکدهم‌ها، دهک‌ها، ده ده

اعشاری: دده‌هی

اعصاب: سُهشگران، تاروپودها، بی‌ها

اعضا: هموندان، کاربران، اندام‌ها، اندام

اعضاء: اندام‌ها

اعطا: واجذاری، داده، پیشکش، بخشیدن، بخشش

اعطا کردن: ارزانی داشتن

اعطاء: واگذاری، بخشیدن

اعظم: نخست، بزرگ

اعقاب: نوادگان، فرزندان، بازمانگان، بازماندگان

اعلا: والاتر، بهتر، بلند، برتر

اعلا: والاتر، بهتر، بلند، برتر

اظهار: نمایاندن، گفتن، پدیدار کردن، بازگو، آگاهاندن، آشکار

اظهار داشتن: گفتن، بازگو کردن

اظهار کردن: گفتن، بازگو کردن

اظهار نظر: بازگویی دیدگاه

اظهار داشتن: گفتن، روشن کردن، بازگو کردن، آگهی دادن، آگاه کردن

اظهر: آشکارت

اعانه: یاری، کمک

اعتبار: ورسنگ، پشتوانه، ارزش

اعتبار بانکی: ورسنگ

اعتبارنامه: استوارنامه

اعتدا: میانه‌ها، میانه‌روی می‌نهاد، میانه روی، میان‌گرایی، ترازینه، بسنده‌گی

اعتدا بهاری: ترازینه بهاری

اعتدا در سخن: میانه روی در سخن

اعتدا لیل و نهار: برابری شب و روز

اعتراض: واخواهی، واخواست، واخواهی، خروش، خرده گیری، پرخاش

اعتراض قابل: خرده پذیر

اعتراض کردن: واخواستن

اعتراف: خستوش، خستو شدن، پذیرش، پذیرا، بزیان آوری، بروز دادن

اعتراف به کردن: گفتن این که، به گردن گرفتن این که

اعتراف کردن: استوانیدن (astovānītān پ), خستویدن، خستو شدن

اعتراف کننده: هستو

اعتصاب: دست از کارکشی، ایست کاری

اعتصاب غذا: کام پرهیزی

اعتصاب غذا: کام پرهیزی، کام پرهیزی

اعتصاب کاری: کار پرهیزی

اعتصاب کردن: شکیب گزیدن، دست از کار کشیدن

اعتقاد: گرویش (giraviš پ)، گرایش، پای‌بندی، باور کردن، باور داشتن، باور

اعتقادات: باورهای، باورها



اغماض: گذشت، چشم پوشی	اعلام: ویژه‌نامها، ویران، ناموران، شناسایی دادن، بازنمود، آگهی، آگاهی دادن، آگاهی، آگاهسازی، آگاه کردن، آگاه، ابراز
اغنيا: دارایان، توانمندان، توانگران	
اغنياء: دارایان، توانمندان، توانگران	
اغوا: گمراه کردن، فریب دادن	اعلام جرم: بزه بست
اغواه: گمراه کردن، فریب دادن	اعلام خطر: آژیراک
اغيار: بيگانگان، آنيران	اعلام شد: به آگاهی رسید
اف دی آر: پروازنگار	اعلام کرد: فروگفت، بازگفت، آشکار کرد
افاده: خودنمایی، خودبرتری، خود بینی	اعلام کردن: فروگفتن، بازگفتن، آگهی دادن، آگاهاندن، آگاه کردن، آشکار کردن
اغانه: افغان‌ها	اعلام نمودن: فروگفتن، بازگفتن، آگهی دادن، آگاهاندن، آگاه کردن، آشکار کردن
افقه: کارساز، بهبودی، به خود آمدن، بخود آمدن، بازهوشی، بازخردی، بازارانی	اعلامي: جارنامه، پخش‌نامه، بانگنامه، آگهینامه، آگهی، آگاه نامه
افتتاح: گشایش، راه اندازی، بازگشایی	اعلان: آگهی، آگاهانیدن، آشکار کردن
افتتاح حساب: باز کرد	اعلم: داناتر، دانا، آگاهترین، آگاه
افتتاح کردن: گشودن	اعمق: ژرفترین جای‌ها، ژرفاهای، ژرفاهای
افتخار: ناییدن، نازش، شکوه، سربلندی، سرافرازی، بالیدن، بالندگی	اعمق دریا: ژرفای دریا
افتخار کردن: برآزیدن، بالیدن	اعمال: کارها، بکار بردن، انجام
افترا: دروغ بستن	اعمال کردن: ورزانیدن، ورزانش، ورزاندن، بکار بستن
افتراء: دروغ بستن	اعمال نظر: انجام خواسته
افتضاخ: رسوایی، تباہی، بسیار بد	اعنت‌کننده: یارمند
افراد: همگان، مردم، کسان	اعوان: یاران، پشتیبان‌ها
افرادی: کسانی	اعوجاج: کثیدن، کژگرایی
افرادی که: کسانی که	اعیاد: جشن‌ها
افرادیکه: کسانی که	اعیاد: جشن‌ها
افرات: فروزنه روی، فروزن روی، فراخروی، زیاده روی	اعیان: مهان، توانگران، بزرگان
کردن، زیاده روی، تندروی، پی فراخی، پر بود	اغتشاش: شورش، آشوب، آشفتگی
افراتی: گزاف گرا، گزاف اندیش، زیاده رو، تند رو، پی فراخ، پر بود منش	اغذیه: خوردنی‌ها، خوراک‌ها
افزار: ابزار	اغراق: گزافه‌گویی، بیش گو
افسرده خاطر: دلشکسته، تنگدل، پژمرده دل	اغفال: فریبیش (frēpišn پ), گول زدن، فریفتن، فریب
افسوس: دریغا، دریغ، ای دریغ	اغلب: چیره تر، بیشتر
افشا: نمایان کردن، لو دادن، رو کردن، آشکار کردن	اغما: ژرف‌خواب، بیهوشی، از خود بیخود شدن
افشاء: لو دادن، آشکار کردن	اغماء: بیهوشی، از خود بیخود شدن
افشاگری: برون افکنی	اغماز: کوچک شمردن، چشم پوشی، بی ارج کردن، بی‌ابدی کردن
افضل: برتر، افروزنتر	



اقصی: دورترین، دورتر، جای دور	افطر: چاشت شامگاهی
اقصی نقاط: سرتاسر	افعی: ازدها، ازدر
اقصی نقاط جهان: سرتاسر جهان	افق: کرانه، کران، فراس، دوردست
اقصی نقاط دنیا: سرتاسر جهان	افقی: ستانی، ترازی
اقصی نقاط کشور: سرتاسر کشور	افکار: اندیشه‌ها
اقل: کمتر، اندک	افلاطون: پلانون
اقلا: کمینه (فُحش)، کمترین، دست کم	افلاک: گردون‌ها، سپهر، چرخ‌ها
اقلاً: کمینه (فُحش)، کمترین، دست کم	افلیج: زمین‌گیر
اقلام: ننگ داشتن، نمونه‌ها، کالاهای رده‌ها	افول: ناپدیدی، فرونشست، فرو رفتن
اقلامی از: نمونه‌هایی از	افیون: خشنخاش، آپیون
اقلیت: کمینه (فُحش)، کمترین، کمتری، بخش کم‌تر	اقارب: نزدیکان، خویشان، بستگان
اقليم: مرزبوم، کشور، سرزمین، آبوهوا	اقامت: مانش (mānišن) پ، ماندن، ماندگاری، ماندگار
اقناع: خشنود گردانیدن، خرسندشدن	شدن، زیستن
اقوام: مردمان، تیره‌ها	اقامه: برپاداشتن، بجا آوردن
اقیانوس: ژرف دریا، دریابار، پهناه، آبردرا	اقبال: نیک بختی، بخت
اکابر: سال‌مندان، بزرگسالان، بزرگان، بُزرگان	اقبال عمومی: رویکرد همگانی
اکاحه: زبردستی، دادن، چیره‌گری	اقتباس: برگیری، برگرفته، برگرفتن از، برداشت
اکاذیب: زازه‌ها، زازها، دروغ‌ها	اقتباس از: برگرفته از
اکار: کشاورز، شیاردادن، شُخم‌زدن	اقتدار: همگام شدن، به کسی پیوستن
اکارس: سَماروغ	اقتدار: یارایی، نیرومندی، دستواری، توانمندی، توانش،
اکارع: پاچه‌ها	توانایی، توانا شدن
اکارم: گرامی‌تران	اقتصاد: میانه، تراز داری، بازرگانی، اندازه داری
اکاره: روی‌آوردن، دست کم‌گیری	اقتصادی: میانه روی، تراز داری، بازرگانی
اکاسره: خسروان	اقدام: کش، کار، دست زدن، دست بکار شدن، انجام دادن
اکاسیا: وریز زرد، وریز	اقدام کردن: دست زدن
اکاف: خوی‌گیر، پالان‌دوز، پالان	اقدام نمودن: دست زدن
اکال: شکم‌باره، پُرخور	اقدامات: کارها
اکالیب: سگان	اقداماتی: کارهایی
اکالیپتوس: پشه‌رم، بیدبویه	اقدس: پاک
اکالیفه: لیفه‌دار	اقرار: خستوش، بزیان آوری، آشکارگویی
اکالیل: بساک‌ها، افسرها	اقرار کردن: خستویدن
اکالول: پُشته‌ها	اقرار نامه: خُستونامه
اکبا: دورکردن، خاک‌روب‌ها، آخال‌ها	اقساط: بهره‌ها، بهرگانی، بدھی‌ها
	اقسام: گونه‌ها، سوگند خوردن، جورها
	اقشار: لایه‌ها، گروه‌ها، پوسته‌ها



اکتناه: بُهْن رسی، بُن جویی	اکباء: دور کردن، خاک روبه‌ها، آخال‌ها
اکتیال: پیمودن، پیمایش	اکباب: نگون‌ساری، نگون فِتادن، افکندن
اکتیو: کارآمد، کارا	اکباح: لگام‌کشی، افسار‌کشی
اکثار: پُرگویی، بسیار کردن، افزودن	اکباد: جگرها
اکثر: فروزنتر، بیشتر	اکبار: پلیدشدن، بزرگ‌پنداری
اکثر اوقات: بیشتر روزها	اکبان: زبان‌داری
اکثر قریب اتفاق: بیشترین، بیشتر	اکبر: بزرگ‌تر
اکثر قریب به اتفاق: بیشتر	اکبیر: زشت، بی‌ریخت
اکثرا: بیشینه، بیشین، بیش‌ترین، بیشتر	اکبیری: زشت، چرکین، پلید، بی‌ریخت
اکثراً: بیشینه، بیشین، بیش‌ترین، بیشتر	اکتاب: نویساندن
اکثربت: مهیستی، شمار بیشتر، بیشینه، بیشترین، بیشتری، بیشتر	اکتابه: شانه‌ها، دوش‌ها
اکثربت آرا: بیشترین رای‌ها	اکتان: برچسبانی
اکحل: سیاه‌چشم	اکتاتام: پوشیدگی، پنهان شدن
اکدا: گدامنشی، زُفتی	اکتحال: گیاه‌ناکی، سُرمه‌کشی
اکداء: گدامنشی، زُفتی	اکتراث: پروا، باک‌داری
اکدر: تیره‌تر	اکتسا: پوشیدن
اکذاب: دروغ‌نمایی، دروغ‌انگیزی	اکتساب: اندوزش (handōzišn ھندوژیشن)، به‌دست‌آوری، بدست آوردن، الفنجیدن
اکراه: کردها، کردان، گردن	اکتسابی: به‌دست‌آمده، اندوخته، الفنجیده
اکرام: نواخت، گرامی‌داشت، بُزرگ‌داشت، ارج نهادن	اکتسار: شکستن
اکراما: بزرگ‌منشانه	اکتشاف: یافته، یافتن، نویابی، دریابی، پیدایش، پی‌برد، بازیابی
اکراماً: بزرگ‌منشانه	اکتسافی: یابشی، بازیابانه
اکران: نمایش، نمایار، پرده‌ی نمایش	اکتف: فراخ‌شانه
اکراه: واداشت، ناخوش‌داشت، دل نخواهی، بی‌زاری	اکتفا: سرنگونی، چیره‌گردی، بسنده کردن، بسنده، بسنده‌گی، بس
اکراها: ناگزیری، ناگزیر، ناچاری، بهناخواست، به ناخواست، بناخواسته	اکتفا کردن: بسیدن، بسنده کردن
اکراهاً: ناگزیر، بهناخواست	اکتفا: بسیدن، بسنده کردن، بسنده، بسنده، بسنده‌گی، بس
اکرم: گرامی‌تر، بخشنده‌تر	اکتفاء کردن: بسنده کردن
اکرن: استبرک	اکتفان: گایش
اکرومایسین: پادریم	اکتفوا: بس کنید
اکزهکواتور: روانامه	اکتلاد: پرهیز، پاس‌داشت، بیدارمانی
اکزو: دودبر	اکتلاده: پرهیز، پاس‌داشت، بیدارمانی
اکساد: بازار‌سردی	اکتمان: پوشیده‌گرایی، پنهان شدن
اکسپرت: برفرست	اکتفاف: پناهیدن، پناه‌گیری
اکسپرس: تُند	



اکلیل الجلیل: تاج ریزی	اکسپرسیونیسم: درونازمایی
اکلیل الملک: شاهافسر، شاخگ، خاکشی	اکسپریانس: آزمایش
اکلیله: گرده، پرهون	اکسپریماناتور: آزماینده
اکلیلیه: سُرخه تاج	اکسپریمانته: آزموده
اکلیمتر: شبی سنج	اکسپلراسیون: پی گردی
اکلیون: دیباي هفت رنگ، پرند	اکسپوزان: نماینده، نماگر
اکمال: رساندن، رسکردن، به فرجام رسانی	اکسپوزیسیون: نمایش گاه، نمایش، نشان دادن
اکمد: رنگ بهرنگ، تیره رنگ	اکستازی: شور گرفتگی، شور انگیز
اکمش: نیمه کور، پاکوتاه	اکسترن: نوکار
اکمل: رسانتر	اکسد: نارو اتر، نارو اتر
اکمه: کور مادرزاد	اکسولا یانون: تُرشه‌ی آبی
اکمه‌بان: کستک	اکسوم: پُرگیاه، پُرپُشت
اکناع: نرمی، فروتنی، دریوزگی	اکسون: آسه (فُـ)،
اکناف: کنارها، پناهها، پناهاندن	اکسید: زنگار
اکنان: پوشش‌ها، پرده‌ها	اکسید آلومینیوم: سیمک‌زنگ
اکنع: لنگ دست، کارِ تباہ	اکسید دوکوئیر: زنگارِ مس
اکها: هنروران، کارآمدان، رنجورشدن	اکسیداسیون: اکسایش (فُـ‌شیمی)، زنگارش
اکهاء: هنروران، کارآمدان، رنجورشدن	اکسیدفریک: زنگ آهن
اکهام: کاهش دید، خیرگی	اکسیر: کناد، زیست‌آب، خوش‌کام‌ساز
اکهم: گندزبان، خیره‌چشم	اکسیژن: هوازا
اکھی: گُندده‌دهن، بددل	اکسیژن‌ناسیون: هوازدگی
اکو: پژواک (فُـ)،	اکسیژن‌نه: هوازی
اکوسیستم: بوم سازگان	اکسیژنوتراپی: هوا درمانی (فُـ)،
اکوکاردیوگراف: پژواک‌نگاره (فُـ)،	اکسیهموگلوبین: سُرخانه
اکوکاردیوگرافی: پژواک‌نگاری (فُـ)،	اکش: بسیار
اکوکاریوگرافی: پژوانگاری، پژواک نگاری	اکشم: نارسا، دماغ‌بریده، بی‌سپر
اکوکاریوگرام: پژوانگاره، پژواک نگاره	اکفا: بازارندگان
اکولوژی: بوم‌شناسی (فُـ)،	اکفس: کژپای
اکولوژیک: بوم شناختی	اکفی: بسته‌تر
اکونومی: مان‌بدي، آبری	اکل: خورش، خوردن، بار
اکونومیست: آبری‌دان	اکلرمان: روشنایی
اکیاس: زیرکان	اکلیل: سربزند گوهر نشان، زراب، دیهیم، جام گل
اکیپ: هم‌گروه، هم‌دستگان، گروه، دسته	اکلیل الجبل: نانوک بویا



الْتِيَامُ بِذِيرٍ:	به شدنی	اکیدا: بی چون و چرا، بی برو برگرد
الْتِيَامُ يَا فَتَنٍ:	بهبودی یافتن	اکیداً: همراه با پافشاری، بی چون و چرا، بی برو برگرد، به هیچ گونه‌ای، به هیچ گونه، با پافشاری
الْحَاجُ:	پژوژ (وهی)،	اکیزه‌تینه: دُم‌اسپیان
الْحَادُ:	بدگرایی (duš virravišnīh پُر)، بدگروشی	اکیس: زیرک تر
الْحَاقُ:	پیوست	اکینو درم: خارپوستان
الْذِينَ أَتَبْعَاهُ:	پی بران	اکینید: خارداران
الرَّأْيُ مُتَفَقٌ:	هم داستان	اکیوالان: همارز
الْزَامُ:	ناگزیری، ناچاری	اکیوالانس: همارزی
الْزَاماً:	ناگزیر، ناچار، از روی ناچاری	اگا: هُشیار
الْسَّاعَهُ:	همین دم، همین اینک، هم اکنون، بی درنگ	اگالیتر: برابر خواه
الْسُّلْطَنَةُ نَائِبُ:	شاهیار	اگزو تاکسین: برون زهرا به
الْشَّرْقُ الْأَوْسَطُ:	خاور میانه	اگزو ز: دودگیر
الصَّاقُ:	چسبانیدن، چسباندن	اگزو سمز: برون تراوی
الْعَبُورُ صَعْبُ:	سخت، دشوار، بد	اگزو فتالمی: بُرون چشمی
الْغَافُ:	برهم زدن، برهم خوردن	اگزیت: درُرُو، برون رفت
الْغَاءُ:	برهم زدن، برهم خوردن	اگزیستانسیالیسم: خودگوهرگری
الْفَبَا:	نویسه	اگو: گَندابرو
الْفَبَايِيُّ:	نویسه‌ای	الا: وانگهی، مگر، جز
الْفَتُ:	همدمی، هم خویی، دوستی	الاستیک: کشسان، کشدار، کشایند
الْفَتُ دَاشْتَنُ:	دوست شدن	الاصل: تبار
الْقَابُ:	فرنام‌ها، پائزnam‌ها، برنامها	الاغ: خر
الْكَتْرُوكَارِدِيُوْگَرَافُ:	دل نگار	الان: همینگاه، همین دم، هم اینک، هم اکنون، اینگاه، اینک،
الْكَتْرُوكَارِدِيُوْگَرَافِيُّ:	دل نگاری	این هنگام، ایدر، اکنون
الْكَتْرُوكَارِدِيُوْگَرَامُ:	نوار دل، دل نگاره	الباقي: همیشه‌هست، مانده، دیگر، پس مانده، بجامانده، بازمانده
الْكَتْرِيسِتَهُ:	کهرب	البته: همانا، هر آینه، چرا که نه، بی گمان، به راستی که، با
الْكَتْرِيسِيتَهُ:	کهربا، کهرب	این همه، اگرچه
الْكَلَامُ مُتَفَقٌ:	یکدل	البسه: پوشان
الْكَلِيسِتُ:	می‌باره	الت: ابزار
الْكَلِيسِمُ:	می‌بارگی	التفات: پروا (پهی)، مهرورزی
اللهُ:	خداء، پروردگار	التماس: لابه، درخواست، خواهش
اللهُ أَعْلَمُ:	خداء می‌داند، ایزد بهتر داند	التماس کردن: لاییدن، لابه کردن
اللهُ:	غم، دردمندی، اندوه، افسردگی	التهاب: جوش و خروش، تب و تاب، برافروختگی
الْمَثْنَى:	رونوشت	التيام: درمان، بهبودی یافتن
اللهُ:	خدا	



امثال: همانند	الهام: یان، فرتایی، در دل افکنندن
امثالهم: به مانند آنها	الهی: خدایی، خدایا، ای خدا
امداد: یاوری، یاری رسانی، یاری	الوان: رنگ وارنگ
امدادگر: یاری رسان	الی: تا
امر: فرمایش، فرمان دادن، دستور دادن، دستور	الیاف: نخ‌ها، رشتہ‌ها
امر کردن: فرمودن	الیم: رنج آور، دردناک، دردآور
امرار معاش: گذران زندگی	امّی: نادبیر (۶۵)،
امراض: بیماری‌ها	اما: ویرایش، ولی، وانگهی، گرچه، به هر روی، آنگاه
امراض اطفال: بیماری‌های کودکان	امارات: فرمانروایی‌ها، پادشاهی‌ها
امراض خارجی: بیماری‌های بیرونی	امارت: فرمانروایی، سری، پادشاهی
امراض داخلی: بیماری‌های درونی	امام: رهبر، پیشوای
امراض دماغی: بیماری‌های مغزی، بیماری‌های مغز	امام جماعت: پیش‌نمایز، پیش نماز
امراض روحی: بیماری‌های روانی	امان: سرپناه، زنهاری، زنهار، درپناه، جان پناه، پناه دادن،
امراض ساریه: بیماری‌های واگیر	پناه، بی‌ترسی، بی‌بیم شدن
امراض عصبی: بیماری‌های پی	امان دادن: پناهندگی دادن، پناه دادن
امراض گوش و حلق و بینی: بیماری‌های گوش و گلو و بینی	امانت: سپرده، سپردگانی
امراض مجاري: بیماری‌های میزه راه	امانت نگهدار: سپرده نگهدار
امراض مناطق حاره: بیماری‌های گرمسیر	امانی: گرویی
امراض نسوان: بیماری‌های زنان	امپراتور: شاهنشاه
امریه: فرمان نامه	امپراطور: شاهنشاه
امساک: خویشتن داری، خود داری	امت: مردم
امضا: دستینه، دستنوشت، پاینانم	امتناع کردن: خودداری کردن، بازایستادن
امضا کردن: دستینه نهادن، دستینه کردن	امتحان: آروین (۶۶)، آزمون، آزمایش
امضاء: دستینه	امتحان کردن: ویزايش (۶۷)، آزمودن، آزمایش کردن
امضاء کردن: دستینه نهادن	امتداد: راستای، راستا
امکان: شاید بودن (۶۸)، شدنی، شایش، دست یافتن، توانایی	امتزاج: یکدیش، آمیزه، آمیزش، آمیختن
امکان این می‌رود که: گمان این می‌رود که، شاید، این	امتلا: شکم پری، پرشدن
می‌شاید که	امتلا: شکم پری، پرشدن
امکان پذیر: شدنی، شایستنی	امتناع: سر باز زدن، خودداری، خود داری، پرهیز
امکان دارد: شایسته‌است، شاید، جادارد	امتناع کردن: خودداری کردن، خود داری کردن، باز ایستادن
امکان داشتن: گمان رفتن، شدن، شایستن	امتنان: سپاسگزاری، سپاس داشتن
امکانات: دستمایه، داشته‌ها، توانایی‌ها داشته‌ها، توانایی‌ها،	امتیاز: فرداد، جداسازی، برجستگی، برتری شمار، برتری
آساینده‌ها، افزارها، افزارگان، ابزارها، ابزارگان	امتیازات: برتری‌ها
امکان‌پذیر: شُدنی	
املا: نوشتمن، نوشتار	



انتزاعی: پنداشتی، آهنگیده	املاء: درست نویسی
انتساب: وابستگی، پیوستگی، بستگی	املاح: نمکها، نمک
انتشار: گسترش، گستردن، چاپ، پراکنیدن، پراکنش، پراکندگی، پراکش، پخش کردن، افشاردن	املاک: زمین و خانه‌ها، دارایی، خانه‌ها
انتشار دادن: پراکنیدن، پخشودن	املت: نیمرو گوجه‌ای، نیمرو، گوجه نیمرو، خاگینه
انتصاف: گماشیش، واداشتن، گماشتن، گماشتگی، گمارش، به کارگماری، بکارگماری	امن: بی‌ترس، بی‌بیم، آرامش
انتصابی: گماشتگی	امنیت: زنهارداری، زنهار، بی‌هراسی، بی‌بیمی، آسودگی، آسایش، آرامش، آبیمی، ایمنی
انتظار: چشمداشتن، چشمداشت، چشم داشت، چشم برآه بودن، امید	امنیتی: نهراسیدن، بیمناک نبودن، آسودگی، آرامشی
انتظار بردن: بیوسیدن	اموات: مردگان، درگذشتگان
انتظار داشت: بیوسید	امواج: خیزاب‌ها
انتظار داشتن: چشم داشتن، بیوسیدن	اموال: داشته‌ها، دارایی‌ها، داراک
انتظار رفتن: پیش بینی شدن	اموال غیرمنقول: دارایی‌های
انتظار می‌رود: پیش بینی می‌شود	اموال منقول: دارایی‌های جابجا شونده
انتظار می‌رود: پیش بینی می‌شود	امور: کارها، رویدادها
انتظام: سرو سامان دادن، سامان دهی	امور خیریه: نیکوکاری
انتظامی: سرکوبگر، ساماندهی	امیال: گرایش‌ها، خواستها
انتفاع: سودبری، سود جویی، بهره وری	امیر: فرمانروا، فرمانده، سرکرده، سردار، سالار
انتفاعی: سودبر	امین: گرودار، راستین، راستکار، رازدار، درستکار، استوان
انتقاد: نکوهیدن، نکوهش، سنجیدن، سنجش، سره کردن، سخن‌سنجه، خرده گیری، خُردگیری، بررسی، باریک بینی	ان شاء الله: به امید خدا، امیدوارم
انتقاد کردن: خرده گیری، خرده گرفتن، بررسی کردن	انبساط: گشاده رویی، گسترشی، گسترش، گستردگی شدن، گستردن، گستردگی، افزایش
انتقال: جابجایی، جا بجاگی، ترابرد	انبساط خاطر: خوشی، خرمی
انتقال بانکی: برگردان	انبیاء: پیغمبران، پیامبران
انتقام: کینه جویی، کینه توزی، کینخواهی، ریمنی، خونخواهی، تلافی، تاوان گیری، بی ورزی	انتحار: خودکشی
انتقام گرفتن: کین آختن	انتخاب: خودکشانه
انتقام‌جو: کین‌منش (kēn mēniš)	انتخاب: گزینه، گزینش، برگزیدن
انتقام‌جویی: کین‌منشی (kēn mēniših)	انتخاب کردن: گزیدن، برگزیدن
انتهای: فرجام، سرانجام، ته، پایان، به پایان رسیدن، به پایان	انتخاب کننده: گزیننده، گزینش کننده
انتهای: فرجام، سرانجام، ته، پایان، به پایان رسیدن، به پایان	انتخابات: همه‌پرسی، گزینمان، گزیدمان
اجام وظیفه: خویشکاری	انتخاب‌شده: گزینش، گزین
	انتخاب‌خواهی: گزینشی
	انتخاب‌کار: کاروْز
	انتزاع: پنداشت، پندار، آهنگش



انسانی: مردمی، آدمی	انجماد: يخ زدن، يخ بستن، ماسیدن، فسردن، بستناکی، بستانکی
انسانیت: مردمی (وھ)، مردمی، آدمیگری، آدمی گری	انجمد: همبود
انستیتو: سازمان	انحا: روش‌ها
انسجام: يك پارچگی، همبستگی، هماهنگی، پیوستگی	انحاء: روش‌ها
انسداد: بندش، بند آمدن، بسته شدن، بسته بودن	انحراف: لغزش، کژی، کژروی، کژرفت، کژدیسگی، کجروی، کجراهی، کج راهی
انشا: سخن نگاری، روخوانی، خود نوشت	انحراف فکر: کج اندیشه
انشا الله: به امید خدا	انحراف معیار: کیبیش
انشاء: سخن نگاری	انحرافات: لغزش‌ها، کژی‌های، کژی‌ها، کژدیسگی‌ها، کجروی‌ها، کج راهی‌ها، کج اندیشه‌ها
انشاء الله: به امید خدا، امیدوارم	انحصار: ویژه سازی، ویژه بودن، ویژه، ویژگی، در دست گرفتن، بدست آورن
انشاء الله: به امید خدا، امیدوارم	انحصاری: ویژه سازی
انشاء الله: به امید خدا، امیدوارم	انحطاط: فروشدن (پ)، نشیب، تابودشدن، فروشدن، فروپاشی، فرو بودگی، پست شدن، به پستی گراییدن
انشعاب: شاخه شاخه شدن، چند شاخگی	انحلال: برچیدگی، از میان رفتن
انشعب کردن: جدا شدن، پراکندن	انحنا: کمانش، کژی، خمیدگی، خَمیدگی
انصار: یاریگران، یاری دهنده‌گان، بخشندگان	انحناء: کژی، خمیدگی
انصف: راستی، دادمندی، دادگری، داد	انحنادار: گَنگ
انصفا: به دادمندی، به درستی، براستی، از سر دادگری، از روی داد	اندوتوكسین: درون زهرابه
انصراف: رها کردن، دل برگرفتن، دل، چشمپوشی، چشم پوشی، برگشت	اندوسکوپ: درون بین
انصراف داد: کناره گیری کردن، چشم پوشی کردن	اندوسکوپی: درون بینی
انضباط: سامان گرفتن، سامان پذیری، بسامانی، آراستگی	اندیس: نمایه
انضمam: همراه، پیوستن، پیوستگی	اندیکاتور: نشانه
انطباق: یکسانی، همسانی، همتایی، همانندی، سازش، برابری	انرژی: نیرو، کارمایه، کاربری، پرکاری
انظار: نگرها، دیدها، دیدگان، چشمان	انزجار: وازدگی، دلزدگی، بیزاری
انظباط: سامان	انزوا: گوشه‌گیری، گوشه نشینی، گوشه گیری
انعام: مژده‌گانی، شاگردانه، دهش، دست خوش، پاداش	انزوا کشیدن: گوشه‌نشاندن
انعطاف: نرمش ناپذیر، نرمش، لادو، کشسانی، خمیدگی	انس: خو گیری
انعطاف پذیر: کشسان	انسان: آدمی (ایودامن به چم نخستین آفریده است. بر اساس آنچه در اوستا آمده است، ایودامن، نخستین کسی است که آفریده شده است)، مردمان، مردم، گیومرت، کس، آدم
انعقاد: پیمان بندی، بسته شدن، بستن	انسان مصنوعی: آدمواره
انعقاد خون: لختگی خون	انسانگرایی: آدمی‌گرایی
انعقاد قرارداد: پیمان بستن	
انعکاس: پژواک، بازخورد، بازتاب، بازتاب	
انعکاس صوت: پژواک	
انعکاس نور: بازتاب، بازتابش	

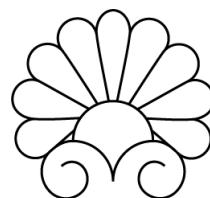


اهانت: سبک کردن، خوارداشت، خوار، خارسازی، بد زبانی، بد دهانی	انعکاس یافتن: بازتابیدن
اهت سف: نادانی، بی خردی	انفجار: ترکیدن، ترکش، تراکش، پکیدن، پکش، پُکش، پُکش
اهتزاز: بر فراشته، افراشته	انفراد: یگانه شدن، تنها یایی، تک شدن
اهتمام: کوشش، دلیندی، پشتکار	انفرادی: تنها یایی، تکی
اهدا: پیشکش، ارمغان	انفصل: گسستن (۶۷)، ناپیوستگی، گسستن، گسستگی، جدا یایی، جدا شدن
اهدا شود: داده شود، پیشکش شود	انفورماتیک: داده ورزی (۷۸)
اهدا کرد: داد	انقباض: کاهش، فشردگی
اهدا کردن: پیشکش کردن	انقراض: نابودی، سرنگونی، برچیدگی، برافتادن
اهدا کند: بدهد	انقضایا: پایان
اهداء: پیش کش، ارمغان	انقضایه: پایان
اهداف: آماج ها، آماج	انقطع: گسستن (۶۷)، وا بریدگی، گسیختگی، گسست
اهرام ثلاثة: هرم های سه گانه	انقلاب: واگشت، فراخیز، سورش، زیبروری، دگرگونی، دگرگشت، دگردیسی، جنبش، آشوب
أهل: مردم، کسان، خانواده، خاندان، بومی	انقیاد: گردن نهادن، پیروی
أهل مطالعه: خوانندگان	انکادر: چهارچوب بندی، چارچوب بندی
اهلی: رام، خوگیر، خانگی، آرام	انکار: ورسوریدن، رد کردن، باور نکردن
اهلیت: شایستگی، سزاواری	انکار کردن: ورسوریدن (گویش هرات)، بستاوه شدن
اهم: مهندترین، برجسته ترین، برجسته تر	انکسار: شکسته شدن، شکست، پراشیدن
اهمال: سهل انگاری، سستی، تنبی	انگشت حسرت: انگشت آرزومندی
اهمال نمودن: فرو گذاشتن (۷۹)	انگشت سبابه: انگشت نشانه، انگشت گواهی
اهمیت: مهندی، شایستگی، ارزشمندی، ارزش، ارج	انگشت ندامت: انگشت پشمیمانی
اواخر: فرجام ها، پایان ها، پایان ها، پایان	انهار: رودها
اواسط: میانیں، میانه های، میانه ها، میان	انهدام: ویرانی، ویرانگری، ویران کردن، نیستی، نابی، نابودی، نابودسازی، نابود کردن
اوامر: فرموده ها، فرمایش ها، دستورها	انواع: گونه های، گونه ها، جور و اجر
اوایل: نخست ها، سر آغاز، در آغاز، پیش ها، آغاز ها، آغاز	انیس: همدم، اخت
اویا ش: ولگردان، ناگذرنده، ناکس، فرمایگان، رندان	انیماتور: پویانما (۷۸)
اوج: فراز، بلندی، بالا، اوگ	انیمیشن: پویانمایی (۷۸)
اوراق: برگ ها، برگ ها	اهالی: مردمان، مردم، باشندگان
اورانوس: آهوره	اهالی بوشهر: مردمان بوشهر
اورت: دست باز، دست آزاد، باز	اهالی شهر: شهروندان
اورثانس: زودهنگامی، زود گاهی های پزشکی، زود گاهی اوریجینال: آغازین	
اوریون: گوشک	
اوصاف: چونی ها، چند و چونی ها، چند، چگونگی ها	
اوضاع: رویدادها، رخدادها، چگونگی ها	



ایده آلیستی:	پندارآمیز، آرمان گرا	اوقات:	وخت‌ها، هنگام‌ها، گاه‌ها
ایده آلیسم:	میهمانان، خواست اندیشی، آرمان گرایی، ایده باوری	اوقات تلخی:	تندی، ترشویی
ایده نظر:	انگاره	اوقار:	گرانسنج، برازنده، ارجمند
ایدیولوژی:	انگارگان، انگارگان	اول:	یکم، یک، نخستین، نخست، سرآغاز، آغازین، آغاز
ایدیولوژیک:	انگاره‌شناسیک، انگارگانی	اولا:	نخستین، نخست
ایدئولوژی:	آرمانمندی	اولاً:	یکم، نخست
ایدئولوژی:	انگارگان، انگارگان	اولا آنکه:	نخست آنکه
ایدئولوژیک:	انگارگانی، اندیشه‌ای	اولاد:	فرزندان، زاده‌ها
ایر پالیسینگ:	هوابانی	اولویت:	نخش، نخستینگی، برتری
ایراد:	ناکارایی، دست آویز، خرد گیری، خرد، بهانه جویی، بهانه	اولیت:	نخستی (۱)، سرپرستان
ایراد داشتن:	ناکارایی داشتن، کمبود داشتن	اولیاء:	سرپرستان
ایراد کردن:	سخنرانی کردن	اولین:	نخستینگی، نخستین، آغازین
ایراد گرفتن:	دست آویختن، خرد گرفتن، بهانه گرفتن	اولیه:	نخستین
ایراد گیری:	خرده گیری	ایاب و ذهاب:	رفت و آمد، آمد و شد
ایرادگیر:	خرده گیر	ایادی:	مزدوران، دست نشاندگان
ایرانی الاصل:	ایرانی تبار	ایالات:	فرمانروایی، استان‌ها، استان
ایرانیت:	ایرانی گری	ایالت:	فرمانروایی، ساتراپ، استان
ایرمان:	وحشی	ایام:	زمانها، روزها، روزگاران
ایزد منان:	یزدان پیروزگر	ایام شباب:	روزگار جوانی
ایزوتوپ:	همجایه	ایتمام:	مادرمردگان، پدرمردگان، بی‌مادران، بی‌پدران
ایزومر:	همپار	ایثار:	فداکاری، جان بازی، از خود گذشتگی
ایضاً:	هاس	ایجاب:	پذیرفتن
ایفا:	بجای آوردن، انجام دادن، انجام	ایجاد:	گشایش، ساخته، ساختن، درست، بربایی، برپاداشتن، آفرینش
ایفاء:	بجای آوردن، انجام دادن	ایجاد اشتغال:	کارآفرینی
ایل:	دودمان، خاندان، تیره	ایجاد شده:	برپاشده، برپا شده
ایلچی:	فرستاده، پیک، پیام بر	ایجاد شود:	پدید آید
ایما و اشاره:	نمار	ایجاد کرد:	پدید آورد
ایماز:	انگاره	ایجاد کردن:	پدید آوردن
ایمان:	گرایش، پای بندی، باورمندی، باورداشت، باور داشتن، باور	ایجاز:	کوتاه سخنی
ایمان آوردن:	گرویدن	ایده:	مونه، رای، آرمان، اندیشه
ایمن:	آسوده	ایده‌ال:	آرمانی
ایمه:	رهنمودان، پیشوایان	ایده‌آل:	دلخواه، بهین آزو
		ایده‌آلیست:	آرمان گرا، انگارگرا

**ایاس:** نومید**ایمه جماعت:** پیشمنازان**ایمه لغت:** واژه‌شناسان، واژه‌دانان**ایمه‌الاسم:** ابرنامها**ایمیل:** رایانامه**این حالت:** همین‌گونه**این دفعه:** این بار**این طور:** نه اینگو، اینگونه، اینگو نه، اینجور، ایدون**این قدر:** این اندازه**این مدت:** در این**این مرتبه:** این بار**این موقع از شب:** این پاس شب**این وقت:** این زمان**اینتراکشن:** اندرکنش**اینترنت:** رایاتار، تارکده**اینترنتی:** رایاتاری**اینجانب:** من**ایندکس:** نمایه (۷۲)، نمایه، فهرست**اینستال:** گذاشتن، کارگذاشتن**اینطرف:** این سو**اینطور:** اینگونه، اینجور اینگونه**اینقدر:** آنچنان**ایهام:** بگمان افکنند**ائتکال:** خشمیدن، تابناکی، برانگیختن**اتلاف:** همایه**ائتمام:** پیروی، آهنگیدن**ائمه:** رهنمودان، پیشوایان**ائمه جماعت:** پیش‌نمایان**ائمه لغت:** واژه‌شناسان، واژه‌دانان**ائمه‌الاسم:** ابرنامها**ائمه‌الاسماء:** هفت نام خدا، آبرنامها**ائمه‌الاسماء:** ابرنامها**ائنان:** دخترزایی**اوزبین:** سُرخ گر**اوزئیک:** نُخُست‌زیوی**ائوسین:** که پدید



ب

- با سابقه:** پیشینه دار
با سعادت: خرسند
با سو نیت: دشمنانه
با سوء نیت: دشمنانه
با سواد: دانش آموخته
با شرف: والا، ارجمند
با شعور: هوشیوار
با صرف: سود بخش، با بهره
با صفا: دلگشا، دل انگیز
با طراوت: شاداب، سرزنشه
با عزت: گرانمایه، با ارزش، با ارج
با عزم: سستی نا پذیر، پایدار، استوار
با عقاید مختلف: با باورهای گوناگون
با عنوان: با نام
با فاصله: دوراز هم، از هم جدا
با قابلیت: توانا، با توانایی
با قدر: ارجمند
با قدمت: دیرینه، دیرین
با لآخره: سرانجام
با لیاقت: شایسته
با لیاقتی: شایستگی
با مرمت: نیکمنش، دادگر، با گذشت، با گذشت
با همه وجود: با جان و دل
با وجود این: با اینهمه، با این همه، با این رو
با وجود این که: با این که
با وجود اینکه: با اینکه، با این که
با وجود آنکه: با آنکه
بالحساس: پر شور
باب: روی، رو، دروازه، درب، در
باب طبع: پسندیده، به دلخواه
باب میل: بکامه (پاتکامک)، بکام
بابت: درباره، برای، از برای
بابرکت: فروان، پربار، بارور
باتجربه: آزموده
باتربیت: پروریده، پرورش یافته، پرهیخته، بافرهنگ
بعد: فرامون، فرامون، سویگان، سوی، سو، راستا
با اجازه: با پروانه، با روایدید
با احتساب: در نگر آوردن، در نگریستن، به یاد داشتن، به شمار آوری، به شمار آوردن، به دیده داشتن، بدیده گرفتن
با اراده: سستی نا پذیر، پا برجا، برجا پا
با اسم و رسم: نامدار، سرشناس، با خانواده
با اشاره به: در نگر به، با نگرش به
با اصل و نسب: تبارمند، با نژاد، با ریشه
با اقبال: نیکروز، نیکبخت، بهروز
با اهمیت: ارجمند
با این وجود: با اینهمه
با تجربه: کار آزموده، آزموده
با تربیت: پروریده، پرورش یافته، پرهیخته، بافرهنگ
با تشکر: با سپاس
با تفصیل: بسیار گسترده، با آب و تاب
با تقوی: پرهیزگار، پارسا
با تمام: با همه
با تمام این احوال: با این همه
با توجه به: با نگرش به
با جرات: یارا
با حالت: گیرا، دلپسند، خوب
با حرارت: مهربان، گرم، خونگرم، پرشور
با حسن نیت: دوستانه
با خبر: آگاه
با دقق: هوشدارانه، نیک بینانه
با دوام: همیشگی، پایدار، استوار
با رعایت احترام: پاسدارانه



باطله: بی‌هُدَه	باتری: انباره
باطن: نهان، نهاد، سرشت، درون، اندرون	باتلاق: مرداب، تالاب
باطنا: نهانی، درپنهانی	باتمکین: گردون‌سرشت، گران‌سنگ، گران‌سرشت
باطنی: نهان، درونی، اندرونین	باتوجه به این که: با نگرش به این که
باظرفیت: شکیبا، خویشتن دار	باتوم: چوبدست، چوب، چماق
باعث: مایه، شوند، دست آویز، برانگیزنده، انگیزه، انگیزانده	باتون: چوبدست
باعث شدن: انگیزیدن، انگیختن	باج: باز
باعث عترت: مایه پند	باجناق: همیریش، هم ریش
باغ و حش: جانورگاه، باغ جانوران	باجی: خواهر
باغات: باغها، باستان، باغ	باخت: پژوهنده (۶۷)،
باغیرت: بی‌پروا، بی‌باک، بارگ	باحیا: آزرمین
بافر: میانگیر، انبارک	باد صبا: باد باختری
بافرینگ: میانگیری	باد مبارک: شادباد
باقلا: کالوسک، باسمر	بادرصرصر: سخت باد، تند باد
باقی: ناگذرنده (۶۸)، ناگزیر، ناگذرنده، مانده، ماندنی، دیگر، پس مانده، بجامانده، بازمانده	بادنجان: بادنگان
باقی ماندن: سرجا ماندن، برجا ماندن، باز ماندن	بادوم: دیرنده
باقی مانده: پسمند، بازمانده	بادیه: هامون، دشت، بیابان
باقیمانده: مانده، پس مانده، بجای مانده	بارحم: مهربان، دلسوز، باگذشت
باکره: بالست (بـ۷۰)، دوشیزه، پوپک	بارز: هویدا، نمایان، پدیدار، آشکار
باکفایت: کاردان، کارآمد، شایسته	بارعام: بار همگانی
باکمال میل: با خوشروی، با جان و دل	بارقه: کورسو، درخشش، پرتو
بالاجبار: به ناجار	بارک الله: آفرین
بالآخره: سرانجام، باری	بارکه الله: آفرین
بالاخض: به ویژه	باروت: گوگرد، آتش زا
بالاراده: به خواست (۶۹)،	بارونق: شاداب، دلچسب، ترو تازه
بالانس: تراز	باریکلا: آفرین
بالجمله: سخن کوتاه، به کوته سخن	بازگویی: واگویش
بالخصوص: به ویژه	باسمه کاری: کارسرسری
بالعکس: واژگونه، وارون	باسن: نشیمنگاه، لگنجه، سرین
بالغ: رسیده، پخته، برنا	باشخصیت: منش‌مند (۷۰)، منش‌مند (۷۱)
بالغ شدن: پزاویدن	باصره: نگرنده (۶۹)، بینایی (۶۹)، نگریدن
بالفطره: به نهاد	باطل: یاوه، هنجام، نادرست، تباہ، پوچ، بی‌هوده
	باطل کردن: تباہ کردن، برانداختن، برافکنندن، از بین بردن



بهرانهایی: چالش‌هایی	بالقوه: نهند، نهفته، خفته
بحری: دریابی	بالکن: ایوانگاه (فُحَ), ایوانک (فُحَ), مهتابی، پالگانه، بهارخواب، بالکانه، ایوان
بخار: وشم، مهاب، مه، دمه، دم، بخار	بالن: وال
بخاطر: بهر، به پاس، برای، از روی، از بهر، از برای	باله: وشن، نرم، بروشت
بخس: بی‌ارزش	بامبو: خیزران
بخش خصوصی: بخش مردمی	باند: نوار، گروه
بخش دولتی: بخش فرمانروایی	بانداز: زخم بندی، زخم بند
بخصوص: بویژه، به ویژه	بانظام: سازمند (بِعْدَ)، بانک: انباره
بخل: رشك، تنگ چشمی	باهیت: شکوه‌نده (بِعْدَ)، بشکوه (بِعْدَ)، باواسطه: بامیانجی
بخیل: ژکور، زُفت، رشکوند، رشکبر، چشم تنگ، تنگ چشم، آزمند	باوفا: دلبسته، پای بند
بد اخلاق: دز خو، تندخو، بد خو	باوقار: گرانستنگ، گرانسرشت، برازنده، ارجمند
بد اصل: فرومایه، بدگوهر، بد بنیاد	بایر: ناکشته، زمین کشت نشده
بد ترکیب: زشت، بی‌ریخت	بايسیکل: دوچرخه
بد جنس: بد نهاد، بد سرشت	بايوپسي: نمونه بافت، بافت برداری
بد حالت: بد ریخت	بجز: مگر، جدا از
بد حساب: نادرست، بد شمار	بحار: دریاها
بد خصال: بد کردار	بحاری: دریابی
بد خط: بد نویس	بحبجه: هنگامه، میانگاه، میان، گرم‌آگرم، درگیر و دار
بد خلق: کثر رفتار، بد خوی	بحبوجه: هنگامه، میانگاه، میان، گرم‌آگرم، درگیر و دار
بد خیال: بد گمان، بد پندار	بحث: گفتمان، گفتگو، گفت و شنود، کاوش، جویش، جستار، جستار
بد ذات: دزخیم، بد سرشت، بد زاد	بحث کردن: گفتمان کردن، گفتگو کردن، گفت و شنود
بد طینت: بد نهاد، بد منش، بد سرشت	کردن، سخن زدن
بد منظر: زشت، بد نما، بد ریخت	بحث و تبادل نظر: گفتمان، گفتگو
بد هیئت: بی‌ریخت، بد ریخت	بحث و مجادله: گفتاورد
بداخلاق: دزخو	بحث‌های مختلف: گفتگوهای گوناگون، گفتگوهای
بهادهت: ناگاه، زودگویی، خودآی	بحر: دریا
بهادهه: ناگاه، زودگویی، خودآی	بحر المیت: دریای آرام
بدایع: نوها، نواورها، تازه‌ها	بحر خزر: دریای مازندران
بدباطن: بداندون (بِعْدَ)، بد درون	بحران: نآرامی، سراسیمگی، چالش، آشفتگی
بدذات: درخیم	
بدر: ماه شب چهارده	
بدرقه: پسواز، پدرود، بدرود	
بدعت: نوبنیاد، نواوری	
بدل: یوفه، جایگزین، جانشین	



بر عهده: بردوش، بر دوش	بدلیل: به انگیزه، از روی
بر عهده‌ی: بر دوش	بدلیل اینکه: چونکه
بر مبنای: بر پایه، بر اساس	بدن: کالبد، تن، تن، پیکر، اندام
بر وفق مراد: به دلخواه، به خواسته دل	bedo: آغاز
برازنده: ورجاوند	بدون تامل: بیدرنگ
براساس: بر پایه	بدون شک: بی‌گمان، بی‌چون و چرا
براق: درخشندۀ، درخشان، پرفروغ	بدون فوت وقت: بی‌درنگ
برانکار: تخت روان	بدوی: چادرنشین، بیابانی
برانگیختن احساسات: سُهانیدن	بدید صوا: سِگالش
براو: زهی، آفرین	بدیع: نوآفرید، نو، نغز، تازه، بدین نوآفرید
براؤو: آفرین	بدیل: همتا، جانشین
برای العین: بدیده خود	بدین ترتیب: بدین سان
برای خاطر: از بهر دل	بدین سبب: بدین روی، ازاین رو
برای مثال: برای نمونه	بدین طریق: بدین روش
برائت: وارهیدگی، رهایی، بیگناهی	بدین معنی: به چم
برأی العین: بدیده خود	بدین مناسبت: براین پایه
بربریت: دد منشی	بدین وسیله: بدین گونه
بربط: بربوت، بربت	بدیهه: نالدیش
برج: ورد، دژ	بدیهی: هویدا، روشن، آشکار
برحدزادشن: پرهیزکردن، پرهیزاندن	بذر: دانه، تخم
برحسب: به فراخور	بذر افشاری: دانه افشاری
برحسب اتفاق: ناخواسته، رخداده، پیشامد	بذر پاشیدن: تخم پاشیدن
برحسب تصادف: ناگهانی	بذل: دهش، بخشش
برحسب وظیفه: برپایه خویشکاری	بذله: نغز، شوخي، سخن نغز، سخن شیرین
برخلاف: واژگونه واژه، واژگونه، وارونه، ناساز، بهوارون، به	بذله گو: شوخ
وارونه	بر اساس: بر پایه
برخی موقع: گاهی	بر بنا: زیرا
برطرف: سترده، زدوده، ازمیان برداشته، ازمیان	بر حسب: بهوارون، به گونه
برطرف شدن: زدودن، از میان رفتن	بر خلاف: واروی، روباروی، در برابر، بهوارون، به وارون، بر پاد
برطرف کردن: زدودن، برانداختن	بر خلاف انتظار: نابیوسان
برعکس: واژگونه، واژگون، وارونه	بر سبیل: از راه
برعهده: بردوش	بر ضد: واروی، رویاروی، در دشمنی با، در برابر
برفرض اینکه: شایدکه، چنانکه، اگرکه	بر طبق: برابر
برق: درخشش (۶۵)، کهربا، فروغ، روشنایی، رخشش،	بر عکس: بوارونه
درخشندگی، آذرخش	بر علیه: واروی، رویاروی، در برابر، بر



بسط دادن: فراخیدن (پ) (frāxvēnītan)، گسترش دادن، گستردن، گسترانیدن، گستراندن، فراخیدن، پهن کردن، باز کردن

بسمه تعالی: به نام خدا

بسهولت: به آسانی

بسیط: گشاده، گسترده، فراخ

بشارت: نوید، مژده

بشارت دادن: نوید دادن، مژده دادن

بشاش: گشاده رو، خوشرو، خنده رو، خندان

بشر: مردمان، مردم، آدمیان، آدمی، آدم، انسان

بشقاب: دوری، پیشیدستی

بشکه: چوب خُم

بشورش داشتن: آغالانیدن

بصر: دید، چشم، بینش، بینایی

بصری: دیداری

بصورت: به گونه، به روش

بصیر: روشن بین، دانا، بینشمند، بینا، آگاه

بصیرت: بینشمندی، بینش

بضاعت: سرمایه، دستمایه، دارایی، داراک، توانایی

بطالت: تن پروری، تن آسایی، بیهودگی، بیکاری

بطلان: ناچیزگی، زدایش، تباہی، ازمیان رفتن

بطن: نهان، شکمه، درون

بطور: به گونه

بطور جدی: کوشمندانه

بطور کلی: روی هم رفته، در کنار همه اینها

بطوریکه: به گونه‌ای که

بطی: کند، گند، درنگین، آهسته

بطیء: کند، آهسته

بطیءالحرکت: گران رو

بظاهر: به نما، آشکارا

بعثت: انگیزش

بعد: فرامون، سویگان، سپس، دیگر، دوری، دورا، پس از آن، پس از این، پس، آینده، آنگاه

بعد از: پس از

بعد از ظهر: پس از نیمروز

برق زدن: تیروز (ک)

برقرار: پایدار، برجا، برپا، استوار

برقع: روی‌پوش (پ)

برکت: فراوانی، بسیاری، افزونی، افزون شدن

برکه: تالاب، آبگیر، آبدان

برگ هویت: شناسنامه، برگ شناسایی

برلیان: فرالماس، فرابگین

برملا: هویدا، پدیدار، آشکارا

برنج: پرنج

برند: نمانام، نام نما، نام بازرگانی

برنز: مفرغ

برنش: نبایست

برنشیت: سینه پهلو

برهان: نخش، گفت و گو، فرنود، پروهان، آوند

بروگرد: بروگرد

برودت: سرما، سردی، زم، زم، خنکی

برودتی: سرمایشی

بروز: هویدا کردن، نمایش، نمایان، نشان دادن، پدیدار، آشکار

بروزن: همسنگ

بروکراسی: کاغذبازی

برونشوسوکوب: نایزه بین

برونشوسوکوبی: نایزه بینی

برونشیتیس: نایزه آماس

بری: دشتی، خشکساری، پاک، بیگناه، بیابانی

بزار: پارچه فروش

براق: خدو، تف، آب دهن، آب دهان

بزن بهادر: بشکول

بساتین: بوستان‌ها، بستان‌ها

بساط: گستردنی، دستگاه، خوان

بساوند: پساوند

بسط: گسترش، پهن کردن، باز کردن

بسط دادن: گستردن، گسترانیدن



بکر: دست نخورده	بعدا: سپس، زمانی دیگر، دیرتر، در آینده
بکس: مشترنی	بعداً: سپس، زمانی دیگر، دیرتر
بکلی: یکسره، همه، همگی، سراسر، بیکبار، از بیخ و بن	بعدها: در آینده
بكمال: پایان شدن، انجام یافتن	بعدي: سپسین، پيرفت، پسین، پس از آن
بل: ولی، والاتر که، بهتر از آن که، به جای آن، بدتر از آن، اينکه، بالاتر از آن	بعضا: گاهی
بلاغ: گزند، زیان، رنج، پتیاره، آفت، آسیب، آزار	بعضاً: گاهی
بلا تردید: بی‌گمان	بعضی: گروهی، پاره‌ای، برخی
بلا تشابه: ناهمسان، ناهمانند	بعضی اوقات: هر از چند گاهی، گاه گاهی
بلا درنگ: بی‌درنگ	بعضی موقع: گاهی
بلا دیدن: گزند یافتن، ستمدیدن، رنج دیدن، آسیب دیدن	بعضی وقتها: گاهی
بلا فاصله: بی‌درنگ	علاوه: افزون بر آن، افزوده
بلا منازع: بی‌همتا، بی‌مانند	بعثت: به انگیزه، از روی
بلا واسطه: بی‌درنگ	بعثت اينكه: چونکه
بلاء: گزند، زیان، آفت، آسیب	عنوان: همچون
بلاء دیدن: گزند یافتن، ستمدیدن، رنج دیدن، آسیب دیدن	بعهده: بر دوش
بلارارده: بهناخواست (و ^{۱۰})	بعيد: دور
بلا تردید: بی‌گمان	بغایت: بی‌پایان، بی‌اندازه
بلا تشابه: ناهمسان، ناهمانند	بغچه: جامه بند، پتیر
بلا تکلیف: دل اندرروای، بی‌برنامه	بغرنج: سخت، درهم، پیچیده، پیچ در پیچ، بسیار سخت، بسیار درهم، برهم
بلا تکلیفی: بی‌برنامگی	بغض: گلوگیر، کینه، دشمنی، خشم
بلاد: شهرها، آبادی‌ها	بغیر: بجز
بلادرنگ: همان گاه، بی‌درنگ	بغیر از: مگر، بجز
بلاغ: پیام، آگهی	بفاضله: هستی، ماندن، ماندگاری، پایندگی، پایستگی، پایداری، پایدارماندن
بلاغت: شیوایی، زبان آوری، رسایی سخن، رسایی	بقا: ماندن، ماندگاری، مانایی، پایستگی، پایداری
بلافاصله: همدمان (hamdamān ^{۱۱} ، دردم، بی‌درنگ، اندر زمان	بقاعده: به سامان، بسرا
 بلاکش: ستمکش، رنجیده، آزرده	بقال: خواربار فروش، بنکدار
بلامقدمه: ناگهانی	بقدر: به اندازه
بلامنazu: بی‌همتا، بی‌مانند	بقدري: به اندازه‌ای
بلاهت: کم خردی، بی‌خردی	بقول معروف: آشنا سخن آنکه
بلياي طبیعی: گزنهای گیتی سرشت، گزنهای گیتی	بقياس: به گمان
بلد: شهر، آبادی	بقييه: مانده، دیگر، پس مانده، بجامانده، بازمانده، آن دیگرها
بلد بودن: ياد داشتن، دانستن	بك گراند: پس زمینه
	بكارت: دوشیزگی، دست نخوردگی



بن ماضی:	ریشه گذشته، بن گذشته	بلدرچین:	کرک، بدبده
بن مضارع:	ریشه کنونی، ریشه آینده، بن کنونی، بن آینده	بلدیه:	شهرداری، راهداری
بنا:	گلکار، سرا، سازه ساز، سازه، سازنده، ساخته، ساختمان ساز، ساختمان، دایگر، خانه	بلغ:	فروبردن، خوردن
بنا نهادن:	بنیان نهادن، بنیادنها	بعیندن:	فرودادن، فروبردن، فرو بردن، خوردن، اوباریدن
بناء:	سرا، ساختمان، خانه	بلکه:	ونکه، ولی، وانگه، والاتر که، چهسا، چه، بهتر از آن که، به جای آن، بدتر از آن، اینکه، بالاتر از آن
بناء کردن:	ساختن، برافراشتن	بلند اقبال:	بلند بخت
بنادر:	بندرها، بندرگاهها، بندرها	بلند آوازه:	نامی، نامور، سرشناس
بناکردن:	ساختن، برافراشتن	بلند طبع:	بالامنش
بنایی:	گلکاری	بلند قامت:	بلندبالا
بنر:	برنما	بلند مرتبه:	فرازمند، بلند پایه
بنزین:	فتک	بلند نظر:	بلند نگر
بنسبت:	به اندازه	بلند همت:	بزرگمنش
بنقد:	دستی	بلندمدت:	دیرزمان
بنوبت:	به پستا	بلو:	هنگامه، غوغاء، شورش، آشوب
بني آدم:	فرزندان آدم، آدمیزادگان، آدمیزاد	بلوار:	چارباغ (فُلَّه)، دوسویی، دوسویه
بني بشر:	فرزنده آدم	بلور:	مها، مها، زمج، آبگونه
بني نوع:	همگونه	بلورکبود:	بهرور، بهرورج
بني نوع بشر:	آدمیان	بلوز:	کرتی
بنيان:	بنیاد	بلوط:	مازو، بلوت، برو، برو
بنيه:	نهاد، شالوده، سرشت، آفرینش	بلغ:	پزاوش (پِلَّه)، رسیدگی، رسایی، پزاوش، برنایی، بالش
بنيه دارایی:	داراکی، توان	بلیت:	پروانک
بنيه نداشت:	ناتوانی	بلیط:	گذرانه، پروانک، پته
به اعتنا کردن:	به روی کردن	بلیغ:	گشاده‌زبان (بِلَّه)، رسا
به عمل کردن:	را انجام دادن	بمب:	بمب
به فکر کردن:	به اندیشیدن، اندیشه کردن	بمثل:	مانند، به متل، به داستان
به اتفاق: همراه		مجدد:	در همان دم، در همان دم، به همان دم
به اتفاق آرا:	به همزبانی، به همراهی	بمحض:	همین که
به اتفاق آراء:	به همزبانی، به همراهی	مرور:	کم کم، آرام آرام
به احترام:	به پاس	مقتضی:	فرا خور
به احتمال زیاد:	به گمان بسیار	بموجب:	به انگیزه، برابر
به استثنای:	جز این، بیرون از، به جز	موقع:	بهنگام، به هنگام
به استثناء:	جز این، بیرون از، به جز	بنا:	والادگر، گلیگر
به استحضار می‌رساند:	به آگاهی می‌رساند		
به استناد:	به دلیل، برپایه		



به زغم: به باور	به اشتراک گذاشتن: همخوان کردن، همبهر کردن
به سرعت: به شتاب، به تندی، با شتاب	به اصطلاح معروف: به زبانزد همگان
به شدت: به سختی	به اضافه: همراه با، به همراه، افزون بر
به شرح زیر: به گستره زیر، به فهرست زیر	به اضافه‌ی: افزون بر
به شرط: به شیوه، به سامه	به اکراه: به ناگزیری، به ناخوشدلی
به صوت: به گونه	به انضمام: همراه با، به همراه، به پیوست
به صورت: به گونه، به شیوه، به روی، به روش	به این ترتیب: بدینگونه، بدینسان، بدین گونه، بدین سان، بدین روی
به طور: به شیوه	به این دلیل: به این فرنود، به این
به طور جدی: کوشمندانه	به این دلیل است که: از آن روست که
به طور حتم: بی‌گمان	به این صورت: به این سان
به طور قطع: بی‌گمان	به تجاهل زدن: به نادانی زدن
به طور متوسط: میان بینانه، در میانه، در میانگین، از دید	به تدریج: گام به گام، کم کم، خرد خرد، خرد خرد، به آهستگی، اندک اندک
میانه	به ترتیب: دهنادین
به ظن من: به گمان من	به تعداد: به شماره
به عبارتی: به گفته‌ای	به تفصیل: به گونه گسترده، به گستردگی
به علاوه: همراه با، فرون، به همراه، افزون بر آن، افزون بر	به تناسب: به فراخور
به علت: به انگیزه، از روی، از برای	به جهت: به شوند، برای
به علت اینکه: چونکه	به چه صورت: چسان، به چه سان
به عنوان: همچون، از روی	به حد وفور: به فراوانی
به عنوان مثال: برای نمونه	به حدی: به اندازه‌ای
به عنوان نمونه: برای نمونه	به حق: به سزا، بسزا
به غلط پنداشت که: به نادرست پنداشت که	به حکم: به فرمان
به غیر از اینکه: جدا از اینکه، جدا از این که	به خاطر: به پاس، برای، از روی، از بهر، از برای
به فکر بودن: در اندیشه بودن، به اندیشیدن، به اندیشه	به خاطر این که: زیرا، چون، از روی این که، از این رو که
کردن	به خاطر آوردن: به یاد آورد
به قول: به گفته	به خاطر آوردن: به یاد آوردن
به قول معروف: به گفته کسی، به گفته آشنا، آشنا سخن	به خاطر داشتن: یاد داشتن، به یاد داشتن
آنکه	به خصوص: به ویژه
به کرات: بارها	به خلاف: به واژگونه، به وارونه
به کلی: همه، همگی، سراسر	به دلیل: به فرنود، به آوند، به انگیزه، از روی، از برای
به لحاظ: از دید	به دلیل اینکه: چونکه
به مثابه: همسان با، همسان، همچون با، همچون، به مانند	به راحتی: به سادگی
به مجرد اینکه: هر زمانی که، سر زمانی که	به روای عادی: به روای همیشگی
به محض اینکه: هر زمانی که، سر زمانی که	
به مدت: برای زمانی برابر	



بهانه: دستاویز	به مرور زمان: با گذشت زمان
بهبودی: بهبود	به منزله: همسان با، همسان، همچون با، همچون، چونان، به مانند، بسان
بهت: گیجی، شگفت، خیره	به منظور: برای
بهتان: ناروا، دروغ بستن، چفته	به موازات: همراستا
 بواسطه: از روی	به موجب: در چارچوب، بر پایه، از روی
بویک: پوپک	به موقع: بهنگام، به هنگام، بگاه
بویین: پیچک	به ناحق: با ناروایی
بوتیک: دکان، بابکد	به نحو: به گونه
بوجود آمدن: پدید آوردن	به نحو احسن: به بهترین گونه، به بهترین روش
بودجه: هزینه، درآمد، تن خواه، ترازینه، پیش‌ریز	به نحوی: به گونه‌ای
بودزمهر: بزرگمهر	به ندرت: جسته گریخته
بوران: توفان برف، برفیاد	به نسبت: در سنجش
بورژوازی: دارامندی	به نسبه: در سنجش
بورس: بها بازار	به نظر: درنگر، در نگر، به نگر، از دیدگاه، از دید
بوروکراسی: کاغذبازی	به نظر می‌آید: گمان می‌رود
بوریا: زیغ، دوخ، بلاج، بلاج	به هر حال: به هر روی
بوستر: توان افزا	به هر صورت: به هر روی
بوسیله: به دست	به همین خاطر: از این رو
بوق: کرنا	به همین دلیل: به همین فرنود، از همین روی، از این روی
بوقت: هنگامی	به هیچ عنوان: به هیچ روی
بوکس: مشترنی، مشت زنی	به واسطه: از روی
بول: گمیز، پیشاب	به واقع: به راستی
بولتن: گزارشنامه، گزارش نامه	به وجه: به روش، به راه، بگونه
بولوار: دوسویی، دوسویه، خیابان پهن	به وجہی: به گونه‌ای، به راهی
بوى رطوبت: ناه، نا	به وجود آمدن: پدید شدن، پدید آوردن
بى اثر: ناپیدا	به وجود آوردن: ساختن، پدید آوردن
بى احتیاط: بی‌پروا	به وجود آورنده: پدیدآورنده
بى احساس: سنگدل	به وسیله: به دست، بدست
بى ادب: بیفرهنگ	به وضوح: به روشنی
بى ادبی: بیفرهنگی	به وفور: فراوان، به فراوانی، بسیار
بى ادراک: کودن	به وقوع پیوست: رخ داد
بى اساس: بی‌پایه	به وقوع پیوستن: رخ دادن
بى استعداد: بی‌هوش	به یک منوال: یکنورد
بى استعدادی: آناتاوی، آنات	بهادر: یل، گرد، دلیر، دلاور



بی حد و حصر:	بیکران، بی‌پایان، بی‌اندازه	بی اشتباه:	درست
بی حرکت:	بی‌جنیش، آرام	بی اصل:	بی‌ریشه
بی حرکت بودن:	آرمیدن	بی اصل و نسب:	بی‌ریشه
بی حس:	لمس، کرخت، سست	بی اعتبار:	خوار، بی‌ارزش، بی‌ارج
بی حساب:	بیشمار، بی‌اندازه	بی اعتدال:	تندره
بی حمیت:	نامرده، بی‌رگ	بی اعتقاد:	ناباوری، ناباور
بی حواس:	پریشان، بی‌هوش	بی اعتقادی:	نابخرد، ناباوری
بی حوصلگی:	بی‌تابی	بی اعتنا:	رویگردان
بی حوصله:	شتاپزده، بی‌تاب	بی اعتنایی:	رویگردانی
بی حیا:	گستاخ، دریده، پررو، بی‌شرم	بی انتها:	بیکران، بی‌پایان
بی خبر:	ناغه، ناگاه، ناآگاه، سرزده	بی انصاف:	بیدادمند
بی خبری:	ناآمیخته، ناآگاهی	بی انصباط:	نابسامان
بی خطر:	بی‌ترس، بی‌بیم	بی انصباطی:	نا به سامانی
بی خیال:	میندار	بی اهمیت:	بی‌ارزش
بی دقت:	ناهشیار	بی بدیل:	بی‌همتا
بی دوام:	نماندگی، فراساوند، زودگذر، زود گذر	بی بضاعت:	تهیdest
بی ربط:	بی‌سر و ته، بی‌پیوند	بی تامل:	بی‌درنگ، بی‌اندیشه
بی رحم:	سنگدل	بی تجربه:	خام کاری، خام دست
بی رقیب:	بی‌مانند	بی تدبیر:	نابخردی، نابخرد، کوتاه‌اندیش
بی رمک:	سست	بی تدبیری:	نابخشودنی، نابخردی، کوتاه‌اندیشی
بی روح:	خشک، بی‌جان	بی تربیت:	نازیبورده، بی‌ادب
بی ریا:	یکرنگ، یکدل، بی‌کلک	بی ترتیب:	نابسامان، درهم
بی زحمت:	بی‌رنج	بی تردید:	بی‌گمان، بی‌چون و چرا
بی سابقه:	بی‌پیشینه	بی تصمیم:	بی‌خواسته، بی‌آهنگ
بی سبب:	بی‌بهوده، بلاز	بی تفاوت:	یکسان انگار
بی سلیقگی:	کژپسندی، بدپسندی	بی تکلف:	بی‌پیرایه، بی‌آلایش
بی سلیقه:	کژپسند، بدپسند، بد پسند	بی توجه:	نابهوه، بی‌پروا
بی سواد:	نانویسا، ناخوانده، ناخوانان، کم‌مایه، بی‌مایه، بی‌دانش	بی جرات:	ترسو، بزدل، بز دل
بی سیرت:	دریده، بی‌آزم	بی جهت:	ناروا، بی‌بهوده، بی‌خودی
بی شباht:	ناهمسان، ناهمانی، ناهمانند، ناجور	بی جواب:	بی‌پاسخ
بی شبهه:	بیگمان، بی‌برو برگرد	بی جوهر:	بی‌گوهر
بی شعور:	نادان، بی‌خرد	بی حال:	سست
بی شک:	بی‌گمان، بی‌چون و چرا، به‌گمان	بی حد:	بی‌کران، بی‌پایان
بی صبر:	ناشکیبایی، ناشکیبا، ستان، بی‌تاب	بی حد و حصر:	بی‌اندازه
بی صبری:	ناشناس، ناشکیبی، ناشکیبایی، بی‌تابی	بی حد و حصر:	بیکران، بی‌پایان، بی‌اندازه



بی معنی: بی‌چم، بی‌آرش، بی‌آرش	بی طاقت: ناتوان، ناشکیب، تاب بی، بی‌تاب
بی مورد: نابجا، بیهوده	بی طالع: کور ستاره، تیره بخت
بی موقع: بیگاه (apēgās) ^{۲۷}	بی طراوت: خشک، پژمرده
بی میل: کرثتاب	بی طرف: میانجی، کرانجی، بی‌سویه
بی میلی: کرثتابی	بی طرفی: بی‌سویگی
بی نتیجه: بیهوده، بی‌بهره، بی‌برآیند	بی طعم: بی‌مزه
بی نصیب: تهی، بی‌بهره	بی طلاع: ناآگاه
بی نظم: نابسامانی، نابسامان	بی طمع: بی‌آز
بی نظمی: نابسامانی، نا به سامانی، بی‌سامانی	بی ظرفیت: نابردار، بی‌گنجایه
بی نظری: بی‌همتا، بی‌مانند	بی عار: بی‌ننگ، بی‌پشم
بی نفع: سود، بی‌بهره، بی‌بر	بی عاطفه: نامهربان، سنگدل
بی نقص: درست، بی‌کاستگی	بی عدالتی: بی‌دادگری، بیداد
بی نهایت: بی‌کران، بی‌پایان، اکران	بی عرضه: چلمن، پخمه
بی همت: ناکوشنا	بی عصمت: ناپاک، بی‌آزرم
بی هوی: سر در گم، پریشان	بی عقل: نابخرد، خل
بی واسطه: بی‌میانجی	بی علاقه: بی‌شور
بی وجود: ناکس، فرومایه، پست	بی علت: بی‌بهانه، بی‌انگیزه
بی وسیله: بی‌دستاویز، بی‌بهانه، بی‌ابزار	بی عنایت: نامهربان، بی‌مهر
بی وفا: ناپایدار	بی غذایی: بی‌خوراکی
بی وقار: سبکسر، سبکسار	بی غم: بی‌رنج، بی‌اندوه
بی وقت: نابهنهگام، بی‌هنگام	بی غیرت: سست نهاد، بی‌رگ
بیات: کهنه، شبینه، شب مانده	بی فایده: بیهوده، بی‌سود، بی‌بهره
بیات شدن: شبینه شدن	بی فکر: ناسگالیده، نالندیش
بیاعتنایی: روی‌گردانی	بی قاعده: ناهنجار، بی‌هنچار
بيان: گزاردن (وھ)، گفتار، گزاردن، سخن، زبان آوری، آشکاراندن	بی قانونی: بیداد، بی‌داد
بيان کردن: برشمردن، بازگو کردن، باز نمودن، باز گفتان	بی قدر: خرد، بی‌ارزش
بی‌انتها: دور کرانه (dūr karānak) ^{۲۸}	بی قرار: نآرام، سراسیمه، خسته دل، پریشان، بی‌تاب
بیانگر: روشنگر	بی قرای: بی‌تابی
بیت: کد، کاشانه، سرا، خانه	بی قید: سبکبال، آسانگیر، آزاده
بیتوته: شب زنده داری	بی قید و شرط: بی‌چون و چرا
بی حد و حساب: گرافه، گراف	بی کفایتی: ناشایستگی
بی حرکت بودن: آرمیدن	بی لیاقتی: ناشتایی، ناشایستگی
	بی مثل: یگانه
	بی محابا: بی‌پروا، بی‌باک
	بی مرود: نامرده، ستمگر



بینهایت: بیکران

بی‌واسطه: بی‌میانجی

بیوکراسی: زی سالاری

بیوگرافی: زندگینامه (فُنِی)، سرگذشت نامه، سرگذشت،

زیست نامه

بیولوژی: زیست شناسی

بیینال: دوسالانه (فُنِی)،

بیرحم: سنگدل

بیرق: درفش، پرچم

بی‌ریا: یکرنگ، یکدله، یکدل

بی‌سابقه: بی‌پیشینه

بیسکویت: دوپختک

بیش از حد: بیش از اندازه

بیضی: تخمی، تخم مرغی

بیطار: دام پزشک

بیطرف: بی‌یکسو

بیطرفاخ: بی‌یکسویانه

بیطرفی: بی‌یکسویی

بیع: فروش، خرید

بیغانه: پیش پرداخت، پیش بها

بیعت: فرمانبرداری، پیمان

بیعرضه: پخمه، بیکاره، بی‌دست و پا

بی‌قرار شدن: شکهیدن (بِهِ)،

بیقراری: تازارمی

بیقین: بیگمان

بیگودی: موپیچ

بیلان: ترازنامه (فُنِی)، سیاهه، ترازنامه، تراز

بیلبرد: آگهی نما

بیلبورد: آگهی نما

بی‌موقع: بیکاه (apēgās پُـ)

بین: میانه، میان، جدایی

بین التعطیلین: میان فرویشی، میان فرویش‌ها، میان فرویش

بین الملل: فرامرزی، جهانی، جهان

بین المللی: میانکشوری، میان کشوری، کیهانی، فرامرزی،

فرابومی، جهانی، جهانگستر، جهان کشوری

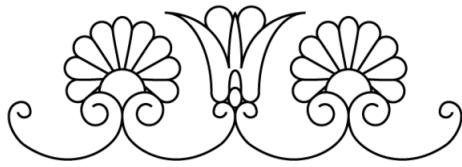
بین النهرين: میانسدهای، میانرودان

بین ما: میانه، میان

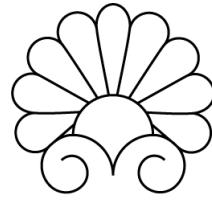
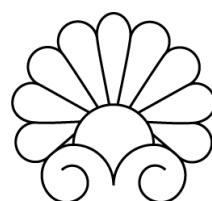
بین‌المللی: میان کشوری، فرامرزی، جهانی

بین‌النهرين: میان‌رودان

بی‌نفاق: یکرنگ، یکدله، یکدل





پارکینگ: خودروگاه	
پارلمان: مهستان	
پازل: جورچین	پ
پاساژ: گذرگاه، تیمچه، بازارچه	
پاسپورت: گذرنامه، روادید	
پاستوریزه: پالشته	
پاسیو: مهتابی، درگاهی، باغک	
پاشا: شاه	
پاکت: بسته	
پاگون: سردوشی	
پالتو: چوخا، آبافت	
پان عربیسم: تازی گرایی	پا از حد بیرون گذاشت: پا را از گلیم دراز کردن
پاندول: آونگ	پا بر سر حرف نهادن: پیمان شکستن
پانسمان: زخمبندی، زخم بندی، داروغذاری	پاپ: پدر، بابا
پانسیون: مانسرا	پاپیولیشن: تنشمرد، تنشمایر
پانل: دیوارچه، درگاه	پاپیون: گره پروانه‌ای، شاپرک، پروانه
پانوراما: گراندیس	پاتروم: سرپیچ
پاورقی: زیرنویس، پانوشت، پا نوشت، پا برگ	پاتوق: نیشمهک، گردگاه، پادرفس، پادرفس
پایلوت: هوانورد، خلبان	پاتولوژی: آسیب شناسی
پتاسیم: شخارک	پاتولوژیست: آسیب شناس
پتانسیل: نهانی، کاراک، توانش، توانایی	پاتینیاز: یخگردی، سرش
پدال: پایی	پارادوکس: ناسازواری، ناسازه، ناسازنما
پر ادعا: خودخواه	پارادوکسیک: ناسازوار
پر استفاده: پر کاربرد	پارادوکسیکال: ناسازوارانه
پر تعداد: پرشمار	پارافین: مومک
پر طمع: آزنه	پاراکلینیکال: پیرابالینی
پر همت: دلیر، جوانمرد، پایمرد	پاراگراف: بند (ف)، وجکبار، وجک، فراز
پر و پا قرص: پا بر جا	پارالل: همسویه، همسوی، همراستا، هم سو، هم رو
پرافاده: فیسو، خودپسند، پریاد	پاراوان: دیواره، تجیر
پرآگماتیسم: کارکردگرایی	پارتی: میهمانی، مهمانی، جشن، بزم
پرآگماتیک: ورزگروی	پارتیزان: هواخواه، گوند
پرانتر: ماهک، کمانک	پارتیشن: دیوارک (ف)، دیواره
پراو: تن آزمایی، پوش آزمایی	پارک: بوستان، باغچه، باغ
پربرکت: فراوان، پربر	پارکت: چوبیانه
پرتاپل: دستی (ف)	



پرتحمل: پرتاپ	پرینتر: چاپگر (ف۱)،
پریود: گردش، دوره	پز: ریخت، رفتار
پز دادن: خودنمایی	پزشکی قانونی: دادپزشکی
پس ورد: گذروازه	پست: جایگاه، پیک، پایگاه، پاسگاه
پست الکترونیک: رایانامه	پست امدادی: گاه باری، تیمارگاه
پست فطرت: ناکس، مایه فرو	پست مدرن: پسانوین (ف۱)، پسانوگرا (ف۱)،
پست مدرنیست: پسانوگرا (ف۱)،	پرسنل: کارکنان (ف۱)،
پست مدرنیسم: پسانوگرایی (ف۱)،	پرعایله: پورمند، پرفرزند
پستچی: ناموری، نامه رسان، نامه بر، چاپار، پیک	پرعائله: پورمند، پرفرزند
پسورد: گذروازه (ف۱)،	پرفرازور: آژه (ف۱)،
پل معلق: پل آویزان	پرفراز: آژدار (ف۱)،
پلاتین: سپید زر، اسپین زر	پرقدرت: نیرومند، توانا
پلاریزه: قطبیده	پرقدمت: دیرینه، دیرین
پلاز: شناگاه	پرمشقت: توان فرسا
پلاستیک: ریخت پذیر، تینگه	پرمنگنات: بنفسک
پلاسم: خونابه	پرنس: شاهزاده
پلاک: شماره، پلمک	پرنسیس: شاهدخت، شاه دخت
پلی گامی: چندگانی	پرو: تن آرمایی، پوش آزمایی
پلیتیک: رامیاری (ک)، وینارتاری، کشورآرایی، کشور آرایی،	پروپلاست: پیش‌دیسه (ف۱)،
جهان آرایی	پروژکتور: فراتاب (ف۱)، نورتاب، نورافکن، پرتو افکن
پلیس: شهربانی، شهریان، پاسبان، پاس ور	پروژه: کلان برنامه، زمینه، پیشنهاد، پیرنگ، برنامه، انگاره
پلیس مخفی: کارآگاه	پروسه: فرآیند، زیرفرآیند، روند
پماد: زفتک	پروفسور: دانشمند، استاد
پمپ: مکنده، فشاری، تلمبه	پریشان حواس: گیج، شوریده
پملا: مکنده، بادکش	پریشان فکر: سرگشته، آشفته
پنس: گیره، گیرک	
پنکه: باد بزن	



پنل: دیوارچه، درگاه

پنیسیلین: پاد ریش

پوان: برتری شمار، برتری

پوتین: جمشاک، پاشنگ

پودر: گرده، گرد، گَرد

پورت ار: گزارش

پورسان: در سد

پورسانتا: در سدی، چند سدی

پورنوگرافی: هرزه نگاری

پولی مِر: بَسپار

پوئن: برتری شمار، برتری

پی: پی تارواره

پیامبر: وحشور

پیجر: پیجرو

پیزاما: شب جامه، پی جامه، پای جامه، پاجامه

پیزامه: شب جامه، پی جامه، پاجامه

پیش شرط: پیش نیاز

پیش طلبیدن: خواستن پیش به

پیش فاکتور: پیش رسید، پیش پرداخت نامه

پیش فرض: انگاره

پیش قدم: پیشگام

پیش قراول: دیده بان

پیش قسط: پیشا دست

پیش کرایه: پیش پرداخت

پیش کسوت: پیشاپل، پیشاپوش

پیشنهاداد: پیشنهادادها

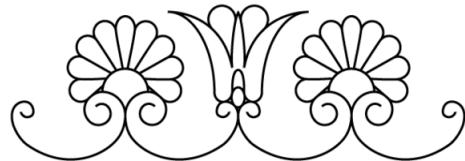
پیک نیک: دانگی، دانگانه، توشی

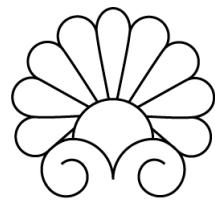
پیگمنت: رنگیزه، رنگدانه

پیل: تساز کهرب

پیلا: چپک

پیوت: گشتگاه، چرخشگاه





ت

تاخر: سپیسی

تاخیر: واپس ماندن، دیر کرد، درنگ

تاخیر در پرداخت: پس افت

تاخیر در کار: فرغول، دیر کرد در کار

تاخیر کردن: دیر کردن، به پس

تادیب: گوشمالی دادن، ادب آموختن

تادیه: پرداخت، باز پرداخت

تار صوتی: تار آوا

تارک: شم پوشیده چ، رهاییده، رسته، ده رهایی، چشم

پوشیده

تارک دنیا: جهانرها

تاریخ: ماهروزه (پنهان)، ماهروز (پنهان)، مهروزه (پنهان)،

هنگامه، گذشته دور، گذشته، کهن نگاری، کارنامه

گذشتگان، سرگذشت، باستان

تاریخ انقضا: هنگامه سرآمدن، هنگامه پایان

تاریخ تولد: زادروز

تاریخ صدور: هنگامه برونده

تاریخچه: کارنامک

تاریخی: باستانی

تازه: نوین

تاسف: شوربختی، دریغ، اندوه، افسوس

تاسف انگیز: دریغ انگیز

تاسف بار: اندوه بار

تاسف خودن: فسوسیدن

تاسف خوردن: دریغ خوردن، اندوه خوردن، افسوس خوردن

تاسفناک: دریغناک

تاسیس: راه اندازی، پایه گزاری، پایه گذاری، بنیانگذاری،

بنیان گذاری، بنیاد گذاری

تاسیس کردن: پایه گزاری کردن، بنیان گزاردن، بنیان

گذاری کردن

تاکتیک: رزم آزمایی، راهکار، چاره جنگی، برنامه ریزی

تاكسيمتر: رهشمار

تاكيد: سفارش، پافشاری، پا فشاری، بزرگنمایی

تاكيد کرده: پافشاری کرد

تاكيد کردن: پافشاری کردن، بزرگنمایی کردن

تا انتهای از اول: از آغاز تا پایان

تا به حال: تاکنون، تا کنون

تا حالا: تاکنون، تا کنون

تا حدودی: تا اندازه‌ای

تا حدی: تا اندازه‌ای

تابع: پردازه (برای تابع ریاضی)، فرمانبردار، سرسپرده، سپس

رو، دنبال کننده، پیرو، بی رو، پروازه

تابعیت: شهروندی، بوم پذیر

تابعیت ایران: شهروندی ایران

تابعین: سرسپرده‌گان

تابلو: نمدار، نگاره، فرنما، سرنما

تابوت: مرده کش، گاهوک

تایپیک: جستار

تاتو: خالکوبی، خالزنی

تاثر: دلتنگی، اندوهگینی، افسردگی

تاثر آور: دلخراش

تاثیر: هنایش، هنایش، نشان زدن، نشان انداختن، کارسازی،

کارایی، درآیش، خدشه زدن، خدشه انداختن، آسیب زدن

تاثیر داشتن: کارساز بودن، کارایی داشتن، کارا بودن، خدشه

زدن، خدشه انداختن

تاثیر کردن: هناییدن، هناییدن

تاثیر گذار: هنایا، کارساز

تاثیر گذاشتن: کارساز بودن، کارایی داشتن، کارا بودن،

خدشه زدن، خدشه انداختن

تاثیر متقابل: برهمکنش

تاثیر کردن: هناییدن، کارگر شدن

تاجر: سوداگر، داد و ستدگر، بازرگان، بازاری



تب مالت: تب شیر	تالف: خو گرفتن
تبادل: داد و ستد، جابجایی	تالم: دردناک، دردمندی، آزدگی، اندوه
تبادل افکار: هم اندیشی، رمش اندیشه‌ها	تالیف: ویرایش، نوشته، گردآوری
تبادل آراء: سگالش	تالیف شده: نوشته شده
تبادل آراء: سگالش	تمال: نگرش، ژرف نگری، درنگ، اندیشه
تبادل نظر: گفتمان، گفتگو	تمامی: فراهم کردن، فراهم، زینهاردادن، پناه دادن، آسايش
تبانی: نهان پیمانی، سازش، ساخت و پاخت	تمامی آتیه: پیش بینی، آینده نگری
تباین: از هم دوری	تمامی کردن: فراهم کردن، برآورده کردن، برآوردن
تبحر: خوش‌شناصی (بـهـ)، کاردانی، زبردستی،	تمامی معاش: پیش بینی روزی
چیرگی، آگاهی، استادی	تانک: زره پوش
تبخیر: تفیدن، تارمیغی	تاني: درنگ کردن، درنگ، آهستگی
تبديل: دگرگونی، برگرداندن	تانيث: مادینه سازی، مادگی
تبديل کردن: جز کردن	تاهل: همسرگزینی، زناشویی
تبرک: همایونی، فرخندگی، شگون	تایید: درست شمردن، درست شماری، پذیرش
تبریزی الاصل: تبریزی تبار	تایید کردن: هایستن
تبریک: فرخنده باد، فرخنده، شادباش، شاباش، خجسته	تاییدیه: پذیرشنامه
تبرئه: گناه زدایی، بیگناهی	تأثیر: کارگری، فرجاد
تبسم: شکرخنده (بـهـ)، شکرخند (بـهـ)،	تأخر: سپسی
تبسم: لبخند زدن، لبخند، شیرین خند، شکرخند	تأخر: سپسی (بـهـ)،
تبصره: نیم بند، زیربند، بینک، بند، بخش، آویزه	تأخیر: دیرکردن
تبعات: پیامدها	تأخیر کردن: درنگیدن (بـهـ)،
تابعه: شهروند، پیروان، باشندگان	تأدیب نمودن: فرهنگیدن (بـهـ)،
تبعیت: فرمانبری، پیروی	تأسف: فُسوس (بـهـ)،
تبعیت کردن: فرمان بردن، پیروی کردن	تأسف انگیز: دریغ انگیز
تبعید: دور کردن، دور کردن، بیرون کردن	تأسف خوردن: فُسوسیدن (بـهـ)،
تبعیض: فraigری، برتری دادن، برتری بیجا	تأسفناک: دریغناک
تبلور: شکوفایی، درخشندگی، درخشانی، آبگونگی	تأکید: پا بر جایی
تبليغ: نمایاندن آگهی، گسترش، پیام رسانی، آوازه‌گری، آگهی	تألیف شدن: نوشته شدن
تبليغ کردن: فرنافتن (بـهـ)، آگهی دادن	تأمین: برآورده
تبليغ کننده: آوازه‌گر	تأثیث: مادینگی
تبليغات: آوازه‌گری	تأیید: پشتیبانی، استوار کردن
تبليغاتی: آوازه‌گرانه	تأیید کردن: آستنیدن (بـهـ)،



تجريده: آهنجهش	تبليغى: آوازه‌گرانه
تجزيه: موشكافى، جداکردن، پاره پاره کردن، پاره پاره شدن، پاره پارگى، پاره، پارگى، بند بند کردن	تبين: بازگفت
تجزيه طلب: جدایي خواه	تبين کرد: بازنمود
تجزيه و تحليل: واکاوی، موشكافى	تبين کردن: بازنمودن
تجزيه و تshireج: واگشودن	تپش قلب: سكسکى، تپش دل
تجسس: کاوش کردن، جستجو، جست و جو، پى جويى کردن، پى جويى	تممه: مانده بجا، مانده، پس مانده، بستنده، بجامانده، بازمانده
تجسم: در انديشه آوردن، بدیده آوردن، انگارش	تنتو: خالکوبى، خالزنى
تجلى: نمود، نمایان، رخنمایي، درخشان، آشكار	تشبيت: پايدار کردن، پابرجاشدن، پابرجا کردن، پا گرفتن، استوار کردن، استوار شدن
تجليل: بُرِّش (بُرْزِش burzišn)، گرامى داشتن، بزرگداشت، ارج نهادن	تجار: سوداگران، بازرگانان
تجمع: گردهمايى، انجمنى	تجارب: آموزه‌ها، آموزه ها، آموخته‌ها
تجمع كنندگان: گرآمدگان	تجارت: سوداگرى، داد و ستد، داد و ستد، خريد و فروش، بازرگانى
تجمع كننده: گرآمد	تجاري: سوداگرانه، بازرگانى
تجمل: فرنمايى، زيورى، آراستن	تجارى: سودايى، سوداگرانه، بازرگانى
تجهيز: سازوبرگ دادن، ساز و برگ، بسيج کردن، آمادگى	تجانس: همگينى، همگنى، همنگى
تجهيزات: سازوبرگ، ساز و برگها، ساز و برگ، آمادگىها، آگاهى‌ها	تجاهل: به ناداني زدن
تجويز: رواديدين، روادانستن، رواداشتن، رواداري	تجاؤز: دست درازى، چنگ اندازى، تازش، بيرون از اندازه
تحت: فروسه، فرود، زير، پاين	تجاؤز کردن: گافيدن، دست درازى کردن، چنگ انداختن، تازيدن
تحت الأرض: زيرزميin	تجاؤزات: دستاندازى‌ها، دست درازى‌ها، چنگاندازى‌ها، تازش‌ها
تحت الحفظ: زير پاس	تجدد: نومنشى، نوخواهى، نوجويى، نواوري، نو انديشى، تازه گرابى
تحت الحمايه: درپناه	تجديد: نوسازى، نو کردن، دوباره، تازه کردن، ازسرگيرى
تحت الشعاع: زير پرتو ديگرى	تجديد حيات: باززيسن
تحت اللفظى: واژه نامه، واژه به واژه	تجديد نظر: بازنگرى
تحت تاثير قرار گرفتن: نشان ديدن، گزند يافت، خدشه پذير بودن، آسيب پذيرى	تجديدى: بازخوانى
تحت عنوان: زير نام	تجربه: آروين (بِرِين)، ورزيدگى، کارآزمایي، کارازمودگى، آزمون، آزمودن، اروند
تحت فشار: زير فشار	تجربه کردن: آزمودن، از سر گذراندن
تحت كنترل: مهارشده	تجربه گر: کازآزما، کارآموز، کارآزما
تحت لواي: زير درفش	تجربى: کارآزمایي، آزمونى
تحت نظر گرفتن: زير نگر گرفتن	تجربه: تنهایي، بي همسري
تحتاني: زيرين (بِرِين)، زيرين	



تحقیق: وارسی، رسیدگی، جستجو، پژوهیدن، پژوهش،	تحریر: واپسگرایی
بررسیدن، بررسی، بازجویی	تحرک: جنبیدن، جنبش، جنب و جوش کردن، پویندگی،
تحقیق کردن: پژوهیدن	پویش، پویایی
تحقیقاً: بیگمان، بدرستی	تحریر: نوشتمن، نگاشتن، نگارش
تحقیقات: پژوهش‌ها، بررسی‌ها، بررسیه ا	تحریر کردن: نوشتمن، نگاشتن
تحقیقاتی: پژوهشی	تحریص: انگیزش (۶۵)
تحکم: زور گفتن، دستوردادن	تحریف: کیبیدن، کیبیش، کژروی، دگرگون کردن، دستکاری،
تحکیم: فرمانروا کردن، استوار کردن	دستبری
تحلیل: واکنش، واکاوی، موشکافی، گوارش، گشودن،	تحریف شده: دگرگون، اریبانده
کندوکاو، کاوش، کاهش یافتن، فراکاوی، ریشه یابی، ازدست	
رفتن	تحریک: انگیزش (۶۶)، شوراندن، برانگیختن
تحلیل رفت: کوچک شدن	تحریک شدن: برانگینختن، برانگیخته شدن
تحلیل نهایی: واپسین نگارش	تحریک کردن: برانگینختن، برانگیختن، برآگلانیدن، آغلانیدن
تحلیلی: واکاویک	
تحمل: شکیب (بـ)،	تحریک کننده: برانگیراننده
تحمل کردن: شکیبیدن (بـ)،	تحریم: ناروا کردن، ناروا داشتن، ناروا، جلوگیری، بازداشت
تحمل: مدارا سازش، شکیبایی، شکیب، تاب آوری، تاب،	تحسر: دریغ، پشیمانی، افسوس
بردباری، برتأفت، برتابیدن	تحسین: نکوداشت، شاباش، ستودن، ستایش کردن، ستایش، آفرین گفتن، آفرین باد
تحمل پذیر: شکیبا، رنج پذیر، تابا	تحسین برانگیز: آفرین انگیز
تحمل کرد: تاب آورد	تحسین کردن: نکوداشتن، بنیک داشتن
تحمل کردن: شکیبیدن، تاب آوردن، برتأفت، برتابیدن	تحصن: پناهده شدن، پناهش، پناه بردن، بست نشینی، بست
تحمل ناپذیر: توانفرسا	تحصن کردن: بست نشستن
تحمل نمی‌کند: برنمی تابد	تحصنگاه: بستگاه
تحميل: واداشتن، وادری، سربار کردن، بیش، بار کردن	تحصیل: یادگیری، یاد گیری، فraigیری، درس خواندن، دانش
تحميل کردن: واداشتن، وادر کردن، زور آور شدن،	بابی، دانش آموزی، به دست آوردن، آموزش، اندوختن
بپذیراندن	تحصیل کرده: فرهیخته، دانش اندوخته
تحول: فراگشت، دیگرگون شدن، دگرگونی، دگرگون نمودن،	تحصیلات: دانش آموختگی، آموزش
دگرگون شدن، دگرگشت، دگردیسی	تحصیلکرده: دانش یافته، دانش آموخته
تحولات: دگرگونی‌های، دگرگونی‌ها	تحصیلی: یادگیری، آموزشی
تحولاتی: دگرگونی‌هایی	تحفه: ره آورد، پیشکش، ارمغان
تحويل: واگذاری، واسپردن، واسپاری، بهره برداری	تحقق: رویدادن، انجام شدنی، انجام شدن
تحويل دادن: واگذار کردن، واسپردن، واسپاری، دادن	تحقیر: کوچک شماری، کوچک بینی، زبونی، خواری،
تحویل سال: سال گشت	خوارسازی، خوارداشت، پستی
تحیر: شگفت زدگی، سرگشتنگی	



تداوم: ماندگاری، راستا، ادامه داشتن	تحت سلیمان نبی: پاسارگاد
تداوم بخشیدن: پی گرفتن، ادامه دادن	تخرب: ویرانی، ویران کردن، ویران، نابود، زیر و رو کردن،
تداوم دادن: بی گرفتن، ادامه دادن	زیر و رو، درهم کوبیدن
تدبر: دراندیشیدن	تخصص: خوش‌شناسی (hī hūšnās پ), ویژه کاری،
تدبر: دراندیشیدن (وھ), دراندیشیدن، چاره اندیشی	ویژگی، گرایش، کارشناسی، کاردانی، سررشته داری،
تدبیر: کاردانی، رایزنی، راهکار، چاره اندیشی، چاره، تاره	سررشته
تدبیرکردن: چاره کردن	تخصص: کارشناس بودن، کاردانی، کاردان بودن،
تدرآک کننده: بسیجنده	سررشته داشتن، سررشته داری
تدریج: رفته رفته، اندک اندک	تخصصی: کاری، کارشناسی، کاردانی
تدریجا: کم، خرده خرده، پله پله، پایه پایه	تخصیص: ویژه کردن، کارگزاری، بخش کردن
تدریجاً: کم، آهسته آهسته	تخطی: لغزش، سرپیچی، سر پیچی، رویگردانی
تدریس: آموزش دادن، آموختن	تخطنه: هرزوارش
تدفین: خاکسپاری	تحفیف: کاهش (kāhišن پ), کم کردن، کاستن
تدوین: نگارش، گردآوری، فراهم کردن، فراهم آوری	تخلص: نامسار، رهایی یافتن، رستن
تذکر: یادآوری، یادآوردن، یاد آوری، گوشزد	تخلف: نافرمانی، سرپیچی، رویگردانی
تذکرات: یادآوری‌ها	تخلیه: تهی کردن، تهی سازی، بیرون ریختن
تذکیر: نرینگی	تخمیر: ور آوردن، مایه زنی، کشا کردن، سرشنن، دگرزایی
تراژدی: سوگواره، سوگنامه، اندوه آور	تخمین: گمانه زدن، گمانه، دیدزدن، برآورد کردن، برآوردن
تراس: بهارخواب (فھ), مهتابی، پالگانه، پادگانه، ایوان	تخمین زدن: گمانه زدن، برآورد کردن، انگاردن
ترافیک: شダメد، شُدآمد، رفت و آمد، آمد و شد، آمد و رفت	تخمینی: کمابیشی، برآورده
تراتکتور: کشتاما	تحنیث: امردی
تراکم: چگالی، توده، انبوهی، انباستگی، انباست	تخیل: گمان کردن، سمردیدن، پنداشتن، پنداشت، پندار، انگارش
ترانسپورت: ترابری	تخیلی: پنداری
ترانسفورماتور: تادیس	تدارک: فراهم سازی، فراهم، بسیج، آماده کردن، آماده سازی
ترواول چک: گذرچک	تدارک دیدن: پیش فراهم کردن، پیش بینی کردن، بسیجیدن
تروبت: مغاک، گور، خاک، آرامگاه	تدارک دیده شده: بسیجیده
تریبیت: پرورش (وھ), فرهیزش، فرهیختن، پرورش	تداعی: یادآوری، یادآور، همخوانی، دریافت، بیاد آوردن
تریبیت بدنه: ورزش، پرورش اندام	تداعی کردن: یاد آوردن
تریبیت شده: پرورده	تداعی کننده: یادآور
تریبیت کردن: فرهیختن (پ)، فراهیختن (بھ)، فرهیختن، پرورش دادن، پروردن، پروراندن، پرھیختن	تداعی گر: یادآور
فرهیختن، پرورش دادن، پروردن، پروراندن، پرھیختن	تدافع: پدافند، پایداری
	تداوول: همه‌گیر، همگانی



ترکیب کردن: سرشتن، آمیختن	ترتیب: سامان (بـ)، سامان، ردیف، راست و درست کردن، چینش، چیدمان، پی آیی
ترکیبی: سرشته، آمیختیک، آمیخته	ترتیب دادن: سرپرستی کردن، سر و سامان دادن، روبراہ کردن، رستک، به انجام رساندن
ترم: دوره، دورک	ترجمان: ترگمان، ترزيبان
ترما مح: با، ارجمندانه	ترجمه: ويچاردن، نورند، ترگویه، ترزوایی، برگردان
ترمز: برمان	ترجمه کردن: ترجمانیدن (ترجمان از ترگمان پارسی به عربی رفته است)، ترگوییده کردن، ترگوییدن، ترگویه
ترموس: دمابند	ترجمیح: والایی، بهشماری، به شماری، برتری دادن، برتری
ترمومت: گرما سنج	ترجمیح دادن: برتری دادن، برتر نهادن، برتر دانستن
ترمیم: نوسازی، بازسازی	ترجم: دلسوزی (دil sōčak)، مهورو زی، مهربانی، مهر ورزی، دلسوزی
ترمینال: پایانه (فـ)، پایانه	ترخیص: رهایش، رهاسازی، پروانه
ترن: بارکش	ترخیص کردن: رهاسازی، پروانه دادن، پرواد دادن
ترنادو: پیچند	تردد: رو و آی، رفت و آمد، رفت و آمد، آمدوشد، آمد و شد
ترنج: تُنگ	تردید: گمان، دودلی، دودل بودن
ترنسکریپشن: رونویسی	تردید کردن: پهلهیدن
ترنم: هم آوازی، سرودن، سراییدن، خوش خوانی، ترانه خوانی، آواز خوانی، آواز	ترسیم: نگاشتن، نشان نهادن، پنگاشتن
ترور: هراس، مردم کشی، کشن، آدم کشی	ترسیم کردن: پنگاشتن
تروریست: مردم کش، دهشت افکن، آدم کش	ترشح: تراویدن، تراوش
تروریسم: مردم کشی، دهشت افکنی، آدم کشی	ترغیب: برانگیختن، انگیزش
ترومپت: فرنای	ترغیب کردن: واداشتن، وادار کردن، وا داشتن، برانگیختن
ترویج: گسترش دادن، گسترش، روانمندساختن، رواگی، رواگ، روادهی، رواج دادن، روا کردن، روانمندسازی، بازارگرمی	ترغیب کند: وا دارد
تریاک: تریاک، پاد زهر	ترفیع: فرازش، پایه دادن، برکشیدن، بالابری، بالا بردن
تریاک: اپیون	ترقه: تراکه
تریبون: میز سخنرانی، سکوی سخنرانی	ترقوه: چنبر
تریکو: کشاف	ترقی: خیزش، پیشرفت، بالا رفتن
ترز: نهفته، گذاره، پایان نامه، برنهاد	ترک: واهشتن، واگذاشتن، رها کردن
ترزیق: سوزن زدن	ترک اعتیاد: خوباختن
ترزکیه: خودسازی، پالیدن، پالودن، پاکسازی، پاک کردن	ترکه: وامانده، واگذاشته
ترزکیه نفس: روان پالایی، درون پالایی	ترکیب: هم کرد، هم آمیزی، ریخت، درهمی، پیکر، بهم پیوستن، آمیغ، آمیزه، آمیزش، آمیختن، آمیختگی، آمیختار
ترزل: لرزه، سست شدن، جنبیدن	
تزویر: ترفند (بـ)، نیرنگ، فریب دادن، فریب، دور رویی، چشم دید، چشم بینی، ترفند	
تزمین: فرأویز کردن، زیوردادن، آرایش، آذین	



تشبیه کردن: ماناییدن	تزمین: زیوردادن، آرایش، آذین
تشخص: والاپی، بزرگ منشی	تسامح: کوتاهی، کم گرفتن، رواداری، چشم پوشی، آسان
تشخص: بزرگ منشی	گیری، آسان گرفتن
تشخیص: شناسایی، پی بردن، بازشناسی، بازشناخت، باز	تساہل: سست گیری، ساده گیرانه، رواداری، آسان گیری
شناختن	تساوی: همسانی، همچندی، همانندی، برابری
تشخیص دهیم: از هم کردن	تبییح: شمارافزار، دستگرد
تشخیص مصلحت: به گزینی، به پسندی	تست: آزمونه (<i>فح</i>), آزمون (<i>فح</i>), گرینه، آزمونه، آزمون، آزمایش
تشخیص هویت: شناسایی	تست کردن: آزمودن (<i>فح</i>)
تشدد: سختگیری، سخت گیری، تندی، پر خاش	تسخیر: گرفتن، شکست، پیروزمندی، بدست آوردن
تشدید: سخت گیری، سخت کردن، سخت شدن، دشوار	تسريع: شتاب دهی، شتاب، زود، تندی، تند، پرشتابی
شدن، استوار کردن	تسطیح: هموارسازی
تشریح: کالبدشناسی، کالبد شناسی، کالبد شکافی، روشن	تسکین: دلداری، دل آسایی، آسایش، آرامش دادن، آرامش، آرام کردن
گری، روشن کردن، روشن سازی، بازشکافی	تسلسی: زنجیری، زنجیرواری، زنجیروار، زنجیرهای، پیوسته، پیاپی
تشریح کردن: نگیش، نگیختن، زندیدن	تسلط: دستیابی، چیره شدن، چیره دستی، چیرگی، پیروزی
تشریف: پذیره، بزرگداشت، آمدن	تسلى: همدردی، دلداری، دل آرامی
تشریفات: آینه‌ها	تسلى دادن: دلداری دادن
تشریک مساعی: همیاری، همکاری	تسليت: دلداری، دلخوشی، دل آرامی
تشعشع: فروزه، تابش، پرتو افکنی، پرتو افسانی	تسليح: زینه دادن، زینش
تشعشعات: پرتوها	تسليحاتی: جنگ افزاری
تشقیق: شکافتن (<i>پ</i>),	تسليم: واگذاری، گردن نهادن، تن در داده، پذیرفتن
تشکر: سپاسمندی، سپاسگزاری، سپاس	تسليم شدن: تن در دادن
تشکل: دیسه‌مندی (<i>پ</i>), نهاد	تسهیل: آسانیدن، آسانکرد، آسان کردن
تشکیل: سازمان دادن، ساختن، پدیدآوری، پایه ریزی،	تسهیل کردن: آسانیدن
برپایی، برپاساختن، برپا	تسهیلات: باری‌ها، آساینده‌ها
تشکیل دادن: گشايش، سازمان دادن، ساختن، پدیدآوردن،	تسویه: کردن یکسان، سر بسر کردن، برابری، برابر سازی
پایه ریختن، برپاکردن، برپاساختن، باز کردن	تسویه حساب: برابر کردن
تشکیلات: سازوبرگ، سازمان	تشابه: همگونی، همسانی، همانندی، همانندسازی، هم
تشنج: نارامی، لرزه، لرزش، تنش، تکان	سازی، مانندگی، مانستگی
تشهد: گواهی، گواه بودن	تشابهت: مانست (<i>وھ</i>),
تشهد: گواهی	
تشویش: نگرانی، دلواپسی، دلشوره	تشبیه: مانندگی (<i>پ</i>), همانگری، مانندسازی، مانند کردن
تشویش و بیقراری: کند و کوب، دلشوره و نا آرامی	
تشویق: نیرودادن، فروزش، رخشند، دلگرمی، توان بخشی،	
بشورآوردن، آفرین گفتن، آرزومند کردن، انگیزش	



تصور: گمان، پنداشت، پندار، انگاشتن، انگاشت، انگاره، انگارش، انگار	تشویق کرد: انگیزاند
تصور شده: انگاشته، انگارده	تشویق کردن: نیرودادن، دلگرمی دادن، بشورآوردن، آفرین گفتن، آرزومند کردن، انگیزاند
تصور کردن: آنگاردن (پـ)، هوشیدن، گمان کردن، پنداشتن، انگاشتن	تشیع: همراهی، پسواری
تصورات: انگارش‌ها	تصاحب: دست اندازی، به چنگ آوری
تصوف: درویشی، پشمینه پوشی	تصادف: رویداد، رخداد، پیشامد، بهم خوردن، برخورد
تصویب: پذیره، پذیرش، برنهادن	تصادفا: ناگهانی، پیشامدی
تصویب کردن: برنهادن	تصادفی: ناگهانی
تصویر: نگاره، نگار، فرتور، سیما، رخشاره، پیکره	تصادم: بهم کوفتن، برخورد
تصویری: نگارین	تصاعد: فرایازی
تضاد: همسناری، ناهمسانی، ناسازی، ناجوری، رویارویی، دوگانگی، در برابر، پارادخش	تصاویر: نگاره‌ها، نشانه‌ها، پیکره‌ها
تضامن: همبایستی	تصحیح: ویرایش، ویراستاری، درست کردن، درست
تضاهرات: نمودها، راهپیمایی	تصحیح کردن: ویراستن، درست کردن
تضرع: زاری (پـ)، گرزش	تصدق: پیشمرگی، بلاگردان
تضرع: موبه، لابه، گریه، زاری	تصدیق: گواهینامه (رانندگی)، گواهی، پروانه
تضعیف: ناتوان کردن، سست کردن	تصدیق رانندگی: گواهینامه رانندگی
تضمین: در پناه، توان دادن، پشتیبانی، پایندانی	تصدیق کردن: راست شمردن، براست داشتن
تضمینی: پشتیبان	تصرف: دست برد زدن، بچنگ آوردن
تضییع: نابودی	تصریح: روشن، رک و راست، بی‌پرده، آشکار ساختن
تطابق: یکی کردن، همسنجی، هم خورد، همخوانی، شناختن، تمیز کردن	تصریح کرد: روشن ساخت
تطاول: دراز دستی	تصریح کردن: روشن ساختن، آشکار ساختن
تطبیق: برابر کرد، برابر سنجی	تصعید: تفسید
تطمیع: به آز آوردن، آzmanدی	تصعید شدن: تفسیده، تفسیدن
تطهیر: فرازشویشی (frāč šōyišnīh پـ)، فرازشویشی، شست وشو، پاک کردن، برشنمود، آلوده زدایی	تصعید کردن: تفسیدن
تظاهر: وانمودن، وانمود، مردم فریبی، فرانمودی، دگر فریبی، خودنمایی، خودستایی، خود نمایی، پدیداری، آشکار شدن	تصغیر: کوچک کردن، کوچک شماری، کوچک بینی، خوار کردن، پست شماردن
تظاهرات: راهپیمایی، راه پیمایی	تصفیه: پالایش
تظالم: گرزش	تصفیه حساب: همار پالایی
تعادل: همتا بودن، ترازمندی، برابری، برابر شدن	تصفیه خانه: پالایشگاه
	تصفیه کردن: پالودن، پالاییدن
	تصمیم: گزیرش، گزیر، رای، برآن شدن، آهنگ کردن، آهنگ داشتن، آهنگ
	تصمیم گرفتن: گزیریدن، برآن شدن
	تصنعت: وانمودی، ساختگی، خودآرایی کردن
	تصنیف: سروده، سرود، ترانه



تعطیل: فرویش (به)، فرویش، بیکاری، بیکار، بسته، بستار	تعارف: خوشامد، خوش و بش
تعطیلات: کاربستگی، کارآزادی، فرویش‌ها، روزهای آسودگی، آسودگی	تعالی: والاچی، برتری
تعطیلات تابستانی: فرویش‌های تابستانی	تعامل: همکنش
تعطیلی: فرویش، بیکاری، بستار	تعاون: همیاری، همکاری، همراهی، دستیاری
تعظیم: کرنش کردن، سر فرود آوردن	تبییر: گزارش، خواب گذاری، بازگویی
تعظیم کردن: نمیدن (نمای این واژه گرفته شده)، تعفن: بدبویی	تعبیر خواب: خواب گزاری
تعقل: خرد، بینشوری، اندیشیدن	تعجب: شگفتی، شگفتایی، شگفت زدگی، شگفت داشتن
تعقیب: دنبال کردن، دنبال، پیگیری، پیگرد، پی گیری، پی جویی	تعجب آور: شگفتی آور
تعلق: بستگی (به)، تعلق: دلبستگی، دارد، خویشی، از آنی	تعجب آور: شگفت انجیز
تعلق خاطر: وابستگی، دلبستگی	تعجب آور: شگفتی آور، شگفت انجیز
تعلم: دانشوری، آموزش	تعجیل: شتاب‌زدگی (به)، کردن شتاب، شتابتن، شتاب کردن
تعلیق: برکنار کردن، آویختن	تعدد: بسیاری
تعلیل: شوئندآوری	تعداد: شماره، شمارگان، شمارش، شمار شمارگان، شمار
تعلیم: یاد دادن، آموزه، آموزش، آموزاندن، آموختن	تعداد محدودی: شمار اندازی
تعلیم و تعلم: آموزش و پرورش	تعدادی: شماری، چندی
تعلیمات: آموزه‌ها، آموزاک	تعدد: بیشماری، بسیاری
تعتمد: دیده و دانسته، آگاهانه، از روی آگاهی	تعدد زوجات: چند همسری، چند زنی
تعتمد: دیده و دانسته، آگاهانه، از روی آگاهی	تعدى: ستمگری، ستم، زورگویی، دست اندازی
تعتمد: دیده و دانسته، آگاهانه، از روی آگاهی	تعديل: تراز، برابر سازی
تعمق: ژرف نگری، ژرف اندیشه، باریک بینی	تعذر: پوزشگری، پوزشخواهی
تعمیر: نوز، درست کردن، بازسازی، بازساختن، با	تعرض: دست درازی کردن، دست درازی، درازدستی، تکش، تاخت و تاز، پرخاش، آفند
تعمیر کننده: آبادانی کن (به)،	تعريف: ویمند، نیک گویی، کران نمود، شناسه، شناسش، شناسایی، شناسانش، شناسانده، شناساندن، ستودن، ستایش، آگاهیدن
تعمیق: ژرفایش، ژرفایش	تعريف کردن: نیک گفتن، شناساندن، ستودن، بازگو کردن، بازگفتن
تعهد: پیمان بستن، پیمان، پذیرش، پایبندی، به گردن گرفتن	تعزیر: نکوهش، گوشمالی، کیفر
تعهد نامه: پیمان نامه	تعزیه: شیون، سوگیاد، سوگواری
تعهدنامه: پیمان نامه	تعصب: کورباوری، سیهنهندگی، رگ مرداری، خشک اندیشه، پیورزی، پیورزی، پافشاری بیخردانه
تعویض: جبهایی، جایگزینی، جابه جایی، جابجایی	
تعویض کردن: یوفانبدن	



تفسیر: گزاردن (۶۷)، گزاره، گزارش، گزاردن، زند، زند، دیدگاه	تعویق: دیر کردن، پس افکندن
تفصیل: گستردگی، فزونی	تعیین: گزینش، برگماشتن، برگزیدن، آشکار کردن، آشکار ساختن
تفقد: نواش، مهروزی، دلجویی	تعیین شده: هکانیده
تفکر: شناختاری، پنداشت، اندیشه، اندیشگری	تعیین کردن: هکانیدن، گماشتن، گماردن، برگزیدن
تفکر کردن: اندیشیدن	تجذیه: خوردن، خوراندن، خوراک دادن، خوراک
تفکیک: جداسازی، جدا کردن، از هم گشایی	تغير: تندي، پرخاش، بداخمي
تفنگچی: تفنگدار	تغيری: دگرگونی، دگرگون کردن، دگرگونی، دگرش، دگرسانی، دگردیسی، دگرگونی، دگر کردن، دگر شدن، دگر سانی
تفنن: سرگرمی، خوش گذرانی	تعییر دادن: واگرداندن، گردانیدن، فرو گرداندن، فراگرداندن، دیگر کردن، دگرگون کردن، دگراندن، دگر کردن
تفهیم: یاد دادن، آگاه کردن	تعییر شکل: دگردیسی
تفوق: مهتری، برتری، بالاتری	تعییر کرد: دگرگون شد
تفویض: واگذاری، واگذار کردن، سپردن	تعییر کردن: دگریده، دگرگون شدن، دگر شدن
تق تق: آوازها	تعییر یافتن: دیگر شدن
قابل: برهمکنش	تعییرات: دگرگونی‌هایی، دگرگونی‌ها، دگرگونی، دگرشدگی‌ها
تقارب: همگرایی، نزدیکی	تعییراتی: دگرگونی‌هایی
تقاص: کیفر، سزا، توان	تفاخر: نازیدن بالیدن، نازیدن، خودستایی، بالیدن
تقاضا: درخواست، خواهش	تفاهم: همدلی، هم اندیشه
تقاضا کردن: وَزْولیدن (بـ۷۱)، فَزْولیدن (بـ۷۲)، اوَزْولیدن (بـ۷۳)	تفاوت: نایکسانی، ناوابستگی، ناهمی، ناهمگونی، ناهمسوی، ناهمسانی، ناهمتایی، ناسپاسی، ناسانی، ناسازی، ناسازواری، ناسازگاری، ناجور بودن، گونه‌گونی، گوناگونی، دوگانگی، دوری، دوتیرگی، دگرمانی، جدایی، برفرویدی
تقاضا نمودن: اَفْزُولیدن (بـ۷۴)	تفتیش: کاویدن، جستجو، بازرسی، بازجويي
تقاضاکننده: وَزْولنده (بـ۷۵)	تفحص: کندوکاو، جستجو، پیکاوی
تقاضاهای: درخواست‌های	تفرج: گردش
تقاضای: درخواست	تفرجگاه: گردشگاه
تقاضای تجدید نظر: فرجام خواهی	تفرقه: دوگانگی، دودستگی، دو به هم زنی، جدایی انداختن، پراکندن، پراکندگی
تقاطع: چهار راه، برشگاه، برخورد	تفرقی: لشتن، گرددش، شادمانی کردن، شادمانی، سرگرمی، خوشی، خوش گذرانی
تقاعد: گوشه نشینی، بازنیستگی	تفریط: کوتاهی، کمی، کاستی
تقبل: گرفتن به گردن، پذیرفتن	تفریق: کم کردن، کاهش، کاستن، پراکنش
تقبل کردن: پذیرفتن، پذیرا شدن	
تقبیح: زشت انگاری	
تقدس: ورجاوندی، اشویی	
تقدم: پیشینگی، پیشگامی، پیشتابی، پیش افتادن	
تقدم و تاخر: پیشی و پسی	



تقید: پابستگی	تقدیر و تأخیر: پیشی و پسی
تقیه: دین پوشی	تقدیر: سرنوشت، ستودن، سپاس، ارج گذاری، ارج نهی
تقیید: پابستگی	تقدیر زمانه: سرنوشت
تمکیل: بفرجام رساندن	تقدیر یا قسمت: سرنوشت
تکاثر: انباشت	تقدیرنامه: سپاسنامه، سپاس نامه
تکامل: فرگشت، رسایی، پختگی، بی کم و کاستی	تقدیس: فرنامیشی، ستودن، ستایش
تکبر: بزرگ‌خویشتنی (۶۵)، فیشش، خودستایی، خود بزرگ	تقدیم: شادیانه، ره آورد، پیشکش، بخشش
بینی، بزرگ‌نمایی، برتنی، باد سری	تقدیم کردن: پیش کش کردن
تکتیک: شگرد	تقریب: نزدیکی‌ها، نزدیکی، فرامندی، آشنایی
تکثیر: بسیار کردن، افزونی	تقریباً: نزدیکی، نزدیکان، نزدیک به، کمابیش، کما بیش، کم
تکدر: دلگرانی، دلتنه‌گی، آزدگی	و بیش، پیرامون
تکدی: گدایی، دریوزگی	تقریباً: نزدیک به، نزدیک، کمابیش، کم و بیش
تکذیب: نادرست شمردن، رد کردن، دروغ شماردن، دروغ	تقریبی: کمابیشی، کمابیش، کم و بیش
انگاشتن	تفسیط: پرداخت بندی
تکذیب کردن: دروغ شمردن، پستاوه شدن	تفسیم: بخشش (بaxšiš)، پاره پاره کردن، بخشش،
تکرار: واگویی، دوباره گویی، چندبارگی، بسامد، باز گویی،	بخش کردن، بخش
بازگفت، بازآورد، باز کرد	تفسیم کردن: بخشیدن، بخش کردن
تکرار کردن: واگردانیدن، واگردانی، چندبارگی کردن،	تقاص: کاستی
بازگردانیدن	قصیر: لغزش، کوتاهی، سستی
تکرار مطلب: بازگفت	قططیر: چکیده، چکاندن
تکرار عمل: باز کرد	تقلّا: کوشیدن، کوشش، دست و پازدن، پویه
تکراری: چندباره	تقلب: نیرنگ، نادرستی، دغلی، دغل کاری
تکریم: بُرْزش (burziš)، گرامی، بزرگداشت،	تقلّبی: ساختگی
ارجمندشمردن	تقلّی: کوشیدن، کوشش، دست و پازدن
تکلف: سرپرستی، بگردن گرفتن	تقلید: هماننده سازی، دنباله روی، پیروی کورکورانه، پیروی
تكلف: آلایش	تقلید کردن: والوچانیدن
تكلم: گفتگو، سخنوری، سخن‌گویی	تقلیل: کم کردن، کاهش، کاستن
تكلیف: کار، خویشتن کاری، بگردن نهادن، بایسته	تقلیل دادن: کاستن
تمکیل: به پایان رساندن، بفرجام رساندن	تقوا: پرهیزگاری، پرهیزکاری، پرهیز، پارسایی
تمکیل کردن: بفرجام رساندن	تقوی: پرهیزگاری، پرهیزکاری، پرهیز، پارسایی
تمکیلی: بفرجام رسانیده	تقویت: نیروهای، نیرومند ساختن، نیرودادن، نیروبخشی،
تکنولوژی: فن‌آوری، ساخت آوری	نیروافزایی، نیرو بخشی، توان بخشی، توانایی دادن
تکنیک: شگرد	تقویم: گاهنامه، گاهشمار، سالنما، سالنامه، سالشمار،
تکوین: هستایش، فرگشت، بوددهی	روزشمار، برآورد، ارزیابی



تله پاتی:	دور باهمی	تکیه:	لم دادن، پشت گرمی، پشت داشتن، پشت دادن، پشت
تلون:	رنگارنگی	تکیه داشتن:	پشت داشتن، پشت دادن
تلون مزاج:	دمدمی بودن	تکیه کردن:	پشت داشتن، پشت دادن
تلویح:	سربسته گفتن	تکیه کلام:	سخن یار
تلویحا:	نهانی، سربسته، در پرده	تل:	تپه، پشته
تلویحاً:	سربسته	تلاءلو:	در خشنده‌گی، در خشش
تلویزیون:	سیما، دورنما، جامِ جم	تلاش:	کوشش
تم:	مایه، زمینه، جستار	تلاشی:	فروپاشی
تماس:	سُپِش (sohišn ^{۲۳})، مالیدن، مالش، سودن، ساییدن، سالش، دست زدن، پیوند، پساویدن، پساو، پرماش، برماسیدن، برخورد	تلاطم:	شورش، خروشیدن، آشتفتگی
تماس گرفتن:	زنگ زدن، پرماسیدن	تلافی:	توڑش (tōÄišn ^{۲۴})، واکنش، سزا دادن، تاوان، باز نهش
تماشا:	نگریستن، نگاه کردن، دیدن	تلalo:	در خشنده‌گی، در خشش
تمام:	هام (hām ^{۲۵})، همه، هماد، فرجام، پایان، بستنده، آزگار	تلاؤت:	خواندن
تماماً:	یکسره	تلخیص:	کوتاه کردن، ژاوش
تمام امور:	همه کارها	تلسکوب:	سپهربین
تمام شدن:	پایان یافتن	تلسکوپ:	فرابین
تمام شده:	پایانیده، پایان یافته	تلف:	نیست، نفله، تباہ
تمام کردن:	به انجام رساندن	تلف کردن:	هدر دادن، تباہ کردن، از دست دادن
تماماً:	یکسره، همه، همگی، سراسر	تلفظ:	واگویی، واگویش، واگفت، گویش، بزبان آوردن، بازگویی
تماماً:	به همه‌ای، به همه	تلفظ کردن:	واگفت
تمامی:	همه، همگی	تلفن:	دورگو، دورآو
تمامیت ارضی:	یکپارچگی کشوری	تلفن زدن:	زنگ زدن
تمایز:	دگردیسی	تلفیق:	همبندی، بهم پیوند دادن، آمیزه
تمایل:	گرایستگی (grāyastakīh ^{۲۶})، گرایش، دلبستگی، خواهانی	تلفیقی:	همبندی، آمیزه‌ای
تمایل مشترک:	هم کامکی	تلقی:	درایافت، برداشت، برخورد، انگاشته
تمایلات:	گرایش‌ها	تلقیح کردن:	گشن کردن (vušn kartan ^{۲۷})
تمبر:	پیکه	تلقین:	وادر نمودن، دردهان نهادن
تمبرهندی:	خرمای هندی	تلکس:	دورنویس
تمتن:	بهره بردن، برخورداری	تلگراف:	دور نگار
تمثال:	نگاره، فرتور، تندیس، پیکر	تلمه:	بادکار
		تلمند:	شاگردی کردن، دانشجویی، دانش آموزی، دانش آموختن
		تلمند کردن:	دانش آموزی کردن، دانش آموختن



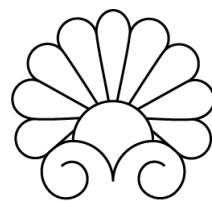
تناسلی: زادآور	تمجید: نکوداشت، ستایش، بزرگداشت، ارج گذاری
تنافر: ناسازگاری	تمجید کردن: نکوداشتن
تنافض: ناسازی، دوگانگی، دوجوری	تمخ: فرجام، سوگواری، سرانجام
تناب: گاه به گاه	تمدد: کشیدگی، درازکشیدن، دراز شدن
تنبیه: گوشمالی، کیفر، سزا، توزش، پادافره، پادا فره، آگاه	تمدد روان: آرامش روانی، آرامش روان
کردن	تمدن: فرهنگ، شهریگری، شهرنشینی، شهرگرایی، شهرگانی، شهرآیینی، شهرآیین، پیشینه
تندر: سرددشت	تمدید: کش دادن، زمان دادن، دراز کردن
تنزل: فرویدی (frōtīh پ), کاهش، فرویدی، فرویدآیی، فرود	تمرد کردن: نافرمانی کردن، گردنی کردن
آمدن، پسرفت، پایینآمدن	تمرد: نافرمانی، گردن کشی، سرکشی، سرپیچی
تنزل دادن: کم کردن، کاهش دادن، کاستن، فروکاستن، پایین آوردن	تمرکز: یکجا یابی
تنزیل: سود	تمرین: وینارش، ورزیدن، ورزشگاه، ورزش، ورزش، ورزش، نرمشن، دوباره کاری، پیگیری، بوزش، آمادگی
تنطنبور: تنبور	تمرین کردن: و گرنده
تنظیم: ساماندهی	تمساح: سوسمار
تنظیف: پاک کردن	تمسخر: ریشخند، دست انداختن
تنظیم: هماهنگی، ساماندهی، سامان دادن، چیدمان، به رشته کشیدن، آراستن	تمسک: دستاویز
تنفر: کینه، دلزدگی، بیزاری، بد آمدن	تمکن: سرمایه، دارایی، توانمندی
تنفس: دم زدن (ه), هو، دمیدن، دمش، دم و بازدم، دم و بازدم، دم زدن، آهیدن	تمکین: هنگ، گردن نهادن، سرفرو آوردن
تنفیذ: انجام دادن، استوار کردن	تملق: چرب زبانی، چاپلوسی
تنقل: شب چره	تملک: بدست آوردن، بچنگ آوردن، از آن خود کردن
تنقیص: کاهانیدن (ه)	تمنا: درخواست، خواهش، به آرزو خواستن، برای، بدنبال، آرزو کردن
تنقیض: کاهیدن (پ)	تمنا کردن: فاریدن (فرهنگ تاجیکی؛ فردوس شکرف)، خواهش کردن
تنقیه: لاروبی، شکم روبي، روده شوبی، روده شو، چاه روبي	تمنا می کنم: خواهش می کنم
تنگ نفس: تنگ دمی	تمنی: درخواست، خواهش، آرزومندی، آرزو کردن
تنوع: گوناگونی، جور وا جوری	تمول: دارا شدن، توانگری
تنوین: دو زبر	تمیز: پاکیزه بودن، پاکیزه، پاک
تهاتر: پایاپای	تمیز دادن: بازشناختن
تهاجم: تکاوری، تاخت و تاز	تمیزی: نیماد، شناختن
تهدید: هراساندن، ترسانیدن، ترساندن	تنازع: کشمکش، ستیزه کردن
تهدید کردن: پَدِست بستن	تناسب: هماهنگی، فراخور، برازنده
تهمت: دروغ بستن، برچسب، بدnam کردن، انگ	تناسل: زایش، زادن، زادآوری



توحش: ددواری، ددمنشی، ددگری، جانورگونگی، جانورخویی، جانورانه	تهنیت: فرخنده باد، شادباش
توحید: یگانه پرستی، یگانگی، یکتاپرستی	تهور: نترسی، بی‌پرواپی، بیباکی
توخالی: کاواک	تهوع: بالا آوردن
تدویع: پدرود، بدروود	تهویه: هواپیش، هوارسانی
تور: گشت، گردش، دوره گردی	تهیه: فرآوری، فراهم، ساخته، ساختن، بسیجیدن، بسیج، آمایش، آماده کردن، آماده
تورم: آماهیدن، آماسیدن، آماس	تهیه کرد: آماده کرد
تورم کردن: آماسیدن	تهیه کردن: فراهمیدن، فراهم کردن، آماده کردن
تورنادو: پیچند	تهیه کننده: پشتیبان، آماینده
توریست: گردشگر	تهیه و تدارک: فراهم‌آوری
توریسم: گشتگری، گردشگری، جهانگردی	تهییج: به شورآوری، برانگیختن
توزیع: وابخشیدن، پراکنده ساختن، پخشایش، پخش کردن، پخش	توّاب: بازپذیر (۶۷)
توست: برشتوك، برسته	توابع: فرمابران، پیروان، بخش‌ها
توسط: میانگی، میانجیگری، میان‌جی، به‌دست، به وسیله، به دست، بدست، از پهلوی	توازن: پیاپی، پی در پی، پشت سرهم، بسامد
توسعه: گسترش، فراخی، پیشرفت، پهناوری، افزایش	توارث: همیریگی
توسل: دست بدامن شدن	تواریخ: کارنامه‌ها، روزمهان
توشیح: دستینه نهادن	توازن: هم وزنی، هم سنگی
توصیف: ستودن، ستایش	تواضع: فروتنی
توصیه: سفارش، سپارش، رهنمود، پیشنهاد، پند، اندرز	تواافق: همداستانی، هماوایی، سازگاری، سازش، پسند
توضیح: نگیش، فرامون، فرامود، روشنگری، روشن نمایی، روشن سازی، بازنمود، بازگویی، بازگفت، آشکارنایی، آشکارسازی	توالت: دستشویی، دست به آب، آبخانه
توضیح المسایل: روشنگرname	تواام: همزاد، همراه، همپا، باهم
توضیح المسائل: روشنگرname، روشن گر نامه	توأم با شک و تردید: گمان‌آمیغ
توضیح این که: روشن آن که، روشن این که	توبه: پشیمانی، بازگشت
توضیح آن که: روشن آن که، روشن این که	توبیخ: نکوهش، سرکوفت، سرزنش
توضیح داد: بازنمود	توجه: پروا (۶۷)، نگریستن، نگرورزی، نگرش، نگر، نگاه، منید، رویکرد، روی‌آوری، روی‌آوری، دید، دریافت، پرداختن، آگاهی
توضیح داد: نگیختن، زندیدن، روشنگری کردن، روشن گردانیدن، برنگیختن، بازنمودن	توجه کردن: نگریستن، درنگریستن، تیمار، پروا داشتن، پرداختن به
توطئه: نیرنگ، ساخت و پاخت، زمینه سازی، زد و بند	توجه نمودن: نگریستن، پروا داشتن
توفیر: ناهمسانی، ناجوری	توجهات: نگرش‌ها
توفیق: کامیابی، پیشرفت، پیروزی، بهروزی	توجهیه: روشنگری، رواش، درست انگاری

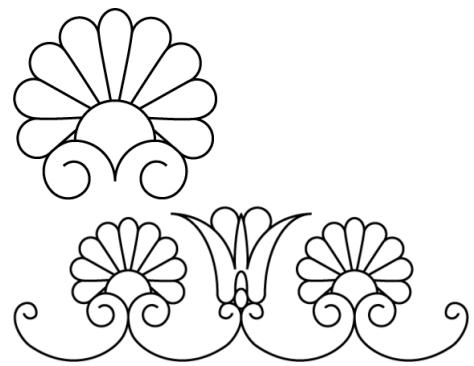


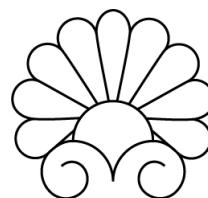
تیروئید: سپردیس (فُس)،	توق: خواهش، خواسته، چشمداشت، چشم داشت، امید و خواهش، امید
تیلا: نمونه، گونه	
تیم: گروه، دسته	توقف: مانش (پُن)، درنگ، پاییدن، بازایستادن، ایستادن، ایست
تین کلاینت: رایانک	
تیوری: نگره، دیدمان	توقیع: دستینه (پُس)،
تیوریک: دیدمانیک	توقیف: دستگیری، بازداشت
تئاتر: تماشاخانه	
تئوري: نگره، دیدمان، دیدگاه دانشورانه، دیدگاه	توکل: پشتی داشتن (وُھ)،
تئوريک: دیدمانیک	توکل: پشتی داشتن (وُھ)، پشتی داشتن (وُھ)، خداسپاری، خداباوری، پشتگرمی، به خدا سپاری، امیدواری، امید
تلولوزی: دین شناسی	توکل به خدا: چشم به ایزد داریم، به امید خدا
	تولد: زایش، زاده شدن، زادمان، زادروز
	تولد مبارک: زادروز خجسته باد
	تولیت: سرپرسی، سامانگری
	تولید: زایش (وُھ)، فرأوری، فراورده، ساخته، ساختن، ساخت، زایوری، زایش، زایاندن، زاستن، پدید آوردن، بارآوری، ایجاد گری
	تولید کردن: زاستن
	تولید مثل: زادوری، زادآوری
	تولیدگر: سازنده، زایور
	تومان: دریک
	تومور: توده
	توموگرافی: برش نگاری
	تونل: شکافه، دالانه، دالان
	توهم: گمان، پنداشت، پندار
	توهین: ناسزا، دشنام دادن، دشنام، خوار داشتن، بد زبانی، بد دهانی
	تیاتر: تماشاخانه
	تیپ: چهرمان
	تیپولوژی: گونه شناسی
	تیتر: نهنده، سرووازه، سرnamه، سرگفتار
	تیرا: شمار (فُس)، شمارگان



ث

- ثبت نام:** نام نویسی کردن، نام نویسی
- ثبت نام کردن:** نام نویسی کردم
- ثبت نام کردن:** نامبرده، نام نویسی کردن
- ثبتی:** شناخته شده
- ثبتوت:** پا بر جا ماندن، ایستایی
- ثروت:** سرمایه، داشته، دارایی، توانایی، پول
- ثروتمند:** غنی، دارا، توانگر
- ثربا:** چهل چراغ، چلچراغ، پروین
- ثغور:** مرزها
- ثبت:** سخت، پایدار، پایا، پابر جا، پا بر جا، پا بر جا، با دوام، استوار
- ثبت رای:** ایستاده رای
- ثبت ستاره:** اختیار
- ثبت عزم:** پا بر جا، ایستاهنگ
- ثبت قدم:** پا بر جا، استوان
- ثبت کردن:** درواخ کردن (۶۷)
- ثبت قدم:** آهنگمند (hangōmand)، استوان (astovān)
- ثالث:** سوم
- ثالثا:** سوم آنکه، سوم
- ثالثاً:** سوم این که، سوم
- ثانوی:** دومی، دو دیگر
- ثانویه:** دومینه، دومین
- ثانیا:** دیگر بار، دوم آنکه، دوم
- ثانیاً:** دوم این که، دوم
- ثانیه:** دمک، دم، دُمک، دَمک
- ثانیه شمار:** دُمک شمار، دَم شمار
- ثبات:** پایستگی، پایداری، پا بر جایی، آرامش، استواری
- ثبات ندارد:** پایدار نیست
- ثبات نفس:** خویشنده داری
- ثبت:** نوشتن، نگاشت، نگارش، رونویس، پایستگی
- ثبت احوال:** زاد نگاری
- ثبت شده:** آگاشته
- ثبت کردن:** دفترینه کردن، آگاشتن
- ثبت کن:** بیاگار





ج

جامع: گرداور، فرآراسته، فرآگیر، فراخ
جامع الاطراف: فرآگیر، رسا
جامع الشرایط: فرآراسته
جامع العلوم: همه دان
جامعه: همزیستگاه، همبودگاه، همبود، هازه، مردم، چپیره،
 چپیره، توداک، انجمن
جامعيت: فرآگیری
جان بر کف: جان در پنجه، جان بر دست

جانب: پهلو (پهلو)، ور، کناره، کنار، سوی، سو، پهلو
جانبداری: هوای خواهی، پشتیبانی
جانبه: گونه، گوشه
جانی: کناری، پهلوی
جانی: گناهکار، خونی، تبهکار، آدمکش، آدم کش
جا طلب: فزون خواه، جاه پرست
جاده: واکوش (جاده)، واگذار کردن، واکوش، کوشنده
جا هل: نادانی، نادان، ناآگاه، گول، کوراندیش، بی خرد
جا یز: روا (روا)، شایسته، سزاوار، سزا، درخور،
 پسندیده
جا یز دانستن: رواشمردن، روادانستن
جا یزه: پاداش
جائز: سزاوار، روا، درخور
جائز دانستن: رواشمردن، روادانستن
جار: ستمگر، ستمکار، بیدادگر
جال: کوهها
جر: ناگزیر کردن، فشار، زور
جبرا: به ناچاری، به فشار، به زور
جبرأ: به ناچاری، به فشار، به زور
جبران: شیان، تاوان، برگرداندن، بازنگش، بازپرداخت
جبران کردن: توختن
جبری: بایسته (apāyastak)،

جرم: گناه، بزه
جابر: ستمکار، زورگو، بیدادگر
جاجرود: چاچرود، چاج رود
جاده: گذرگاه، شاهراه، سرک، راه، خیابان، بزرگراه
جاده خاکی: راه خاکی، خاکراه
جاده فرعی: راه برسو، برسوراه
جاده مواصلاتی: راه دسترسی
جادب: اندرکشنده (جاذب)، گیرا، کشنده، کشش، رباش،
 کشاننده، رباينده
جادب الرطوبه: نمگیر
جادبه: هنجش، گرانش، کشش، رباش
جار: روان
جار و جنجال: داد و فریاد
جارچی: دادزن
جاری: روا (روا)، کنونی، رونده، روان، روا، رایج
جاری شدن: رُشیدن
جاری کردن: روانیدن (جاذب)
جاسوس: سخن چین، دم دزد، انسیشه، آنسیشه، آبیشه
جاعل: برساز
جاعلین: برسازها
جالب: نفریدن، نغز، گیرا، دلنشین، دلکش، دلچسب،
 چشمگیر
جالب توجه: نگهبان، نگریستنی
جالیز: پالیز
جامد: سنگ شده، سفت و سخت، دج، خشک، بربسته



جر: کشیدگی (۴)،	جن: هراس، ترس و هراس، ترس، بزدلى
جر و بحث: گفتگو، چرند و چار، بگو مگو	جبه: گُبه
جرات: یارا، نترسی، ناهراسی، گستاخی، دلیری، دلیر شدن، بی‌باقی	جبهه: میدان جنگ، رزمگاه، آوردگاه
جرات داشتن: یارستان، نهراسیدن، نترسیدن	جبین: روی، رخ، پیشانی
جرائقال: گرانکش، سنگینبر، باربر	جثه: تن، تن، پیکر، اندام
جراح: کاردپرژشک (این واژه بسیار کهن است و پورسینا هم آن را در دانشنامه عالی بکار برده)، کرنتگر	جد: نیارستانی، نیا، کوشش، پا فشاری
جراحت: ناسور، زخم، ریش	جدا: بی‌شوخی، به راستی، به درستی
جراحی: کاردپرژشکی (این واژه بسیار کهن است و پورسینا هم آن را در دانشنامه عالی بکار برده)، نیش‌گری، کرنتگر	جدآ: همانا، بی‌شوخی، به راستی، به درستی، براستی
جراید: روزنامه‌ها	جدار: لایه، دیواره، دیوار، پوسته
جرایم: لغزها، گناهها، بزهها	جدال: نبرد، ناسازگاری، کشمکش، کارزار، زد و خورد، رزم، چون و چرا
جرائد: روزنامه‌ها	جداوی: زیگ‌ها، چهار خانه‌ها
جرائم: لغزها، گناهها، بزهها	جدل: گفتاورد، ستیزه، درگیری، پیکار
جربزه: گربزه، شایسته، زیرک، توانا	جدل کردن: گفتمان کردن، گفتگو کردن، سخن زدن
جرثقیل: گرانکش، سنگینبر	جده: نیا، پدر
جرثومه: مایه، ریشه، بن مایه، بن	جدول: زیگ، چهارگوش، چهارخانه، چهار خانه
حرجانی: گرگانی	جدی: کوششگر، پشتکاردار، پرکوشش، پرکار
جرح: زخم	جدید: نوبنیاد، نوباده، نو، تازه
جردت: تنها بی	جدید التاسیس: نوساز، نوبنیاد
جرس: زنگ، درای، برنگ	جدید الورود: تازه وارد
جرعه: پیمانه	جدیدا: تازگی‌ها، به تازگی
جرقه: درخش، اخگر	جدیداً: تازگی‌ها، به تازگی
جرم: لغزش، لرد، گناه، غند، چگالی، تنومند، بزهکاری، بزه	جدیدالانتشار: تازه چاپ
جريان: گردش، گذران، سیلان، روند، روش، روایی، روانی، روان بودن	جدیدالتاسیس: نوشت افزار، نوساز، نوبنیاد، تازه ساز
جريحة: زخم، ریش، آسیب	جدیدترین: تازه ترین
جريحه دار: زخمدار	جداب: گیرا، فریبند، فریبا، دلربا
جريده: روزنامه	جدایت: گیرایی، گیرایش
جريمه: گوشمالی، گوشزد، کیفر، توان، پادافره	جدام: خوره
جرئت: نترسی، دلیری، پردلی	جذب: اندرکشیدن (۶۶)، گیرش، گیرایی، کشش، ربايش، پذيرش
جز: مگر، لخت، جدا از، پاره، بند، بخش	جذب دانشجو: پذيرش دانشجو
جز به جز: يك به يك، مو به مو، دانه به دانه، بند به بند، بخش به بخش	جذب کردن: کشیدن، درکشیدن، پذيرفتن
	جذب مایع: آشام
	جذبه: گیرایی، کشش
	جذر: مکنند، ریشه، بیخ



جغایا: گیتی‌شناسی، گیتی، گیتانگاری، گیتاشناسی	جزء: پاره (بـ)، بهره (بـ)، لخت، تکه، پاره، بهر، بند، بخش
جغه: تاج، افسر	جزء به جزء: مو به مو، بند به بند
جفا: ستم، بیداد، آزار	جزا: کیفر، سزا، پادافره، بادافره
جفا دیدن: آزردن، آزار دیدن	جزاء: کیفر، سزا، پادافره
جفا کردن: آزاراندن	جزام: خوره
جفاء: ستم، بیداد، آزار	جزاندن: چزاندن
جفایپیشه: آزارنده	جزایر: گزیرک، آبخوست‌ها
جفاجوی: خود آزار، آزارخواه	جزایی: کیفری
جک: خرک، خرک، بالابر	جزائر: آبخوست‌ها
جکوزی: آبن (فـ)،	جزر: فرونشینی، خسب، آبخسب، آب بریدن، اوکار
جل: کبوک، پلاس، پلاس	جزر و مد: کشند ماه، کشند
جل: زنگارزدایی، درخشندگی، تابش، پرداخت	جزع: ناشکیبی، زاری، بیتابی
جلاد: پرداخت کردن	جزم: پابرجا، بی‌باز گرد
جلاء: زنگارزدایی، درخشندگی، تابش، پرداخت	جزوه: نوشته، دفترچه
جلاد: شکنجه گر، دژخیم، آدمکش	
جلال: خوش‌شکوهی (hūškōhī)، والایی، فر، شکوه، شکوه، بزرگی، بزرگ	جزیره: آبخوست (بـ)، آدک، آبخو، آبخست، آبخاست
جلال و جبروت: فر و شکوه	جزیه: گزیت (جزیه تازی شده گزیت است که از پارسی به تازی راهیافته)، گزیه، باز
جلای وطن: دور شدن از میهن	جزیی از: گوشه‌ای از، پاره‌ای از
جلب: واکش، گرفتن، کشیدن، فراخوانی، دغل کار، ترفندگر، بد کاره، بد سرشت، بازداشت	جزیی از آن: پاره‌ای از آن
جلب توجه: نگرکشی، شیفتگی، درکشی	جزیبات: ریزگان
جلب کردن: واکشیدن	جزئیات: ریزگان
جلب کرده: کشیده	جسارت: گستاخی، بی‌بروایی
جلد: لایه، فرز، رویه، پوشینه، پوشش، پوشانه، پوست	جسد: تن (تن)، مردار، لشه، کالبد، تن مرده، تن، پیکر
جلد کتاب: پوشینه	جسم: کرب، تنومند، تن
جلسات: نشست‌ها، نشستن	جسمانی: تنکرد
جلسه: نشست کارمندان، نشست، گردهمایی، دیدار، انجمن نشست	جسمانیت: تنومندی (تن)، تنومندی
جلسه کارمندان: نشست‌ها، نشست کارمندان	جسور: نترس، گستاخ، دلیر، دلاور، بی‌باک
جلف: هرزه، سبکسر	جعیه: کیوت، شگا، تیردان، توبک، تینگو، بسته
جلوس: نشستن، بر تخت نشستن	جعروفایی: گیتایی
جلوس کردن: نفر، نشستن	جعفری: گل گلاب، شومخ
جلوه: نمود، درخشش، تابش	جعل: ساختگی، روسازی، دروغ، برساخت
	جعلی: ساختگی، دروغین، دروغی، دروغ، برساخته



جمهور: مردم، توده مردم، توده	جلیقه: نیم تنه
جمهوری: مردمی، مردم‌سالاری	جلیل: بزرگوار، بزرگ، بربین
جمیعا: همگی با هم	جماد: سنگ، بی‌جان
جمیعاً: همگی، همگنان به‌هم، همگان	جماع: همخوابگی (بـ)، همبستری، همبستر شدن،
جمیله: زن خوبروی، خوبروی	هم‌آغوشی، آمیزش کردن، آمیزش
جن: دیو، دب، پری، پتیان	جماع کردن: همبستر شدن، هم‌آغوشی کردن، پاسیدن، آمیزش کردن
جن: آتش‌پیکر (بـ)،	
جنت: مینو (بـ)،	جماعت: مردم، گروه، دسته، توده، انبوه
جاناب: مهتر، مهتر، سور، سرکار، پیش کش به آستان، آستان	جمال: غشنگی، زیبایی، خوشگلی
جاناب عالی: شما، والاگهر، شما، بزرگوار	جامahir: مردم سالاری، گروه، توده
جانباعالی: شما، والاگهر، شما، بزرگوار	جمجمه: کاسه سر، استخوان سر
جاناخ: ور، گناه، کنار، سو، پذیر، بال	جمع: همباریش، گروه، گردآورده، فلنچ، روی هم، رمن، رایشگری، چندگانه، الفنج، افزوده شده، افزوده
جنایت: گناه، تبهکاری، بزهکاری، آدم کشی	جمع آوری: گردآوری، برداشت
جنایتکار: تبهکار	جمع آوری کردن: گرد آوردن
جنب: کنار، سو، پهلو	جمع بستن: گردآوردن
جنبه: سویه، توانایی	جمع شدن: گرد آمدن، فراهم شدن
جنت: مینو، فردوس، پرديس، بهشت	جمع کثیر عده بسیار: انبوه
جنحه: گناه، بزه	
جنس: سرده (بـ)، نهاد، مایه، گینه، گهر، کala، سرشت، زاد، خو	جمع کردن: فلنجدین (بـ)، گردآوردن، گرد آوردن، فلنجدین، اندوختن، اباشتہ کردن، اباشتون، الفنجیدن، افزودن، افزایش یافتن
جنسی: زادین، زادمند	جمعا: رویهمرفته
جنسیت: نرولاسی	جمعاً: رویهمرفته
جنوب: نیمروز، نسا، پایین دست، اواختستر، اخستر	جمعه: آدینه
جنون: دیوانه سری، دیوانگی، خلی، پریشان مغزی	جمعي: گروهی
جنین: رویان	جمعيت: مردمگان، مردم، گروه، گرد آمدن، شمار، توده، تنشمehr، تنشمear، پیوستگی، باهماد، آمار، انبوهی، انبوه
جنینی: رویانی	جمکران: چمکران
جهات: سوی‌ها، راستها، پیرامون	جملات: گفتارها، گزاره‌ها، فرازها، رسته‌ها
جهاد: نبرد، ستیز کردن، جنگیدن	جملگی: به همه‌ای (بـ)، یکباره، همگی
جهاز: کابین، دستگاه	
جهازه‌اضمه: دستگاه گوارش	جمله: سهمان (بـ)، همه، همگی، گفته، گفتار، گزاره، فراز، سهمان، رسته، دسته‌ای، دسته وازه، دسته، دستگی، دست وازه
جهت: سوی، سو، سمت، ری، روی، رو، راستا، بدین رو، ازین روی	



جهت بی: ناروا، بیهوده، بیخودی

جهت علوی: برسو (۶۵)،

جهل: نادرست، نادانی، نادانستگی

جهنم: دوزخ

جهزیه: وردک

جو: هو، نیوا، پیرامون

جوا: پاسخگو

جواب: پاسخ

جوابگو: پاسخگو

جوار: همسایگی، گرداگرد، پیرامون

جواز: گذرنامه، روادید، پروانه

جومع: همبودها

جومع بشری: همبودهای مردمان

جوانب: کناره‌ها، سوی‌ها، پهلوها

جواهر: گوهرها، گوهران، گوهر، سیم، زر

جواهرات: گوهرها، گوهران، گوهر افزار

جواهری: گوهری، گوهر فروش، زرگری، زرگر، زر فروش

جوایز: پاداش‌ها

جوائز: پاداش‌ها

جود: فراخ دستی، دهش، بخشش

جور: شکنجه، ستم، جفا، بیداد، آزار

جوع: گرسنگی

جولان: گردش، جنب و جوش، تکاپو، تازیدن، تازش

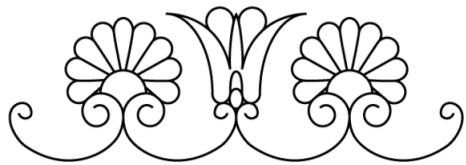
جوهر: گوهر (۶۵)، گوهر، سیاهی، دوده، دوداب، دوات

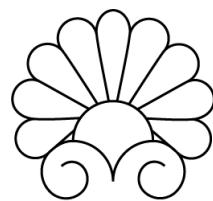
جوهرالجواهر: گوهر گوهران (۶۵)،

جوهري: گوهری

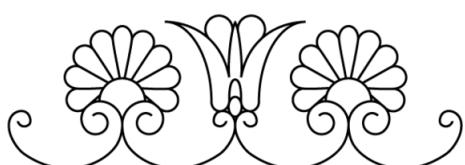
جيب: يخه، گریبان، کیسه، بریک، انیان

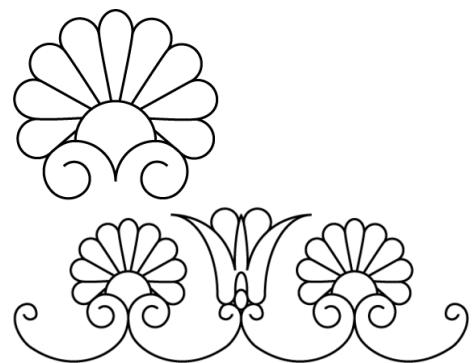
جيحون: آمودریا

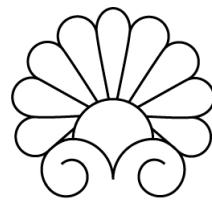


**چقر:** میخانه**چک:** چک**چک کردن:** وارسی کردن، بررسی کردن، بازرسی کردن، بازبینی کردن، آزمودن**چک لیست:** سیاهه، برسیاهه، بررسانه، بازبینانه**چلاق:** لنگ، شل**چamac:** گرز، چوبدستی**چماقدار:** لات بی سروپا**چمباتمه:** دوزانو نشینی، چندک، چمبک**چمچه:** ملاعه، کفگیرک، کفگیر**چه طوری:** چه جوری، چگونه‌ای، چگونه**چهار رکن:** چهارستون**چهار سوق:** چهارسوی، چهار سوک**چهار ضرب:** چهارزنش**چهار ضلعی:** چهار بر**چهار طاق:** چهارستون**چهارنعل:** چهارگامه، چارگامه**چی:** گر، کار**چیپ:** تراشه (فُش)،

ج

چاپار: نامه رسان، پیک**چاخان:** نیرنگ‌باز، لاف زن**چار مضراب:** چار زخمه**چارت:** نمودار**چارق:** کفش**چارقد:** روسربی**چارنعل:** چهارگامه، چارگامه**چاق:** فربه**چاقو:** جاکو**چاووش:** پیشوپ کاروان**چپ کلیک:** چپ تلنگر، تلنگر چپ**چپاول:** ربودن، چاپیدن**چپاولگر:** چاپنده، چاپش**چپر:** چپره، پرچین**چپق:** چپک**چت:** گپ (فُش)،**چت روم:** گپسرا**چخماع:** سنگ آتش زنه**چخماق:** آتش زنه، افروزه**چراغ قوه:** چراغ دستی**چرتکه:** اشمار**چرخ فلک:** سپهر گردون، چرخ سپهر**چشم مصنوعی:** چشمواره**چطور:** چگونه، چسان**چطوري:** چگونه‌ای، چگونه**چقدر:** چه اندازه





حاضر براق: آماده

حاضران: باشندگان

حاضر جواب: آماده پاسخ

حافظ: نگهدار، نگهبان، نگاه دارنده، نستن از بردا، پاسبان، به
یاد دارن، از برداشت

حافظه: یادآوری، یادانبار، یاد، ویر، برم

حاکم: آرنگ (پ)، فرمانروا، فرماندار، پادشاه، استاندار

حاکمیت: فرمانروایی

حاکی: نمایان‌گر، نشانگر، گویا، بازگوینده

حال: کنون، سرخوشی، خوشی، جای‌گیر، تندرستی، تاب،
اینگاه، اینک، ایدون، امروزه، امروز، اکنون

حال آن که: شگفت آن که، از سویی

حال آنکه: شگفت آن که، اینک آنکه، از سویی

حال که: کنون که، اینک که، اکنون که، اکنون

حالا: هم اینک، هم اکنون، کنون، اینگاه، اینک، ایدون،

اکنون

حالا حالا: به این زودی‌ها

حالت: آستیش (astīsh پ)، کنونه، فتن، سان، چونی، چند و

چونی، چگونگی

حالی: هنگامی که، هنگامی

حامل: بردار، بارآور، بُردار

حامله: باردار، آبستن

حامی: هوادار، پشتیبان، پشتوان

حامیان: هواداران، دلبستگان، پیروان، پشتیبانان

حاوی: فراگیر، دربرگیرنده، در بر گیرنده

حایر: سرگشته، سرگردان

حایز: دارای

حایز اهمیت: شایسته، درخور

حایز اهمیت: مهندین، شایسته، درخور

حائز: سرگشته، سرگردان

حائز: دارای، دارا

حائز اهمیت: شایسته، درخور

حائز اهمیت: مهندین، شایسته، درخور

حب: مهروزی، مهریانی، دوستی

حاجات: نیازها، نیازمندی‌ها

حاجب: پرده دار

حاجت: نیازمندی، نیاز نیست، نیاز، در خواست، خواهش،
خواسته، آیفته

حاد: گذرنده، خشن، تند و تیز، بران

حادث: نوشده

حادث شدن: روی دادن، پدید آمدن

حادثه: رویداد، رویداد، رخداد، پیشامد، پدیده

حادثه جویی: بی‌باق

حاذق: کاردان، زبردست، چیره دست

حارب: رزمجو

حارت: کشاورز، روستایی، بزرگر

حاره: گرم، سوزان، تفتان

حاسد: رشکین، بدخواه، بد اندیش

حاش الله: پرگست

حاشا: هیچگاه، هرگز، مبادا

حاشاکردن: زیرش زدن

حاشیه: کرانه (پ)، کناره، دامنه، پیرامون، پهلو

حاصل: فرآورده، سازه، ساخته، ره آورد، راهبرد، دستیافت،

دستاورده، دستاور، دستامد، بهره، برداشت

حاصل از: برآمده از

حاصل خیز: پربار، بارور

حاصل شده: برآمده

حاصلخیز: پربار، بارور، بارده

حاضر: همراهی، همراه بودن، هست، فراهم، پیدا، پدیدار،

بوده، باشندگان، باشان، آماده، اکنون



حدّت نظر: تیزدیداری (۶۷)،
حد اعلیٰ: والاترین جایگاه، والاترین جا، فرینه، جایگاه والا،
بالاترین جا

حد اقل: کمینه (۷۸)، دست کم

حد اکثر: بیشینه

حد سفلی: زیرینه

حد وسط: میانه، مرز

حد وفور: به فراوانی

حداقل: کمینه (۷۹)، کمترین، دست کم

حداکثر: دست بالا، ترین بیش، بیشینه، بیشترین

حدت: خشم، تیزی، تندی

حدس: گمانه، گمان بردن، گمان، گاس، پندار، انگار

حدس زدن: گمانه زنی، گمان کردن

حدس می‌زنم: میگاسم، گمان می‌کنم، گمان می‌زنم

حدسی: گمانیک

حدفاصل: میانه، میانک

حدقه: کاسه چشم

حدود: نزدیک به، نزدیک، کم و بیش، پیرامون، اندازه

حدودی: اندازه‌ای

حدیث: گفتار، گفت، سرو، سخن، داستان

حدز: پرهیز (۸۰)، دوری، پروا

حدز داشتن: پرواییدن

حذف: نیست، نابود، ستردن، زدودن، زدایش، راندن، دور کردن، پاک کردن، انداختن، از میان رفته

حذف کردن: نیست کردن، نابود کردن، ستردن، زدودن، زدایش، راندن، پاک کردن، از میان بردن، استردن

حراج: فروش ویژه، ارزان فروشی

حرارت: تبیش (۸۱)، گرمایی، گرما، سوز

حرارتی: گرمایشی

حراست: نگهداری، نگهبانی، پاسداشت، پاسداری، پاسبانی

حراف: سخنور، پرگو، پرسخن، پرچانه، پر گفتار، پر چونه

حب الذات: خود خواهی

حباب: گنبد، گنبدک، غوزاب، غنچاب

حبس: زندانی شدن، زندان کردن، زندان، بند، بازداشتگاه

حبس ابد: زندان ابد

حبه: دانه، دان، تخم، بزر

حبه تخم: دانه

حبوب: دانه‌ها، بنشن

حبوبات: دانه‌ها، دانه، دانگی‌ها، بنشن

حبیب: یار، دوست داشتنی، دوست

حتا: هتا، تا جایی که، تا آنجاکه، تا انجا که، تا، با این که، اگرچه

حتماً: هر آینه، ناگزیر، بی گمان، بی برو برگرد

حتماً: هر آینه، مرز، کران، بی گمان

حتمی: سد در سد (سد واژه‌ای پارسی است که به نادرستی صد نوشته شده؛ نگا سده)، رخ دادنی، چاره ناپذیر، بی چون و چرا، بایسته، بایست

حتی: هتا، تا جایی که، تا آنجاکه، تا انجا که، تا، با این که، اگرچه

حتی الامكان: تاجاییکه بشود، تابتowan

حثیثالحرکت: زودرو (۸۲)،

حجاب: پوشیدگی، پوشش، پرده‌داری، پرده، پرده‌ک

حجار: سنگ تراش

حجامت: بادکش کردن

حجب: کمرویی، شرم

حجت: گواه، فرنود، برهان

حجر: سنگ

حجره: کلبه، دکه، خانه

حجله: خانه آراسته، پرده

حجم: گنجایش، اندازه

حجم اطلاعات: گنجایش آگهی‌ها

حجم مطالب: گنجایش گفتارها

حجیم: گنجایش، گنجایش

حد: مرز، کناره، کنار، کرانه، کران، سر، رأس، پایان، پا، اندازه

حدّت: تندی (۸۳)،



حرمان: نومیدی، ناکامی، نامیدی	حرام: نشایست، ناشایستگی، ناشایست، ناسازگار، ناروا، ناپسند، نابایسته، نابایست
حرمت: آزرمش (azarmiš پ), گرامش، آزرم، آبرو، ارزش، ارجمندی، ارج	حرب: نبرد، کارزار، رزم، جنگ، پیکار، آورد حربه: نیزه، کارد، شمشیر، ترفند
حرمسرا: شبستان، پرده سرا، اندرونی	حرص: آزکامگی (azkāmakīh پ), آز
حروف: واج‌ها، وات‌ها، سخن‌ها، بندواژه‌ها	ح RCS زدن: آزوند بودن
حروف اضافه: افزون‌واژگان	ح RCS و جوش: خود خوری
حروف ربط: پیوندواژگان	ح RCS ف: وات (حرف الفباء)، بندواژه (حرف الفباء)، واج، همنشینی، گفته، گفتگو، سخن
حروم: پامال	ح RCS حرف اضافه: فرون‌واژه
حريم: دیبا، پرنیان، پرند، ابریشم	ح RCS حرف الفباء: بندواژه
حريمص: آزکامه (āzkāmak پ), پُركامگی، آزوند، آزور، آزمَند	ح RCS حرف آخر: سخن پایانی
حريف: همزور، همچشم، همباز، هماورد، هم نیرد، هم آورد	ح RCS حرف بی ربط: یاوه، سخن نادرست، چرند
حريق: سوختن، آتش سوزی	ح RCS حرف ربط: واژه پیوندی، پیوندواژه
حريم: گردآگرد، سرا، پیرامون، بارگاه، ارجگاه	ح RCS حرف زدن: گفتن، سخن گفتن، سخن راندن
حريم خصوصی: پوشیدگی	ح RCS حرف سین: بندواژه سین
حزانت: سربرستی	ح RCS حرف صدادار: واکه
حزب: گروه، دسته، جرگه، توده، باهماد	ح RCS حرف مفت: سخن نابجا
حزب سیاسی: باهماد	ح RCS حرفه: کار، شگرد، پیشه
حزن: دلتنگی، اندوه، افسردگی	ح RCS حرفه ای: کاری، کارشناسانه، کارشناس، کاردان، کارآزموده، زبردست، چیره‌دست، چیره دست
حزن انگیز: اندوهبار	ح RCS حرفهای: سخنان
حزین: غمگین، غمزده، پژمان، اندوهگین، افسرده	ح RCS حرفهای: کارورانه، کارشناس، کاردان، چیره‌دست، چیره دست، پیشه‌ورانه، پیشه‌کاری
حس: سُهیش (sohišn پ), دریافت، دریابش، اندريافت	ح RCS حرکت: جنبش (پ)، جُنبه، تکان، پویش
حس گر: دریافتگر، دریابنده، دریابشگر	ح RCS حرکت ارادی: جنبش به خواست (خواسته)
حساب: ماریش (mārišn پ), ماریش، شمارشگری، شمارش، شمار، رایشگری، دانش شمارگان، برآورد	ح RCS حرکت دادن: نواییدن، جنبیدن
حساب بردن: ترسیدن	ح RCS حرکت سماویه: جنبش آسمانی (پ)
حساب شده: سنجیده	ح RCS حرکت کردن: جنبیدن، تکان خوردن
حساب کردن: همارنیدن، شمردن، راییدن، بر شمردن	ح RCS حرکت کن: بجنب
حسابدار: شمارگر، شماردار	ح RCS حرکت وضعی: جنبش بخود
حسابداری: شمارگری، شمارداری	ح RCS حرم سرا: پرده سرا، اندرونی
حسابگر: دوراندیش	
حسابی: والا، درست، ارزشمند	
حسابات: رشك، چشم تنگی، تنگ چشمی	



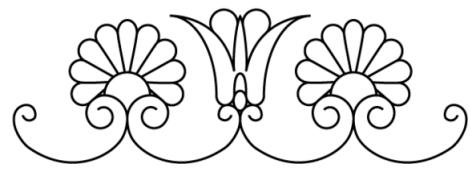
حضوراً : نزدباش، روپرتو	حساس : نیک دریابنده، نازوک، نازک، شکننده، زودکنیش، زودرنج، زودرنج، زود رنج، دلنازک، دل نازک، دریابنده
حظ : شادمانی، خرسندی، بهره	حساسیت : سهندگی، سترسایی، سهندگی، انگیزش
حفاری : کنندن، کاویدن، کاوش	حساسیت برانگیز : سهنده
حافظت : نم، نگهداری، نگاهبانی، پاس‌بانی	حسب : شوئند، برابر، انگیزه، اندازه
حفر کردن : کنندن، فروکنندن	حسب الامر : به فرموده، به فرمایش، به فرمان، به دستور، برابر فرموده، برابر فرمایش، برابر دستور
حفره : مغایق، گودال، سوراخ، چاله	حسب الامکان : تا جایی که شود
حفظ : یادسپاری، نگهداری، نگهبانی، پسنهاد، پاسداری، پاسبانی، پاس، اندوختن، از بر	حسب الفرمایش : برابر فرموده، برابر فرمایش
حفظ اسرار : رازداری، رازیانی	حسد : رشکورزی، رشک، چشم تنگی
حفظ الصحه : بهداشت	حضرت : دیشمان (په), دریغا، دریغ، آرزو بدلت، افسوس
حفظ بودن : یاد داشتن (پ),	حضرت خوردن : آندمیدن
حفظ کردن : نگهداشتن، نگهداری کردن، از بر کردن	حسگر : دریافتگر، دریابنده، دریابشگر، پرواسنده
حق : هوده، هده، هده، هستو، سزا، روا، راست و درست، راست، درست، داد	حسن : نیکی، نیکوبی، زیبایی، درستی، خوبی
حق التحقیق : پژوهانه	حسن نیت : دوستی، دوستانگی
حق التدریس : آموزانه	حسنه : نیکودان، نیکو، نیک اندیشه، نیک
حق الثبت : نگارشانه	حسود : رشکوند، رشکر، رشکبر، رشک بر، چشم تنگ، بد اندیش
حق الزحمه : دستمزد	حسی : سهشی، سهشی، دریافتی، دریابشی، پرماسه‌ای
حق السکوت : خموشانه	حشرات : تارپایان
حق العمل : کارمزد	حشره : تارپاییک، تارپایی، تارپا
حق توحش : جانورانه، جانورانگی	حشم : گله و رمه
حق شناس : سپاس دار	حشمت : شکوه، بزرگی، بزرگواری
حق ماموریت : کارانه	حشیش : منگ، شاهدانه، بنگ
حقارت : زبونی، خواری، پستی	حصار : مرزبندی، کلات، دیوار، دز، پرچین، برج، بارو
حقانیت : سزاواری	حصول : بدبست آوردن
حقایق نهفته : پنهانه‌ها	حصیر : بوریا
حقجو : راستجوی، جوینده راستی	حصیر بوریا : بلاج
حددار : هوده‌مند	حضار : هم نشینان، باشندگان
حق شناس : سپاس دار (spāsdār په)	حضرت : فرمند، سرور، سرکار
حقه : نیرنگ، نارو، گول، کلک، فرب، دغل، ترفند	حضر تعالی : فرمند، سرور، سرکار
حقه باز : نیرو، ترفندها، پشت هم انداز	حضور : هست، نزدیک، نزد، رودررویی، درگاه، پیشگاه، پدیدی، پدید، بودن، بود، آمادگی
حقوق : کارانه (به مانک دستمزد)، هوده‌ها، دستمزد، دادیک، جیره، پاداش	حضور به هم رساندن : گرد هم آمدن
	حضوراً : نزدباش، روپرتو

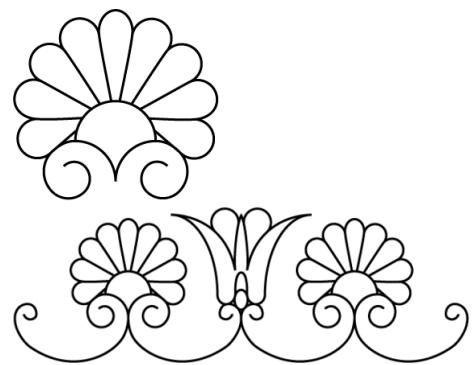


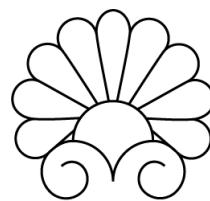
حل کردن: گشودن، چاره جویی، چاره جستن، چاره اندیشیدن، چاره اندیشی، پاسخ دادن، آب کردن	حقوق بشر: درست دانسته‌های مردمان، درست دانسته‌های مردم
حلال: گمی‌زنده، گشاپینده، گشاپنگر، کارگشای، روا، خوردنی پاک، پاکیزه، پاک	حقوق بگیر: مزدور، مزد بگیر
حلابت: گوارایی، شیرینی، شیرین	حقوق دریافتی: دستمزد
حلق: گلوگاه، گلو	حقوقدان: هوده‌شناس، دادیکدان
حلقه: زرفین، زُرفین، چنبه، چنبه، انگشتی	حقوقی: هوده‌ای، دادیکی
حلقه بگوش: فرمابندردار، بندن	حقیر: کوچک، کهتر، فرومایه، خوار، خرد، پست، بیماهی
حلقه زدن: گرد نشینی، پره زدن، پره بستن	حقیر شد: کوچک شد
حلقوم: نای، خشک نای، خرخره	حقیر شدن: کوچک شدن، خوار شدن، پست شدن
حلقوی: گرد، زرفینی	حقیقت: فرهود، راستینه، راستینگی، راستی، درستی و راستی، درستی، آمیغ
حلم: نرمش، شکیبايی، برداری، آرامی	حقیقت طلبی: راستی خواهی، آمیغ پژوهی
حله: کوی، جایگاه، جامه	حقیقتا: راستی را، براستی
حلوا: نرم شیرینی، شیرینی	حقیقی: راستین
حلیم: گندمبا (بـ)،	حک: نگاشته، نگاشتن، کندن، تراشیدن
حمام: گرمابه (بـ)،	حکاک: نگاشت کننده، نگارنده، نگارگر، مهرساز، کنده گر، تراشگر
حمار: خر، الاغ، استر	حکایت: سرگذشت، داستان، افسانه
حماسه: رزمی، دلیری، دلاوری، پهلوانی	حکم: میانجی، گزاره، فرمایش، فرمان، فرداد، روش، دستورنامه، داور، دادر، امر
حماسی: پهلوانی	حکما: فرزانگان
حماقت: نادانی، کودنی، کم خردی، سبک مغزی، بی خردی	حکمت: فرزانگی (وـ)، فرزان (بـ)، فرزانش
حمل: ترابر، بارکش، باربر	حکمران: فرمانروا، فرمانده
حمام: گرمابه	حکمرانی: فرمانروایی، فرماندهی
حمایت: هواداری، همباری، همدلی، جانبداری، پشتیبانی	حکمیت: میانجیگری، ریش سپیدی، داوری
حمایت کردن: آندخسیدن (بـ)،	حکومت: کشورمداری، فرمانروایی، فرماندهی، سرپرستی، سalarی
حمد: ستایش، سپاس	حکومتش: فرمانروایی اش
حمل: ترابری، ترابردن، بردن، باربری	حکومتی: درباری
حمل کردن: ترابردن	حکیم: نیکی‌پذیر، نیکودان، فرزانه، دانای راستدان، دانا، خردمند، آگاه
حمل و نقل: جابجایی، ترابری	حل: گمیزش، گشوده، گشود، گداخت، چاره گری، چاره، بازکردن، باز گشود، آمیختن
حمل و نقل: ترابری	حل شدن: گشوده شدن، چاره جویی شدن، پاسخ یافتن، پاسخ داده شدن، آب شدن
حملات: آفندها	
حمله: یورش، تکش، تک، تازش، تاختن، تاخت و تاز، تاخت، آفند	



حیران: مدهوش (بـھـ)،	حمله کردن: آفندیدن (بـھـ)، رزمیدن، تازیدن، تاختن،
حیران: گیجیده (بـھـ)،	آفند کردن
حیران: شولیده (بـھـ)، هاج و واج، گوشوان، سرگشته،	حمله متفاصل: پادرزم
سرگردان	حمیت: مردانگی، جوانمردی
حیران شدن: شولیدن (بـھـ)، هاژوییدن	حمنیا: سرخ فام
حیران شده: شولیده (بـھـ)،	حنا: یرنا، سرخینه، برنناک
حیرانی: شیفتگی (بـھـ)،	حناء: یرنا، سرخینه، برنناک
حیرت: شگفتی	حنجره: خشکنای، خشک نای، چاکنای
حیرت انگیز: شگفت آور، شگفت انگیز	حواله: مَشیانه
حیرت آور: شگفت آور، شگفت انگیز	حوادث: رویدادها، پیشامدهای
حیرت زده: شگفت زده	حوالشی: پیشامدهایی
حیز: هیز، نامرد، چشم چران	حوالس: یادها، ویر، گیرایی‌ها، سُمْهش
حیص و بیص: کشاکش	حوالس پرت: گیج، کم یاد، کم ویر، پریشان یاد
حیض: دشتن	حوالشی: کناره‌ها، پیرامون
حیطه: گستره	حواله: واگذاری، سپرده، چک، برات
حیف: دریغ، آخ، افسوس	حوالی: نژادشناسی، نزدیکی‌های، نزدیکی‌ها، گردآگرد، دور
حیف شد: تباہ شد	وبر، پیرامون
حیف شدن: تباہ شدن	حوالیج: نیازها، نیازمندی‌ها
حیف که: افسوس که	حوالیج: نیازها، نیازمندی‌ها
حیلت: نیرنگ، فریب، شیله، دغل	حوزه: گستره، گردآگرد، کوی، زمینه، دامنه، پیرامون، پهنه، بروز، برخ، بخش
حیله: کیدآوری (ھـ)، ترفند (بـھـ)، نیرنگ‌باز، نیرنگ، مکر،	حوزه علمیه: هیربدستان
فسون، فریب، شیله، دغل، تزویر	حوصله: شکیبایی، دل وَرس، توان، تاب، برداری
حیله گر: فریبکار، فریبا	حوض: تالاب، آبگیر
حین: هنگام، میان، زمان	حول: در مورد، پیرامون
حیوان: زیستار، دَد، جانور، جاندار	حول و حوش: دور و بر، پیرامون
حیوان وحشی: دَد، جانور درنده	حومه: گردآگرد شهر، بروون شهر
حیوانی: دَد وَش، جانوری	حی: زنده
حیوانیت: جانوری	حیا: شرم، آزرم، آذرم
	حیات: هستی، زیست، زندگی، زندگانی، جان
	حیاط: میان سراء، سرا، دیواربست، بیرونی
	حیانا: گاهگاه، گاهگاهی، شاید، اگر
	حیث: هر کجا، جا، آنجا که
	حیثیت: آبرو، ارزش







خ

خاطر جمع: آسوده دل

خاطر خواه: شیفته، خواهان

خاطر نشان: یادآوری، یادآوردن، یادآور شدن

خاطر نشان کرد: یادآوری کرد

خاطرات: یادمان‌ها، یادبودها

خاطرخواه: دلباخته

خاطرنشان: یادآوری، یادآور، گوشزد

خاطره: یادنامه، یادمان، یادگار، یادبود، یاد بود

خاطی: لغزشکار، گناهمند، گناهکار، بزه کار

خاقان: شاه

حال: فند

حال کوبی: فند کوبی

حالدار: فندین، پرش

حالف: آویزه (پاک) *(apak)*، ناباور، ناب، سره، زدوده، پالیده،

پاک، بی‌آلایش

حالانه: بی‌آلایش

حالصی: سارایی، سارا

حالق: دادار، پدیدارنده، پدید آورنده، باشاننده، آفریننده،

آفرینشگر، آفریدگار

حاله: مادرتای، مِرخا، دایزه

حالو: کاکو، دایی

حالی: ونگ، تهی، تُهی، پوج

حالی و عربیان: تهی و تهک

خام طبع: ناپخته سرشت، خام سر

خان: کیا، سالار، بزرگ

خانقه: خانگاه

خانم: کدبانو، دوشیزه، بانو

خانه بیلاقی: خانه تابستانی

خاویار: تخم ماهی

خاین: نابکار، دشمنیار، دشمن یار

خائن: کژپیمان (ویژه)، نامرد، ناراست، نابکار، دشمنیار، دشمن

یار

خباث: ناپدید، ناپاکی، پلیدی، بدنهادی، بدسرشتی

خبا: نانوا

خاتم: نگین، پایانی، انگشتی

خاتمه: فرجام، سرانجام، ته، پایان

خاتمه دادن: پایان دادن، بفرجام رساندن، پیایان بردن

خاتمه‌ی کلمه: پی چسب

خاتمه یافتن: پایان یافتن، انجامیدن

خاتون: کدبانو، بانو

خادم: پیشیار (پیش)، نوکر، کارگزار، فرمانبر، چاکر، پیشکار

خارج: بیرون، برون

خارج از: بیرون از، بیرون

خارج از توان: ناتوانست

خارج از کشور: بیرون از کشور

خارج شدن: فابیرون شدن (ویژه)، فراجستن، فابیرون شدن،

در شدن، بیرون شدن

خارج قسمت: بهر

خارججه: بیگانه، برونمرزی، برونمرز

خارجی: فرنگی، بیگانه، بیرونی، بروني، انیرانی

خارجق العاده: نوهنجار، فراپندر، شگفت آور، شگفت انگیز،

چشمگیر

خازن: انباره

خاص: ویژه، برگزیده، برجسته

خاصره: تهیگاه

خاصه: ویژه

خاصی: ویژه‌ای

خاصیت: ویژگی، سودبخشی

خاضع: نرم رفتار، فروتن، افتاده

خاطر: یاد، ویر، هوش، دل



خدعه: نیرنگ، فریب، ترفند	خجازی: نانوایی
خدمات: کارها، دستیاری	خبث: پلیدی، بدنهادی، بدسرشت
خدمت: نیورسانی، فرمانبرداری، زاور، دستیاری، تیمار، پیشگاه، پیشکاری، پرستش، به کار رفتن، بندگی	خبر: نوداد، گزارش، رسیده، تازه، پیام، آگهی، آگاهی
خدمت سابقه: دیرینگی	خبر چین: سخن چین، انبیشه
خدمت شما: بفرمایید	خبر داشتن: آگاه بودن
خدمت کار: نوکر، کارگزار، زاور، پیشیار، پیشکار، پاکار	خبردادن: پیام دادن، آگاه کردن
خدمت کردن: کارگزاری، پیشکاری، پرستیدن	خبرگان: کارشناس‌ها، کارآزموده‌ها، زبردست‌ها، آگاهان
خدمتکار: پیشیار (به), پیشکار (به), پاکار (به), خدمتکار: زاور	خبرگزاری: نوگزاری، پیام گزار، پیام رسان، بنگاه پیام رسانی
خدمتکار: پرستار	خبرنگار: نودادنویس، گزارشگر، روزنامه نویس
خذلان: ویران، ناآباد	خبره: ورزیده، کارشناس، کارآزموده، زبردست، آگاه
خراب: ویرانگر، ویران، نابود، نابسامان، رمبیدن، رمبش	خبرها: تازه‌ها، پیام‌ها، آگاهی‌ها، آگاهی
خراب شدن: گزند دیدن، آسیب دیدن	خبری: آگاهی
خراب کردن: فرو شکاندن، از کار انداختن	خط: لغزش، کژروی، کجرود
خرابات: نیایشگاه، مهرابه، خورآباد	خبیث: ناپاک، گجستک، پلید، بدنهاد، بدسرشت
خرابکار: ویرانگر	خبیر: کاردان، کارآزموده، آگاه
خرابکاری: ویرانگری	ختم: واپسین، پایانی، پایان دادن، پایان
خرابه: ویرانی، ویرانه، کندمه	ختم شدن: پایان یافتن، انجام شدن
خرابی: ویژگان، ویرانی	ختم کردن: پایان دادن
خرج: دهشمند، دهشگر، باز، باج	خجالت: شرمندگی، شرم‌ساری، شرم، سرافکندگی، آزرم
خراط: خراشگر، چوب تراش	خجالت آور: شرم آور
خرافت: یاوه‌ها	خجالت کشیدن: چکسیدن (به), شرمیدن، شرمنده
خرج: هزینه	شدن، شرم کردن، شرم داشتن، شرمیدن
خرج سفر: هزینه راه	خجالت می کشم: شرم دارم
خرجین: نیان، توشه دان، باردا	خجالت می کشم: شرم دارم
خرطوم: شنگ، بینی پیل	خجالتی: کمرو، آزرمگین
خرقه: شولا	خجل: شرم‌سار
خرقه افکندن: بیخودگشتن	خجل شدن: شرمیدن
خرقه پوش: سوفی، جولخی	خجول: کمرو، شرمگین، شرم‌سار، آزرمگین
خروج: بیرونی، بیرون رفت، بیرون آمدن، بیرون، برونشد، برونش، برونروی، برونرفت	خدا حافظ: درود، خدا نگهدار، بدرود
خروجی: واشدگاه	خدا رحمتش کند: خدا بیامرزدش
خزانه: گنجینه، گنج	خدا حافظه: درود، خدانگهدار یا بدرود، خدانگهدار، خدا نگهدار، بدرود
خزانه دار: گنجور	خدا حافظی کردن: بدرود گرفتن، بار بستن
	خدای واحد: خدای یکتا
	خدشه: خراش، آسیب



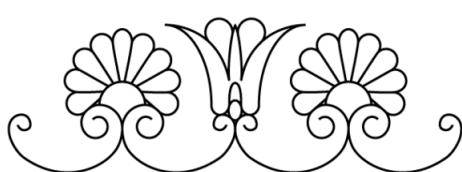
خطا: نادرستی، نادرست، سهو، چینه، بزه، ایراد، اشتباه	خزانه‌دار: گنجور
خطا کار: بزهکار، بزه گر	خزانه‌داری: گنجوری
خطاب: سخن	خزف: سفال
خطاط: خوشنویس	خزینه: گرینه، گرمابه، پالاب
خطاطی: خوشنویسی	خسارات: آسیب‌ها
خطاکار: گناهمند	خسارات زیانکاری: زیان بردن، زیان
خطر: ناگواری، مرگ آور، گزند، سیچ، زیان، ترس، بیم، آسیب	خسارات دیدن: آسیب دیدن، آزار دیدن
خطرناک: هراس انگیز، گزندبار، زیانبار، زیان آور، دشوار، ترسناک، بیمناک، آسیب زننده	خست: کنسی، چشم تنگی
خطه: مرز و بوم، کشور، سرزمین	خسوف: گرفت (پـ)، ماه گرفتگی، گرفتن ماه، گرفتگی ماه
خطی: دستنویس، دست نویس	خسیس: گنس، کنس، رُفت، تنگ چشم
خطیب: سخنور، سخنگو، سخنران	خشن: سخترو، درشترو، خشمگین، تندر خو
خطیر: والا، کلان، بزرگ	خشوع: نرم رفتاری، فروتنی کردن، فروتنی، افتادگی
خفّاش: کورشاپرک	خشونت: درشتی (پـ)، سخت رویی، درشت‌خوبی، درشت رویی، خشمگینی، تندرخوبی، پرخاشگری، بدرفتاری
خفّت: سبکی (وهـ)،	خشیت: فروتنی
خفا: پنهانی (وهـ)، نهفته، نهان، پنهان	خلصلت: نهاد، منش، سرشت، خیم، خوی، خو
خفاء: نهفته، نهان، پنهان	خصم: ستیزه جو، دشمن، پیکارجو
خفاش: کورشاپرک، شبکور، شب پره، بیباوز	خصمانه: دشمنگونه، دشمنانه
خفت: سبک‌ساری (وهـ)، کوتهمایگی، سبکی، زیونی، خواری	خصوص: ویژه، باره
خفه: خپه	خصوصا: بويژه، به ویژه
خفیف: کوچک، کم، سبک	خصوصاً: به ویژه
خلاص: ونگی، تهیگی، پوچی	خصوصی: ویژه‌نامها، ویژگانی، مردمی
خلاصه: تهیگی، پوچی	خصوصیات: ویژه
خلاص: رهایش (وهـ)، رهایی، رها، آزاد	خصوصیت: ویژگی
خلاصه: گزیده، کوتاه‌شده، فشرده، چکیده	خصوصیت: سطیز، دشمنی
خلاصه اینکه: بدین سان	خصوصیه: ویژگی
خلاصه کلام: سخن کوتاه	خصوص: فروتنی، افتادگی
خلاصی: رهایی	خط: سَمیره (برهان قاطع (خط هندسی)، دبیره (آن خطی که برای نوشتار بکار می‌رود)، نوشته، راسته، دست نوشته، دست نوشت، بند
خلاصی یافتن: رستن	خط آهن: راه آهن
خلاف: واروی، وارونه، نایکسان، ناهمگون، ناسازگار، نارو، سرپیچی، زشتی، روپارویی، در برابر، تبه، بزه، بدی	خط فاصله: جداگر
خلافکار: کژکار، تبهکار، بزهکار	خط کش: پگمال، پگمال
	خط مشی: روش، راه و روش، راه



خمار:	ناوان، میزدھ	خلافکاری:	تبهکاری
خمر:	مستی آور، باده	خلق:	آفریننده، آفرینشگر، آفرینا
خمس:	یک پنجم، پنجک، پنج یک	خلافانه:	نوآورانه، آفرینشگرانه
خمود:	دلتنگ، پژمرده، افسردگی	خلافیت:	نوآوری، نوآفرینی، آفرینش گری
خمير:	ورآ، کشا	خلال:	هنگام، کمبود، کاستی، درمیان
خميره:	سرشت	خلافیق:	مردم، توده‌ها، آفریدگان
خنشی:	نر ماده، کماسه، گماسه، خنزک، خنذک، بی‌سو، امرد	خلسه:	ربودگی
خنشی کردن:	بی‌کنش کردن	خطاب:	درهم آمیخته، خل، چرك، آمیزه، آمیختگی
خنجر:	سرنبیزه، دشنه، خونبر	خلع:	برکنندن، برکناری
خندق:	گودال، گندک، کنده، کندک	خلع سلاح:	زادافزاری
خنده قهرآلوه:	زهرخند	خلع کردن:	برکنار کردن
خواب غفلت:	خواب گمراهی، خواب فراموشی	خلعت:	داداشاد، پیشیاره، پیشکش
خواری:	زبونی، پستی	خلف:	فرزند، جانشین، بازمانه
خواست باطنی:	خواست درونی	خلف وعده:	ناسازگاری، پیمان شکنی
خواص:	ویژگان (بھ)	خلق:	نوآوری، منش، مردمان، مردم، فرخوی، سرشت، رفتار، خیم، خوی، خو، توده، آورش، آفرینش، آفریده
خوانین:	خانها	خلق الساعة:	نوپدید
خوب بودن حال:	خوشی، خوش بودن، چاق بودن دماغ، تندرست بودن	خلق الساعه:	هنگامی
خوب سیرت:	پاکدل، پاک نهاد	خلق شده:	آفریده
خوب صورت:	زیبا، خوش چهره، خوبروی	خلق کردن:	ساختن، آفرینش، آفریدن
خود رای:	خویشکار، خود رای، برمخیده	خلقلت:	نهاد، سرشت، آفرینش
خود رای:	خود رای، برمخیده	خلل:	گشادگی، رخنه
خود مختار:	خودگردان، خود توان	خلل ناپذیر:	تابه‌ی ناپذیری، آسیب ناپذیری
خودرو کروکی:	خودرو روباز	خلوت:	نهانگاه، تنها یای، پنهانی
خودکفا:	خودبسنده	خلوت سرا:	شبستان، اندرونی
خودمختر:	خودگردان	خلوت نشین:	مردم گریز، پرده نشین
خورش قورمه سبزی:	سبزه خورش	خلوص:	نایبوسان، نایی، سره گی، سرگی، سارا، سادگی
خورش قیمه:	ریزه خورش	خلوص نیت:	پاکدلی
خوش اخلاق:	نیک خوی	خلیج:	شاخابه (بھ)، کنداب، شاخاوه، شاخاب، آبگیر، آبکند
خوش اقبال:	نیکبخت	خلیج فارس:	کنداب پارس، شاخاب پارس، شاخاب ایرانی، آبکند پارس
خوش بیان:	شیرین سخن	خليفه:	جانشین، پادشاه تازی
خوش ترکیب:	خوش ریخت	خلیق:	خوش خوی
خوش تیپ:	منوچهر، خوش چهرمان	خلیل:	یاور، یار، دوست
خوش حساب:	خوش پرداخت		
خوش خدمتی:	چابلوسی		



خوف برداشت : هراسیدن، ترسیدن، بیم داشتن	خوش خط : خوشنویس، خوانا
خوفناک : هراسناک، سهمناک، ترسناک، بیمناک	خوش خط و خال : دلفریب
خوک وحشی : گراز	خوش خلق : خوشخوی، خوش رفتار، خوش خوی
خوی گرفتن : آمخته شدن	خوش سلوک : مهربان، خوش رفتار
خیاط : دوزنده، درزی، جامه دوز	خوش سلیقه : خوش پسند
خیاط خانه : دوزنده‌گی	خوش سیما : خوشرو، خوبروی
خيال : گمان، پندار، انگارش	خوش صحبت : خوش سخن
خيال انگيز : پنداشت آور، پنداشت انگیز، پندارآور، پندارانگیز	خوش صدا : خوش آواز، خوش آوا
خيال كرد : پنداشت	خوش طبع : نیکنہاد
خيال كردم : گمان کردم، پنداشتم	خوش طینت : نیکومنش، نیکو نہاد، نیکو سرشت، خوب سرشت
خيال كردن : گمان کردن، سمردیدن، پنداشتن، انگاشتن	خوش فکر : نیک اندیش
خيالي : پنداری، پندارآمیز	خوش قامت : خوش اندام
خيام : چادر دوز، تاز دوز	خوش قول : خوش پیمان
خيانت : نامردی، ناسپاسی، ناراستی، دشمنیاری	خوش قیافه : خوبچهر
خيانت در امانت : پیمان شکنی	خوش کلام : سخنور، خوش گفتار
خيانت كردن : دغاکردن	خوش لحن : خوشنوا، خوش آوا
خير : نیکوکارانه، نیکوکار، نیکو، نیک، شایسته، خوش، خوب، جوانمرد، پاک، بزرگواری، بخشش	خوش لقا : زیباروی
خير اندیش : نیک خواه	خوش لهجه : خوشگوی
خير خواه : نیک خواه	خوش مشرب : نیک رفتار
خير رساندن : سود رساندن، دستگیری	خوش معامله : خوش داد و ستد
خير مقدم : خوش آمد	خوش منظر : خوش چشم انداز
خيرات داد : بخشش در راه خدا	خوش نظر : خوش نگر
خيرخواهانه : نیکخواهانه	خوش نغمه : خوش آواز
خيرمقدم : خوشامد، خوش آمد	خوش نقش : خوش نگار
خيريه : نیکویی، نیکوکاری، نیکوکارانه، رستگاری	خوش یمن : فرخنده
خیل : گروه، سپاه، تیره	خوش اخلاق : ساویز (بـ)، خوشحال: شادمان، شادکام، شاد، سرخوش، دلشاد، خورسند، خرسند
خیلی : فراوان، بسیار، انبوه	
خیمه : چادر، تاز	
خیمه بزرگ : خرگاه، اسپک	
خیمه شب بازی : تاز بازی	
	خوش خلق : ساویز (بـ)، خوش قامت: خوش رُست، خوش نیت: خوش سِگال، خوشوقت: شاد
	خوف : هراس، ترسیدن، ترس، بیم، باک





داوطلبین: داوخواهان

دایر: پایدار، پا برجا، برپا، آباد

دایرة المعارف: دانشنامه

دایره: فروند (پ), پرهون (پ)، گردی، گرد، دوردار، دف، داریه، چنبره، چنبر، برهون با

دایره المعارف: دانشنامه

دایره زن: دریه زن

دایره زنگی: دریه

دایره کش: پرگار

دایره نصف النهار: پرهون نیمروز

دایم: همیشه، همیشگی، همواره، همش، جاویدان، پاینده، پایا

دایم الخمر: می خواره

دایما: همیشه، همواره، پیوسته

دایم: دوپار

دایمی: همیشگی

دایی: کاکو

دائرة المعارف: دانشنامه

دائرة المعارف: دانشنامه

دائم: پدرام (پ)، همیشه، همیشگی، همواره، همش،

جاویدان، پاینده، پایا

دائم الخمر: میدان‌ها، می خواره

دائما: همیشه، همواره، پیوسته

دائماً: همیشه

دائمی: پایسته (پ)، همیشگی

دب: خرس

دب اصغر: خرس کوچک

دب اکبر: خرس بزرگ

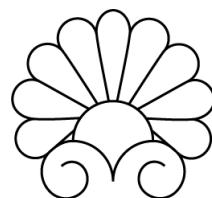
دباغ: چرمگر، تیماجگر، پوست پیرا

دبده: شکوه، بانگ، آوازه

دبه: کیسه، آوند

دبورت: بازگرداندن

دت: هنگام، گه، گاه، زمان، پاس



د

دبورت: بازگرداندن

درم: درهم، درم

دماغ: معزینه

دابل کلیک: دو تلنگر

داخل: میان، درون، تو یا درون، تو، اندرونی، اندرون، اندر

داخل کشور: درون کشور

داخلی: اندرونی (پ)، درونی، خانگی

داد و قال: داد و فریاد، داد و بیداد

داداش: برادر

دادن صیقل: زدایش

داده‌های اصلی: فرداده‌ها

دارالتادیب: زندان، آموزندان، ادبگاه

دارالتجاره: سوداکده

دارالتعلیم: آموزشگاه

دارالفنون: هنرکده، هنرستان

دارالمجانین: دیوانه خانه، تیمارستان

داربی: شهرآورد

داروغه: کلانتر، پاسبان

داروی مسکن: آرامبخش

داشبرد: تبوکه

داعی: نیایشگر، فراخوان، خواهنه

دانع: نشان، سوزان، اندوه

داکیومنت: گواهی، دبیزه

دانس: پایکوبی

دانلود: بارگزاری

داوطلب: نامزد، درخواستگر، داوخواه، دا خواه، خواستار



در رابطه با:	درباره، در پیوند با	دجله:	تیگر، اروندروود، اروند
در راس:	در بالای	دخالت:	میانجیگری، دست درازی، دست اندازی، پادرمیانی
در رأس:	در بالا	دخانی:	دودزاینده، دودزا
در صورتی:	چنانچه، اگر	دخانیات:	دودگان، دودزاینده‌گان، دودزاها، دودآورها
در صورتی که:	هنگامی که، چنانچه، با آنکه، اگر چنانچه، اگر	دخل:	درآمد، در آمد
در ضمن:	وایست، وانگهی، همراه با، همچنین، هم هنگام با،	دخول:	گام نهادن، درونشید، درون شدن، پانهادن، پانهادگی
در هنگام:	افزون برین	در:	مروارید
در طول:	دربنگام، در راستای، در درازنای، در درازنا، در درازا	درج:	پروازکن (۷۶)،
در عوض:	در برابر	در ارتباط با:	درباره
در عین حال:	همسان با آن، همسان آن، در همان سان، به همان سان	در اسرع وقت:	هرچه زودتر، هر چه زودتر، بسیار زود، بسیار تند
در غیر این صورت:	وگرنه	در انظار عمومی:	پیش دیده همگان
در غیر اینصورت:	وگرنه	در این ارتباط:	در این باره
در غیراینصورت:	وگرنه	در این خصوص:	در این باره
در قبال:	در برابر، در ازای	در این مورد:	در این راستا، در این باره
در قدیم:	پیشترها	در آخر:	در پایان
در کل:	ستارس، رویهمرفته	در آن مورد:	در آن باره
در مجموع:	رویهمرفته	در باب:	درباره، در این باره
در محذور:	در تنگنا	در ثانی:	دوم این که، از سویی
در مشبک:	ازکن	در جمع:	در کنار
در معیت:	همنشین، همراه، به همراه	در حال:	رو به
در مقابل:	فراوی، در برابر آن، در برابر	در حال انجام کاری بودن:	درگیر انجام کاری بودن
در مقایسه با:	در سنجش با	در حال توسعه:	رو به پیشرفت
در مورد:	درباره	در حال حاضر:	هم اینک، هم اکنون
در نتیجه:	بنابر این، برآیند اینکه، برآیند این که، از این روی	در حال رشد:	رو به پیشرفت
در نظر:	فردید، درنگر، درنگ	در حالی که:	در هنگامی که، با این که، اینک آنکه
در نظر آوردن:	درنگریستن، درنگر آوردن	در حالیکه:	زمانیکه، در همان هنگام، اینک آنکه
در نظر داشتن:	درنگر آوردن، به دیده داشتن	در حد چیزی نبودن:	درخور چیری نبودن
در نظر گرفتن:	درنگریستن، درنگر آوردن، در نگریستن، در	در حقیقت:	راستی را، به راستی، براستی، بدروستی
نگر داشتن، به یاد داشتن، به دیده داشتن، بدیده گرفتن		در حین:	در هنگام، در روند
در نهایت:	سراجام، در پایان	در خدمت:	در پیشگاه
در هر حال:	به هر روی	در خصوص:	درباره
در هر صورت:	در هر گونه	در دست احداث:	در دست ساخت
در واقع:	به راستی، براستی، بدروستی	در دست اقدام:	در دست انجام
در وجه شما:	برای شما	در دست تهیه:	در دست ساخت، در دست انجام



درم: درهم، درم	دراسع وقت: در کمترین، با شتاب
درمعرض: دستخوش	دراصل: از پایه، از بنیاد، از بن
درمورد: درباره	درام: اندوهبار، اندوه
درنا: پرنده	درایت: هوش، خرد، بینش، آگاهی
درنتیجه: سرانجام، برآیند اینکه	دراین صورت: بدینگونه
درنظر داشتن: در یاد داشتن	دراین مورد: در این پیرامون
درنظر گرفتن: بشمار آوردن	درآوردن دبه: پیمان
دریاچه ارومیه: اسپوتا	دربی: شهرآورد
دریای احمر: دریای سرخ	درج: نوشتن، گنجاندن، جای دادن
دریای عمان: دریای مکران	درجات: زینه‌ها، پایگان
دز: دز، چنده	درجه: میزان، زینه، رده، دسته، جایگاه، پایه
دزفول: دزپل، دزبول	درجه حرارت: دما
دزیج: چنده گذاری	درجه دار: پایه ور، پایه دار
دزیمتری: چنده سنجی	درجهت مخالف: درسوی وارونه
دست آخر: سرانجام، در پایان	درحال حاضر: همین دم، هم اکنون
دست بر قضا: ناگهان، ناگاه	درحقیقت: به راستی
دست به عصا: با هشیاری	درخصوص: درباره، پیرامون
دست به یقه شدن: گلاوبیز شدن، دست به گربیان شدن	دردانه: فرمروارید
دست حمایل کردن: دست در گردن انداختن	دررابطه: درباره
دست نخست: نورس، نوبر	درس: آموزه، آموزش
دستجرد: دستگرد	درس اول: آموزه نخست
دستخط: دستنوشت	درس خوان: شاگرد
دستشویی: توالت	درس خواندن: فراگرفتن، دانش آموختن، آموختن
دسته جمعی: گروهی	درسدادن: آموزش دادن، آموختن
دستور: فرمان	درساژ: خرامش
دستور جلسه: دستور نشست	در ساعت: در زمان، در دم
دستور قتل: دستور کشتن	درشکه: گردونه
دستورالعمل: شیوه نامه، دستورکار، دستور	درشکه چی: گردونه دار
دس: پیشیاره، پیشاره	درصد: در تلاش
دستکتاب: میز کار	درصورتی: چنانچه، اگر
دسيسه: ترفند نهانی	درصورتی که: چنانچه
دعا: نیایش، ستایش	درعین حال: بهمان سان
دعا خواندن: باز داشتن	درقفه: در پشت، در پس
دعا کردن: نیاییدن، نیایش کردن	درک: یادگیری، گیرایی، دریافت
دعا می کنم: نیایش می کنم	درک کردن: دریافتن، در یافتن، پی بردن



دقیقا: هوشدارانه، موشکافانه، درست، به درستی، با زرف نگری، با ریز بینی

دقیق الفکر: باریک‌اندیش (۷۵)،

دقیقه: شمار، دم، دم

دقیقه شمار: دم شمار، دم شمار

دکان: کرپه، فروشگاه، دوکان

دکاندار: دوکاندار

دکتر: پزشک

دکترین: افرادی، افرا

دکلمه: رو خوانی، به خوانی

دکه: کریه

دکور: آرایه (۷۶)، آرایه، آراستن، آذین

دکوراتور: آرایه‌گر (۷۶)، آراگر، آذین‌گر، آذین‌کار

دکوراتیو: آرایشی (۷۶)،

دکوراسیون: آرایه‌گری (۷۶)، آرایش (۷۶)، چیدمان

دکوراسیون منزل: خانه آرایی

دلاک: کیسه کش

دلال: میانه، میانجی، داد و ستدگر

دلالت: فرنودی، راهنمودی، راهنمایی

دلالی: میانه‌گری، میانجیگری

دلایل: نشانه‌ها، نخشه‌ها، فرنودها، شوندها، چراibi‌ها، آوندها،

انگیزه‌ها

دلک: لوده، فسوسگر، شوخ، دلغک

دول: دهوه، آوند آبکشی

دلیجان: گردونه، گاری

دلیل: نشانه، نخشه، فرنویش، شوند، شوند، شوند،

راهنمون، رهبر، راهنمای، چراibi، برهان، آوند، انگیزه

دلیل آوری: فرنایش

دم صبح: سپیده دم، پگاه، بامداد

دماغ: مغزینه، مغز سر

دمق: دمک، دمغ

دمکرات: مردم‌سالار

دعوا: کشمکش، ستیز، زد و خورد، درگیری، جنگ

دعوا کردن: کتک کاری کردن

دعوت: فراخونی، فراخوانی، فراخواندن، فراخوان

دعوت کرد: فراخواند

دعوت کردن: فراخوانند

دعوت نامه: نامه فراخوان، فراخوان نامه

دعوت‌نامه: فراخوانی، فراخوانه، فراخوان نامه

دعوی: کشمکش

دعوى کردن: داویدن (از کاروازه داویدن گرفته شده که در

واژه داوطلب نبز هست)،

ددغده: نگرانی، دلوایس، پریشانی

دفاتر: دفترها

دفع: پشتیبانی، پشتیبان، پدافند، پایداری، پدافند

ایستادگی

دفع کردن: پدافندیدن

دفتر استاد رسمی: دفترخانه

دفتر حساب: دفتر رسیدگی

دفتر خاطرات: دفتر یادمان‌ها، دفتر یادبود

دفرمه: دگریخت

دفع: واژدن، رانش، راندن، دور کردن، پس زدن، پداند،

پایداری

دفع الوقت: زمان گذرانی

دفعتا: یکهو، یکباره، ناگهان، ناگاه

دفعه: بار

دفن: گوراندن، در خاک کردن، خاکسپاری

دفن کردن: گوراندن، خاکسپاری، به خاک سپردن

دفن و کفن: خاکسپاری

دق: رنج، اندوه

دقت: موشکافی، مو شکافی، مو شکافت، ژرف بینی، ژرف،

ریزبینی، ریز بینی، تیزنگری، تیزبینی، تیز بینی، باریک بینی

دقت کامل: پاد نگرش

دقت کردن: هوش گماردن

دقیق: باریک (۷۷)، موشکافانه، موشکاف، مو شکاف، مو به

مو، ژرف نگر، ژرف بین، ریزبینانه، ریزبین، درست تیزنگر،

درست، تیزنگر، تیزبینانه، تیز بین، باریک بینانه، باریک بین



دور:	گرد، دورک	دمل:	کورک، آماسه، آبسه
دور باطل:	دور تباہ	دموکرات:	مردم‌سالار
دور برداشت:	خیز برداشتن	دموکراتیک:	مردمی، مردم سالاری، مردم سالارانه، مردم‌سالارانه
دوران:	گردیدن، روزگار، چرخیدن	دموکراسی:	مردم‌سالاری، مردم سالاری
دوره:	زمانه، چرخه	دن ظهور کر:	پدیدآمدن
دوروبیر:	گردآگرد	دانسته:	فرومایگی، پستی، بی‌گوهری
دوری گزیدن:	پرهیزیدن	دندان قروچه:	دندان کروچه
دوسيه:	گواهی، دبیزه	دندریت:	دارینه (فُحَّه)
دوش:	آبپاش	دنيا:	گیتی، گردون، کیهان، سپهر، زمین، جهان، اینجهان، این جهان
دوقلو:	همزاد، همایند، توامان	دنيای مادی:	گیتایی
دول:	کشورها، فرمدارها	دنيایی:	گیتایی، جهانی
دولت:	کابینه	دنيوی:	این جهانی (وُه)، گیتیانه، گیتایی، گیتوی
دولتمرد:	کارتار	دنيوی و اخروی:	آن جهانی و این جهانی
دولتمردان:	کارتاران	دها:	هوشمندی، زیرکی
دولتمند:	توانگر	دهاء:	هوشمندی، زیرکی
دولتی:	فرمانروایی	دهاقین:	دهقانها
دولوكس:	خوش سر و رو	دهر:	روزگار
دوما:	دوم اینکه	دهقان:	کشاورز، دهگان
دوماً:	دوم اینکه	دوّمین:	دومین
دون:	ناکس، فرومایه، پست	دو کا:	پیشکش، ارمغان
دون صفت:	فرومایه، پست	دوا:	دارو
ديار:	کاشانه‌ها، سرای‌ها، سامان، خانه‌ها	دواه:	چهارپایان، چارپایان
دياگرام:	نمودن، نمودار	دوات:	سیاهی دان، دوده دان، دوداب دان
ديالیز:	تراکافت	دواخانه:	داروکده، دارو خانه
ديانت:	خدای پرستی	دوا:	ماندگاری، دیرندگی، جاویدان، پاینده، پابرجا
ديتابيس:	پایگاه داده‌ها، انبار داده‌ها	دواهی:	دوگروی
ديبر:	نیایشگاه، آتشگاه	دو وبعدی:	دودورا
ديرغان:	آتشگاه	دوبل:	دولا، دوبخش، دو برابر
ديستوسیا:	دشزاوی	دوبله:	دگربازانی
ديسك:	گرده، گرد، گردک	دوپیس:	کت و دامن، دوپاره، دو تکه
ديسكت:	گرده لرزان	دو جداره:	دولایه، دودیواره، دوپوسته
ديسکشن:	کالبدشکافی	دو جین:	دو شش
ديسيپلین:	سامان، آراستگی		
ديكتاتور:	خودکامه، خودسر		
ديكتاتور مآبانه:	خودکامانه، خودسرانه		



دیکته: گونویسی

دیلماج: ترجمان (ترجمان تازی شده ترگمان است که از پارسی به تازی رفته)، برگرداننده

دیمی: بش

دین: کیش، دین، بدھی، آیین

دینار: دنار

دینامیت: شکافنده

دینامیک: پویایی‌شناسی (فُسْ)، پویا (فُسْ)،

دیه: خون‌بها

دیو سیرت: دیو سرشت

دیوار مشترک: دیوار هنباز

دیوان جزا: دیوان کیفر

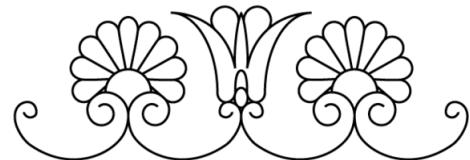
دیوان عالی کشور: دیوان دادرسی کشور

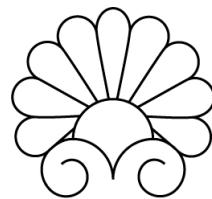
دیوان محاسبات: همارستان

دیوانه مزاج: هلک، لچ، روان پاک، خل

دیووث: پژاوند

دیوریشن: دیرش





ذ

ذلت: سرشکستگی، خواری، پستی، بدبختی

ذلیل: زبون، خوار

ذلیل خوار: زبون

ذم: نکوهش، ناسزا، دشنام، بدگویی

ذمه: توان، پیمام

ذهن: یاده، یاد، ویر، هوش، اندیشه

ذهنی: ویری

ذهنیت: نگرش، دیدگاه، جهان بینی

ذهنیت گرا: انگارگرا

ذهنیت گرایی: انگارگرایی

ذوات: فرزندان، زادها

ذواسم: نامدار

ذوب: گدازش (vītāzišn ^{۲۷}، vītāzish ^{۲۸})، ویتاژش

ذوب آهن: آهن گدازی

ذوب شدن: گداختن (vītāxtan ^{۲۹}، vītāxtan ^{۳۰}، آب شدن

ذوب کردن: گداختن (vītāxtan ^{۲۹}،

ذوحياتین: دوزیست

ذوزنقه: کجدار، فروهشته

ذوعقل: باخرد (vīsh ^{۳۱}، خردمند

ذوق: هنر، شور، دریافت، خواهش، پسند، پرشور، آرزو

ذوق زدگی: فرخوشی، سرخوشی

ذوق کردن: شادی کردن

ذیصلاح: شایسته، بایسته

ذیقیمت: گرانبها، بالارزش

ذیل: زیر، پایین، پانوشت

ذیلا: درزیز، در پایین، پس از این

ذینفع: سودبر

ذات الـریه: سینه پهلو

ذاتا: نهادی، گوهری، سرشتی

ذاتی: نفسی، گوهری، درونی، خدادادی

ذاکر: نیاشنگر، ستایشگر

ذایقه: چشش، چشایی

ذائقه: چشایی (vīsh ^{۳۲})، چشش

ذبح: گلوبری، کشتن، سربربین

ذیبح: کرپان، سر بریده

ذت: مزه، گوارایی، خوشی، برخورداری

ذخایر: انباشته‌های

ذخیره: پشتوانه، پس انداز، اندوخته، اندوختن، انبار کردن،

انبار

ذخیره کردن: انباردن

ذخیره نهادن: پس دست نهادن (bīsh ^{۳۳})،

ذرت: بلل

ذره: ریزه، خرد

ذره بین: ریزه بین، ریزبین، ریز بین

ذکاوت: هوشیاری، شور، زیرکی، تیزهوشی، باهوشی

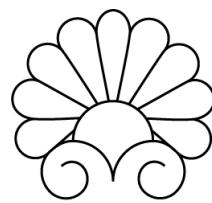
ذکر: یادکرد، یادآوری، یاد کردن، یاد آوری، یاد، نیاشن، نرینگی، نام بردن، ستایش

ذکر کردن: یادکردن، گفتن، بازگو کردن، آوردن

ذکور: مردها

ذکی: زیرک، تیز هوش، باهوش





رادیولوژیست: پرتوشناس (فُـ)،

راس: مهتر، سرور، سر، سار، تارک

راست اعتقاد: راست باور

راست قامت: راست بالا

راسخ: پایدار، پای بر جا، پای بر جا، استوار

راضی: خرسند (بـ)، دلخوش، خوشنود، خشنود، بهکام

راغ قوه: چراغ دستی

راغب: گراینده، گرایش، خواهان

رافت: مهربانی

راكب: سوارکار، سوار، راننده

راكد: بی جنب و جوش، ایستاده

راندمان: بهره وری، بازده

راه حل: گره گشایی، گره زدایی، راهکار، راه چاره، راه بیرون

رفت، چاره

راه شوشه: سواره رو

راه عام: شاهراه

راه فرعی: راه روستایی

راه مخفی: راه پنهانی

راهب: هیربد، دیرنشین

راوی: گوینده، گزاره گر، داستان سرا، بازگوینده

رای: رای

رای العین: چشمدید

رای دادن: سافیدن

رأیت: درفش، پرچم

رأیت کلیک: راست تلنگر، تلنگر راست

رأیج: رونده (هـ)، گسترده، روان، روماند، روآگ، روآ، روایی

رأیحه: بوی (بـ)،

رأس: مهتر، تارک

رأی: دیدگاه

رأی اعتماد: رای پذیرش

رأى العين: به چشم دیدن

رأى زن: رایزن

رأى عدم اعتماد: رای ناباوری

رابط: وابسته، میانجی

رابطه: وابستگی، همبستگی، پیوند، بستگی

راپرت: گزارش

راجع: در پیوند

راجع به: درباره، پیرامون

راحت: ساده، آسوده، آسایش، آسان، آرام

راحت الحلقون: نرمینه

راحت طلب: تن آسا، آسوده جو

راحتی: سادگی، آسایش، آسانی

رادار: رساب، ردیاب

رادیاتور: تابشگر

رادیکال: ریشگی (برای رادیکال در دانش رایشگری)،

ریشه‌ای

رادیو: آواپرا

رادیو اکتیو: پرتوزا (فـ)،

رادیو اکتیویته: پرتوزایی (فـ)،

رادیو و تلویزیون: سدا و سیما (سدا واژه‌ای پارسی است که

به نادرستی با ص نوشته می‌شود)،

رادیوتراپی: پرتودرمانی (فـ)،

رادیوسکوبی: پرتوبینی (فـ)،

رادیوگرافی: پرتونگاری (فـ)،

رادیولزی: پرتو شناسی

رادیولوژی: پرتوپزشکی (فـ)، پرتوشناسی، پرتو شناسی



رحم: مهرورزی، مهربانی، زهدان، دلسوزی، بخایش	رأى قضائي: رای داوری
رحم کردن: بخودن، بخاییدن	رأى محكمه: رای دادگاه
رحمت: گذشت، بخشش، بخایش، آمرزش	رب: دادر، خداوند، خدا، پروردگار
رحمت کردن: بخودن، آمرزیدن	رب العالمين: خداوند دو جهان
رحیم: مهربان، بخشنده	رب النوع: دادر، خداوند
رخصت: پروانه، بارداد، آزادکردن	ربا: سود پول، سود، بهره، افزونه
رخنه: رهیافت	رباب: رواه
رخوت: نرمی، کرخی، سستی	رباخوار: بهره گیر، بهره خوار، افزونه گیر، افزونه خوار
رد: نپذیرفتن، باز گرداندن	رباط: کاروانسرا، زردپی، خانگاه
رد شدن: گذشتن، گذر کردن	رباعیات: چهارتایی، چهار پاره
رد کردن: وازن، نپذیرفتن	ربانی: خدایی، ایزدی
رد و بدل: دادوستد، بدہ و بستان	ربح: سود، بهره، بازده
ردا: بالا پوش	ربح قانونی: بهره آسایی
رداء: بالا پوش	ربح مرکب: بهره آمیزه
ردیف: رد، رج، پشت سرهم	ربط: وابستگی، دنباله، پیوند، پیوسته، پیوستگی، بستگی
ردالت: ناکسی، فرومایگی، بدگوهری	ربط داشتن: دنبال کردن، پیوند داشتن، پیوستن
رذل: ناکس، فرو مایه، بدگوهر	ربط دهنده: پیوندا
رز: گل سرخ	ربطی: پیوندی، پیوستگی
رزانت: گرانمایگی، گرانباری، فرزانگی	ربع: یک چهارم، چهارم، چهارک، چاریک، چارک، چارک
رززو: اندوخته	رپورتاژ: گزاره، گزارش
رزق: روزی، خوردنی، خوراکی	رتبه: رسته، رد، دهناد، تراز، پایه، پایک
رزیم: پرهیزانه (فُس)، هنجار، سازگان، روش، برنامه	رتق: بستن
رزیم غذایی: دستور خوراک، پرهیزانه	رتق و فتق: سر وسامان دادن، رسیدگی، بازبینی
رسالات: ماتیکانها	رثا: گریه کردن
رسالت: فرستادگی، پیامبری	رثاء: گریه کردن
رساله: نوشته، نوشتار، نامک، ماتیکان	رجا: آرمان، آرزو، امیدواری، امید
رسم صولت: پهلوان پنبه	رجاء: آرمان، آرزو، امیدواری، امید
رسم: نهاد (وھ)، هنجار، روش، آیین، آسا	رجال: مردان، رهبران، بزرگان
رسم الخط: نویش، شیوه نگارش، دبیره نویسی، دبیره، خوش نویس، خوش، آیین نگارش	رجحان: مهمتری، مهان، فزونی، برتری
رسم کردن: پنگاشتن	رجعت: بازگشت
رسما: پایهای، بنیادی، آیینی	رجل: مرد
رسمی: هنجارین، ناخودمانی، سازمانی، داتی، پیمانی، آیینی، آیین نامه‌ای، آیین مند، آسایی	رجوع: بازگشت
	رحل: مردن، درگذشتن
	رحلت: مرگ، مردن، کوچ
	رحلت کردن: جان فروبستن



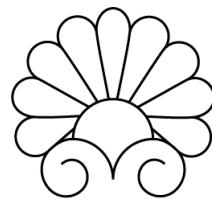
رعنای : زیبا، خوش اندام	رسن : رسمنان، ریجه، پال، بند
رعناء : زیبا، خوش اندام	رسوب : لرد، لای، درد، ته نشینی، ته نشین، ته نشست
ريعیت : کشاورز، شهروند، دهوند، دهوند، بازیار	رسوبی : ته نشسته
رغبت : گرایش، خواهش، خواسته، خواستن، خواستاری	رسوخ : رخنه
رغبت نمودن : گراییدن (بـه)،	رسوخ کردن : سوراخ کردن، رخنه کردن
رغم: وارون، برابر	رسول : فرستاده (بـه)، پیغمبر، پیام بر، پیام آور
رغیب: دوستار، خواهند، خواهان	رسوم : هنجارها، روش‌ها، آیین‌ها، آساها
رفاقت: یاری، همدلی، دوستی	رشادت : دلیری، دلاوری، جوانمردی، پهلوانی، پردلی
رفاه: فراخ زیستی، بهزیستی، آسودگی، آسایش	رشته حقوق : رشتہ دادوری
رفاندم: همه‌پرسی، همپرسی	رشد : گوالش، رویش، رُست
رفاندوم: همه‌پرسی	رشد کردن : گوالیدن (بـه)، روییدن، رُستن، بالیدن
رفع: زدایش، برگرفتن، برداشت	رشوه : لاج، پاره خواری، باج
رفع ابهام: زدایش، پیچیدگی، از میان بردن	رشوه‌گیری : پاره‌ستانی (پـه)، (pārak stānīh)
رفع اتهام: چحته زدایی	رشید : یل، دلیر، دلاور
رفع اشتباه: لغز زدایی	رصد : نگرش، رسد، رسَد، چشم دوختن، پایش
رفع تکلیف: انجام سرسری	رصد کردن : پاییدن
رفع کردن: زدودن، برکشیدن	رصدخانه : دیدگاه
رفع مزاحمت: زدایش زیان رسانی	رضا : خوشدل، خشنود، خرسنده، خرسند
رفع مشکل: گره گشایی، چاره گشایی، چاره جویی	رضایت : خوشنویدی، خشنودی
رفع و رجوع کردن: سروسامان دادن	رضایت بخش : خوشنویدن، خشنودبخش
رفعت: فر (بـه)، والاپی، شکوه، بزرگی، بزرگواری، افراشتگی	رضوان : گلستان، بهشت، باغ
رفقا: یاران، دوستان	رطبل : پیاله
رفلکس: بازتاب (فـه)، بازتاب	رطوبت : نمایانکی، نما، نم، خیس
رفوزه: وازده، واخورد، رد شده	رطوبت دارد : نم دارد
رفوگری: درزگیری، پاره دوزی	رطبل : چرزنخت
رفیع: والا، بلند پایه، بلند بالا، بلند، برجسته، بالا بلند، افراشته	رعایت : نگهدارشتن، نگهداری، سرپرستی، پیش روگیری، پایش، پاس، بازبینی
رفیق: یار، همراه، همدل، دوست، آشنا	رعایت کردن : پاییدن، پاس داشتن
رفیقان: دوستان	ربع : هراس، دلهره، ترس، بیم، باک
رقابت: همچشمی، هماوردی، هم آوردی، نگهبانی، مبارزه، چشم و همچشمی	ربع و وحشت : ترس و هراس
رقابت ورزشی: پیکار ورزشی	رعد : تندر، تندر، آذرخش
	رعد و برق : تندر و آذرخش، تندر، آذرخش
	رعشه : لرده، لرده، لرشن



رواق: ستاوند (بـ)، مهتابی، سایبان	رقص: رامشگر، دست افسان، پایکوب
روال: روش	رقاصه: دست افسان، پایکوب
روايت: گفتار، گزاره، رويدادگويي، داستان، بازگفت، بازگفتن	رقت: نرمي، نازكى، نازك دل، مهرباني، باريكي
روايت کردن: گزاردن	رقت انگيز: سوز آور، درد آور
روايتگر: بازگوينده، بازگو	رقص: وشت، وشت، فرخه، رامشگري، رامش، دست افسانى، جنبیدن، پایکوبى
روب دشامبر: پوشак خانه	رقصيدن: وشتیدن، دست افسانى کردن، دست افساندن، دست، پایکوبى کردن، پاي کوبiden
روح: فروهر، فروهر، روان، جان	رقم: شماره، شمار
روح انجيز: روانبخش	رقيب: همزم، همچشم، هماورد، همانند، هم آورد، نگهبان، پاسبان
روحاني: وخشي، مينوي، مخمرد، کاتوزى، دينيار، آيین يار، ايرمان	رقيق: کم مایه، شل، آبناك، آبغونه، آبكى
روحانيت: دينبران	رقيق القلب: نرم دل، نازك دل، دل نازك
روحانيون: مغمدران، آيین مداران	ركن: ستون، ريشه، پايه، بنيداد، بن
روحپرور: شادي بخش، جانفزا	ركود: درجاذدن، بازايستايى، ايستا
روحى: مينوي، روانى	ركورده: نوشتن، نگاشت، نگارش، فرانجام، برترین
روحيه: خوى	ركورده را شکستن: مرز را شکستن، را مرزشکنى کردن
روز اzel: ناآغازروز، روز ديرين	ركوردهشكى: مرزشکنى
روز بخير: روزخوش، روز خوش	ركوع: سرفرواد آوردن
روز به خير: روز خوش	ركيك: ناپسند، فرومایه، زشت، دشوازه، پست، بد
روز تولد: زادروز	رمال: مهره انداز، کف بين، فال بين
روزبخير: روز خوش	رمان: داستان، افسانه
روزمرگى: روزانگى	رمز: نهفته، سربسته، راز
روزمره: روزانه	رمق: نيرو، رمک، توان و تاب
روزمرگى: روزانگى	رمل: شن، ريگ
روزنمره: همه روزه، هرروزه، هرروز، روزانه	رنجيده خاطر: دلگيرى، آزرده دل
روشن ضمير: روشن دل، خردمند	رنسانس: نوازيي، نواختن
روشن فكر: روشن بين، آگاه	ره مناظ: گفتگو، گفت
روشن گري: فرامون	رهن: گروي، گرودادن، گرو
روشن فكر: فراخمنش (fraxv mēnišn)	روا: رواگ
رونده: سياره	روابط: پيوندها
رونق: روایي (بـ)، نیکوبی، رواگ	روابط: بستگیها
رونق داشتن: پیشرفت داشتن	روابطها بستگی: پيوندها
رونق و طراوت: آب و زنگ	رواج: روایي (rōwākīh)، روایي (بـ)، همهگيرى، همهگير، گسترده، روایي، رواگ، روا
رويال: شاهوار (šāhvār)	



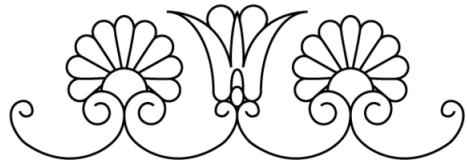
رئیس شهربانی: شهربان	رویت: دیدن، دید
رئیس یا مسئول: سرپرست	رؤس مطالب: سرنوشتارها
رؤس مطالب: سرنوشتارها	رؤوس مطالب: سرنوشتارها
رئوف: مهرورز، مهربان، دلسوز	رؤیت: دیدن، دید
رئیس: مهان، کارفرما، فرنشین، سورور، سرکرد، سرپرست، سalar، خواجه	ری استارت: بازاغازی
رئیس وزرا: نخست وزیر (وزیر یک واژه پارسی است که از در زبان پهلوی و پارسی میانه گرفته شده که آنهم از واژه <i>vichira</i> در پارسی باستان گرفته شده. وزیر از پارسی به عربی رفته است)، فرمahan	ریا: دورویی، چشم دید، چشم بینی ریاحین: ونجنک‌ها، شاداسپرمه‌ها
رئیس خانواده: سرپرست خانواده	ریاست: سرپرستی
رئیس شهربانی: شهربان	ریاضت: ورزیدن، سختی کشی، رنج کشیدن
رئیس یا مسئول: سرپرست	ریاضی: رایگری، رایشگری، رایش، انگارش
	ریاضیات: رایشگری
	ریاضیدان: رایشمند، رایشگر
	ریاکار: دوسخن، دوره، دو چهره
	ریب و ریا: فریب و دستان، ترفند
	ریتم: وزن، هنجار، آهنگ
	ریتمیک: آهنگین
	ریجکشن: وازنش
	ریست: بازنشانی، بازنشاندن
	ریشه اساسی: ریشه بنیادین
	ریگورزیتاسیون: ترشا
	ریلکس: آسوده
	ریلیشن: پیوند، بستگی، بربستگی
	ریلیشنشیپ: پیوند، بستگی، بربستگی
	ریموت: دورادور، از دور
	رینگ: آوردگاه
	ریه: شُش
	ریوی: ششی
رییس: مهان، کارفرما، فرنشین، فرنشین، سرپرست، سalar	
رییس وزرا: نخست وزیر (وزیر یک واژه پارسی است که از در زبان پهلوی و پارسی میانه گرفته شده که آنهم از واژه <i>vichira</i> در پارسی باستان گرفته شده. وزیر از پارسی به عربی رفته است)،	
	رییس پلیس: فرپاسبان
	رییس جمهور: فرمahan
	رییس خانواده: سرپرست خانواده



ذ

زجر: شکنجه، رنج، درد، آزارش، آزار
زجرکشیدن: شکنجه کشیدن، سختی کشیدن، سختی دیدن، رنج کشیدن، رنج
زحل: کیوان
رحمت: فشار، سختی، رنجه، رنجش، رنج، دشواری، دردسر
رحمت دادن: رنج، آزار دادن، افسردن
رحمت کش: کارگر، رنجکش، رنجبر
رحمت کشیدن: کوشیدن، رنجه کردن، رنجه فرمودن، رنج بردن
زخم: زهم، دوشند
زده غارت: تاراجیده
زراعت: کشاورزی، بروزگری
زرافه: شترگاو پلنگ
زرع: کشت، کشتکاری، کشت، کشاورزی، بروزگری، بذرافشانی
زرق: زرگ، روشن، رخشنده، دو سخنی، تابان
زرق و برق: زر وزیور
زنیخ: زرنیک
زرورق: زربرگه، زربرگ، زرگ
زرین قلم: زرین خامه، خوشنویس
زعامت: رهبری، پیشوایی
زعفران: کرکم، سپران، زفزان
زعم: گمان، پندار، باور، انگار
زفاف: شب زناشویی، بی شرمی، بی آزمی
زکات: هشت یک
زکام: سرماخوردگی، چاییدن، چایش
زل: نگاه ایستا، خیره
زلال: گواراب، گوارا، خوشگوار، خوش، پاک، آب گوارا
زلت: لغتش، گناه، کاستکاری
زلزله: زمین لرزه، بومهنه
زمام: لگام، رهبری، دهنہ، پیشوایی
زمرد: اوزمبورت
زمزمه: سخن زیرلب، ترنم
زمین بایر: زمین کشت نشده، آکشت
زمین زراعتی: زمین کشاورزی

زایپاس: ینگه، یدکی
زاج: زاگ، زاغ، رنگ بلور
زار: کشتکار، کشاورز، کدیور، بروزگر
زاهد: پرهیزکار، پارسا
زاویه: گونیا، گوشه، گوش، کنج، سوک
زاویه حاده: گوشه تند
زاویه منفرجه: گوشه باز
زاویه نشین: گوشه نشین
زاید: فزون، بیش از اندازه
زاید الوصف: چشمگیر
زایدات: دورریزه‌ها، پس‌ماندها
زایدالوصف: چشمگیر
زایبر: گردشگر
زایل: ستردن، زدودن، زدایش
زائدات: دورریزه‌ها، پس‌ماندها
زائده: بر جستگی
زائر: گردشگر
زائل: ستردن، زدودن، زدایش
زباله: خاکروبه، خاکروب، خاشه، خاشاک، خار، چیز پست و بی ارزش، آشغال
زبان خارجه: زبان بیگانه
زبان خارجی: زبان بیگانه
زبان محاوره ایی: زبان گفتاری
زبده: پسندیده، برگزیده، برجسته
زبون: ناقوان، خوار، بیچاره
زپرتی: بدردنخور، الکی



زنار: کشتی، کستی

زنبق: سوسن، زنبق

زنبور: ویز، وَبَز، کلیز، کَلِيز، پَرْمَر، پَرْمَر

زنبور عسل: گَبَت، گَبَت

زنجان: زنگان

زنجبیل: زنجپیل، زنجپیل

زندیه: زندیان

زهد: پرهیزکاری، پارسایی

زهره: ناهید، آناهیتا

زوار: دیدارگران، دیدارگر، پابوسگر

زوال: ویرانی، نیستی، نابودی، فروپاشی

زوال پذیر: ناپایدار، نابودشدنی

زوال ناپذیر: جاویدان، پایدار

زوین: ژوپین

زوج: همسر، مرد، جفت

زوج و فرد: جفت و تاق

زوجه: همسر، زن، جفت

زودهضم: گواران (بـه)،

زياد: فرايسته (بـه)، وشناد، گستردگ، فزون، فراوان، سرشار،

بسیار، انبوه، افزون، افزوده

زيادگردن: افروden، افرايدن

زياده: فرايسته (بـه)،

زيادي: فراوانی، بيشی

زيارت: دیدار

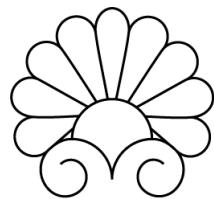
زيب: پرمون، آرایش

زيراكت: روگرفت

زينت: زیور، آرایه، آراستن، آذین

زينت دادن: افرندیدن (بـه)، زیبیدن، آراستن

زيور: آرایه، آرایش



ڏ

ڙاندارم: پاسدار، پاتاڙ

ڙانر: گونه

ڙتون: تنوک، پولک

ڙست: کرشم، ریخت

ڙلاتین: دیبرزندک

ڙله: یخنی، لزانک

ڙن: گز

ڙنراتور: اپوراک

ڙنزال: سردار، تیمسار

ڙنی: زیرک، ازدا

ڙورنال: روزنامه

ڙوري: داور

ڙيمناستيك: ورزيک، ورزشى

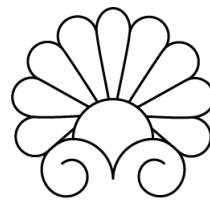
ڙئو فيزيك: زام گتىك

ڙئو لوڙي: زمين شناسى

ڙئو لوگ: زمين شناس

ڙئو مترى: هندچك





س

سادیسم: دیگرآزاری، آزارگرایی
سادیک: آزارگرا
سارق: راهزن، دزد
سارقان: دزدان
سازمان تربیت بدنی: سازمان ورزش
ساطع: فروغ، رخشا، درخشان، تابان
ساطع کردن: برافشاندن، افساندن
ساطور: فرتیغ
ساعت: گاهشمار، گاهسنج، گاه نما، سایه، تسوک، تسو
ساعت آفتابی: آفتاب‌نما
ساعت تنفس: دم آسودگی
ساعت خورشیدی: آفتاب‌نما
ساعد: پیش‌دست، آرش
 ساعی: کوشان (بـ)، کوشنده، کوشنا
ساق: شاخ، ساگ
ساق پا: پتیشان
ساقدوش: همدوش، ساگدوش
ساقط: واژگون، سرنگون
ساقط کردن: سرنگون کردن، برکنار کردن، برکنار کردن
ساقه: شاخه، ساگه
ساقی: ساغرانداز، چمانی، پیاله گردان، آبرسان، آب ده
ساقی نامه: چمانی نامه
ساک: کیسه، کوله پشتی، دستکول، توبره
ساکت: خاموش، آرام
ساکت شدن: زبان بستن (بـ)،
ساکت کردن: آرام کردن
ساکن: آرمیده (وـ)، بی‌جنیش، باشنده، آرمیده، آرام،
 ایستاده
ساکن بودن: آرمیدن
ساکنان: باشندگان
ساکنین: ماهمنان، ماندگاران
سال جاری: امسال
سال شمسی: سال خورشیدی

سحر: جادو، افسون
سحرآمیز: فریبنده
سر: نهان، راز، پوشیده، پنهان
سری: زنجیره، رشته
سقط: انداختن
سلم: سازش، آشتی
سمت: رده، جاه، پایه، پایگاه
سابق: آشناکن (وـ)،
 گذشته، پیشین، پیش
سابق الایام: روزگار گذشته، روزگار پیشین، در گذشته‌ها
سابق الذکر: پیش گفته
سابقا: پیشترها، پیشتر، پیش از این
سابقاً: پیشترها
سابقه: پیشینه
سابقه خدمت: دیرینگی، پیشینه دیوانی
سابقه دار: پیشینه دار
سپورت: پشتیبانی
ساقمه: گلوله، سربک
ساحت: پیشگاه، آستانه
ساحر: افسونگر (بـ)، فسونکار، جادوگر، افسونگره
ساحرخ: فسونکار، جادوگر، افسونگر
ساحری: جادوگری، افسونگری
ساحل: کناره یا کناره، کناره، کناره، کرانه، کران، دریابار
ساحلی: کناره‌ای، کرانی
ساده لوح: ساده نگر، ساده دل، ساده اندیش، زودباور، خوش
 باور



ستلایت: ماهواره	سال قمری: ماهشیدی، سال ماهشیدی
ستنتاج: بهره وری، بدست آوردن	سال کبیسه: بهیزکی، بهیزکی
ستون فقرات: تیره پُشت	سالاد: سبزیانه
سجاده: جانماز	سالم: تندرست
سجاف: درز جامه	سالن: نمایشگاه، سرسر، راهرو، تالار
سجده: نگونی، فروتن	سامع: شنونده، شنوا
سجده گاه: مزگت (مسجد عربی شده مزگت است که از پارسی به عربی رفته)، نیایشگاه	سامعه: شنوایی (۶۷)، سانتی: سَدْم
سجع پردازی: هماهنگ‌آوری	سانحه: رخداد، پیش آمد
سجل: نام و نشان، زینهارنامه	ساندویچ: دست پیچ
سجل احوال: شناسنامه	ساوانا: گرمدشت
سحاب: میغ (۶۸)، ابر (۶۹)	سایت: ایستگاه (۷۰)، درگاه، جایگاه، تارنما، آستانه سایت اینترنتی: تارنما
سحر: جادو (۷۱)، افسون (۷۲)، سپیده دم، پگاه، بامداد، افسونگری	سایر: رونده، روان، دیگر سایرین: دیگران
سحر خیز: پگاه خیز	سایل: گدا، دریوزه گر، پرسش کننده
سحرآفرین: فسون آفرین	سائل: گدا، دریوزه گر، پرسش کننده
سحرآمیز: فریبنده	سبابه: انگشت میانی
سحرگاه: سپیده دم	سبب: مایه، شوند، شوند، دست آویز، انگیزه
سحری: ناشتایی، ناشتا، چاشت بامدادی، چاشت سخاوت: رادی، دست ودل بازی، بخشش	سبحان: پاکیزه، پاک سبزیجات: سبزی‌ها
سخاوتمند: رادمند، دست ودل باز، بخشندۀ سخره: کار بیمزد، فسوسگر، بیگار	سبع: ۵۵ سبقت: گذشتن، پیشیگرفتن، پیشی گرفتن، پیشی سبقت گرفت: پیشی گرفت
سخره گیر: بیگار گیر	سبک: سایاگ (سیاق تازی شده سایاگ است که از پارسی به تازی رفته)، شیوه، روند، روش، روال سبک عقل: کم خرد
سخن متعادل: سخن وارسته	سبک هنری: سایاگ هنری سبوعانه: ددمنشانه
سخی: جوانمرد (۷۳)، فراخ دست، رادمرد، راد، دست و دل باز، جوانمرد، بخشندۀ سخیف: سبک، بی‌ارزش	سپور: رفتگر، جاروکش
سد: بند، آبگیر، آب بند، آب بست	ستاره ثابت: اختری
سد جوع: گرسنگی زدایی، سیرشدن	ستاره سحری: روجا
سدر: درخت گنار	ستاره ناثابت: ناختری
سر: نهان، رمز، راز، پوشیده، پنهان	سترون: نازا، سترون
سر و وضع: سر و ریخت	
سراجی: چرمسازی	



سریع الهضم: زودگوارش، تندگوارش	سراق: پیش
سریع الحركت: زودرو (بـ)،	سرای عقی: سرای سپند، سرای پاداش، بهشت برين
سریع السیر: تندرو	سرایت: واگیری، همه‌گیری
سریعتر: تیزتر، تندتر، پرشتابتر	سرپ: منگنه، فشار
سزارین: رستم زایی	سرجوخه: سرگروه
سس: مزمایه	سرچ: جستجو، جست و جو
سطبر: هنگفت	سرحد: مرز، کرانه
سطح: نما، رویه پایه، رویه، روی، روبنا، رو، تراز، بیرون، بالای	سرحدات: مرزها
سطح محدب: کوثر	سرزمین آبا و اجدادی: نیابوم، سرزمین نیاکانی
سطح مستوی: هامن، هامن	سرشت: نهاد
سطح مقعر: رویه گرد، رویه کاو	سرطان: خرچنگ، چنگار، چنگار
سطحی: سرسری، رویه‌ای، رویه نگر، روبنایی، پوسته‌ای	سرعت: هنگار، شتاب، چالاکی، بادپایی
سطحی بودن: بیمایه بودن	سرعت اولیه: شتاب آغازین، شتاب آغازین
سطر: رده (بـ)، رسته، رده، رج، رج	سرفصل: جستار
سطل: ستل، دولک، دلو	سرقت: ربودن، ربایش، دستبرد، دزدی
سعادت: ارمگان (بـ)، نیک بخت شدن، کامیابی، خوشبختی، خرسندی، بهروزی	سرقفی: سربست، پیش بها
سعادتمند: خوشبخت	سرمای شدید: سجام، زمهریر
سعایت: سخن چینی، بدگویی کردن	سرمد: همیشگی، جاوید
سعد: ارمگان (بـ)، خجسته	سرمشق: نمونه
سعی: کوشش، دویدن، پوییدن، پویش، پشتکار	سرمقاله: سرنوشتار
سعی کردن: کوشیدن	سرمنزل مقصود: خواستگاه، آرمان
سفارت: نمایندگی، فرستادگی	سرور: میزبان، شادی، شادمانی، سرخوشی
سفارش: سپارش	سرصورت دادن: سامان دادن، پیراستن، آراستن
سفارشات: سفارش‌ها	سروقت: به هنگام
سفاك: سنگدل، ددمنش، خونریز	سررویس: یاری، دستیاری
سفر: نوره، گشت و گذار، گشت، گردشگری، گردش، گذر، گذار، رهنوردی، رهسپاری	سررویس دهی: یاری، دستیاری، توانبخشی
سفرکردن: رهسپارشدن، راهی شدن	سری: نهانی، سریوشیده، سربسته، زنجیره، رشته، رازآلود
سفسطه: نارواپردازی، سخن‌گردانی	سریال: زنجیره، دنباله
سفلى: زیرین (بـ)، زیرین	سریز: اورنگ
سفلیس: آتشک	سریع: فرز، شتابنده، شتابدار، شتابان، چالاک، چابک، تند، پرشتاب
	سریع الانتقال: زودگیر، تیزهوش
	سریع السیر: کم ایستگاه، تیزرو، تیزتک، تندرو، بدون ایستگاه، بادپا
	سریع العمل: چالاک، تند کار



سکوت: دم فروبندی، خاموشی، خاموش، آرام	سفید: سپید
سکوت کردن: زبان بستن (بـ)	سفیدرود: سپیدرود
سکولار: گیتی گرا	سفیر: نماینده، فرستاده
سکولاریسم: بی‌دین گرایی	سفیرکبیر: سرنماینده
سکون: بی‌جنبشی، آرامیدن، آرامش	سفینه: ناو، کشتی
سکونت: خانه گرفتن، جای گرفتن	سفینه‌فضایی: کشتی هوایی، سپهر پیما، آسمان نورد، آسمان پیما
سل ریوی: ششمار	
سلاخ: زینافزار، رزم افزار، جنگافزار، جنگ افزار	سفیه: سبک خرد (وـ)، نادان، کمدان، کم خرد، سبک معز، سبکسر، خل، بیخرد
سلاخ جنگی: رزم افزار، جنگ ابزار	سقا: آبکش، آب دهنده
سلاخهای: جنگ افزارهای	سقا خانه: آبدارخانه
سلاخ: پوست کن	سقاء: آبکش، آب دهنده
سلاخ خانه: کشتارگاه	سقاء خانه: آبدارخانه
سلاطین: پادشاهان	سقز: ژد، ژد
سلام: نیک فرجام، نیک روز، درود، با درود	سقط: بنیم، انداختن
سلام علیکم: درود بر شما	سقط جنین: بچه اندازی، بنیم
سلام کردن: درود گفتن	سقط فروش: خرده فروش
سلامت: شاداب، درستی، تندرستی، تندرست، بهبودی	سقف: پوشش روی بام، پوشش، بام، آسمانه
سلامت باشید: زنده باشید، پاینده باشید	سقلمه: مشت
سلامتی: تندرستی، بهزیستی	سقم: نادرستی، بیماری
سلانه سلامه: آهسته، آرام آرام	سقوط: فروشدن (پـ)، زیریدن (وـ)، واژگونی، سرنگونی، به زمین خوردن، به زمین خورد، افتادن، افتاد، افت
سلب: کندن، ربوده، از میان بردن	سکه: استیر (stér پـ)
سلب مسئولیت: شانه خالی کردن	سکان: فرمان
سلحشور: گُرد، دلاور، جنگجو	سکته: دم ایستاد، درنگ، بازمان
سلسبیل: گوارا، خوشگوار، آب روان	سکته قلبی: گشمان گِش
سلسله: زنجیره، رشته، دودمان، خاندان	سکته مغزی: مغزمان
سلسله اشکانی: دودمان اشکانی	سکس: آمیزش
سلسله جبال: رشته کوهها	سکنجبین: سکنگبین
سلسله مراتب: رده بندی، پایگانی	سکنه: باشندگان
سلسه: دودمان	سکنی: خانه
سلسه مراتب: پایگان	سکه: ماره
سلطان: شهریار، پادشاه	سکو: ستاوند
سلطنت: شهریاری، پادشاهی	
سلطه: فرمانروایی، چیرگی، پادشاهی	
سلف: نیاک، نیا، پیشینیان	
سلم: سازش، آشتی	



سمعی بصری: دیداری شنیداری	سلمان: روزبه
سمعی و بصری: شنیداری و دیداری، دیداری شنیداری	سلمانی: پیرایشگر، آرایشگر
سمی: زهری، زهرآلود، زهرآگین، زهرآبه	سلوک: کردار، شیوه، روش، رفتار
سمیع: شنوا (۶۵)،	سلول: یاخته (فُحْزیست شناسی)، اتفاق
سمینار: همایش (۷۰)، هماندیشی (۷۱)، همکاوی	سلیس: شیوا، روان، رسا، خوب
سمیوتیکس: نشانه شناسی	سلیطه: زن بد زبان، زبان دراز
سمیولوژی: نشانه شناسی	سلیقه: پسند، پسند
سن: کهن روزی، سال، زیشمار، زاد، دیره‌زندگی	سلیم: سرسپرده، درست
سن بلوغ: برنایی	سلیم القلب: پاکدل
سن داشتن: سال داشتن، زیستن، زندگی کردن	سلیم النفس: نیک سرشناس، پاک نهاد
ستان: نیزه، سرنیزه	سلیمان: کورش
ست: نهاد، شیوه، روش، آیین، ایستار	سم: شرنگ، زهر
سنجاج: گیره، سگک، چفت	ساماجت: یکدندگی، پافشاری
سنخیت: همنمایی	سماع: شنیدن، شنودن، سروド
سند: گواهی، گواه، دستک، دبیزه، تزده، بنچک، بنچاک	سماق: سماک، سماغ
سنگ چخماق: سنگ آتش زنه	سماؤات: آسمان‌ها
سنگ مثانه: سنگ آبدان	سماور: خودجوش (ناظم الاطبا)، جوش آور
سنگ محک: زرسنجه	سماوي: سپهری (۶۶)،
سننه: سال	سمبل: نماد
سنوات: سال‌ها	سمبلیک: نماردن، نمادین، نمادی
سه ضربدر چهار: سه در چهار	سمبول: نماد
سهام: دانگ‌ها، دانگ، بهره، بهر، بخش‌ها، انبارها	سمبولیک: نمادین، نمادی
سهام گذار: دانگذار، دانگ گذار	سمپاتی: همدردی، هماهنگی، گیرا
سه‌هل: ساده، آسان، اسوده	سمپوزیوم: هم‌نشست (۷۲)،
سه‌هل العبور: خوب، آسان رو، آسان	سمت: ور، گاس، سوی، سو، رو، رده، راسته، راستا، جاه، پایه، پایگاه
سه‌هل العلاج: درمان پذیر، چاره پذیر	سمت چپ: سوی چپ
سه‌هل الوصول: آسانیاب، آسان یاب، آسان رس	سمت راست: سوی راست
سه‌هل کردن: آسانیدن	سمت فوقانی: برسو
سه‌هل و ممتنع: ساده و دشوار	سمچ: گرانجان
سه‌هم: دانگ، بهره، بهر، بخش	سمع: گوش، شنیدن، شنوازی، شنواز
سه‌همیه: بهره	سمعک: گوشینه، گوشک، گوشانه، گوش افزار
سه‌هو: فراموش کردن	سمعی: شنیداری
سه‌هو: ندانسته	
سه‌هوگا: ندانسته، ناخواسته	



سوپ: با، آش	سهووا: نر
سوپر استار: ابرستاره (فُت)،	سهولت: سادگی، آسانی
سوپر استار: ابرستاره (فُت)،	سهیم: هم سود، انباز
سوتین: پستان بند	سو: زشتی، بدی، اندوه
سود خالص: سود ویژه	سو استفاده: نارواگری، نادرستکاری، کژ بهرگی، بد بکارگیری
سوداژده: درهم، آشفته	سو تعبیر: بد گیری، بد دریابی
سورتمه: گردونه برف	سو تفاهم: بد شناسی
سورچی: میزبان، مهمانپذیر، گردونه ران، سورگردان	سو خلق: بد خوبی
سورسات: خواربار، بار و بُنه	سو رفتار: بدرفتاری
سوره: بخش	سو شهرت: بدنامی
سوظن: بدگمانی	سو ظن: بدگمانی، بد گمانی، بد دلی
سوغات: ره آورد	سو نیت: کج اندیشه، بدسگالی، بد دلی، بد خواهی، بد اندیشه
سوق: سوک، بازار	سوء: نادرست، زشتی، زشت، بدی، اندوه
سوق ال جیشی: سپاه آرایی، راهبردی	سوء استفاده: نارواگری، نادرستکاری، کژکاربرد، کژ سود
سوق الجیشی: سپاه آرایی، راهبردی	سوء استفاده کردن: کژسود بردن
سوقات: ره‌آورده، ره آورده، پیشکش، ارمغان	سوء تعبیر: بد گیری، بد دریابی
سوهاضمه: بدگواری، بدگوارش	سوء خلق: بد خوبی
سوهان: انگیزه	سوء رفتار: بدرفتاری
سویت: سراچه	سوء شهرت: بدنامی
سوییت: سراچه	سوء ظن: کژ اندیشه، بدگمانی، بد گمانی، بد دلی
سوئیت: سراچه	سوء نیت: کج اندیشه، دشمنی، دشمنانگی، بدسگالی، بد دلی، بد خواهی، بد اندیشه
سؤال: پرسش	سوء استفاده: بد بکارگیری
سؤال کرد: پرسیدن	سوء ظن: بدگمانی
سؤال کردن: پرسیدن	سوءهاضمه: بدگواری، بدگوارش
سؤالی: پرسشی	دوا: جدا
سیاره: گردنده (۶۵)، هَرباسپ، رونده	سوابق: پیشینه‌ها، پیشینه
سی دی: گرده فشرده	سواحل دریای خزر: کناره‌های دریای مازندران
سیاح: گردشگر، جهانگرد	سواود: نوشتن، دانش مایه، خواندن و نوشتن، خواندن
سیاحت: گشت و گذار، گشت، گردشگری، گرددش، گذار، جهانگردی	سؤال: پرسش
سیاحت نامه: جهانگرد نامه	سؤال کرد: پرسید
سیار: گردنده، چرخنده، چرخان، جنبنده	سؤال کردن: پرسیدن
سیارات سبعة: هفتان (۷۲)، (haftān)	سوانح: رویدادهای بد
	سوپسید: یارانه



سینک ظرفشویی: جاویده

سینما: نمایانه، رخشانگاه

سیورسات: خواربار

سیون پان: ماهمنان، مانسرا

سئوال: درخواست، پرسیدن، پرسش

سئوال کردن: پرسیدن

سئوالی: پرسشی

سیاره: هرباپ، گوین، گویال، گردونه، گردان، گردان،

جنبدنه

سیاره مشتری: گردونه برجیس، برجیس

سیاس: کشوردار

سیاست: رامیاری (ک)، وینارداری (پ)، کشورداری، ساستاری، روش، دانش کشورداری، جهان داری، جهان آرایی

سیاست کردن: کیفر دادن، کشورداری کردن، فرمان راندن، زیرکی

سیاستمدار: رامیار (ک)، ویناردار (پ)، کشوردار

سیاسی: رامیاری (ک)، وینارداریک (پ)، کشورداری، جهان داری، جهان آرایی

سیاسیون: رامیاران (ک)، وینارداران (پ)، کشورداران، سیاستمداران، سران کشور، جهان داران

سیاق: شیوه، سیاگ، سبک، سایاگ، روند، روش

سیال: آبگونه، آبگون

سیحون: بهروز

سیر: گشت، گردش

سیر قهرایی: واپسگرایی، پس روی

سیرت: نهاد، سرشت، خو

سیرجان: سیرگان

سیستم: سامانه، دستگاه، پیکره

سیفون: آب‌شویه (فُسَّه)

سیکل: چرخه

سیل: تندآبه، تنداب

سیلاب: لاخیز، آواج، آوا

سیلابل: آواج، آوا

سیلندر: استوانک (فُسَّه)

سیلو: انبار دانه‌ها

سیما: نما، نشانه، رخشان، چهره

سیناپس: همایه

سینراما: فر رخشان

سینک: همسان سازی، بهنگام رسانی



شانس: بخت

شاهد: گواهی دهنده، گواه، انجمان

شایان ذکر: گفتنی

شایان ذکر است: گفتنی است

شایع: روا (rōwāk)، همه‌گیر، فاش، روماند، پراکنده

شایع کردن: پراکنده

شایعه: سخن پراکنی، روآگه، دهانزد، چواندازی، چو

شایق: خواهان، خواستار، آرزومند

شائق: خواهان، خواستار، آرزومند

شأن: هنجار، فره، فر، جایگاه، پایگاه، آیین

شب بخیر: شب خوش

شب به خیر: شب خوش، شام شاد

شب یلدا: شب چله، شب چل

شباب: جوان، برناپی، برنا

شباخت: مانندگی (بـ)، همگونی، همسانی، همتایی،

همانندی، همانندگی، مانستگی

شبح: سایه، تن نما، تارگون

شبکه: تار

شبه: مانا (بـ)، همسان، همانند، مانند

شبه جزیره: آبخوستی، آبخوست مانند

شبه قاره: خشکسارواره

شبهه: گمان، دودلی، پوشیدگی، پندار

شبیه: همگون، همسان، همدیس، همچو، همانند، مانند،

سان، چون، به سان

شبیه بودن: مانیدن، مانستن

شبیه شدن: مانستن (بـ)،

شتم: ناسراگویی

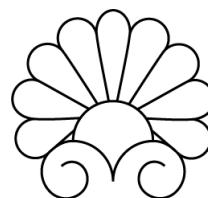
شجاع: شیرمرد (بـ)، شیردل (بـ)، بیباک (بـ)،

نرس، گرد، دلیر، دلاور، جسور، پردل، بیپروا، بیباک

شجاعانه: دلیرانه، دلاورانه، پردلی

شجاعت: مردمنشی (martmēnišnīh)، نترسی، دلیری،

دلاوری، بیباکی



ش

شاپو: کلاه لبه دار

شاخص: نمودار، شناسه، روشن نمودار، بر جسته

شارح: گزارنده (بـ)

شارع: رهنمون، راهنمای راه، راهنمای

شارع عام: گذرهمگانی، راه همگانی

شارلاتان: فربیکار، زبانباز، دغلباز

شاسی: بدنه

شاطر: نانوا، نان گیر، چالاک، چابک

شاعر: سراینده، سخن سرا، چکامه سرا، چامه گو، چامه

سرا

شاعرانه: سروادیک

شاغل: کارمند، کارگماشتہ، کاردار، پیشه ور

شاغلین: کارگماشتگان

شافع: خواهش کننده

شاق: سخت، دشوار، توان فرسا

شاکر: سپاس دار (spāsdār)، ستایشگر، سپاسگزار،

سپاس دار، چاکر، بجا آورنده

شاکله: ساختار

شاکی: گله مند، دادخواه، دادجو، خواهان

شامه: بوبینده (بـ)، بوبایی (بـ)،

شامپو: موشویه

شامخ: والا، فرمند، فرازمند، برگزیده

شامل: همه‌گیر، دربرگیرنده، دربرداشت، دربر گرفتن، در

برگیرنده، در بر گیرنده، دارای

شان: بزرگی



شرح: گزاردن (وھ)، نگیش، گزاره، گزارش، گزاردن، فرانمون، زند، ریز، روشن گری، روشن کردن، روشن سازی، بازگویی، آشکاری	شجره: نیاکان، دودمان، درخت، خاندان، تبار
شرح حال: سرگذشت	شجره نامه: تبارنامه
شرح دادن: نگیختن، گزاردن، زندیدن، برنگیختن، بازنمودن	شحنه: شبگرد، پاسدار، پاسبان
شرح کشاف: درازگویی	شخص: کس، خود، تن
شرح واقعه: داستان	شخصا: خویشتن، خود، به تنها
شرح وظایف: دستورکار، برنامه کار	شخصاً: خودم
شرح وقایع: رویدادنگاری، رویدادنامه، رویداد نگاری، رویداد نامه	شخصی: مردمی، کسانه، خودی، خود و پیژه
شرر: زبانه آتش، آتشپاره، اخگر	شخصیت: والایی، منش، کردار، سرشت، رفتار، بزرگواری
شرربار: آتش بار	شخصیتهای: بزرگان
شرط: سامه (قول تو خط توست، مَرْخَد را سامه کن (ناصر خسرو (، گروکان، گرو، پیمان، بایسته	شدید: نیرومند، سهمگین، سخت، دشوار، تند، پرزور
شرط اصلی: پیمان بنیادین	شدیدا: سخت، به سختی
شرط اول: پیمان نخستین	شدیداً: سخت، به سختی
شرط بستن: گروبستان، پیمان بستن	شدیداللحن: زننده، درشتگوی
شرط نامه: پیمان نامه	ش: گرفتاری، دردرس، بدی، بدنهادی، بد، آزارسانی
شرطه: پاسبان	شر و ور: یاوه، چرند
شرطی: گرویی، پیمانی	شراب: نوشابه، مل، رز، باده
شرع: روش، راه، آیین	شراب زده: می‌زده
شرعی: کیشی، آیینی	شراب طهور: می‌پاک، می‌بهشتی
شرف: والا، نزدیک به، فراتر، سربلندی، سرافراز، پیرهها، بزرگمنشی، برفراز، آزرم، آبرو	شارابخانه: میکده، خمکده، خمخانه، خُمکده، خُمخانه
شرفیاب: باریاب	شارابخوار: می‌خواره، باده گسار
شرفیاب شدن: باریافت، باریافت	شرابخواری: می‌خوارگی
شرفیابی: فریابی، باریابی، ارج بابی	شرابه: منگوله، آویزه
شرق: خورآیان، خورآی، خاور	شارارت: زشتی، پلیدی، پلیدکاری، بدی، بد نهادی
شرق شناس: خاور شناس	شراره: ایڑک (بھ)، زبانه آتش، آتش پاره، اخگر
شركا: هنبازان، همیاران، همدستان	شرافت: والا، نزدیک، پلیدکاری، بدی، بد نهادی
شركاء: هنبازان، همیاران، همدستان	شرافتمند: والا، نزدیک، بزرگوار، بزرگمنش
شرکت: انبازی (وھ)، هنبازی، هنباز، همکاری، همستان، همراهی، همبازی، باهمان، باهمان	شرافتمندانه: سرافرازانه
شرکت تجاري: باهمان بازرگانی	شراكت: همکاری، همسویی، انبازی
	شرایط: سامه‌ها، چگونگی، پیمان
	شرائط: چگونگی
	شرب: نوشیدن، آشامیدن
	شربت: نوشابه، نوشاب، شهدآبه، شکرآبه، دوشابه، دوشاب



شعبده باز: چشم بند، ترفندباز	شرکت تضامنی: انباز پایندانی
شعبده بازی: چشم بندی، تردستی	شرکت تعاوی: همیارکده، همیار سرا، سازمان همیاری، باهمان همیاری
شعبه: نمایندگی، شاخه	شرکت سهامی: انباز بخشی
شعر: سروده، سرود، چکامه، چامه، ترانه	شرکت کرد: هنبازید
شرعا: چکامه سرایان، چامه سرایان	شرکت کردن: انبازی (۶۷)، همانبازی کردن
شفع: شادمانی، سرشادی، حشنودی	شرکت کننده: هنبار
شعله: فروزینه، زبانه، تابش، آتش پاره، افزاهه، اخگر	شم: آزم
شعله زدن: فروزاندن، زبانه کشیدن	شرمسار: سرشکسته، پکر
شعله ور: فروزان	شور: بدنهاد، بدکار، بد نهاد
شعله ور کردن: فروزاندن، افروختن	شروع: سرآغاز، آغاز
شعور: هوش، دریافتمن، دانستگی، دانایی، خرد	شروع شدن: آغازیدن
شغل: کار، پیشه	شروع کار: کاررفتاری، آغاز کار
شفا: درمان، خوب شدن، تندرستی، بهبودی، بهبود	شروع کردن: آغازیدن، آغاز کردن، آغاز کردن
شفا بخش: درمان بخش	شروع کننده: آغازگر
شفاه: تندرستی، بهبودی	شربان: شاهرگ، سرخرگ
شفاء بخش: درمان بخش	شريع: کیش، روش، دینکرد، دین آیین، دین، آیین
شفاء خانه: بیمارستان	شريف: گهری، پاک نزاد، بزرگوار، بزرگمنش
شفاخانه: بیمارستان	شريك: بهرهور (۶۷)، انباز (۶۷)، هنبار، همکار، همدست، همباز، هم سود
شفاعت: خواهشگری (۶۷)، میانجیگری، پادرمیانی	شريك بودن: دست داشتن، انبازیدن
شفاعت کننده: رواخواه، رواجو	شريك در غم: همدرد
شفاف: زلال، روشن، درخشان	شط: رود بزرگ، بزرگ رود
شفافي: زلالی، درخشندگی	شط العرب: رود ارونده، اروندرود
شفاهها: نانوشتہ، سخنی، زبانی	شطحیات: گمراهی‌ها، ژاژها
شفاهت: میانجیگری	شترنج: شترنگ، شترنج، سترنگ، چترنگ
شفاهی: گفتاری، زبانی، زبانکی	شعار: بانگ، آرنگ
شفقت: نرم دلی، مهربانی، دلسوزی	شعاع: برآزه (این واژه را خیام برای شعاع دایره بکار می‌برد) و پیداست که از دیرباز در پارسی بکار می‌رفته، فروغ، درخشش، تابش، پرتو
شفیع: میانجی، خواهشگر، بخشن خواه	شعایر مذهبی: آیین‌های دینی
شفیق: مهروز، مهربان، دلسوز	شعائر مذهبی: کیش آیین‌ها، آیین‌های دینی
شق: شکافتن، شکاف، راست	شعب: نمایندگی‌ها، نمایندگان، شاخه‌ها
شق القمر: ماه شکافی، ماه شکافتن، کار ناشدنی، شکافتن	شعبده: نیرنگ، چشم بندی، تردستی
ماه	
شق و رق: راست و خشک	
شقاقوت: سنگدلی، ستمگری، دزخوبی	
شقایق: لویس، لاله دختری، لاله، آلاله	
شقیقه: گیجگاه	



شمال غربی:	اباختر خوربری	شک:	گمان، دودلی، پنداشت، پندار
شمالی:	اپاختری، اباختریک	شک داشتن:	گمان بردن
شمایل:	نمود، نگاره‌ها، فرتورها، فتن، ریخت، چهره‌ها، پیکرها	شک کردن:	پهلهیدن
شمائل:	نگاره‌ها، فرتورها، چهره‌ها، پیکرها	شک و ظن:	گمان
شمی:	خورشید	شکاک:	دودل، دو دل، پرگمان، بدبین، بد گمان
شمیسی:	خورشیدی	شکایت:	گله مندی، گلایه مندی، گلایه، گرزش، شاوش، دادخواهی، دادخواست
شمیع:	کندیل (واژه «کندل» انگلیسی [شمع] و یا «شاندولیه» فرانسوی [شمعدان] و یا "چاندرای سانسکریت [روشنی ماه] با آن از یک ریشه اند)، سپندار (پس)، اسپندار (پس)، شماله	شکایت قضایی:	دادخواست
شمعدان:	کندیله (کندیله به عربی رفته و قندیل شده است)، شماله دان، آتشدان	شکایت کردن:	شاویدن
شمعدانی:	سپنداره	شکایت کننده:	دادخواه
شممه:	لخته، کوتاه، پاره، اندک	شکر:	شکر، سپاس
شمیم:	بوییدنی، بوی خوش	شکرانه:	پاس
شهاب:	کمانه ستاره، ستاره، اختردونده	شکرگزاری:	سپاسگزاری
شهادت:	گواهی دادن، گواهی، جانبازی، جانباختگی، جان باختن	شکرگزاری:	نیایش، سپاسگزاری
شهادت دادن:	گواهی دادن، گواه دادن	شکل:	دیسه (پس)، نمود، نگاره، گونه، فتن، ریخت، رخساره، چهره، آرایه
شهادت طلبانه:	جانسپارانه، جانبازانه	شکل دادن:	دیسیدن (پس)، بی ریزی
شهادت نامه:	گواهینامه، سوگند نامه	شکل ظاهر:	چهرک
شهامت:	شیردلی، دلیری، دلاوری، بی باکی	شکل گرفتن:	ریخت گرفتن، پاگرفتن
شهرت:	ناموری، نامداری، آوازه	شکل دهنده:	دیسا (پس)
شهرت بد:	ننگ	شکور:	سپاس گزارنده، سپاس گزار، بسیار سپاس گزارنده
شهرت طلب:	نامجو، آوازه خواه	شکوه:	اندایه (پس)،
شهرت یافتن:	نامور شدن، سرشناس شدن، سرشناس، آوازه دارشدن	شکوه و شکایت:	ناله و دادخواهی
شهره:	نامور، نامدار، سرشناس	شکیل:	زیبا، دلپسند، خوش ریخت
شهریه:	ماهانه	شگرد:	فند
شهرهای:	چشم سیاه	شلاق:	تازیانه
شهوت:	وایست (وه)، ورن، واینده، وایست، کامجویی، خواهش دل، بسیار خواهی، بسیار	شلوغ:	درهم، آشفته، انبوه
شهوت پرست:	زنباره، بسیار کامجو	شلوغی:	انبوهی
		شم:	دریابی، بوی
		شمات:	نکوهش، سرکوفت، سرزنش
		شماتت:	سرزنش
		شمال:	بالادست، بالا، آپا، اباختر
		شمال شرقی:	اباختر خورآیی



شیمی: کیمیا
شیمیایی: کیمیایی
شیمیدان: کیمیاگر
شیوع: روایی (rōwākīh پ), واگیر، همه‌گیر، گسترش
شی: چیز
شی: چیز
شئون: هنجارها، آیین‌ها
شئونات: هنجارها، آیین‌ها



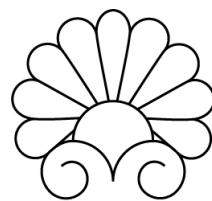
شهوت کلام: درازگویی، پرچانگی
شهوت پرستی: تن کامگی (tankāmagīh پ)،
شهید: کشته راه خدا، کشته، جانباخته، جان باخته
شهر: نامی، نامور، نامدار
شور: هم اندیشی، سکالش، رایزنی، برسی
شورا: انجمن رایزنی
شورای داوری: رایزنی، انجمن داوری
شورای شهر: انجمن شهر
شورای عالی: فرایزن
شورای عالی اصناف: سررایزنی پیشه وران
شوسه: راه خاکی، خاکراه
شوفر: رانده

شوق: خواستاری (ھ)، شور، شادی، دلبستگی، آرزومندی
شوق انگیز: شورانگیز، شادی بخش
شوک: تکانه

شوکت: فر (پ)، والاپی، فرهی، فره، فر، شکوه
شوکه شدن: تکان خوردن
شوکه کننده: تکان دهنده
شوم: ناخجسته، بد شگون

شومینه: هیمه‌سوز (ھ)، اجاق، اجاق
شی: چیز
شیاد: کلاه بردار، فربیکار، سالوس، دورو، دغل باز
شیاف: پرזה
شیبورچی: شیپورزن
شيخ: پیر

شیر: همخوانی، همخوان کردن
شیشلیک: کباب سیخی
شیطان: دیو، اهریمن
شیطان صفتی: دیوکامگی
شیطانی: پلید، اهریمنی
شیطنت: سرکشی، دیوگری، اهریمنی، اهریمن واری
شیفتی: گردشی
شیک: خوش سر و رو، خوش جامه



ص

صادرات: کالاهای فرستاده، برونگاه، برون رو
صادرات و واردات: داد و ستد کالا
صادراتی: برونگاهی، برون روی
صادرکردن: فرستادن، برون فرستادن
صادره: فرموده، دستور داده شده
صادق: نیکوکاری، رو راست، راستگو، دستگیر، درستکار، پاکدل
صادقانه: راستین، براستی
صاروج: ساروگ، سارو، چاروگ
صاعد: بالارونده (۶۵)
صاعقه: آذرخش
صف: یکنواخت، هموار، نرم، بی‌آلایش
صف کار: گلگیرکار، پخکار
صف کردن: پالیدن (۷۴)، هموار کردن، نرم کردن، پالایش
صف و هموار: هموار
صف کرده: پالیده (۷۵)
صفی: پالایه، پاکیزه، پاک و روشن
صالح: نیکوکار، شایسته، درستکار، پرهیزکار، پارسا
صامت: ناگویا (۶۶)، همخوان، نام، ناگویا، زبان بسته، خاموش، بی‌آوا
صانع: سازنده، آفریننده، آفریدگار
صبا: باد پیش بهار، باد پیش، باد بهار، باد برين
صبح: سپیده دم، پگاه، بامداد
صبح: رنگساز، رنگرز
صبح بخیر: بامداد نیک، بام شاد
صبح به خیر: بامداد نیک، بام شاد
صبح دم: سپیده دم، بامداد
صبح سعادت: آغاز خوشبختی
صبح صادق: پگاه راستین
صبح کاذب: پگاه دروغین
صبح مراد: پگاه امید

صابر: شکیبا، خونسرد، بردبار
صابون: کفزا، ساون، برهو
صاحب: خداوند (۶۷)، کدیور، دارنده
صاحب اختیار: خود سر
صاحب اراده: کاممند (۶۸)
صاحب اقتدار: نیرومند، ناتوا، زورمند
صاحب امتیاز: پروانه‌دار
صاحب تھور: بی‌باک (۷۹)
صاحب شدن: داراشدن، بدست آوردن، ازان خود کردن
صاحب شوکت: فرمند
صاحب عقل: خردمند (۷۹)
صاحب قدرت: نیرومند، زورمند
صاحب قران: والا، نامور
صاحب قلم: نویسنده
صاحب کار: کارفرما، کاردار
صاحب مجلس: میزبان، مهمناندار
صاحب مقام: پایور
صاحب ملک: زمیندار
صاحب نظر: کارдан، سخنمند، رایمند، آگاه
صاحبان: دارندگان
صاحببدل: روشنبل، دلدار
صاحبنظر: کارشناس، کاردان
চادر: نوشته، فرستاده، فرستادن، دربرد، بیرون دادن، برونبرد



صدارت: نخست وزیری (وزیر پارسی است و از پارسی به عربی رفته است)، وزیری، فرنشینی، فرمانداری

صدق: رو راستی، راستی، راستگویی، درستی، درستکاری، بی‌آلایشی

صداکردن: فراخواندن، بانگ زدن، آوازدادن

صدده: پی، برآن، آهنگ، اندیشه

صدر: والا، پیشوای پیشگاه، بلند پایه، بالاترین جایگاه

صدر اعظم: نخست وزیر (وزیر پارسی است و از پارسی به عربی رفته است)، فرماندار

صدر مجلس: برترگاه، بالای انجمن، بالاگاه

صدر نشین: بالانشین

صدراعظم: سروزیر

صف: گوشماهی، گوش ماهی

صدق: راستی و درستی، درستی

صدق کلام: راستی، درست گفتاری

صدق نیت: پاکدلي

صدقه: نیکوکاری، دستگیری، دردگردان، داد و دهش

صدمه: گزند، زیان، آفت، آسیب

صدمه دیدن: آسیب دیدن

صدمه دیده: آسیب دیده

صدمه رساننده: زیانکار

صدمه دیده: آسیب دیده

صدور: گسیل داشتن، فرستادن، روانه کردن

صدیق: یار، همدل، دوست

صراحت: روشن‌گویشی (rōšn gowišnīh ۲۷)، روشنی، رک گویی، بی‌پرده گویی

صراحت لهجه: رک گویی، بی‌پروا، بی‌پرده گویی

صراحتا: بی‌پرده پوشی، بی، به روشنی، به آشکاری

صراحی: ساغر، جام می‌ساغر، باده

صراط: راه، چینوار

صراط مستقیم: راه راست

صرف: سوداگر پول

صرصر: باد غران، باد سخت، باد تند

صرع: سرگیجه، سردرد، بی‌هوشی

صیحانه: ناشدنی، ناشتابی، ناشتا، چاشت بامدادی، چاشت صبر: شکیبایی، شکیب، درنگ، خونسردی، تاب، بردباری

صبر کردن: شکیبیدن

صبرکرد: شکیبید

صبرکردن: شکیبایی، بردباری کردن، بردباری

صبوح: باده بامدادی

صبور: شکیبا، خود دار، بردبار، برد بار

صحابت: همنشینی

صحابه: یاران، همنشینان

صحاف: شیرازه بند، رویه گر، پوشینه گر

صحافی: شیرازه بندی

صحبت: گلا، گفتمان، گفتگو، سخن

صحبت کردن: گفتگو کردن، گفتگو، گپ زدن، سخن گفتن

صحبتها: سخنان

صحبتهای: سخنان

صحت: سلامت، راستی، درستی، تندرستی، بی‌بودی

صحت عمل: درستکاری

صحت و سقم: درستی و نادرستی، درستی و نادرستی، درست یا نادرستی

صرحا: هامون، دمن، دشت و دمن، دشت، بیابان

صحن: میدان، میان‌سرا، میان‌سرا، میان خانه

صحنه: پیشگاه، پهنه

صحنه جنگ: کارزار

صحنه ساز: نما آرای

صحیح: درست، خوب و نیک، بايسته

صحیح البنیه: تندرست

صحیح العمل: درستکار، درست کردار

صحیح المزاج: تندرست

صحیحا: به درستی

خراره: خاره

سد: سد (سد واژه‌ای پارسی است که به نادرستی صد نوشته شده؛ نگا سده)،

صدا: سدا (سدا واژه‌ای پارسی است که به نادرستی صدا نوشته شده)، نوا، بانگ، آواز، آواز، آهنگ



صغری: کوچک، خردسال، خرد، خُرد

صغری‌الجثه: خُرْدَتَن (۶۵)،

صف: زاب، رشته، رسته، ردیف، ردہ، رج، راسته، راستا، جاده

صفا: یکرنگی، شاداب، خرمی

صفاء: یکرنگی، شاداب، خرمی

صفات: فروزه‌ها، فروزگان، سرشت‌ها، زاب‌ها

صفت: فروزه، ستودن، ستایه، زاب، چونی، چگونگی

صفتی شیطان: دیوکامگی

صفحه: سات، رویه، دیمه، پرده، برگه، برگ

صفحه کلید: برگه کلید

صفر: سفر، زفرين، زفر، زُفر، تهی

صفرا: زهروپوشش (۷۲)، زریر، زردآب، تلخه

صفراء: زریر، زردآب، تلخه

صفراوی: زود خشم، زردایی، تند خو

صفه: ستاؤند

صفویه: صفویان، صفوی

صفی: نیکدل، نیک، پاکدل، پاک

صفیر: بانگ

صلابت: شکوه، بزرگی، استواری

صلة: نماز

صلاح: سزاوار، درستی، درخور، بایستگی

صلاح اندیش: نیک اندیش

صلاح‌دید: نیکخواهی، نیکخواهانه، نیک بینی، روادید،

رایزنی، بهین دید

صلاحیت: شایستگی، سزاواری

صلاحیت دار: شایسته، سزاوار

صلح: سازش، دوستی، آشتی، آسودگی

صلح جویی: سازگاری، آشتی جویی

صلح طلب: آشتی خواه

صلح کردن: سازش کردن، باهم کنار آمدن، آشتی کردن،

آشتی

صلح و صفا: مهر، سازش، آشتی و مهر

صله: پارنج، پاداش

صله ارحام: خویش نوازی

صرف: ویژه، هزینه کردن، ناب، گردانش، ساده، به کارگیری، به کاربردن، بکار بردن

صرف کردن: هزینه کردن، ناب، ساده، به کارگیری، بکار بردن

صرف نظر کردن: چشم پوشی کردن

صرفا: ویژگانه، تنها، بهنابی، به نابی، به گونه ناب، به سادگی

صرفاً: ویژگانه، تنها، بهنابی، به نابی، به گونه ناب، به سادگی

صرف‌نظر: چشم پوشی، بخشیدن

صرف‌نظر کردن: دل فروبستن، چشم پوشی کردن

صرفه: سودبری، سود، بهره، بازدهی

صرفه جو: پس اندازگر

صرفه جو: هیریانی (hēr pānak ۷۲)، هیریان (۷۲)،
(pānak

صریح: روشن، رک، بی‌پرده، آشکارا

صریح: روشن‌گویشی (rōšn gowišnīh ۷۲)

صریحا: رک و راست، بی‌پرده پوشی، به روشنی، به آشکاری، آشکارا

صعب: دشخوار (۷۴)، ناهموار، دشوار، دشخوار، پرپیچ و خم

صعب العبور: سخت، دشوار، بد

صعب العلاج: سخت درمان، سخت، دشوار درمان، درمان

ناپذیر، بی‌درمان

صعب الوصول: دشوار یاب، دشوار رس

صعب الوصول: دشواریاب (۶۵)، دشوار رس (۶۵)، تَنگ بار

(۶۵)، دشخواریاب

صعبوت: دشواری (۶۵)، دشواری

صعبود: راه سربالا، خیز، بالا روی، بالا رفتن، اوچگیری، افزایش

صعبود کردن: دامیدن، بالا رفتن

صعبود کنند: بالارونده (۶۵)

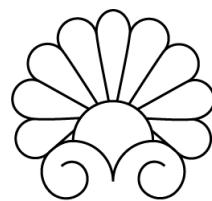
صعبودی: فراینده، فرایاز، افزاینده، افزایشی

صغر سن: خردسالی



صواب دیدن:	روادانستن، روا دیدن	صلوات:	درود فرستادن
صوابیدن:	نیک نگری	صلوات فرستادن:	درود فرستادن
صوت:	سدا (سدا واژه‌ای پارسی است که به نادرستی صدا نوشته شده)، بانگ، آوا، آهنگ	صلوة:	نمازگاه، نماز
صور:	رخ‌ها، رخسارها، چهره‌ها	صلوه:	نماز
صورت:	گونه، سیما، روی، رو، رخساره، رخسار، رخ، چهره	صلیب:	چلیلا، چلیپا، چلیپ
صورت برداشتن:	سیاهه برداشتن	صحن:	آنگرد (بـ)، آنگره (بـ)، شیره درخت، زنج، انگم، آنگم
صورت پذیر:	انجام شدنی، انجام پذیر	صمیم:	ناب، ژرف، تک، تک، برگریده
صورت پذیرفتن:	فرجام پذیرفتن، انجام شدن	صمیمانه:	یکدلانه، دوستانه، خودمانی، پایمردانه، پاکدلانه، از ته دل
صورت جلسه:	نشست نامه	صمیمی:	یکدل، همدل، دوستانه، خودمانی
صورت جلسه کردن:	پیسنویس کردن	صمیمیت:	یگانگی، یکرنگی، یکدلی، همدلی، خودمانی، پاکدلی، بی‌آلایشی، بی
صورت حساب:	سیاهه درآمدها، پرداخت نامه	صنایع:	هنرها، فرآوری‌ها، فرآورده‌ها، ساخته‌ها، پیشه‌ها
صورت نگار:	چهره نگار	صنایع دستی:	هنرهای دستی، فرآورده‌های دستی
صورت و ظاهر:	رویه	صندل:	کفشک، دمپایی، چندن
صورتجلسه:	نشست نامه	صندلی:	کرسی، چهارپایه
صورتحساب:	پرداخت نامه	صندوق:	گنجه، کارسان، سندوغ
صورتکش:	نگارگر	صندوقچه:	یخدان، کارسانک
صورتگر:	چهره پرداز	صندوقخانه:	چاشدان
صورتی:	سرخابی، سرخ روشن، رخی	صنع:	هنر، ساختن، آفرینش
Sof:	پشمینه، پشم گوسفند	صنعت:	فیاور (بـ)، فیار (بـ)، هنر، کار، فرآوری، ساختاری، بیشه
صوفی:	پشمینه پوش	صنعتگر:	ورزی، دستورز، پیشه‌ور
صوفی گری:	سوفی گری	صنعتی:	فیاوری (بـ)، هنروری، کاری، ساختاری، پیشه‌وری
صومعه:	نیایشگاه، ستایشگاه، خانگاه	صنف:	گروه، رشته، رسته، بخش
صیاد:	نخجیر گیر، ماهیگیر، شکارگر، شکارچی یا ماهیگیر، شکارچی، دامیار، دام انداز، تورگیر، تورانداز	صنم:	نگار، شمن، دلدار، دلبر، بت
صیانت:	پاساد (بـ)، نگهداری، نگاهداری، نگاهبانی، پاسداری	صنم خانه:	بتکده
صیحه:	فریاد، بانگ	صنوبر:	شادرخت، ستابر، سروناز
صید:	نخجیر، شکار	صواب:	نیک، شایسته، سزاوار، راست و درست، خوب، پسندیده
صیغه عقد:	پیمان زناشویی	صواب دانستن:	درست دانستن
صیف:	تابستان		
صیفی:	تابستانی		
صیفی کاری:	تموزکاری، پالیزکاری		
صیقل گر:	پردازگر		





ض

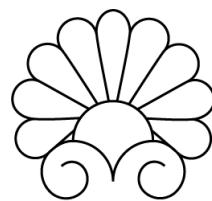
ضخیم الجثه: درشت اندام، درشت
ضد: واروی، وارونه، وارو، ناهمسو، ناسازگار، ناساز، رویاروی،
 دشمن، در دشمنی با، در برابر، پاد، بازگونه، آخشیج
ضد انفجار: پادترکش
ضد حال: ناخوشایند
ضد حال زدن: رنجاندن
ضد حمله: پاتک
ضد زهر: پاد زهر
ضد سم: نوشدارو، پاد زهر
ضد ضربه: آسیب ناپذیر
ضد عفونی: گندزدایی
ضد و نقیض: ناهمتا، ناسازگاری، ناسازگار، ناجور
ضدحال: ناخوشایند
ضدحال زدن: رنجاندن
ضددیت: ناسازگار
ضدغفونی: گندزدوده، گندزدایی
ضدغفونی کردن: گندزدایی
ضدونقیض: ناسازگار، دوگانه
ضدیت: ناسازگاری، دشمنی
ضراب: نوازنده، زرابگر، رودنواز
ضرابخانه: میخدکه، زرآب خانه، درم سرای
ضرب: گمیزش، کوفتن، کوبه، کوبش، کوب، زدن، دنبک
ضرب الجل: زود، بیدرنگ، باشتاپ
ضرب المثل: زبانزد
ضرب خوردگی: کوفتگی، آسیب دیدگی
ضرب در: در، بار
ضرب دیدن: گزند دیدن، آسیب دیدن، آسیب
ضرب زن: تنبک زن
ضرب شست: زورمند نمایی، آسیب
ضرب کردن: زدن، بسمردن
ضرب و شتم: لت و کوب، کوبه و ناسزا
ضربات: کوبه‌ها، کتك، زنش‌ها، آسیب‌ها
ضریان: تپیدن، تپش
ضربت: کوبه، کوبش

ضابط: نگهبان، نگاهدارنده، کاردار
ضابطه: رویه، روش، روال
ضارب: کوبنده، زننده، آسیب رسان
ضاری: زیان کار (ب)
ضامن: پایندان (بـخ)،
ضامن دار: دکمه دار
ضامن شدن: پایندیدن
ضایع: ویران، نفله، فرسودگی، تباہ، پوساندن، پایمال
ضایع شدن: نابود شدن، کنف شدن، از میان رفتن
ضایع شده: از میان رفته
ضایع کردن: ویران کردن، تباہکاری، تباہ کردن، پوساندن
ضایعات: پسمان‌ها، پسمان، پس مانده‌ها
ضایعه: تباہی
ضبط: سدا برداری (سدا واژه‌ای پارسی است که به نادرستی صدا نوشته شده)، نگهداری، گرفتن، بایگانی، آواگیری، از آن خود
ضبط صوت: سدا گیر (سدا واژه‌ای پارسی است که به نادرستی صدا نوشته شده)، آوا نگهدار، آوا گیر
ضبط کردن: گرفتن، بایگانی کردن، از آن خود کردن
ضجر: رنجوری، درد و آزار، آزردگی
ضجه: ناله، مويه، فغان، شيون، زاري
ضجه کردن: شيون کردن، زاري کردن
ضحاک: آزیده‌اک
ضخامت: ستبرا (بـ)، کلقتی، فربه‌ی، ستبری
ضخیم: کلفت، ستبر، پیکر



ضمانت کردن: پایندیدن	ضریت خوردن: کوفته شدن، کوفته، کوبه خوردن، آسیب دیدن
ضمانت نامه: پیمان نامه، پایندان نامه، پایند نامه	ضریدر: در، بار
ضمایم: پیوستها	ضریبه: کوبه، کوش، کتک، زنش، تکانه، برخورد، آسیب
ضمائمه: پیوستها	ضریه خوردن: آسیب دیدن، آزار دیدن
ضمن: میانه، میان، درون، درکنار، توی، با، افزون‌بر، افزون	ضریه دیدن: آسیب دیدن، آزار دیدن
افزون	ضرر: گزند، زیان، آسیب
ضمن اینکه: همچنین، پیوست به اینکه، افزون بر آن، افزون	ضرر دیدن: آسیب دیدن
بر اینکه	ضرس قاطع: بی‌گفتگو، بی‌برو برگرد، به درستی
ضمن آنکه: افزون بر آنکه	ضرغام: شیراوزن، دلیر، دلاور
ضمن تایید: افزون بر درست شمردن	ضرورت: نیاز، ناگزیر، ناچاری، بایستگی
ضمن صحبت: هنگام، میان سخن	ضروری: وایا، نیازین، ناگزیر، ناچار، خواسته شده، خواسته،
ضمنا: همچنین، هم چنین، نیز، در پیوست، باهمه این‌ها، با	بایسته، باید، بایا
آنکه، افزون‌برین	ضروری است: نیازین است
ضمناً: همچنین، در این میان، از سویی، از سوی دیگر	ضروری بودن: شایسته بودن، درخور
ضمه: پیش	ضریب: نرخ، درسد، درانگارش، توان
ضمیر: نهان، نهاد، منش، کس واژه، سرشت، دل اندرون، دل،	ضریح: مغایک، گور، آرامگاه
درون، اندرون	ضعف: نزاری، ناچار، ناتوانی، لاغری، سستی، زبون
ضمیر ناخودآگاه: نهان ناخودآگاه	ضعف رفت: ناتوان شدن، سست شدن
ضمیمه: همراه، پیوست	ضعف مزاج: ناتوانی
ضوابط: بندها	ضعفا: درماندگان، تهییدستان، بینوایان
ضیا: فروغ، شید، روشنایی، تابش	ضعفاء: درماندگان، تهییدستان، بینوایان
ضیاء: فروغ، شید، روشنایی، تابش	ضعیف: نزار، ناتوان نشان دادن، ناتوان، لاغر، کم زور، سست
ضیاع: زمین کشاورزی	ضعیف الجثه: لاغر، رنجور
ضیافت: میهمانی، مهمانی، سور، جشن، بزم	ضعیف النفس: سست نهاد
	ضعیف شدن: نیرو از دست دادن، ناتوان شدن، سست شدن، سست
	ضعیفه: همسر، زن ناتوان، زن
	ضعیفی: ناتوانی
	ضلالت: گمراهی، کجراهی
	ضلع: راسته، راستا، دیواره، دنده، پهلو، بر، بر
	ضم: پیش
	ضمان: پذیرفتن
	ضمانت: توان داری، پیمانگری، پشتیبانی، پشتوانه، پایندانی، پایندان، پایبندانی، برگردان گیری، برگردان





ط

طاير: مرغ، پرنده

طايفه: ويس، خاندان، تيره، تبار

طائر: مرغ، پرنده

طاشفه: خاندان، تيره، تبار

طب: پزشگی، پزشکی

طباخ: خوالیگر (پرس)، آشپز

طبابت: پزشگی، پزشکی

طباخ: خورشگر، خوالیگر، پرنده، آشپز

طباخ خانه: آشپزخانه

طباخی: کله پزی، خوالیگری، آشپزی

طبع: پختن، پخت

طبع: نهاد (۶۶)، منش، گوهر، سرشت، چاپ

طبع برگشتگی: واسرشتگی

طبع برگشتن: واسرشتن

طبعا: همانا، به دلخواه، به خودی خود، براستی

طبق: سبد، تربینان، تبک، تال، بربایه، برابر، بر پایه

طبق معمول: مانند همیشه

طبقات زمین: چینه

طبقه: لایه، رسته، رده، اشکوب

طبقه بندی: رده بندی، دسته بندی

طبقل: کوس، دهل، تبیره

طبي: درمانی، پزشکی

طبيب: پزشک

طبيعت: نياد، نهاد، گيتي سرشت، كياناد، سرشت، سپهر،

زيسستگاه، خيم، خوي، جهان سرشت

طبيعت انسان: نهاد آدمی، سرشت آدمی

طبيعتا: به خودی خود

طبيعى: نيادي، سرشتین، سرشتی، سرشتین، بهنجار

طپانچه: هفت تير، تپانچه

طپاندن: تپاندن

طپش: تپش

طپق: کند زبانی، تپخ

طحال: سپُرز (spatz)، اسبل

طارمي: نرده، تارمي

طاس: گردانک، تاس

طاعت: گردن نهادن، فرمانبرداری، پیروی، بندگی

طاعون: سیاه مرگ

طاغي: گردنکش، گراف کار، سرکش

طاق: لنگه، تنها، تک، تاق، بام، ایوان

طاقباز: تاغباز

طاقت: ناجام، نا، شکیبایی، توانایی، توان، تاو، تاب، بردباری

طاقت آوردن: تاوستان (۶۶)، تابیدن (پرس)،

طاقت تاغ شدن: توان، بی تاب شدن

طاقت فرسا: توان فرسا، تاب فرسا

طاقتفرسا: توان فرسا، توان فرسا، تاب فرسا

طالب: کاممند (پرس)، دانشجو، جوینده،

پژوهنده

طالب شهرت: نامجو

طالب علت: چرایي جوي (۶۶)،

طالب علم: دانشجوی (۶۶)، دانشگر، دانش پژوه

طالبي: خروک، خرچوک، تالبي

طالع: سرنوشت، بخت

طالع بين: فال بين، پيشگو، بخت بين

طالع شوم: وارونه بختی، سرنوشت بد، بد شگونی، بخت بد

طالع همایون: بخت بیدار

طاهر: پاكيزه، پاكدامن، پاك جامه، پاك

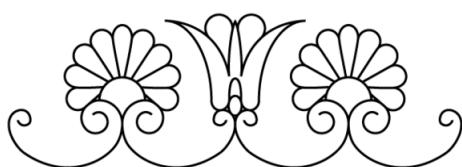
طاووس: تاووس

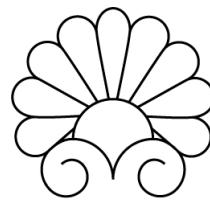


طريقت: شیوه، روال، راه، آین	طر مع: مشگبوی، خوشبوی، بoya
طريقه: گونه، شیوه، شگرد، روش، روال، راه	طراح: نگارگر، نگارافکن، شالوده ریز، برنامه ریز
طريقه عمل: شیوه کار، روند، روش	طراحی: نمودارسازی
طعم: خوردنی، خوارکی، خوارک	طراز: تراز (همانند ترازو)،
طعم: مزه	طرانجبین: ترانگبین
طعم تند و تیز: مزه تند و تیز	طراوت: شادابی، سرزندگی
طعم شیرین: مزه شیرین	طرح: نمودار، گستره، گستردن، شالوده، پیشنهاد، پیش
طعمه: مزمه، دانه دام، خورشک، خورش، خوردنی، خوارک، چینه	نویس، پیرنگ، برنامه، افکه، افکندن
طعنه: سرکوفت، سرزنش، بدگویی	طرح ریزی: شالوده ریزی، شالوده، زمینه سازی، برنامه ریزی
طعنه آمیز: نیشدار، گوشه دار، سرکوفت آمیز	طروحاره: نگاره
طغیان: نافرمانی، گردنکشی، شورش، سربیچی، خروش	طرد: واپس زنی، راندن، دور کردن
طغیان آب: کوهه، خیزآب	طرد شده: رانده شده، رانده
طفل: نوزاد، کودک، بچه	طرد کردن: بیرون راندن
طفولیت: کودکی، خردسالی، بچگی	طردکردن: بیرون راندن
طفیلی: انگل	طرز: شیوه (بـهـ)، روش، روال، راه
طلـا: زر، زـرـ	طرز تفکر: دیدگاه، بینش
طلـاب: هاوـشـتانـ، دـینـآـمـوزـانـ، خـواـهـنـدـگـانـ	طرز رفتار: روش
طلـافـروـشـ: زـرـگـرـ	طرز عمل: کارکرد، شیوه کار، شـگـرـدـکـارـ، رـوـشـ کـارـ، رـوـشـ
طلـاقـ: جـدـایـیـ	طرز فکر: دیدگاه، بینش
طلـاقـ گـرفـتنـ: گـسـيـتنـ، جـداـشـدـنـ، اـزـهـمـ جـداـشـدـنـ	طرز فـكـرـفـكـرـ: منـيشـ، روـشـ اـنـديـشهـ
طلـاقـنـامـهـ: کـشـادـنـامـهـ (بـهـ)،	طرز فـكـرـخـوبـ: اـنـديـشهـ نـيـكـ
طلـايـهـ: دـيـدـهـ وـرـ، دـيـدـهـ بـانـ، پـيـشـرـوـ	طرف: يـارـوـ، وـرـ، كـنـارـهـ، كـنـارـهـ، كـسـ، سـويـ، سـوـ، سـمتـ، روـيـ، روـ، پـهـلوـ
طلـايـهـ دـارـ: پـيـشاـهـنـگـ	طرف دـعـوـيـ: هـماـورـدـ، خـواـندـهـ
طلـايـيـ: زـرـينـ، زـرـىـ، زـرـگـونـ	طرف سـخـنـ: هـمـ سـخـنـ
طلبـ: درـخـواـستـ، خـواـهـ، خـواـهـ، خـواـسـتـ، خـواـسـتـ، خـواـسـتـ	طرف شـدـنـ: هـماـورـدـ شـدـنـ، درـگـيرـشـدـنـ، بهـ سـتـيـزـبـرـخـاستـنـ
جوـيهـ، جـسـتنـ، بـسـتـانـکـاريـ	طرفدار: هـواـدارـ، هـواـخـواـهـ، پـيـروـ، پـشتـيـابـ
طلبـ کـرـدنـ: يـوزـيـدـنـ، خـواـسـتـ	طرفداران: پـيـروـانـ، هـواـدارـانـ
طلبـکـارـ: خـواـسـتـارـ (بـهـ)، خـواـهـانـ، جـوـيـانـ، بـسـتـانـکـارـ	طرفدارـيـ: هـواـخـواـهـيـ، پـيـروـيـ
طلبـکـنـنـدهـ: خـواـسـتـارـ (بـهـ)،	طرفـهـ: نـوـ، شـگـفتـ، خـوشـ آـيـنـدـ، تـازـهـ
طلبـهـ: چـرـايـيـ جـوـيـ (وـهـ)، هـاوـشـتـ، دـينـ آـمـوزـ	طرفـينـ: هـرـ دـوـ سـوـيـ، هـرـ دـوـ سـوـ
طلبـيـ: خـواـهـيـ	طرفـهـ: کـاـكـلـ، شـكـنـجـ مـوـ، زـلـفـ، دـسـتـهـ مـوـ
	طـريقـقـ: شـيـوهـ، رـونـدـ، روـشـ، روـالـ، رـاهـ
	طـريقـ معـتـدلـ: رـاهـ مـيـانـهـ (وـهـ)،



طوق: چنبر	طلبیدن: فراخواندن، ستاندن، خواستن، جویا شدن، باز جستن
طول: درازا (پ)، درازی (وھ)، درازی، درازه، درازنا طول تاریخ: درازای تاریخ	طلسم: نینگ، جادو، افسون طلعت: رخسار، چهره
طول جغرافیایی: درازه گیتایی، درازای گیتایی، پهناک طول دادن: کش دادن، دراز کردن	طلق: تلک
طول عمر: دیرزیوی، دیرجانی، درازی زندگی طول کشیدن: دیرشدن، به دراز کشیدن طلوانی: کشیده، ژرف، دیرپا، دیرباز، دور و دراز، دراز، بلند	طلوع: سرزدن، خورشید، تابیدن، پگاه، برآمدن، برآمد
طولی نمی‌کشد: دیری نمی‌پاید طومار: بلند نامه	طلوع آفتاب: برآمدن آفتاب، برآمدن خورشید، برآمدن آفتاب
طويل: ديرنند (وھ)، dagrand طویل العمر: سالخورده طویل المدت: دراز زمان طویله: ستورگاه طی: هنگام	طلوع صبح: سپیده دم طماع: آزورز، آزمند، آز ورز طمانینه: آرامش طمطراق: خودنمایی طمع: آز
طی کردن: سپریدن (وھ)، نوردیدن، گذراندن، سپری کردن، سپردن، رهسپاری، درنوردیدن، پیمودن، پوییدن طیاره: هوایپیما طیب: پاک و پاکیزه طیر: مرغ، پرنده طیف: دیوانگی، خشم، بیناب طیف نما: بیناب نما، بردنما	طمع داشتن: چشم داشتن، آزورزیدن طمع کردن: آزمندی کردن، آز ورزیدن طمعکار: آزین، آзор، آزمند طناب: کمند، ریسمان، رشتک، رسن طناز: نازکننده، دلربا طنبور: تنبور
طيف وسيعی از: گستره بزرگی از، گسترده بزرگی از، دامنه گسترده‌ای از طینت: والا، منش، سرشت طیور: ماکیان، پرندگان	طنز: شوخی، ریشخند، خنده دار، خنده آور طنین: پژواک
طهارت: پاکی (پھ)، شستن، پاکیزگی طهران: تهران طهماسب: تهماسب طوفا: گردگشتن طوبی: شادی، خوشی طور: سان، دام، جور گونه، تور طوری: گونه‌ای طوس: توس طوطی: توتی طوعاً: از میان جان طوفان: توفان، تندباد	





ظ

ظریفانه: با کاردانی

ظفر: فرازمندی، چیرگی، پیروزی

ظفرمند: پیروزمند

ظفرمندانه: پیروزمندانه

ظل: سایه (بـ)، پناه، آسودگی

ظلم: ستیز، ستم، زورگویی، زورگفتن، جور، جفا، بیداد

ظلمات: گمراهی، تاریکیها، تاریکی

ظلمانی: تیره، تاریک، تار

ظن: گمانه، گمان، پندار، اندیشه

ظن بردن: گمان بردن، دودل شدن، پنداشتن

ظنین: گمان‌گر (gumāngar)، بد گمان

ظهیر: نیمروزگاه، نیمروز، پُشت

ظهرانه: ناهار

ظهرنویسی: پشت نویسی، پُشت نویسی

ظهور: پیدایی (وـ)، نمود، نمایان، پیدایش، آشکاری

ظهور و بطون: پیدایی و نهفتگی

ظهیر: پشتیبان

ظالم: ستمگر، زورگو، جفاکار، بیدادگر

ظالمانه: ستمگرانه، زورگویانه، بیدادگرانه

ظاهر: هویدا، نمود، نمایان، نماد، نما، رویه، پیدا، پدیدار، آشکار

ظاهر ساختن: پرده برگرفتن (بـ)، نمایاندن، نمایان کردن

ظاهر سازی کردن: وانمود کردن

ظاهر شدن: پدیدار شدن

ظاهر و باطن: آشکار و نهان

ظاهر: همانا، گویا، چنین پیداست، به آشکاری، آنسان که پیداست

ظاهرآ: همانا، گویا، چنین پیداست، به آشکاری، آنسان که پیداست، آن سان که پیداست، این گونه که آشکار است

ظاهرین: بیمایه، برونگرا

ظاهرسازی: خودنمایی

ظاهري: رویه‌ای

ظرافت: نازکی، نازک سخنی، موشکافی، زیرکی، خوشابندی، خرد سنجی، تیزنگری

ظرف: دیگ، در، تشت، تابه، تابک، بارдан، آوند

ظرف اندازه گيري: پیمانه

ظرف آب: آبدان

ظرف آبخوری: جام آبخوری

ظرف آش: دوری، دورک

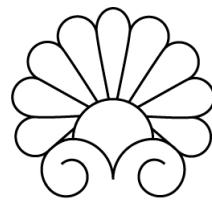
ظرف آشغال: شلته، شلته، خاکروبه دان، آخالدان

ظرف شرابخواری: ساغر، جام

ظرفیت: گنجایی (وـ)، گنجایش، گنجانه، گنج، خورنده

ظرف: نرم، مویین، لاغر، شکننده، زیبا، باریک





ع

عارضه: ناهنجاری، ناخوشی، رنجوری، رخداد، پیامد، بیماری

عارف: شناسا (**UNIVERSITATIS**)، شناسا، ژرف بین، دانا، خداشناس،

بینشمند

عاری از: بی

عاریت: وامی، سپنچ

عاریت خواستن: به وام خواستن

عاریت دادن: به وام دادن

عاریتی: کسانه

عازم: رهسپار، راهی

عازم شدن: روانه شدن، رهسپارشدن، رهسپار شدن

عاشق: واله، شیفتنه، شیدا، دوستار، دلشده، دلداده، دلباخته، پاکباز، بیدل

عاشق پیشه: واله، شیفتنه، شیدا پیشه، شیدا، دلشده، دلداده، دلباخته، پاکباز، بیدل

عاشق شدن: دل سپردن، دل باختن، پاک باختن

عاشقانه: مهرآمیز، شیفتگانه، شیداوار، سوریده وار، شورمندانه، دل سپارانه، دلدارانه

عاشقی: سوریدگی، دلدادگی

عاصری: نافرمان، شورشگر، سرکش، بستوه آمده، بستوه آمدن

عاطفه: مهروزی، مهربانی، مهر

عاطفی: نرمخو، مهروز، مهربان

عاطل: پوج، بیهوده، بیکار، افکار

عاطفیت: رستگاری، تندرستی، بهروزی

عاقبت: فرجام، سرانجام، پیامد

عاقبت الامر: سرانجام، پایان کار

عاقبت اندیش: دوراندیش، دور اندیش

عاقبت اندیشی: دور اندیشی

عاقبت بخیر: نیک فرجام

عاقبت به خیر: نیک گردانیدن، نیک فرجام، نیک انجام

عاقده: گره زن، پیوندگر، پیمانگدار

عاقل: خردمند (**MENS SAPIENS**)، هوشمند، زیرک، دانا، پخته، بخرد،

باخرد، اندیشمند

عاقلانه: هوشمندور، هوشمندانه، اندیشمندانه

عالم: گیتی، گردون، کیهان، سپهر گردون، دانشمند، جهان

عابد: پرستگار (**WORSHAMER**)، خداپرست، پرستنده

عابر: گذرکننده، رونده، رهگذر

عابر بانک: خودپرداز

عابر پیاده: پیاده

عابربانک: خودپرداز

عاج: دندان پیل، پیلسنه

عاجز: ناتوان، فرومانده، زبون، درمانده، بیچاره

عاجز شدن: به ستوه آمدن، فروماندن، درماندن

عاجزانه: زبونانه، با فروماندگی، با درماندگی، با بیچارگی

عاجزشدن: فروماندن، درمانده شدن، درماندن، بیچاره شدن،

به ستوه آمدن

عاجل: شتابنده، زودرس، پیشی جوی

عادت: منش، شیوه، سرشت، روش، خوی، خو گیری، خو

گرفتن، خو

عادت کردم: خو گرفتم

عادت کردن: مَرسِيدن (**MUSIDEN**), خوی گرفتن، خو گرفتن،

خو کردن

عادت کننده: خوی پذیر

عادت ماهانه: دوره زنانگی

عادل: دادور، دادگستر، دادگر

عادلانه: دادگرانه، داد منشانه

عادی: همیشگی، ساده، خو گرفته، پیش پافتاده، پیش پا

افتاده، بهنجار

عال: ننگ، شرم، آزم

عار داشتن: نهاد، ننگ دانستن، ننگ داشتن

عارض: رو، رخسار، رخ، چهره



عبداتگاه: مزگت (مسجد عربی شده مزگت است که از پارسی به عربی رفته)، نیایشگاه، پرستشگاه

ubarat: گزاره، فراز، سخن، چندوازه

ubarat boudan az: بر این پایه‌اند که، بر این پایه‌اند

ubarat pordazai: سخن پردازی، سخن

ubaratnd az: بر این پایه‌اند

ubaratd krdn: نیرنگ

ubith: گراف، پوج، بیهوده، بیمایه، بی‌ارزش

ubde: زر خردید، بنده، برده

ubret: پندآموزی، پند، آموزه، آموزش، اندرز

ubret Amoz: پند آموز

ubur: گذارش (vitārišن)، گذشتن، گذر کردن، گذر،
گذار، ردشدن

ubur krdn: گذشتن، گذر کردن، گذر، ردشدن

ubur o mro: شدآمد، رفت و آمد، آمد و شد

uburkrdh: برگذشته

uburgah: گذرگاه

ubous: ترشو، اخمو

ut nch: هنر، کار، ساختاری، پیشه

utab: سرزنش، سخن تند، خشم، تشر، پرخاش

utiq: کهنه، دیرینه، باستانی، باستان

utiqe: کهنه، پارینه، باستانی، باستانه، بالارزش

ugjb: شگفت (بھ)، منی، شگفتی، شگفت آور، شگفت

انگیز، شگرف، خودستایی، خودبینی

ugjba: شگفتا

ujz: ناتوانی، فروماندگی، ستوه، درماندگی، بیچارگی

ujgle: شتاب کردن، شتاب، چابکی، تیزی، تندی

ujgle krdn: شتافتن، شتاب کردن

ujgle kn: شتاب کن

ujgle knndh: شتابگر

ujgle knndh: شتابگر (öštäbgar)،

ujgm: گُنگ، کر و لال

ujguz: فرتوت، پیر

Ualm Afroz: گیتی افروز، جهان افروز

Ualm Bshrit: جهان هستی، جهان مردمی

Ualm Gvib: جهان نادیده

Ualm Mlkot: سپهرگردون، جهان دیگر

Ualmgir: جهانگیر

Uali: والا جایگاه، والا، شگرف، بلند پایه، بسیار خوب، برسو،
برجسته، برتر، بالنده، ارجمند

Uali Tرين: والا ترین، بهترین، برترین

Uali Jnab: والاگاه، بزرگوار

Uali Rtb: والاگهر، والا جایگاه، گرانمایه، بلند پایه

Uali Qdr: والاچاه، پر بها، پر ارزش

Uali Mqm: بلند پایه، ارجمند

Uali Nzad: والاگهر

Uali Nsp: والانژاد، والابتار

Uali Hmt: والامنش، بزرگوار

Ualiygnab: وام، والاگهر، گرانمایه، بزرگوار، ارجمند

Uam: همه، همگانی، همگان، مردم، جهانرو، توده

Uameda: دانسته، به دلخواه، آگاهانه

Uamed: دانسته، به دلخواه، آگاهانه

Uamedan: دیده و دانسته، آگاهانه، از روی آگاهی

Uامل: کنشگر (kunišgar)، گماشته، کننده، کارگزار،
کارگذار، کارکن، کاردار، پیشکار، انگیزه

Uame: همه، همگان، مردم، توده

Uami: همگانی، مردمی، تودگانی

Uamianeh: همگانی، مردمی، مردمانه، تودگانه

Uайд: سود، درآمد، بازدهی

Uaidi: سود، درآمد، بهره

Uaic: پیشگیر، بازدارنده

Uaileh: خانوار، خانواده

Uaileh Mn: خانوار مند، خانواده دار، پرفرزند

Uaileh: خانواده

Uaileh Mn: خانوار مند، پرفرزند

Uiba: بالاپوش

Uibadt: نیاییدن، نیایش، پرسش

Uibadt Krdn: نیایش کردن، ستودن، ستایش کردن



عدم پیشرفت: ناکامی، شکست	عجول: شتابگر (شتاَبْغَر)، ناشکیبا، شتابزده، بی‌شکیب
عدم تحرک: ناروانی	عجلانه: شتابزده، شتابان، سراسیمه، با شتابزدگی
عدم حضور: نبود	عجب: شگفت آور، شگفت انگیز، شگفت، شگرف
عدم سکون: بی‌آرامی (جهش)	عجبی الخلقه: شگفت آفریده
عدم ضرورت: نبایستگی	عجین: درهم شده، آمیخته، آغشته
عدم ظهر: ناپیدایی (جهش)	داد: شمار
عدم کیفیت: بی‌چگونگی (جهش)	داد محدودی: شمار اندکی
عدم موقوفیت: ناکسان، ناکامیابی، ناکامی	عدالت: درستی، دادوری، دادگستری، دادگری، دادگرانه، داد، برابری
عدم واقعیت: ناراستی، نادرستی	عدالت اجتماعی: یکسانگری، همسانی، برابری
عدم وجود: نیستی، نبود، نابودی	عدالت پیشه: دادمند، دادپیشه
عدن: بهشت	عدالتخانه: دادگستری
عده: گروه، دسته، جرگه	عادوت: کینه توژی، کین، ستیزه جویی، دشمنی
عده‌ای: شماری، چندی، چند تن	عدد: شمار (شماره)، شماره، تا
عدهای: گروهی، شماری، دسته‌ای، تنی چند	عددنویسی: شماره نویسی
عدو: کینه‌ور، دشمن، بدخواه	عدس: دانشه (پیش)، وینوک، ونوك، دانیزه، دانجه
عدیده: فراوان، پرشمار، بسیار	عدسی: مژوک، مژوک، بُلُسیک
عذاب: شکنجه، رنج، آزار، آذار	عدسی دوربین: مژوک، بلسیک، بُلُسیک
عذاب الیم: شکنجه سخت، رنج جانگاه، آزار در دنک	عدسی محدب: مژوک کوژ
عذاب روح: شکنجه روان، آزار روان	عدسی مقعر: مژوک کاو
عذر: دست آویز، پوزش، بهانه	عدسیه: مژوک
عذر خواستن: پوزیدن، پوزش خواستن	عدل: نیم خروار، داوری، دادمندی، دادگری، داد
عذر می خواهم: درگذرید، پوزش می خواهم، ببخشید	عدل بندی: لنگه بندی، بسته بندی، بار بندی
عذرخواهی: پوزش خواستن، پوزش	عدلیه: دادگستری
عدل: برکناری	عدم: نیستی (جهش)، نیست شدن (جهش)، نابودن (جهش)، نبود، نابودی
عربه: گردونه، گردون، اربه	عدم احترام: بی‌ارجی
عراق: اراک	عدم ادارک: نایابندگی (جهش)،
عرب: تازیک، تازی	عدم استعداد: ناتوانی، بیکارگی، بی‌دانشی
عربده: فغان، فریاد، داد، جیغ	عدم اعتماد: ناباوری، بد‌گمانی
عربده جو: ستیزه جو، آشوبگر	عدم امکان: ناتوانی، ناشدنشی
عربی: زبان تازیان، زبان تازی، تازی	عدم آسایش: نیاسودگی
عرش: تخت، پنهان، آسمان، اورنگ، اریکه	
عرش اعلی: جایگاه خدا، تخت برین خدا	
عرشه: فراز کشتی	



عز: سوگواری، سوگ	عرضه: میدان، میان سرای، پهنه
عزاداری: سوگواری	عرض: پهنا (پ)، درازای، پیشکش، پهنا
عزب: یکه، تنها، بی‌همسر	عرض اندام: جلوه نمایی
عزت: ارجمند، ارج	عرض جغرافیایی: درازاک، پهنا گیتایی
عزت نفس: خود بزرگواری	عرض حال: دادخواست
عزل: بیکار کردن، برکناری، برکنار	عرض کردم: گفتم
عزل شدن: برکنار شدن	عرض کنم: بگویم
عزل کردن: کنار گذاشتن، برکنار کردن، برانداختن	عرضحال: دادنامه، دادخواست
عزلت: گوشه‌گیری	عرضه: هویدا، نمایش، نشان دادن، کاردانی، شایستگی، رونمایی، چیرگی، جربزه، پیشنهاد، پیشاورد
عزم: پایداری، پابرجایی، آهنگ	عرضه داشتن: جربزه داشتن
عزم جزم: استوار آهنگ	عرضه کرد: رونمایی کرد
عزم کردن: خواستن، آهنگ کردن	عرضه کردن: هویدا کردن، نمایاندن، پیشاورد کردن
عزوجل: بزرگوار	عرضه و تقاضا: داد و خواست
عزیز: نازین، مهربان، گرانمایه، گران، گرامی، دوست داشتنی، پر ارزش، بزرگ، با ارزش، ارجمند	عرعر: آرآر
عزم کرده: یکی یه دونه، لوس، دردانه، دردانه	عرف: فraigرفته، شناخته شده، شناخته، شناخت، روش همگانی، روال، پذیرفته
عزمیت: رهسپاری، راهی گشتن، براه افتادن	عرفان: یزدانشناسی
عزمیت کردن: رهسپار شدن	عرق: رگ، خُوی، ترتنی، باده، آبدانه
عسرت: مستمندی، درماندگی، تهیدستی، تنگنایی، تنگدستی	عرق ملی: شور میهن پرستی
عسکر: لشگر، لشکر، سپاه	عروج: برآمدن، بالایش، بالاروی
عسگر: لشگر، لشکر	عروس: بیوگان، اروس
عسکری: نزا	عروسک: اروسک
عسل: انگیین، انگبین	عروسوی: زناشویی، اروسی
عشاء: شامگاه	عروسوی کردن: بیوگانی کردن، اروسی کردن
عشاء: شامگاه	عروق: رگ‌ها
عشاق: دوستاران، دلشدگان، دلدادگان	عربان: برنه
عشر: یک دهم، ده یک	عربیض: گشاد، گسترده، پهناور، پهن، پهن
عشرت: کامرانی، خوشگذرانی	عربیض و طویل: ولنگ و واز، گسترده، گل و گشاد، پهناور، پت و پهن
عشره: ده	عربیضه: دادنامه، دادخواست
عشق: مهر ورزیدن، شیفتگی، شیدایی، دوست داشتن، دلدادگی، دلبردگی، دلباختگی، پاکبازی	عربیضه نگاری: نوشتن دادخواست‌نامه
عشق بازی: شیفتگی، شیدایی، دلدادگی، دلباختگی	عز: والای، فر، ارزش، ارجمندی، ارج
عشوه: ناز، کرشمه، بشک	عز و جل: گرانمایه، گرامی، ارجمند



عطش: تشنه شدن، تشنگی	عشوه گر: لوند، باناز، باکر شمه
عطف: بازگشتن، بازگشت	عشیره: دودمان، خانوار، تیره، تبار
عطف به ماسبق: برگشت به گذشته، بازگشت به گذشته	عصا: دستواره، چوب، چوبدستی، چوبدست، چوب
عطوفت: مهربانی، مهربانی، دوستی	عصاره: افسرده (بـ)، فشرده، شیره، شیرابه، چکیده
عطيه: شادمانه، دهش، پاداش، بخشش	عصاره گرفتن: شیره گرفتن، افسردن
عظمت: شکوه (شـکوهـه)، فر، شکوهی، شکوه، شکوه، بزرگی، بزرگواری، بزرگ منشی	عصب: سُمِشگر، پی
عظمی: کلان، سترگ، زیاد، تنومند، پهناور، پرشکوه، بیکران، بزرگ	عصبانی شدن: برآشفتنه
عظیم: والا، کلان، سترگ، زیاد، تنومند، پهناور، پرشکوه، بیکران، بزرگ	عصباتیت: خشم، برآشفتگی
عظيمیم الحثه: کلان پیکر، کلان، سترگ، زیاد، تنومند، تناور، پهناور، پرشکوه، بیکران	عصی: تندخویی، پرخشم، بدخوی
عظيمیمی: سترگی	عصر: شانگاه، شامگاه، زمانه، زمان، روزگار، دوره، پسین، پس از نیمروز، ایوار
عده: گره درونی	عصر باستان: زمانه باستان، دوره باستان
عفاف: شرم، تن فروشی، پرهیزکاری، پاکی، پاکدامنی، پارساپایی	عصر فن آوری: زمانه فن آوری
عفريت: غول، دیو، اهریمن	عصرانه: چاشت شامگاهی
عفو: گذشت (بـ)، چشم پوشی، بخشیدن، بخشدون، بخشش، بخشايش، آمرزش	عصر حجر: زمانه پارینه سنگی، پارینه سنگی
عفو بين المللي: بخشايش جهانی	عصیان: گردنکشی، سرکشی، سرپیچی
عفو كردن: چشم پوشی، بخشیدن، بخشدون، بخشايش، آمرزیدن	عضله: ماهیچه
عفو كننده: آمرزگار	عضو: هموند، هموند، هم پیمان، کاربر، اندام
عفونت: گندیدن، گندیدگی، گند، چرك کردن، چرك، پلشته، بدبو شدن	عضو بدن: پاره تن
عفيف: پرهیزکار، پاکدامن، پارسا	عضو شدن: هموند شدن، همپیوند شدن
عقاب: همای، شهباز، شاهین، باز، آگفت	عضو خانواده: خودی، خودمانی، از خود
عقاید: دیدگاهها، دید، برداشتها، باورها	عصوبیت: هموندی
عقب: دنبال، پی، پشت، پس	عطای: دهش، بخشش، بخشايش
عقب افتادن: دیر کردن، دیر کرد	عطای فرمودن: بخشدون
عقب انداختن: پس انداختن	عطای کردن: بخشدون
عقب بردن: پس کشیدن	عطایه: دهش، بخشش
عقب زدن: پس زدن	عطایر: داروگر، خوش بو فروش
	عطارد: تیر (بـ)، ستاره تیر، دبیرسپهر
	عطاكردن: بخشیدن، بخشايش، ارزانی داشتن
	عططر: خوشبویه، خوشبوی، بوی خوش
	عطسه: شنوشه (شـنـوسـهـ)، شنوسک، اتسه



عقب گرد: پسگرد	عقب ماندگی: واپس ماندگی
عقب ماندن: وamanدن، باز ماندن	عقب مانده: واپس مانده
عقب نشینی: واپس نشینی، پس رفتن	عقبی: روز واپسین، رستاخیز، جهان دیگر، پاداش کار، پاداش
عقد: گواه گیران، گره زدن، پیوند زناشویی، پیمان، بستن	عقد: گواه گیران، چاره جویی، چاره پذیر
عقد ازدواج: پیمان زناشویی	عقدمند: دوستدار، دلبسته
عقد غصیه: پیمان زناشویی	عقدمندی: دلبستگی
عقد نامه: پیمان نامه	علاقه: گرايش، دوست داشتن، دلبستگی
عقده: گره روانی، گره، کینه، کین، پیچیدگی	علاقه دارم: دلبستگی دارم
عقده حقارت: خود کوچک بینی، خود کم بینی	علاقه داشتن: دلبستگی داشتن
عقده روانی: گره روانی، سرکوفتگی، سرخوردگی	علاقه مند: مهروز، شیفتنه، دوستدار، دلبسته
عقدهای: کینه توژ	علاقه مند شدن: دل بستن
عقرب: کژدم، کژدم	علامت: نشانی، نشانه‌ها، نشانه، نشان، آرنگ
عقربه: شاهنگ، شاهنگ، پرک، پرک	علامت اختصاری: کوتاهواره
عقل: هوش، دانش، دانایی، خرد، خرد	علامت تشدید: نشانه سخت گویی، نشانه دوباره گویی
عقل عملی: خرد کارکن (چه)،	علامت گزاری: نشانه گزاری
عقل معاش: خرد زیست	علاوه: فزون، افزون، افزوده
عقل ناطق: خرد سخن‌گوی	علاوه بر: افزون بر آن، افزون بر
عقل نظری: خرد دانا (چه)،	علاوه بر این: افزون بر این
عقلانی: خردمندانه، بخردانه	علاوه براین: وانگهی، افزون براین
عقلانیت: خردمندی، خردمناری، خردگرایی، خردپسندی	علایق: گرايش‌ها، دوست داشته‌ها، دلبستگی‌ها
عقلی: هوشی، خردوارانه، روانی، ذهنی	علایم: نشانه‌ها
عقوبت: کیفر، سزا، پادافره، بادافره، بادآفراء	علائم راهنمایی و رانندگی: نشانه‌های راهنمایی و رانندگی
عقیده: گمان، رای، دیدگاه، خواسته، باور، اندیشه	علائم نشانه‌ها
عقیق: رونوس	
عقیم: نازا، سترون	
عقیم کردن: نازا کردن، سترون کردن	
عقیمه: سترون (بـه)،	
عقاس: نگاره گر، فرتور گر، رخشگر، رخشگر	علت: چرایی (چه)، مایه، کمبود، شوند، شوند، دستاویز، چونی، بیماری، انگیزه
عقاسی: فرتورگری، فرتورخانه	علت و معلول: بن و بر، انگیزه و انگیخته
	علف: گیاه، سبزه
	علف چر: چراگاه
	علف خشک: کاه



علی الاصول: به روش بایسته، به روآل درست، به درستی، به بایستگی

علفزار: مرغزار، سبزه زار، چراغا

علل: شوندها، دستاویزها، چرایی‌ها، انگیزه‌ها

علی البدل: جایگزین، جانشین

علم: دانستگی (و^ح)، نشان، رایت، درفش، دانش، دانایی،

پرچم

علی الحساب: پیش ستان، پیش دریافت، پیش پرداخت

علی الخصوص: بويژه، به ويژه

علی السویه: یکسان

علم اعداد: دانش شمارش (و^ح)،

علم الابدان: تن شناسی، پزشکی

علم الاجتماع: دانش مردم شناسی

علم الاحصاء: آمارشناسی

علم الاحصاء: آمارشناسی

علم الاخلاق: دانش رفتاری

علم الافکار: فرزان

علم الاقوال: دانش سخن

علم النفس: روان شناسی

علم بدیع: دانش نوآوری

علم تشریح: تن شناسی

علم جغرافیا: گیتاشناسی

علم حقوق: داتشناسی

علم ریاضیات: دانش رایشگری

علم شریعت: کیش شناسی

علم فیزیک: گیتیگ، چیهر شناسی

علم نجوم: دانش ستاره شناسی

علم هیأت: ستاره شناسی

علماء: دانشمندان

علمی: دانشوارانه

علنا: هویدا، به روشنی، آشکارا

علنی: هویدا، پیدا، آشکارا، آشکار

علنی شد: آشکار شد

علو: والا، فر، بزرگواری، بالندگی، ارج

علو طبع: فرننهادی

علو همت: بزرگ منشی

علوم: دانش‌ها

علوم جدیده: دانش‌های نوین

علوم ذاتی: دانش زبرین

عليا: زبرین (پ^ه)، بالایین (پ^ه)، والا، فراسو، زبرین، دست بالا

على البدل: جانشین

عليحده: جداگانه، جدا

عليريم: به ناخواست، بااین همه، با آنکه، با اینکه، با این که

علیل: ناخوش، بیمار، از کارافتاده

عليه: واروی، روباروی، در برابر، بر

عليه او شوريدي: بر او شورید

عليهذا: بنابراین، از همین رو، از این رو

عمامه: دستار (پ^هه)،

عمارت: ساختمان، بنا

عمال: گماشتگان، کارگزاران

عمد: کامکی، دیده و دانسته، دانسته، خودکرد، آگاهانه،

از روی آگاهی

عمدا: دانسته، خودکرد، خودکامگی، آگاهانه

عمداً: دانسته، خودکرد، خودکامگی، آگاهانه، از دستی

عمدتا: بیشتر

عمدتاً: بیشتر

عمده: کلان، فراوان، بیشتر، بسیار، بزرگ

عمده ای: فراوانی، بسیاری

عمده فروش: کلان فروش، بنکدار

عمده‌ای: فراوانی، بسیاری

عمدى: دیده و دانسته، خود خواسته، آگاهانه، از روی آگاهی

عمر: کهن‌ه روزی، سال، زیوش، زندگی، زندگانی، دیره

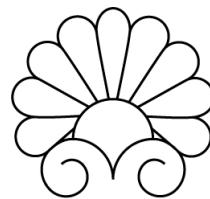
عمر ابد: زندگی جاودید



عن قریب: به زودی، به زودی	عمر طولانی: دیرزیوی، دیرجانی
عناد: لجبازی، ستیزه، ستیز، دشمنی	عمر کردن: سال داشتن، زیستن، زندگی کردن
عناد کردن: ستیزیدن	عمران: سازندگی، آبادی، آبادانی
عناد ورزیدن: ستیزیدن	عمق: ژرفی (پـ)، گودی، ژرفای، ژربنا، ته، بن
عناصر: پاره‌ها	عمق مطلب: ژرفای سخن
عناصر اربعه: چارگوهر	عمقی: زیربنایی
عنان: لگام، لجام، دهن، افسار	عمقیت: ژرفی (پـ)
عناوین: فنام‌ها، سرنویس‌ها، سربرگ‌ها، پاژنام‌ها	عمل: کنش، کردار، کار
عنایت: مهروزی، مهربانی، رویکرد، بزرگواری، آگاهی	عمل بد: کردار بد، کار بد، بدکرد
عنایت کردن: پرداختن به، پرداختن	عمل جراحی: گرینت
عنبر: شاهبوی، زغال اخته، انبر	عمل خوب: کردار نیکو، کردار خوب، کار خوب
عنتر: انتر	عمل صالح: کردار نیکو، کردار خوب، کار خوب
عند المطالبه: سرخواست، سرخواست	عمل ضرب: زدن
عندلیب: هزارستان، بلبل	عمل کردن: گرینت، بکار بستن
عنصر: مایه، ماده، مات، بن پاره، آخشیج	عمل نکردن: به کار نبستن
عنفوان: سرآغاز، آغاز	عمل و عکس العمل: کنش و واکنش
عنقا: سیمرغ	عملکرد: کارکردی، کارکرد
عن قریب: به زودی	عملکردی: کارکرد
عنقریب: به همین نزدیکی، به زودی، بزوی	عمله: کارگر
عنکبوت: تارتنک (پـ)، کارتنه، تارتنه، تاربافت	عملی: نارکوکی، شدنی، دژخوی، خوگرفته، خوگر
عنوان: سرنامه (پـ)، وَنَامه، فرَنَامه، فَرَنَام، سرنویس،	عملیات: کار بزرگ، کار
سرگفتار، سربرگ، سرآغاز، دیباچه، پیش گفتار، پاژنام، برنام	عمله: کاکی، خواهر پدر، توریا
عهد: پیمان (پـ)، نوید، سوگند، زمانه، زمان، روزگار	عمو: کاکو، کاکا، برادر پدر، اپدر
عهد دقيانوس: زمان کهن	عمود: راستا
عهد شکن: پیمان شکن	عمود شدن: راست ایستادن (پـ)
عهدنامه: پیمان نامه	عمودی: ستونی
عهدده: کار، پاسخگویی، پاسخگو بودن، بردوش، بر دوش	عموم: همه، همگان
عوارض: ناهنجاری‌ها، ناخوشی‌ها، رنجوری‌ها، رخدادها،	عموما: فراگیرانه
پیامدها، بیماری‌ها	عمومی: همه‌گیر، همگانی
عوارض گمرکی: باج مرزی	عمومیت: همگانی
عوارض مالیاتی: باج افزونی	عمیق: گود، ژرف
عوارض متفرقه: خرده باج	عمیقانه: ژرفانه، ازته دل
عواطف: مهربانی‌ها، مهربانی، مهر	عناب: شیلانه (پـ)،



عید: روزبه، جشن	عواقب: پیامدها
عید نوروز: جشن نوروز	عوام: مردمان، مردم
عیدتان مبارک: نوروزتان پیروز، جشن تان شاد باد	عوام فریب: مردم فریب
عیدی: شادیانه، روزبهانه	عوام فریبانه: مردم فریبانه
عیسوی: ترسایی	عوامفریبانه: مردم فریبانه
عیش: شادی، خوشی، خوشگذرانی	عوامل: کارداران، سازه‌های، دستاندرکاران
عیش و عشرت: سرمستی و شادی، خوشی و خوشگذرانی	عوايد: درآمدها
عیش و نوش: خوشگذرانی	عودت: پس فرستادن، برگشت، برگرداندن، بازگشت
عیلام: ایلام	عودت دادن: پس فرستادن، پس دادن، برگشت دادن، برگرداندن
عین: دیده، چشم	عور: لخت، تهی، بی‌جامه، برهنه
عینا: همانند، مانند	عورت: شرمگاه
عینک: چشمینه، چشمی، چشمک، چشم افzar، آینک، آینک	وض: ورت، گردیده، جایگزین، جاشین، جابه‌جا، جابجاکردن، جابجا، به جای
	وض شدن: دیگر شدن، دگرگون شده، جایگزین شده
	وض شدنی: جایگزین شدنی
	وض کردن: یوفانیدن، واگرداندن، جابجاکردن، جابجا کردن
	وض و بدل: جایگزین، جابجا، پایپای
	وضی: نادرست، دیوانه
	عيادت: دیدار، بیمار پرسی، بازدید
	عيار: سنجه، سنجش، جوانمرد، آزمون، ایغار
	عياش: کامجو، خوشگذران
	عيashi: کامجویی، خوشگذرانی
	عيال: همسر، زن و فرزند، زن
	عيالوار: پورمند (بـ)،
	عيالوار: فرزندمند، خانواده دار، پرفرزند
	عيان: هویدا، روشن، پیدا، آشکارا، آشکار
	عيب: لغزش، کمبود، بدی، آک
	عيب پوش: کاستی پوش، بدی پوش
	عيب جويي: نکوهش، خرد گيري
	عيب جويي کردن: نکوهیدن، خرد گرفتن
	عيب دار: کاستی دار، دارای کمبود، بد، آکمند
	عيب گيري: خرد گيري
	عيب جو: خرد گير (بـ)،



٤

غدار: نابکار، ستمکار، بدکار، بد نهاد، بد سرشت، بد غدر: نابکاری، فریب، دورویی، پیمان شکنی

غده: گره، دزپیه، توده، پیچیدگی

غذا: ناهار، ناشتایی، ناشتا، شام، خورشت، خورش، خوردنی، خوارک، چاشت

غذاء: خورش، خوردنی، خوارکی، خوارک

غذای: خورش، خوردنی، خوارکی، خوارک

غذای روزانه: روزی

غذای شب: شام

غذای صبح: ناشتایی، چاشت

غذایی: خوارکی، خوارک

غیر و غمزه: نازو کرشمه

غرامت: توان (بـخ)،

غرب: خوربران، باختر

غربال: نرم بیز، گربال، الک

غربال کردن: بیختن

غربالگری: بیزیدن، بیزش

غربت: ناشناختگی، دورشدن

غرس: نهال کاری، کاشتن

غرض: کینه، دشمنی، چشم داشت، بد اندیشه، آهنگ، اندیشه

غرض آلود: کینه توزانه، بد خواهانه

غرض ورز: کینه ورز، کامیش کار

غرض ورزی: بد اندیشه

غرفه: کلبه، تیمچه، بالا خانه

غرق: مردن در آب

غرقاب: گرداب، آب ژرف

غره: خودخواه، خودپسند

غروب: فروشنده، فروشد، فرو رفتن، شامگاه، ایوار

غروف: خودخواهی، خودپسندی، برتنی، بالیدن، باد، برخوبیشی

غورو انگیز: فراتب، شورانگیز

غورو جوانی: شورجوانی

غريب: ناشناخته، نا آشنا، دورافتاده، دور از، دور، پیگانه، بی، کس

غار: کنام، اشکفت
غارت: چپاول، تاراج
غارت زده: تاراجید
غارت کردن: کردن، تاراج کردن، تاراج
غارتگر: راهزن، چپاولگر، تاراجگر
غاصب: ستمگر، ربایشگر، دست یازنده
غاصبین: ستمگرها، ربایشگرها، دست یازنده‌ها
غافل: ناگاه، نابود، ناآگاه از آنکه، ناآگاه، فراموشکار
غافل از آنکه: ناآگاهی، ناآگاه از آنکه
غافلانه: ناآگاهانه، فراموشکارانه
غافلگیر: ناگه‌گیر
غالب: چیره شونده، چیره، توانا، بیشتر، برتر
غالب مردم: بیشتر مردم
غالبا: چه بسا، بیشتر، بسیار، بسی
غالباً: بیشتر
غامض: سخت، دشوار، پیچیده
غایب: نیست، نهان، نبود، نادیده، ناپیدا، ناپدید
غایت: فرجام، سرانجام، تا، پایان، اوج
غایله: غوغاء، شورش، آشوب
غایی: فرجام، سرانجام، پایانی، پایان
غائب: نیست، نهان، نبود، نادیده، ناپیدا، ناپدید، پنهان
غائله: غوغاء، شورش، آشوب
غبار: گرد و خاک، گرد، گرت
غبار آلود: گرد آلود، گرتی
غبطه: دریغ، آرزومند، افسوس
غبغب: زنخک
غبن: گول، گرنده، فریب، زیان



غلطیدن: غلتیدن	غريبه: ناشناس، ناآشنا، بيگانه
غلظت: سفتی، درشتی، پرمایه، پرمایگی، پرنگی	غريبى: ناآگاه، ناآشنايى
غلو: گزافه‌گوبي	غريدين: فرياد زدن، خروشيدن
غليان: جوش	غريزه: نهاد، سرشت، خوي
غليظ: ستير، چگال، پر مایه	غريزه طبيعى: زاد سرشتى
غم: موژه (بـ)، موژ (بـ)، غم، زاري، اندوهگين، اندوه	غريق: فرورفته
غمزه: کرشمeh (بـ)، ناز، بشك	غزال: آهوبره، آهو
غمگين: اندوهگين	غزل: سروده، چکامه، چامه، ترانه
غناء: پرمایگی	غزليات: سرودهها، چکامه‌ها، چامه‌ها، ترانه‌ها
غنی: سرمایه دار، توانگری، توانگر، پرمایه، پر بار، بنياز	غض: شستشو، شست و شو، پاک كردن، آباراش
غنی سازى: توانگر سازى	غض: مدهوشى، کينه، شيله پيله، سياه دلى، بيهوشى
غنيمت: دست برد، چاپideh، پروه	غضا: روکش، پوشش، پرده
غواص: گوهرچين، گوهرجوي، شناگر، آب باز	غضاء: روکش، پوشش، پرده
غور: درنگ، پژوهش، بررسى	غضب: زور ستاني، دستيابي، دست اندازى
غورباقه: وزغ، غوك	غضه: غم، اندوه
غوز: گوز، کوز	غضب: خشم، تند خويى، اندوه
غوط: پاغوش	غضب آلد: خشم آلد، برآشفته
غوطه ور: پاغوشيده	غضبناك: خشمناك، خشمگين
غول: ديو	غضروف: كرتون
غياب: نيسsti، نهست، نهان، نبودن، نبود، ناپديدى، پنهان، پشت سر	غفار: آمرزگار فراخآمرز، آمرزگار
غيابا: درنبود، درپنهان، دريشت سر	غفران: بخشايش، آمرزش
غييب: نهان، ناپيدا، ناپديد، پنهان	غفلت: ناآگاهى، فروگذاري، فراموشكارى، از ياد بردن
غييت: نهست، نبودن، نبود، ناتوان، ناپيدا، ناپديدى، ناپديد، سخن چينى، دشياراد، پنهان، بدگوبي	غفلتا: ناگهان، ناگاه، سرزده
غييگو: پيشگو	غفور: بخشائينده، بخشايشگر، آمرزگار
غييگوبي: پيشگوبي	غل: زنجير، بند
غير: نا، مگر، ديگرى، ديگران، ديگر، جز، جدا از	غلات: گندم، ذرت، دانه‌های خوراکى، دانه‌ها، جو و گندم، جو، برنج، ارزن
غير ارادى: ناخواسته	غلاف: نيام، روکش
غير انتفاعى: ناسودبر	غلام: سرسپرده، بند، برد
غير ايراني: بيگانه، اتيراني	غلبه: چيره شدن، چيرگى، پيروزمند
غير ذى عقل: بي خرد (عـ)، بي خرد	غلبه کردن: چيره شدن
غير ضروري: ناشایند، نابایسته، نابایست	غلط: نارستكى، ناراست، نادرست، غلت
	غلط انداز: گول زن
	غلط غلوت: سراسر نادرست
	غلطى: نادرست، نابجا



غیر دائم: ناپایدار، ناپایا، گذرا، زودگذر	غیر عادی: نابهنجار
غیررسمی: دوستانه	غیر قابل: نشدنی، ناشدنی، ناپذیر
غيرشهری: روستایی	غیر قابل اجر: انجام ناپذیر
غيرصمیمی: دورویی، دورنگی	غیر قابل ارجاع: برگشت ناپذیر
غيرضروري: ناشایند، نابایسته، نابایست	غیر قابل اشتعال: نشان
غيرطبيعي: ناسرشتی	غیر قابل انطباق: ناهمایند
غيرعادلنه: بی‌دادی، بی‌داد	غیر قابل انعطاف: نرینه، نرمش ناپذیر
غيرعادی: ناهنجار، نابهنجار	غیر قابل باور: باورنکردی
غيرفعال: بی‌کنش	غیر قابل بخشش: نابخشودنی
غيرفعال کردن: ازکار انداختن	غیر قابل بیان: ناگهان، ناگفتنتی
غيرقابل اجتناب: ناگزیر	غیر قابل تحمل: سرنشدنی، برنتافتنتی
غيرقابل اجرا: ناپذیرفتنتی، پیش نرفتنی، پیش، انجام ناپذیر	غیر قابل حل: ناگشودنی، چاره نشدنی
غيرقابل اعتماد: نااستوان، ناآستوان	غیر قابل درک: درنیافتنتی
غيرقابل انکار: رد نکردنی	غیر قابل دسترس: دست نیافتنتی
غيرقابل تحمل: جانکاه، توانفرسا	غیر قابل رویت: نادیدنی
غيرقابل تصور: ناپنداشته	غیر قابل عفو: نابسامان، نابخشودنی
غيرقابل حصول: دور از دسترس، دست نیافتنتی	غیر قابل فهم: درنیافتنتی
غيرقابل علاج: درمان ناپذیر، بی‌درمان	غیر قابل قسمت: بخش ناپذیر
غيرقابل فسخ: بی‌برگشت	غیر قابل کنترل: مهار گسیخته
غيرقابل قول: نشدنی، نپذیرفتنتی، ناپذیرفتنتی، باورنکردنی	غیر قابل معالجه: بی‌درمان
غيرقابل نفوذ: نشست ناپذیر	غیر قابل مقایسه: سنجش ناپذیر
غيرقابل وصف: ناگفتنتی	غیر قانونی: ناروا، بی‌دادی
غيرقابل وصول: ناگرفتنی	غیر کافی: نابسنده
غيرقانونی: ناروا، نارستکی	غیر گوهر: جزگوهر
غير كامل: نارسا	غیر لازم: ناشایند، نابایسته، نابایست
غير لازم: ناشایند، ناشاید، نابایسته، نابایست	غیر متناهی: بی‌پایان
غير مادي: مینوی	غیر مجاز: ناروا
غير متجانس: ناهمگون	غیر معمول: نابهنجار
غير متحرك: بی‌جنیش، بی‌جنبش، آجنبان	غیر ممکن: نشدنی، ناشدنی
غير مترقبه: ناگهانی، ناگهان، ناآگاهانه	غیر منظره: ناپاک
غير متصل: ناپیوسته، سوا، جدا ازهم	غیر مورد نیاز: ناشایند، نابایسته، نابایست
غير مجاز: ناروا، بی‌پروانه	غیر ناطق: ناگویا (گویا)،
غير محسوس: ناسهییدنی، ناسههییدنی	غیرراز: جزاین، به جز
غير محلول: وائزفتنی	غیر خالص: ناویزه، ناسره، آمیخته
غير مرعى: نادیدنی	غير دایم: ناپایدار، ناپایا، گذرا، زودگذر

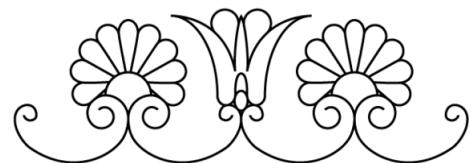


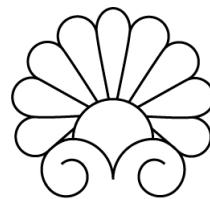
غیرمرفه: بینوا

غیرمستقیم: ناراسته

غیرممکن: نشدنی، ناشکیبا، ناشدنی

غیظ: خشم





ف

فاصله دار: دورازهم، جدا ازهم، ازهم جدا

فاصله گرفتن: دور شدن

فاصل: فرهیخته، فرزانه، فرجاد، دانشمند، دانا، بینشور

فاضلاب: گنداب رو، گنداب راهه، گنداب، چرکابه، پساب،

پارگین

فاضلانه: بینشمندانه، بخردانه، آگاهانه

فاعل: کنشورز (varz)، کنیشگر (kunišgar)

کننده (کن)، کارکن (کار)، کننده کار، کنا، کارگر، کار کننده،

پوینده، برکار، باشاننده، انجام دهنده

فاق: فائز

فاقد: نبود، ندار، گم کننده، بی بهره، بی، بدون

فاقد اعتبار: بی ارزش

فاکتور: برگ خرید (ف)، سازه، پرداخت نامه

فاکتور خرید: پرداخت نامه، برگ خرید

فاکس: دورنگار (ف)

فال: شگون، پیشگویی، پیش بینی، بخت

فال بین: کف بین، پیشگویی

فال بینی کردن: شگون دیدن

فال گیر: کف بین، پیشگویی

فالوده: پالوده

فامیل: دودمان، خویشاوندان، خانواده، بستگان

فامیلی: نام خانوادگی، خانوادگی

فانی: نماندنی، ناپاینده، ناپایدار، میرا، مردنی، زودگذر

فایده: هوده، سودبخش، سود، بهره، بازدهی

فایق آمدن: پیروز شدن

فایق شدن: پیروزشدن

فایل: پرونده

فائق: پیروزشدن

فائق آمدن: پیروز شدن

فائق شدن: پیروزشدن

فتان: دلربا، دل انگیز، آشوبگر

فابریک: کارخانه‌ای

فاتبعونی: بر پی من بایستید

فاتح: چیره، پیروزمند، پیروز

فاتحان: پیروزمندان

فاتحانه: کامکارانه، فرازمندانه، پیروزمندانه

فاجعه: نگون بختی، ناگوار، رویدادناگوار، رویداد ناگوار،

دشامد، بسیار ناگوار، بدبختی

فاحش: ناپسند، فراوان، زشت، بی اندازه، بسیار، آشکار

فاحشه: روسپی، خودفروش، تن فروش

فاخر: گرانمایه، پریها، ارزشمند

فارس: پارس

فارسی: پارسی

فارغ: رها، دست از کار کشیده، دست، آسوده، آزاد

فارغ البال: سبکبال، آسوده یاد، آسوده دل

فارغ التحصیل: دانش آموخته

فارغ شدن: زاییدن، رها شدن، آسودن

فار: گام، بخش

فاسد: هرزه، گندیده، تباه، پوسیده، پتیاره

فاسد الاخلاق: زشت خو، تبه خو، بد خو

فاسد شدن: پوسیدن

فاسدکردن: تباه کردن، تباه

فاسق: تردامن (ب)، گناهمند

فاش: هویدا، نمایان، پدیدار، آشکارا، آشکار

فاش کردن: روکردن، رسواکردن، آشکار کردن

فاصله: مسافت، سوایی، دوری، دور بودن، جدایی، بازه، اندازه

فاصله دادن: دور کردن، جدایی، بازگذاشت



فسخ: گسیختن	فرصت طلب: نان به نوخ روز خور، سود جو، بهره گیر
فسخ کردن: نابود کردن، برافکنندن، از میان بردن	فرض: گمان، پنداشت، بپندر، انگاشتن، انگاشت، انگاره، انگار
فسق: گناهکاری، بدکاری	فرض کرد: پنداشت
فسق و فجور: گناهکاری	فرض کردن: نهادن (بـ)، انگاشتن (بـ)، نهادن، گمان
فسقلی: کوچولو، ریزه	بردن، پنداشتن، انگاریدن، انگاردن
فسیل: سنگواره	فرضا: به گمان، به انگار، اگرچه، اگر
فسیل شناسی: دیرین شناسی	فرضی: گمانی، پندارین، پنداری، انگاری
فصاحت: شیوایی، سخنوری، سخندانی	فرضیه: انگاره
فصل: ورشیم (برای فصل سال)، موسم (برای فصل سال)، فرگرد (برای فصل کتاب)، واره، هنگامه، هنگام، هات، گستالت، دمان، جدایی، جدا ساختن، بازه، آوام	فرضیه بافی: گزاره پردازی
فصلی: هنگامی	فرط: فزوئی، بسیاری
فصیح: گشاده‌زبان (بـ)، گویا، شیوا، زبان آور، خوش سخن، پخته گفتار	فرع: کناری، کنار، شاخه، سود پول، دومی، دوم، بهره وام، بررسی
فضا: سپاش (spāš)، هوا، کیهان، فرامون، فراسو، فراسپهر، فراخه، سپاش، پیرامون، پهنه آسمان، اسپاش	فرعی: کناری، شاخه‌ای، برسو، بخشی
فضاحت: رسوایی، بی‌آبرویی، بدنامی	فرق: ناهمگنی، ناهمسویی، ناهمسانی، ناهمتایی، میان سر، میان، دوگانگی، دوری، جدایی، تارک، برفرویدی
فضانورده: هوانورد، کیهان‌نورد	فرق گذاشت: جداساختن
فضایل: نیکی‌ها، نیکویی‌ها، خوبی‌ها	فرقه: گروه، رسته، دسته، تیره
فضایی: فراسپهری	فرکانس: بسامد
فضل: فرهیختگی، فرجادی، دانش	فرم: گونه، ریخت، دیسه، پیکر گونه، برگ
فضل فروش: استادنما	فرم دادن: دیسیدن
فضلله: سرگین، بازمانده	فرم داشتن: دیسهمندی
فضول: کنجکاو	فرمول: سانیز، ساختاره، ریختار
فضولات: آخال	فرهنگ لغت: واژه نامه
فضولی: کنجکاوی	فرهیخته: پرهیخته
فضولی فضول: کنجکاوی، کنجکاو	فرید: یگانه، یکتا
فضیلت: فرزونی، دانایی، برتری	فریضه: فریزه، بایسته، بایستگی
فطرت: نهاد، منش، سرشت، خوی	فسا: پسا
فطري: نهادی، منشی	فساد: ویرانی، نابودی، تباہی، تباہ شدن، پوسیدگی، بزه کاری
فطیر: برسم	فساد اخلاقی: سیه کرداری، سیه روانی، تباہ کاری
فعال: کوشان، کوشان، کاری، گنشگر، پویا، پرکنش، پرکار	فساد کردن: تباہکاری
فعalan: گنشگران، پویندگان	فستیوال: جشنواره
	فسحت: فراخی (بـ)



فلات: جای بلند، پهنه	فعالیت: ناآرامی، کوشندگی، کوشش، کنشوری، کار و جنبش، کار، گُنشگری، جنبش، تکاپو، پرکاری
فلاح: کشاورز، بزرگر	
فلاحت: کشاورزی، برزیگری، برزگری	 فعل: کنش (۶۷)، کاروازه (در دستور زبان)، کنش، کردار، کار، فرمان، پویه
فلسفه: فلسفه دادان، فرزانگان	
فلاسک: دمابان	 فعل کمکی: یاربپویه
فلاكت: خواری، بیچارگی، بدبختی	 فعل و انفعال: کنش و واکنش، برهمکنش
فلاکس: دمابان	فعلا: هم اینک، این زمان، این دم، اکنون
فلان: بهمان	 فعله: کارگر، روزمزد
فلج: ناتوان، زمین گیر، تن بیمار، از کار افتاده	 فعلی: کنونی
فلذا: پس، بنابراین، از این روی	 فقدان: نیستی، نتوانستنی، نبودی، نبود، کمبود
فلز: گدازه، توپال	 فقر: نیازمندان، نداران، مستمندان، گدایان، تهیدستان، تهی
فلس: پول سیاه، پشیز	دستان، تنگ دستان، تنگ نوایان، بی چیزان
فلسفه: خردودستی (۷۰)، فرزان	 فقرات: مهره‌ها
فلسفی: فرزانی	 فقط: تنها، بس
فلشن: ناوک، چوبه، تیر، پیکان	 فقه: نیرنگ، دین شناسی
فلفل: پلپل	 فقید: شادروان، درگذشته
فلق: سپیده دم	
فلک: سپهر، آسمان	 فقیر: تنگ دست (۷۱)، نیازمند، ندار، مستمند، گدا، تهیدست، تنگ‌مایه، بی‌نوا، بی‌چیز
فلک الافلاک: سپهربرین	 فقیه: دین شناس، خداشناس، آیین شناس
فمینیسم: زن گرایی	 فک: جانه، آرواره
فن: هنر، ملخ، شِگرد، شِگرد، ساخت و کار، ساخت آوری، ساخت، روش، پنکه، پره	 فکاهی: شوختی آمیز، خنده‌دار، خنده‌آور، با مزه
فن آوری: ساخت و کار، ساخت آوری	 فکر: سگالش، باور، اندیشه
فنا: نیستی، نابودی	 فکر بد: اندیشه بد
فنا ناپذیر: جاودیدان، پایینده، پایدار	 فکر بکر: اندیشه نو
فنا ناپذیری: جاودانی، بی‌مرگی، أمردادی	
فناه: نیستی، نابودی، نابود کردن	 فکر کردن: اندیشیدن، اندیشه کردن
فناپذیر: فرساوند (۷۲)، نیست شونده، نیست	 فکرخوب: وهومن، اندیشه نیک
شو، مردزی	 فکری: پنداری، انگاری، اندیشه‌ای
فناشیک: دین نموداری	
فنجان: جام، پنگان	 فکس: دورنگار (۷۳)،
فندق: فوندیک، فندک، پندک	 فکسنسی: چرند، چرت، بیهوده، بیخود
فنون: فندها	 فکور: دانشمند، دانا، اندیشمند
فنی: هنرمندانه	



فوقانی: زبرین (۶۰)، فراسر، بالایی	فهرست: پهرست
فولاد: پولاد	فهلوی: پهلوی
فولدر: پوشه	فهلویات: پهلوی‌ها
فولکور: فرهنگ مردم (۷۰)،	فهمند: هوش، نیوندی، دریافت، دریافت پی بردن، دریافت، دریابش، دانایی
فولکوریک: مردمی (۷۰)،	فهمیدن: شناساندن، آگاه کردن
فون: پس زمینه	فهمیدم: دریافتم پی بردم، درک کردم
فونت: کلک، رایاوات، دبیره	فهمیدن: سر درآوردن، دریافتن، دانستن، به جای آوردن
فویل: برگ	فهمیده: دریافته
فی: بها، ارزش	فهیم: دانا، تیزهوش، با هوش
فی البدیه: زود، بیدرنگ	فواره: جوشان، جهنده، آب فشن
فی الفور: هماند، فرز، زود، دردم، در زمان، در دم، تند، بیدرنگ، با شتاب	فوت: نابودی، مرگ، درگذشته، درگذشت، از دست دادن
فی المثل: مانند، برای نمونه	فوت شدن: مردن، دیده فرو بستن، درگذشتن، جان سپردن
فی المجلس: همانجا، در جا	فوت کردن: مردن، دیده فرو بستن، درگذشتن، جان سپردن، از دست رفتن
فی الواقع: به راستی	فوت وقت: درنگ
فی امان الله: در پناه خدا	فوتر: پسایند
فی بیو گرا: زندگینامه	فوج: گروه، رسته، دسته، جرگه
فی مابین: درمیان	فور: در زمان
فی نفسه: به خودی خود	فورا: هماند، زود، دردم، بی درنگ
فیاض: دهشمند، جوانمرد، بخشندۀ	فوراً: هماند، زود، دردم، بی درنگ
فیالمثل: مانند، برای نمونه	فوران: جوشیدن، جهش
فیبر: راک	فوران کردن: جهیدن
فیروز: پیروز	فوری: بی درنگ
فیروزه: پیروزه	فوق: یادشده، فراز، فرا، زبر، بلا، برتر، بالای سر، بالا
فیزیک: گیتیک	فوق الذکر: یادشده، یاد شده، زبر یاد، پیش گفته شده، از پیش گفته شده
فیزیوتراپی: جنبش درمانی	فوق العاده: والا، فرا، شگفت انگیز، شگرف، بی اندازه، بسیار بالا، بسیار، برجسته
فیزیوتراپیست: جنبش درمان گر	فوق برنامه: فرابرограм
فیش: برگ	فوق تخصص: فراستاد
فیض: سود، بهره	فوق تصور: فرا باور، دور از پندار، بالاتر از باور
فیض بردن: سود جستن، بهره مند شدن	فوق الذکر: زبریاد
فیض رساندن: سود رساندن، بهره ور کردن، بهره رساندن	فوقالذکر: پیش گفته
فیکس: ایستا	
فیگور: بشک	



فیل: پیل

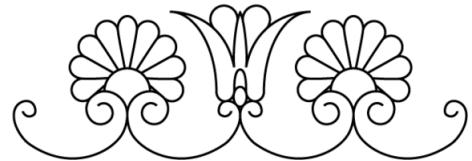
فیلتر: پالایه (فُلَه)، پالایه

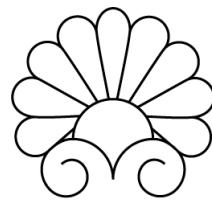
فیلتر کردن: پالایه کردن

فیلسوف: فرزانه

فیلم: رُخشاره، رُخشاره

فیلم بردار: رُخشارگیر





ق

- قابل انحلال:** بر چیدنی
- قابل انحنا:** خم پذیر
- قابل انحناء:** خم پذیر
- قابل انطباق:** همایند
- قابل انعطاف:** خم پذیر، خم پذیر
- قابل انعقاد:** پیوند پذیر، بربستنی
- قابل انعکاس:** واگشتنی
- قابل انقباض:** فشردنی، ترنجیدنی
- قابل انکسار:** شکن پذیر
- قابل به عرض:** گفتنی
- قابل بودن:** شایسته بودن، سزاوار بودن
- قابل پسند:** پسندیدنی
- قابل پیرایش:** پیراییدنی
- قابل پیش بینی:** پیش بینی کردنی، پیش بینی شدنی
- قابل تادیه:** پرداختنی، باز دادنی
- قابل تامل:** درنگ کردنی
- قابل تاویل:** نابش پذیر
- قابل تبدیل:** دگرگونی پذیر
- قابل تجربه:** آزمودنی، آزمایش پذیر
- قابل تجزیه:** تکه تکه شدنی
- قابل تحسین:** ستودنی
- قابل تحلیل:** وارفتنی
- قابل تردید:** گمان پذیر
- قابل تصعید:** دودشدنی، بالا رفتنی
- قابل تعلیم:** آموزش پذیر
- قابل تغییر:** دگرگشتنی، دگرشدنی
- قابل تفویض:** سپردنی
- قابل تقدیر:** ستایشی (stāyišnīk)، پُر
- قابل تقسیم:** بخش شدنی
- قابل تمسخر:** دست انداختنی، خندیدنی
- قابل تمیز:** فرجام پذیر، بازشناختنی
- قابل توجه:** دیدنی، در خور نگرش، چشمگیر، تماشایی
- قابل حل:** برگشودنی
- قابل حیات:** ماندنی، زی پذیر
- قابل خوردن:** خوردنی، خوارکی
- قابل:** دورک، چهارچوب، چارچوب، چاربر
- قابل عکس:** فرأویز
- قابل عینک:** دورک
- قابل:** پذیرنده (پُر)، پذیرا (پُر)، شدنی، شایسته، سزاوار، روا، درخور، در خور، دارای، بودن، برابر، بایسته، ارزش دار، ارزش
- قابل را نداشت:** سزاوار نبودن
- قابل اتساع:** گسترش پذیر، گستردنی، کشسان
- قابل اجراء:** پیش بردنی، انجام پذیر
- قابل احتراق:** سوزا
- قابل ارتجاج:** کشسان، کشان
- قابل استیناف:** پژوهش پذیر
- قابل اشتعال:** افروختنی
- قابل اطمینان:** شایان باور، باورپذیر
- قابل اعتراض:** خرده پذیر
- قابل اعتماد:** باور پذیر، استوان
- قابل اغماص:** گذشت پذیر، چشم پوشیدنی، بخشش پذیر
- قابل امتداد:** کشش پذیر
- قابل امتزاج:** آمیختنی
- قابل انبساط:** گسترش پذیر، گسترده پذیر، گستردنی، فراخ پذیر
- قابل انتخاب:** برگزیدنی
- قابل انتشار:** پخش کردنی
- قابل انتقاد:** نکوهیدنی، بررسی پذیر
- قابل انتقال:** واگذاشتندی
- قابل انجام:** شدنی



قابل درک:	دريافتني
قابل دسترس:	دست يافتني
قابل ذكر:	گفتني، شایان يادآوري
قابل ذكر است:	گفتني است
قابل ذوب:	گدازش پذير، گداختني
قابل رجوع:	بازگشت دادني
قابل روبيت:	بيناک
قابل زرع:	كشت پذير
قابل ستايش:	ستودني
قابل سرزنش:	سرزنش کردنی
قابل شرب:	آشاميدني
قابل شما را ندارد:	سزاوارتان نيست
قابل عرض:	گفتني
قابل فرجام:	فرجام پذير
قابل فرض:	انگاشتني
قابل فسخ:	گسستني، گسست پذير
قابل فهم:	دريافتني
قابل فيض:	بهره پذير
قابل قبول:	پذيرفتني، باورکردنی
قابل قسمت:	بخش پذير
قابل قياس:	سنجدني، سنجش پذير
قابل كنترل:	مهارشدنی
قابل مطالعه:	خواندنی
قابل مطالعه نيست:	خواندنی نيست
قابل مقاييسه:	سنجدشدنی
قابل مهار:	مهارشدنی
قابل ملمه:	كماجдан، ديگ خوراکپزي، ديگ، تابه، تابك، تابك
قابلله:	ماما، زايمانگر
قابليت:	پذيرايي (وھ)، شايستگي، سزاواري، تواناني
قابليت حرکت:	جنبيش پذير
قابليت داشتن:	شايستگي داشتن، سزاواربودن
قابليت قسمت:	بخش پذيرى
قاپزدن:	کف زني، ربودن
قاپيو:	دوازه
قاتق:	ماست، خورش
قاعده:	شيوه (بھ)، هنجار، فرديد، روند، روش کار، روش،
دستور، پايه، بنية، آيین	
فاف:	كاف
قافله:	كاروان، رهنوردان
قافله زن:	راهنز
قافله سالار:	كاروان سalar، کاروان دار



قبا: کپاه، جامه، توزی	قافیه: همآوا، رج، پساوند سروده، پساوند
قباء: کپاه، جامه	قافیه را باختن: خود را لو دادن
قباحت: زشتی، بی‌شرمی، بی‌آزمی	قال: گفتن
قبال: برابر	قال گذاشتن: چشم به راه گذاشتن
قباله: پیوندنامه، بنچاک، بنچاغ	قالب: چارچوب، تن، پیکر
قبایل: دودمان‌ها، تیره‌های، تیره‌ها	قالب تهی کردن: مردن، جان سپردن
قبائل: تیره‌ها	قالب ریزی: کالب ریزی
قبح: زشتی، رسوایی، بدی	قالب زدن: کالب سازی
قبیر: مزار، گور، آرامگاه	قالب کردن: چپاندن، انداختن
قبراق: گوبراک، چابک	قالپاق: کلاهک، زیورچرخ، خودک چرخ
قبرستان: گورستان	قالتاق: پشت هم انداز
قبض: رسید، دریافت نامه، پرداخت نامه، برگه فروش، برگ	قالی: فرش، فرش، بوب، بوب
قبض انبار: رسید انبار	قالیچه: بوبک، بوبک
قبض روح: میراندن	قامت: اندام
قبض روح شدن: جان سپردن، جان باختن	قاموس: واژه نامه، فرهنگ، روش، باور، اندیشه
قبل: پیشینه، پیشین، پیش	قانع: سازگار، خشنود، خرسند، اندک خواه
قبل از: فراتر از، پیش تر از، پیش از	قانون: یاسه، کانون، فرسار، فردید، روش، دستور، دادیک، دادستان، داد، دات، آیین، آسا
قبل‌ا: پیشتر، پیشاپیش، پیش از این، از پیش	قانون دان: داتکدان، آسا دان
قبله: نمازوی، پرستش سو	قانون شکن: آساسکن
قبلی: پیشین، پیشاپیش، پیش پیش	قانونا: دادگرانه، آیینی
قبور: مزارها، گورها، آرامگاهها	قانونگذار: آیین گذار
قبول: پذیرایی (۱۷۰)، پذیرفته شده، پذیرفت، پذیرش، پذیرایی، پذیرا، باور	قانونی: دادگرانه، آسایی
قبول دار: پذیرا	قایق: ناوچه، کلک، کشتی، کرجی، بلم، بلم
قبول شدن: پذیرفته شدن	قابل: دربرگیرنده، دارنده، دارا
قبول کرد: پذیرفت	قایم: نهان، پنهان، ایستاده
قبول کردن: تن در دادن، پذیرفت، به گردن گرفتن، بگردن	قایم الزاویه: راست گوشه
گرفتن	قایم به ذات: خود استوار
قبول می‌کن: می‌پذیر	قایم مقام: جانشین
قبول نکردن: نپذیرفت، سر باز زدن	قابل: دربرگیرنده، دارنده، دارا
قبولدار: پذیرا	قائمه: ایستاده (۱۷۱)، نهان، پنهان
قبول‌کننده: پذیرفتکار (۱۷۲)، پذیرا (۱۷۲)	قائم الزاویه: راست گوشه
قبیح: نکوهیده، ناپسند، رشت	قائم بالذات: خودپاینده، خودپایا
	قائم به ذات: خودپاینده، خودپایا، خود استوار
	قائم مقام: جانشین



قدرتی: کمی، اندکی، اندازه‌ای	قبیله: کاروان، دودمان، دسته، تیره، تبار
قدس: ورجاوندی، پاکی، پارسایی، اشویی	قیان: کپان
قدغن: نبود، نبایستی، نبایست	قتل: کشتن، کشتار، خونریزی
قدم: گام، پای، پا	قتل عام: همه کشی، کشتار همگانی، کشتار
قدم اول: نخستین گام، گام نخست	قتل عمد: خواه کشی
قدم برداشتن: گام برداشتن، راه رفتن	قتل غیرعمد: ناخواه کشی
قدم دوم: گام دوم	قتلگاه: کشتارگاه، خوتیریزگاه
قدم زدن: گام زدن	قطح: نایابی، کمیابی، خشکسالی
قدم مبارک: نیک گام	قطح سالی: خشک سالی
قدم نهادن: راه زدن (۶۵)	قطحی: نایابی، کمیابی، خشکسالی
قدما: گذشتگان، پیشینیان	قد: یک دنده، لجبار، درازا
قدمت: پایندگی (۶۶)، کهنگی، دیرینه، دیرینگی، پیشینه	قداست: پاکی، پاکدامنی، پارسایی
قدیم: گذشته، کهن، دیرین، دیربار، پیشین، باستان	قدح: ساتنگین (بـ)، سبو
قدیم الایام: روزگار پیشین، پیشترها، از دیر باز	قدحی: سبویی
قدیمی: کهن، کهن، دیرینه، دیرین، پارینه، باستانی	قدر: گونه، توانمند، توانایی، پرзор، اندازه چیزی، اندازه، ارزش، ارج
قدیمیان: گذشتگان، پیشینیان	قدر شناسی: ارجشناسی
قرار: هال، نهشت، نهش، شکیبایی، شکیب، دیدار، پیمان، آرامش، آرام	قدر عالی: والاچاه
قرار باشد: بر این باشد	قدر و قیمت: ارزشمندی
قرار بودن: آرام بودن	قدرت: تاوست (۶۷)، یارایی، نیرو، زور، توانایی، توان، تاب
قرار دادن: نهادن، نهیدن، گذاشتن	قدرت استنباط: تیز هوشی
قرار گرفت: نهاده شد	قدرت بالقوه: توان نهفته
قرار گرفتن: نهاده شدن، جا گرفتن، آسودن	قدرت داشتن: یارستن، بر تافتمن
قرار مجریت: دستور بزه رسی	قدرت طلب: فزون خواه، جاه پرست
قرار می داد: میان	قدرتمند: نیرومند، توانمند، توانا، پرتوان
قرار می داد: می نهاد	قدرتی: نیرویی
قرار تعقیب: دستور پیگرد	قدردان: سپاسدار
قرارداد: پیمان نامه، پیمان	قدردانی: گرامی داشت، سپاسگزاری، سپاسداری، سپاس
قرارداد بستن: پیمان بستن	داری، ارزش دانی
قراردادن: نهادن، نشاندن، گذاشتن	قدرشناس: سپاسگزار، سپاس گزارنده، ارزشناش
قرارگاه: جایگاه، پایگاه، آسایشگاه	قدرشناسی: سپاسگزاری
قرارملاقات: زمان دیدار	قدرومربته: پایه (بـ)،
قراضه: لَتُّپاره، فرسوده، شکسته	
قراؤل: نگهبان، دیدبان، پاسدار	



قربیب الوقوع: زود هنگام	قراین: همانندها، نمونه‌ها، نشانه‌ها
قریبا: بزودی	قرائت: خوانش، خواندن
قریحه: ویر، هوش، نهاد، اندريافت	قرائن: همانندها، نمونه‌ها، نشانه‌ها
قرین: یکسان، همانند، برابر	قربان: کربان (قربان عربی شده کربان است که از پارسی به عربی رفته)،
قرینه: همانندی، همال	قربانی: گربان
قریه: رستا، دهکده	قربانی کردن: سر بریدن
قراق: سپاهی	قربت: نزدیکی، خویشی
قرزل: سرخ	قرچک: گرچک
قرزل آلا: سرخ ماهی	قرشدن: فرورفتہ، غرشدن، گرشدن، آماسیده
قزن قفلی: دکمه چفتی	قرص: گردہ، گردک، گرد، استوار و راست
قزوین: گاسپین، گاسپیان، کاسپین	قرض: وام بی بهره، وام، بدھی، بدھکاری
قسawت: سیاه دلی، سنگدلی	قرض الحسنہ: وام خواهی، وام بی بهره
قسط: مانده، راست‌کاری، داده‌ی، داد، بازپرداخت	قرض دادن: وام دادن
قسط بندی: پرداخت بندی	قرض کردن: وام گیری، وام خواهی
قسطی: ماهانه، گاهانه، پسادست	قرض و قوله: وام و خرد و ام
قسم: مانند، گونه، سوگند، جور، جز، پاره، بخش	قرعه: پشک، بخت
قسمت: بهر (پ)، سرنوشت، پاره، برح، بخشش، بخش، بخت	قرعه کشی: بخت آزمایی
قسمت دوم: بخش دوم	قرعه کشیدن: پشک اندادختن
قسی القلب: سنگدل، سخت دل	قرق: بازداری
قشر: لایه، گروه، رویه، پوشش، پوسته	قرقروت: دوغاب خشک
قشری: واپسگرا، نادان، تهی مغز	قرمز: سرخ، سُرخ
قشلاق: گرم‌سیر، گرم‌سار، زمستانگاه	قرمساق: هرزه، بدکاره
قشنگ: زیبا، خوشگل	قرمه سبزی: خورش سبزی
قشون: سپاه، ارتش	قرن: سده، سد سال
قصاب: گوشتگر، گوشت فروش	قرنیز: رخام
قصابخانه: کشتارگاه	قرنیه: تخم چشم
قصابی: گوشتگری	قره قروت: سوچو، ترف
قصاص: کیفر، سزا، خون به خون، تاوان، پادافره	قرون: سده‌های، سدها
قصاید: سرودها، چکامه‌ها، چامه‌ها	قرون معاصر: سده‌های نزدیک
قصبه: شهرک، دهکده، دهستان	قرون وسطا: سده‌های میانی
قصد: گرایش (پـ)، گرای، خواست، آهنگ، انگیزه، اندیشه	قرون وسطایی: میانگی، میانسدهای، میان سدهای
قصد داشتن: برآن بودن که، آهنگ را داشتن	قرون وسطی: سده‌های میانی
قصد دارند: برآند	قریب: نزدیک به، نزدیک، خویشاوند، خویش، خارجی، بیگانه، اجنبی



قطعه‌ای: هر آینه، بی‌گمان	قصد داشتن: خواستن، برآن شدن، برآن بودن، آهنگ کردن
قطعنامه: پیمان نامه	قصد کردن: دریازیدن (بـ)، گراییدن (بـ)، گرایستان
قطعه: گزیده، تکه، تکه، پاره، بریده، برش، بخش	(بـ)، یازیدن، یازش، دریازیدن، آهنگ آن کردن
قطعه ساز: تکه ساز	قصد کننده: یازنده
قطعه قطعه: تکه تکه، پاره پاره	قصر: کوشک، کاخ
قطعی: سد در سد (سد واژه‌ای پارسی است که به نادرستی صد نوشته شده؛ نگا سده)، پایانی، بی‌چون و چرا، بی‌برو برگرد	قصرشیرین: کاخ شیرین
قعر: ژرف، ژرف، ته، بن	قصه: ماجرا، سرگذشت، داستان، افسانه
قفه: کام، دنبال، پشت سر، پس گردن، پس سر	قصه گو: داستانسرا
قفس: کابوک، زندان، جای تنگ	قصور: کوتاهی، فروگذاری، سستی
قفسه: گنجه، دولاب	قصیده: سروده، چکامه، چامه
قفسه سینه: جناغ سینه	قضا: داوری کردن، بجای آوردن
قفل: کلیدانه (بـ)، کلیدان (بـ)، گره، کوپله، کلون، کلان، کلان، چیلان، بند	قضا و قدر: سرنوشت، پیشامد، بخت
قفل ساز: چیلانگر	قضاء: داوری کردن، بجای آوردن
ققنس: آتش‌افروز (بـ)	قضات: داوران، دادگران
قل خوردن: غلتیدن، غلت خوردن	قضاؤت: داوری، دادوری، دادستانی کردن
قلاب: کجک، چنگک، چفت	قضاؤت کردن: داوری کردن، داورزیدن
قلاب سنگ: کلماسنگ، فلاخن	قضاؤت کننده: داور
قلاده: یوغ، گیش، زنجیر، بند	قضایا: رویدادها، رخدادها، داستان‌ها
قلاء: درزها	قضایی: دادگستری، دادرسی
قلب: گش، دل	قضاییه: دادگستری
قلب مصنوعی: دلواره	قضائیه: دادگستری
قلبا: از ته دل	قضیه: مساله، گزاره، دستور، داستان، پیامد، پرونده، برآمد
قلباً: از ته دل	قطار: کتار، ردیف، رد، ترَن، پشت سر هم، آهن نورد
قلت: کمی، کمبود، کم شدن، کم بودن، اندکی	قطاع: بربادن، برش
قلچماق: گردن کلفت، زورگو	قطاع الطریق: راهزنان، راهزن
قلدر: گردن کلفت، زورگو، خودسر	قطب: نشین، نشیم، میخ، پیر
قلع: نابودی، سرنگونی، برکنندن، ارزیز	قطب نما: سونما، راستا نما
قلع و قمع: کشت و کشتار، ریشه کنی، براندازی	قطر: کلفتی، کرانه، ستری، ستر
قلعه: کلات (قلعه تازی شده کلات است که از پارسی به تازی راهیافته)، دز، درپشت، درپُشت، دز، بارو	قطره: چکیده، چکه، چکه
قلعه نظامی: دز ارتشی، پادگان	قطره چکان: چکه چکان، چکانه، چکاننده
	قطع: گسستن، جداکردن، بربادن، برش
	قطع درختان: بربادن درختان
	قطع کردن: گسلاندن، رهاکردن، بربادن
	قطععا: بی‌گمان



واره،	قلق: شیوه، خوی
	قلقل: غلغل
قنوات: کاریزها	قللاشی: میخوارگی
قه و ثی: گروی، گروگان	قلم: هخام، کلک، کالا، خودنویس، خودکار، خامه
قه: ناشستی، کین، سختی، رویگردن، درشتی، خشمگینی، خشم، پرخاش	قلماسنگ: کلاسنگ، فلاخن
قهرا آمیز: سخت رویانه، درشتانه، درشت رویانه، خشونت آمیز، خشمگینانه، پرخاشگرانه	قلمرو: گسترده، فرمانرو
قهرا: به زور	قلمه: نهالچه، نهال، شاخچه
قهراً: به زور	قلنبه: ورآمده، کلنبه، گلنله، برجسته
قهکردن: روی برگرداندن، دل گران داشتن، برآشتنگی	قلندر: ولنگار، کلندر
قههمان: کهرمان، کهرمان، پهلوان	قله: نوک، نک، چیکات، چگات، چکاد، چکات، برشنا
قهقرا: واپسگرا، فرود، فروآمدن، پسگردی، پسرو، پایین، افت	قلوب: دلها
قهقراپی: فرودی، افتکننده، افتکنان	قلوه: کلوه
قهوه: کهوه، بنک	قلیان: نارگیله
قو: غو	قلیل: ناچیز، کم، اندک شمار، اندک
قوّت: نیرو (۶۵)،	قلیه: بریانی
قوا: نیروها، تواناییها	قم: گومس، گم
قواء: نیروها، تواناییها	قامار: منگیا، منگ، منگ
قوام: پایداری، استواری	قماش: رخت، پارچه، بافت
قوام آمدن: گرفتن	قمر: ماهشید، ماه
قوام گرفتن کار: سامان گرفتن	قمر مصنوعی: ماهواره
قوانین: آساها	قمری: ماهی، ماهشیدی
قوای: نیروهای	قمقمه: غمغمه
قوت: نیرومندی، نیرو، خورش، خوراک، توان	قمه: شمشیر کوتاه، دشنه
قوت بدنه: نیروی تن	قنات: کهریز، کاریز
قوت دادن: به برگ داشتن (۶۶)،	قناری: بلبل زرد
قوت قلب: پردلی	قناعت: بسندگی
قوت گرفتن: نیرو گرفتن	قناعت کردن: بسنده کردن
قوچ: وران، غوج، راک	قند: کند (قند تازی شده گند است که از پارسی به تازی راهیافته)، غند، شیرینی، شکریسته
قریباغه: وزغ، غوک	قنداق: دسته تفنگ
قورت دادن: فروبردن	قندیل: کندیله (قندیل، همان تازی شده «کندیله» پارسی است که به چم شمعدان است و خود شمع هم در پارسی همان «کندیله» است. و واژه «کندل» انگلیسی (= شمع) یا «شاندولیه» فرانسوی (= شمعدان و یا "چاندرا" یا "شاندولیه") همانند است. و واژه «کندل» از ریشه‌اند)، چراغ سانسکریت (= روشنی ماه (با آن از یک ریشه‌اند)، چراغ
قری: غوری	
قوز: گوز	



قوزغوزک: برآمدگی	قیم: استوار (ستار، <i>stūr</i>)
قوس: کمانه (<i>بَهْ</i>)، کمان، کژواره	قیاس: وراندازی، هم سنجی، هم سجی، فرا سنجی، سنجش، برآورد، برابریابی
قوس و غرح: رنگین کمان	قیاس به نفس: با خود برابری، با خود
قوس و قزح: تیراژه (<i>بَهْ</i>)، رنگین کمان	قیاس کردن: سنجیدن، برآورد کردن، برابر کردن
قوش: باز شکاری	قیافه: ریخت، رو، رخساره، رخسار، رخ، چهره، چهر
قوطی: توبک، تبنگو	قیام: شوریدن، شورش، خیزش، خیرش
قول: گفته، گفتار، گفت، فرمایش، سخن، زبان، پیمان	قیام کردن: برخاستن، بر خاستن
قول دادن: سوگند خوردن، پیمان بستن	قیامت: هنگامه، روز واپسین، روز بازپسین، رستاخیز
قول گرفتن: پیمان گرفتن	قیامت کردن: هنگامه کردن
قول نامه: پیمان نامه	قیچی: کاز، دوکارد، بُرِشگر
قول و قرار: پیمان	قیچی سلمانی: موجینه
قوم: دودمان، خویش، خاندان، تیره، تبار	قید: سان واژه، بندوازه، بندوری، بند، بست
قومی: شهروندی	قید و بند: بند و زندان
قومیت: تبارمندی	قیر: گُرْث، گَجْشَف، زفت
قومیت گرایی: تبارگرایی	 EIFE: تگاو، بتو
قوه: نیروبخش، نیرو، توان	قیل: گفَّگو، گفتار
قوه اجراییه: نیروی کشورداری، نیروی فرمانروایی، دادکاری	قیل و قال: هیاهو، هنگامه، داد و فریاد، جیغ و داد
قوه اجرائیه: نیروی کشورداری، نیروی فرمانروایی، دادکاری	قیم: سرپرست، استور
قوه ادراک: نیروی دریافت	قیمت: نرخ، بها، اهمیت، ارزش، ارج
قوه جاذبه: نیروی کشش، نیروی، گرانش	قیمتی: پربهایا (<i>بَهْ</i> ، بهاور)، گرانمایه، گران بها،
قوه قضاییه: نیروی دادگستری، دیوان دادگستری، دادرسی	گران سنگ، پر بها، با ارزش، ارزنده
قوه قضائیه: نیروی دادگستری، دیوان دادگستری، دادرسی	قیمه: گوشت ریز، کوفته ریزه
قوه مخلیه: نیروی اندیشه و پندار	قیمه قیمه: ریز
قوه مقننه: نیست شدن، نیروی آینین گذاری، دیوان آینین گذاری	قیمه قیمه کردن: خورد کردن
قوه ممیزه: نیروی بازشناخت	قیمومت: سرپرستی
قوی: نیرومند (<i>بُهْ</i> ، زورمند (<i>بَهْ</i>)), نیرومند کردن، توانمند، توانا، پایدار	قیمومت داشتن: سرپرستی کردن
قوی پنجه: زورمند، توانمند	قیومیت: سرپرستی
قوه جاذبه: نیروی آهنگا	
قی: برگرداندن، بالا آوردن	



**کاریکاتور: خندک****کاسب:** فروشنده، سوداگر، پیشه ور**کاشف:** یابنده، بازیابنده، آشکارگر**کافر:** ناگرودیده، ناگرونده، ناخستو، ناباور، خدا نشناس،

بی‌دین، بی‌خدا، بجا نیاورنده

کافه: نوشگاه، قهوه خانه، چایخانه**کافی:** بسنده، بس، بایسته**کافی است:** بس است**کافی و واقی:** بایسته و شایسته**کاکایو:** خرمک**کاکائو:** خرمک**کالج:** آموزشگاه**کام طلب:** کامجو**کامپیوترا:** رایانه**کامل:** همه‌گیر، فرگشته، رسما، درست، پایان یافته، بی‌رخنه،

بی‌خرده، بُونده، آکنده، آرسنه، انجام یافته، اسپور

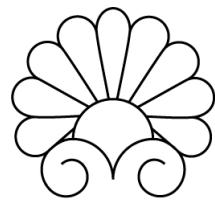
کامل کردن: فرجامانیدن**کاملا:** سراسر، بی‌گفتگو، بی‌چون و چرا، به درستی**کاملاً:** سد در سد (سد واژه‌ای پارسی است که به نادرستی

صد نوشته شده؛ نگا سده)، همگی، سرتاسر، سراسر، بی‌کم و

کاست، بی‌خرده، به راستی، به درستی

کامنت: دیدگاه**کامیون:** باری**کان لم یکن:** رها شده، دور ریخته، افکنده، افتاده**کاناپه:** نیمکت، دیوان، آسایه**کانال:** آبراهه، آبراه**کاندید:** نامزد**کاندیدا:** نامه بر، نامزد**کانون:** باشگاه، آتشدان**کاھل:** سست، تنبیل، تن پرور**کاھلی:** تنبیلی**کاور:** رویه، روکش، روپوش**کاینات:** سپهر، زمین و زمان، چرخ گردون، چرخ، جهان

هستی

**ک****کریه المنظر:** رشت**کاپاره:** میکده**کاپوس:** خفتک، بختک**کاپینت:** گنجه**کاپیتان:** هوانورد، خلبان**کاپیتن:** فرمانده، سروان**کاتاراکت:** آب‌مروارید (فُسَّ)**کاتالیزور:** کنشیار، کنش یار**کاتب:** نویسنده، نگارنده، دبیر**کاتوزی:** دین یار**کادر:** چهارچوب، چهارچوب**کادو:** پیشکش، ارمغان**کاذب:** کذب، دروغین، دروغگو، دروغپرداز، دروغ**کار و کاسبی:** کار و پیشه**کاراکتر:** نویسه**کارت:** برگی، برگه**کارت پستان:** پیک برگ**کارت تبریک:** شادباش برگ**کارت دعوت:** برگه فراخوانی**کارت عروسی:** جشن برگ**کارتابل:** نامه دان**کارچاق کن:** میانجی**کارخانجات:** کارخانه‌ها**کارد جراحی:** نیشتر، نشتر**کارلش:** مژه خودرو، مژه، مژخودرو**کاربیزماتیک:** فرهمند



کثرت: فزونی، فراوانی، سرشاری، بسیاری، انبوهی	کائنات: سپهر، زمین و زمان، چرخ گردون، چرخ، جهان
کثیر: گستردده، گزاف، فراوان، بسیار، بزرگ، انبوه	هستی
کثیر الانتشار: پرشمارگان	کبد: جگر
کثیرالاصلع: چندین پهلو، چند بر، بسیار بر	کبد مصنوعی: جگرواره
کثیرالانتشار: پر شمارگان، با چاپ گستردہ	کبر: خودنمایی، خودخواهی، خود بزرگ بینی، بزرگ
کثیرالزاویه: چند گوش	کبر سن: سالخوردگی، پیری
کثیرالوقوع: پررویداد، پرپیشامد	کبریا: والاپی، فر، شکوه، بزرگی
کثیف: ناپاکی، ناپاک، چگال، چرک آلود، آلوده	کبریت: گیرانه، گوگرد، آتشزنه
کثیف کردن: آلودن	کبیر: مهان، گرامی، بلند پایه، بزرگ
کج: کژ	کبیسه: بهیزک
کج خلق: کژخوی، بد خوی	کپسول: پوشینه
کج سلیقگی: کژپسندی	کپی: رونوشت (فُح۫)، روگرفت (فُح۫)، نگاره، روی نوشت، رونگاشت
کج طبع: کژسرشت، کژخوی، کژ نهاد	کپی پلی: روبردار
کد: شماره، راز، دسترنج	کت: کرته
کدر: لرد، گرفته، تیره، تار، اندوه	کتاب: نوشتہ، نوشتار، نسک، نامک، ماتیکان
کدورت: تیرگی (بِه۫)، رنجیدگی، رنجوری، دلگیری،	کتاب اندرز: پندنامک
دلتنگی، تیره شدن	کتاب جلد: پوشینه
کذاب: دروغگو، دروغپرداز	کتاب جنگ: کارنامک
کذایی: ساختگی، آنچنانی	کتاب حقوق: داستان نامک
کذائی: آنچنانی	کتاب دعا: نیایش نامه
کذب: دروغ	کتاب مقدس: نامه اشویک، مانسر
کرات: بارها	کتابت: نویسنده، نوشتمن، دبیری
کرامت: رادی، دهش، جوانمردی، بزرگی، بزرگواری،	کتابچه: دفترچه
بخشنده	کتابخانه: نسخه‌خانه
کراحت: ناپیدا، ناپسندی، زشتی، بیزاری	کتب: نسخه‌ها، ماتیکان‌ها
کرایه: ماهبها، گاهبها، سالبها، روزبها، پرداخت، بمزد	کتبی: نوشتاری
کرایه دادن: بمزد دادن	کتف: کت، شانه
کرایه کردن: بمزد گرفتن	کتک: کوبه، چوبدستی
کردن ساقط: برکنار کردن	کتگورایز: رده بندی، دسته بندی
کردن غربال: بیختن	کتگوری: رده، دسته
کرستال: بلور (فُح۫)،	کتل: کباب فرنگی
کرسی: چارپایه، تخت، اورنگ	کتمان: نهان کاری، رازپوشی، پنهان کردن
کرم: نرماک، سرشیر، رادی، دهش، خامه، جوانمردی،	کتیبه: نبشتہ، سنگنیشته
بخشش	کثافت: ناپاکی، پلیدی، آلودگی



کشورهای حوزه خلیج فارس: کشورهای گردآگرد خلیج فارس

کشیدن زحمت: کوشیدن

کشیک: نگهبانی

کشیک داد: پاسداری

کعبه: چارتاقی

کف: دست، پنجه

کفاره: کیفر، تاوان، پرداخت، پادافره، بازدهی

کفash: کفسنگر (کفش واژه ای پارسی است)، کفسدوز

کفashی: کفسنگری (کفش واژه ای پارسی است)،

کفاف: بسنده، بسنندگی، بس

کفالت: نمایندگی، سرپرستی، جانشینی

کفالت نامه: پایند نامه

کفايت: کارданی، شایستگی، بسنده، بسنندگی، برازنده

کفايت داشتن: شایستگی داشتن، بس بودن

کفايت کردن: کارساختن، بسیدن، بسنده کردن، بسنده

بودن، بسنندگی، برآمدن

کفايت می کند: بسنده می کند

کفايت می کند: بسنده می کند

کفر: ناباوری، خدا نشناسی، بی دینی، بی خدایی

کفران: ناسپاسی (۶۷)

کفران نعمت: ناسپاسی

کفرنعمت: نمک نشناسی، ناسپاسی

کفش: پاپوش

کفل: سرینک، ران

کفن: مرگ جامه، مرده پوش، جامه مرده

کفن و دفن: خاکسپاری

کفه: گرده، گرد، چاهک

کفیل: پایندان (۶۷)، سرپرست، جانشین

کک: زغال سنگ

کل: یکسره، همه، همگی، هماد، سراسر

کل دوستان: همه دوستان

کلا: یکسره، یکجا، همه، همگی، سراسر، رویهمرفته، رویهم

کلاً: یکسره، همه، همگی، سراسر، رویهمرفته

کرنش: فروتنی، سرفودآوردن

کره: گوین، گویال، گوی، گردنده، گردان

کره i: گوین، گردنده، گردان

کروی: گوییک، گویالی، گرد

کریدور: سرسرا، دلان

کریستال: بلوره (۷۷)

کریم: فراخدست (۶۷)، راد (۶۷)، جوانمرد (۶۷)

مهربان، راد، دهشگر، دلجو، دست و دل باز، بخشنده

کریه: زشت، بدربخت

کریه المنظر: زشت روی

کراز: سوزین، پی فشدگی

کسالت: ناخوشی، رنجوری، بیماری

کسالت داشتن: ناخوشی داشتن، ناخوش بودن

کسب: سوداگری، درآمد، پیشه وری، پیشه

کسب علم: دانش اندوزی

کسب و حرفة: کار و پیشه

کسب و کار: سوداگری

کسبة: سوداگران، پیله وران، پیشه وران

کسر: کم، کاهش، زیر، برداشت‌ها، برخه، برخ، بخش

کسر کردن: کم کردن، کاهیدن، کاستن

کسر کردن: کم کردن، کاهیدن، کاستن

کسره: زیرواگ، زیرنشان، زیر

کسری: خسرو پرویز، خسرو

کسل: ناتوان، رنجور، دلتنگ

کسوت: رخت، جامه، پوشش، پوشک

کسوف: گرفت (۶۷)، خورشیدگرفتگی، خورشید گرفتگی،

آفتتاب گرفتگی

کش و قوس: پیچ و تاب

کشاف: پرده گشاینده، آشکارکننده

کشف: یافته، یافتن، یابش، هویدا کردن، نویافته، نویابی،

پیداکردن، پیبرد، پی بردن، پی برد، آشکارساختن

کشف کردن: یافتن

کشیفات: یافته‌ها



کلیک: تلیک	کلاچ: چنگ
کلیمی: یهودی	کلاز: دوبینی، دوبین
کلینیسین: پزشک بالینی	کلاس: رسته، ردہ، دانشپایه، پایه، آموزگاه
کلینیک: درمانگاه (فُن)،	کلاسه: ردہ (فُن)،
کلینیکال: بالینی (فُن)، درمانگاهی	کلاسه‌بندی: ردہ‌بندی (فُن)،
کلینیکی: درمانگاهی (فُن)،	کلاسیک: دیرینه
کلیه: هام (hām پُر)، همه، همگی	کلام: گویش، گفته، گفتار، گفت، سخن
کم جرات: ترسو، بزدل	کلام الهی: وخش
کم جمعیت: کم بوم	کلام بلیغ: گفتار شیوا، سخن رسا
کم حرص: کم آز	کلام خدا: سخن خدا
کم حوصله: ناشکیبا، ناشکیب	کلام صریح: گفتار بی پرده
کم خرج: کم هزینه	کلام موزون: سروده
کم سؤال: کم پرس	کلامینت: رایانه خرد، رایانک، خرد رایانه
کم طاقت: کم تاب	کلب: سگ
کم ظرفیت: کم گنجایش، کم شکیب، خود گم کرده	کلروفیل: سبزینه (فُن)،
کم عمر: کم سال	کلمات: واکافت، واژه‌ها، واژگان
کم عمق: کم ژرفای	کلمات قصار: گرین گویه، سخنان رسا و شیوا
کم فرصت: کم زمان	کلمه: واژه
کم فضای: کم جا	کلمه تخصصی: دانشوازه
کم فهم: کم هوش	کلمه عبور: گذر واژه
کم قدر: کم ارج	کلمه عبور رمز: گذر واژه
کم محلی: کم مهری	کلمه علمی: دانشوازه
کم نظری: کم مانند، بی‌مانند	کلمه‌ی تخصصی: دانشوازه
کم و کیف: چونی و چندی، چند و چون، چگونگی	کلمه‌ی علمی: دانشوازه
کما: ژرفخواب	کلوب: باشگاه
کما فی السابق: همچون گذشته، همچون پیش، همچنان، مانند گذشته	کلوب: باشگاه
کما فی السابق: همچون گذشته، مانند گذشته	کلیات: مهینگان، دیوان
کماکان: همچنان، چنانکه بود، چنان که هست	کلیپ: نمایاندن، نماهنگ
کمال: والای، کهتری، فرهیختگی، فرگشتگی، فرازمندی، شایستگی، پایان یافتن، انجام یافتن	کلیپ تصویری: نماهنگ
کمال طلب: آرمانخواه	کلیت: همگی، فراگیری، بنیادین، بنیادوری
کمال طلبانه: آرمانگرایانه	کلیچه: گردماء
	کلید: بندگشا



کنسانتره: افسرده (فُض)،	کمال طلبی: آرمانگرایی
کنسرت: همنوازی	کمالات: شایستگی‌ها، شایستگی
کنسرسیوم: گرددھمایی	کماندو: تکاور
کنسرو: بایtar	کمپوت: خوشاب (فُض)،
کنسل: رها شده، دور ریخته، افکنده، افتاده	کمبین: پویش
کنسل کردن: رها کردن، دور ریختن، انداختن، افکندن	کمپین تبلیغاتی: پویش، برنامه آگهی
کنسول: رایزن، پیشانه	کمد: گنجه، اشکاف
کنفردراسیون: کشورگان	کمدى: شوخواره، خنده دار
کنفردریشن: کشورگان	کم عقلی: تهی‌ساری
کنفرانس: همايش (فُض)، گرددھمایی، سخنرانی	کمک: یاوری، یاری، پشتیبانی
کنکور: آزمون	کمک به یکدیگر: همیاری
کنگره: همايش (فُض)، همايش، انجمن	کمک دهنده: همیار، دستیار
کنه: سرشت، جم	کمک کار: یارکار، آییار
کنیز: برد	کمه حم: دادگاه
کنیه: نام خانوادگی	کموزیادی: کمایشی (فُض)،
کهولت: فرسودگی، فرتوتی، سالمندی، سالخوردگی، پیری	کمیت: چندی، اندازه
کوارتر: درکوهی، درکوهی	کمیت و کیفیت: چندی و چونی (فُض)، چند و چونی (فُض)،
کواکب: ستارگان	کمیته: گروه، کارگروه
کوپن: کالا برگ	کمیسیون: انجمن
کودتا: براندازی	کمین: گوش به زنگ، خود نهانیدن، پنهان شدن، پنهان،
کوران: باد	بزنگاه، بزنگاه
کورس: رویارویی، آورد	کن فیکون: زیر و زبر، زیر و رو، درهم ریخته
کوسن: ناز بالش، بالشتك	کن لم یکن: رها شده، دور ریخته، افکنده، افتاده
کوکب: ستاره، اختر	کنایه: گوشه زدن، سخن پهلودار
کوکب ثابت: ستاره برجا، ستاره برجا	کن tact: برخورد
کوکب سیار: ستاره روان، ستاره روان	کنترات: پیمان
کوکبه: شکوه	کنترل: وارسی، مهار، سرپرستی، رهبری، راهوری، در شمار
کولاک: گرد باد، کوهه، کوهاک، توفان	آوردن، بازرسی، بازبینی
کومولوس: کومهای	کنترل تلویزیون، ویدئو و: فرمانه
کوئری: درخواست، پرسانه	کنترل کردن: مهار کردن، سرپرستی کردن، رهبری کردن،
کیاست: هوشیاری، زیرکی، خردمندی	بازرسی کردن، بازبینی کردن
کیبرد: برگه کلید	کنتور: شمارگر (فُض)، شمارنده
کید: نیرنگ، فریب، دوروبی، ترفند	کنس: نخور



کیسه صفر: زهره دان، زهر

کیف: سرمستی، خوشی

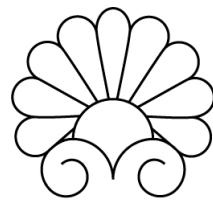
کیفیت: چگونگی (پُر)، چونی (وھ)، چونی

کیک: کاک، شیرینی

کیل: پیمایش، پیمانه

کیلو: هزار





گ

گلادیاتور: شمشیرباز، جنگجو

گلایول: سنجار

گلبول: گویچه

گلعدار: گلرخ، گلچهره

گمرک: کوستاک، باڑگاه، باڑ

گواتر: جخش، بادغاره

گوسفند: گوسپند

گونیا: کنج، کنج

گیر سخره: بیگارگیر

گیشه: باجه

گیلاس: لیوان، جام، آبخوری

گیم نت: بازیکده

گیومه: روزنه

گاراژ: خودروگاه

گارانتی: پشتیبانی، پشتوانه

گارد: پاسگان (پنهان)، نگهبان، پاسبان، پاس

گارد سرحدی: مرزداری

گاردن: باغ

گارسون: شاگرد، پیشخدمت

گاری: گردونه، چهارچرخه

گاز: گاز، گارس، تورک

گال: گری

گالری: نمایشگاه، نگارنده، نگارستان، نگارخانه، سرسرا، تالار

گاهی اوقات: هرازگاهی

گرام: گرامی، شایسته، شایان، ارزنده، ارجمند

گرامر: دستور زبان

گرامر زبان: دستور زبان

گران خاطر: دلگیر، دلتنگ، آزرده

گران قیمت: گرانبها، پر ارزش، پُر بها

گرانقدر: والا، گرانمایه، گران پایه

گربه رقصانی: سر دوانی، بهانه جویی، امروز و فردا کردن

گروه اکتشافی: یابندگان، گروه یابش، گروه پی بری،

جستجوگران

گریس: روغن، چربی، پیه

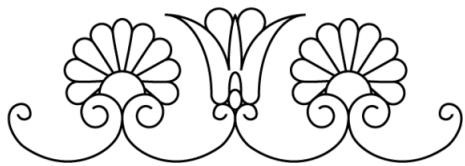
گریم: چهره پردازی

گریمور: چهره پرداز

گزارشات: گزارش‌ها

گزمه: شبگرد

گل محمدی: گل سرخ





لَاجِن: درونشد

لامذهب: بی‌کیش، بی‌دین

لامسه: بساوایی

لامع: درخشان، تابان

لامکان: ناجای‌گیر (۶۷)

لاملا: چراغ

لانچ: لمکده

لایتناهی: بیکران، بی‌پایان

لایحه: نیساک، پیشنهاد نامه

لایحه قانونی: دات نامه

لایزال: جاوید، پاینده، بی‌پایان

لایق: شایسته، شایا، سزاوار، روا، درخور

لایمود: ماندنی، جاویدان، پاینده

لاینحل: ناگفتئی، ناگشودنی، چاره نشدنی، چاره ناپذیر

لاینفك: جدایی ناپذیر، جدانشدنی، پیوسته

لاینقطع: همواره، پیوسته، پی‌درپی، پی‌پایی، پی در پی

لاییک: دینگریز

لباوه: چوخا، بلند جامه

لباس: تن جامه (۲۷)، رخت، جامه، تن پوش،

پوشیدنی، پوشش، پوشک

لباس پوشیدن: جامه پوشیدن

لباس دوز؛ درزی، جامه دوز

لباس شوی: گازر، رختشوی

لباس فروش: فروش، پوشک

لبنی: شیری

لبنیات: فراورده‌های شیری، جیوان

لله: ژم، پایه، بج

لچ: یکندنگی، سرسختی، ستیزه، پافشاری

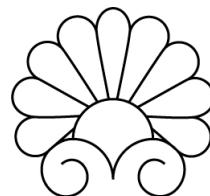
لجاجت: یکندنگی، ستیزه، پافشاری

لجاجت کردن: ستیهیدن (۶۷)

لجام: لگام، افسار

لجباز: ستیهنده (۶۷)، یکندنده، ستیزه جو، پافشاری کننده

لجبازی: یکندنگی، پافشاری



L

لابالی: ولنگار، بی‌سرopia، بی‌بندوبار، بی‌بند و بار

لاقل: دست کم، دست پایین

لابد: هر آینه، ناگزیر، ناچار، بی‌گمان، به ناچار

لابراتوار: کارگاه، آزمایشگاه

لاجرعه: به یک نوش

لاجرم: ناگزیر، ناچار، خواه ناخواه، بنناچار

لاجورد: لازورد

لاجون: نزار

لاریت فی: بی‌گمان، بی‌چون و چرا

لازم: بایسته (۶۷)، وايا، نیازین، نیاز، دربایست، بایا

لازم است: نیاز است

لازم الاجرا: ناگزیر، پایکرد، بایسته در بکارگیری، بایسته بکار،

بایسته انجام است، بایسته انجام، بایسته

لازم بودن: دربایستن (۶۷)، نیاز داشتن، نیاز بودن، بایستن

لازم داشتن: نیاز داشتن

لازم نیست: نیازها، نیاز نیست

لاستیک: رویی

لاشعور: نادان، بیخرد

لاطایل: یاوه، ژاژ، بیهوده

لاعلاج: بی‌درمان

лагر: نزار

лагир: هیلا، هیچکس، نه دیگر

لاقید: ولنگار، بی‌بند و بار

لакردار: بیدین، بی‌آین، بدکدار

لاغ اوت: برونشد، برون شد

لاغ این: درونشد



لطیف: تاز (پـ)، نرمینه، نرم، نازک	لجبازی کردن: ستیهیدن (پـ)،
لطیفه: نفر، لاغ، کپراس، شوخی، سخن نفر، سخن شیرین، بزله	لجن: لژن
لعا: لایه آب، آب لایه	لجوچ: ستیهنده (پـ)
لعن: نفرین کردن، دشنام دادن	لحاظ: نگرش، نگر، رو، دیدگاه، دید
لعت: نفرین کردن، نفرین، ناسزا، فرنه، دشنام	لحاظ کردن: درنگریستن، درنگر آوردن
لعت کردن: پُشولیدن (پـ)، نکوهش، نفرین کردن، نفرین، نفریدن	لحاظ کنید: بنگرید
لعت کننده: نفرین گر (nifrīnkār پـ)، لغات: واژه‌ها، واژگان	لحاف: رواندار، دواج
لغایت: تا	لحد: تنگنای (پـ)، گور، آرامگاه
لغت: واژه بازی، واژه	لحظات: زمانها، زمان
لغت تخصصی: دانشواژه	لحظه: یکدم، لخت، دم، آن
لغت نامه: واژه نامه، فرهنگ نامه، فرنگ نامه	لحظه به لحظه: دمادم، دم به دم
لغتنامه: واژه‌ها، واژه نامه، فرنگ نامه	لحن: نوا، آواز، آوا، آهنگ
لغز: یاوه گویی، لیچارگویی	لحیم کاری: جوشکاری
لغو: یاوه، هرزه، سخن بیهوده، رها کردن، دور ریختن، بهم زدن، براندازی، انداختن، افکندن	لذا: زیرا، چونکه، پس، از این روی، از این رو
لغو کردن: برانداختن، برافکندن، از میان بردن	لذت: مزه، گوارابی، خوشی، خوش مزگی، برخورداری
لغوکردن: پیمان شکستن، بهم زدن	لذت بردن: شادی کردن، خوشی کردن، خوشی بردن، خوشگذرانی، خوش مزه یافتن، خوش بودن
لفاظی: واژه به واژه، واژه بازی، سخنپردازی، زبان بازی	لذید: خوش خوار (پـ)، گوارا، خوشمزه، خوش مزه
لفاف: پوشش	لزج: لغزنده، چسبنده، چسبناک
لفظ: گفته، گفتار، سخن	لزوم: بایسته، بایستگی، بایست
لق: نالستوار، سست	لزوما: بایست
لقا: روی، چهره	لژ: فرگاه
لقاء: روی، چهره	لسان: زبان
لقاء: باروری، بارور شدن، آبستن	لسانی: زبانی
لقاء پذیرفتن: بار گرفتن (پـ)	لشکر: لشگر
لقب: پازنامه (پـ)، پازمه (پـ)، فرnam، پازنام، برنام	لطفات: نرمینگی، نرمی، نازکی
لقمه: نواله، گراس	لطف: نیکوبی کردن، نیکوبی، نرمی، مهرورزیدن، مهربانی، خوبی
لک لک: بلارج، آچوپیل	لطفا: مهرورزیده، خواهشمند، خواهشمند است، از روی مهر
لکن: ولی، مگر، زیرا، چون	لطفاً: خواهشمند، خواهشمند است
	لطمه: گزنده، زیان، آسیب
	لطمه زدن: آسیب زدن



لئیم بودن: پست

لکن: زبان گرفتگی، تبغ

لکن کلام: گیرگفتار

لمس: مالش، بساوایی

لمس کردن: بسودن (بُسُونَ)، بساویدن (بُسُونَ)، پرماسیدن

لمس کننده: پاسنده

لمس کننده: پاسنده

لهجه: گویش، سرزبان

لهذا: از این رو

لهو و لعب: هرزگی

لهو و لعب: زنبارگی، خوشکامگی، بدکاری، بازی

لوءلوء: مروارید

لوا: رایت، درفش، پرچم

لوازم: افزار، ابزارها، ابزار

لوازم التحریر: نوشتار، نوشت افزار، نوشت ابزار

لوب: چرخه (فُسْحَة)

لوتو: بخته، بخت

لوح: سلم، تخته سنگ، تخته

لوزه: بادامک

لوستر: چلچراغ

لول: گام، فراز، رده، رج، خوان، تراز

لولو: مروارید، گرگه، گرگ، دیو

لیاع: فراسو، بالا

لیاقت: شایستگی، سزاواری، برازنده‌گی

لیسانس: کارشناسی، کارشناس، دانشنامه، پروانه

لیست: فهرست، سیاهه، پهρست

لیف: پرز

لیک: ولی

لیکن: ولی

لیل: شب هنگام، شب

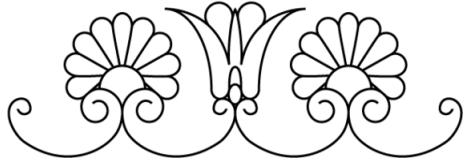
لیل و نهار: شب و روز

لینک: دنبالک، پیوند

لیمیم: فرومایه

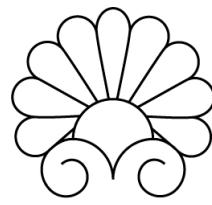
لییم بودن: پست

لئیم: فرومایه





ماخوذ: برگرفته



مادة اولی: مایه نخستین (۶۵)،

مادام: خانم، تا هنگامیکه، تا هنگامی که، تا زمانیکه، بانو

مادام العمر: همیشگی، تا پایان زندگی

مادامی که: تا هنگامی که

م

مادت‌المواد: مایه مایه‌ها (۶۶)،

ماده: مایه

ماده معدنی: کانی

مادون: فرو، زیردست، زیر، پایین تر

مَثَل: وانشان (۶۷)، نمون و سان (۶۸)، نمون (۶۹)، سان

(۶۰)، وانگهی، نمونه

مَفْصِل: بندگاه

مُدْرِك: اندریابنده (۶۱)،

مُعْتَرِف: خُستو

مُفْصِل: پردامنه

مُقْرِر: خُستو

مِثَل: همسان

ما بعد: سپس، پس از این، پس

ما بقی: ته مانده، باز مانده

ما حصل: فرجام، سرانجام، چکیده، پایانه، بازده

ما شاء الله: به یاری ایزد، به خواست خداوند، آفرین

ما شعیر: آبجو

ما فوق: فراتر از، فراتر، برتر، بالا دست، بالا تر

ماء الشعير: آبجو

ماء شعیر: آبجو

ماترک: وامانده

ماتم: غم، سوگواری، سوگ، سوک، داغ، اندوه

ماتم زده: سوگوار، سوگ زده، داغدیده، اندوهگین

ماتم گرفتن: سوگ گرفتن، اندوهگین

ماجرا: سرگذشت، رویداد، رخداد، داستان، پیشامد

ماحصل: دستاورد

ماحصل کلام: چکیده سخن

ماخذ: سرچشم، ریشه، بنمایه، بن

ماخوذ: گرفته شده، برگرفته

مادی: گیتایی (۶۲)، gētāhīk، گیتایی، این جهانی

مار عینکی: آینکی

مارس: دو باخت

مارس شدن: باختن

مارش: پهلوانی سرود

مارک: نشان

مارکبری: کفچه مار

مازاد: فزونی، ته مانده، بازمانده، افزونه

مازوت: نفت سیاه

مازوخیسم: خودآزاری

مازوکیسم: خودآزاری

ماژول: پیمانه

ماساز: ورزمان، مشت و مال، مالش

ماسابق: گذشته، پیشینه

ماسک: رو بند

ماشاء الله: زنده باد، خدانگهدار، به نام ویاری ایزد، آفرین

ماشاء الله: زنده باد، خدانگهدار، به یاری ایزد، به نام ویاری

ایزد، به خواست خداوند، آفرین

ماشاalle: به یاری ایزد، به نام خدا، به خواست خداوند، آفرین

ماشالله: به یاری ایزد، به خواست خداوند، آفرین

ماشعیر: آبجو

ماشه: شستی، زبانک، توته

ماشین: دستگاه، خودرو، افزارواره، ابزار

ماشین تحریر: نویسار، نبشت کار



مامور ساختن: گماشتن، گماردن	ماشینی: افزارواره
ماموریت: گماشتگی، گمارش، گماردگی، پاکاری	ماضی: گذشته، سپری شده، پارینه
ماموریت دادن: گماشتن	مافوق: فراز، فراتر از، فراتر، برتر، بالای سر، بالا دست، بالا تر، بالا
مانع: گیر، راهبند، جلو گیر، بازدارنده	مافوق صوت: فراسدا، تیز تر از سدا، تندتر از سدا، بالا تر از سدا
مانع شدن: جلوگیری کردن، جلو گرفتن، پنامیدن، بازداشتن	ماقبل: گذشته، پیشین، پیش از آن
مانکن: نوپوش، تنک	ماقبل تاریخ: فراپیشین، دوران کهن
مانور: رزمایش	ماکت: گرته
مانوس: دمساز، خوگرفته، خو گرفته، آشنا، اخت شده	ماکرو: برنامک
مانوی: مانیگر	ماکسیمم: بیشینه (۹۷)
مانیتور: نمایشگر، نمارویه	ماکسیموم: بیشینه (۹۸)
مانیتورینگ: پایش	ماگزیمم: بیشینه (۹۹)
ماهر: خوش‌شناس (۹۰)، خوش‌دست (۹۱)، خوش‌دست (۹۲)	مال: فرجام، داشته، دارایی، داراک، توان، بازگشت، از آن، از
کارآزموده، کارآزمود، کار آموخته، کار آزموده، زبردست،	مال التجاره: کالا
چیره دست، چیره، تردست، پیشه ور، آزموده، استادمرد،	مال اندیش: فرجام نگر، دور اندیش، پیش بین، آینده نگر
استاد	مال نگهدار: انباردار
ماهرانه: هنرمندانه، با کارآزمودگی، با زبردستی، با چیرگی،	مالا: سرانجام
استادانه	مالاریا: تب لرز
ماهوت: آکسون	مالک: سرمایه دار، دارنده، توانمند، آزاننده
ماهوت پاک کن: گردد	مالک بودن: داشتن، دارا بودن
ماهیت: چیستی (۹۴)، چه چیزی (۹۵)، هستی، نهاد،	مالک شدن: ازانیدن
سرشت، چبود، چبود، جم، بن	مالکیت: داشتن، داشتاری، داشتار، دارندگی، دارابودن، از آنش، ازانش
ماهیت کار: سرشت کار	مالکین: دارندگان
ماوا: سرای، سرا، خانه، جا، پناهگاه، آشیانه	مالی: دارایی
ماورا: فراسو، فرا، آنسو	مالیات: سたام، ساو، سا، خراج، پاژ، باز، باج
ماورا الطبیعت: فراغیتیانه، فراسپهर، فرا سرشت	مالیه: داشته، دارایی
ماورا الطبیعه‌ای: فراغیتیایی	مامان: مام، مادر
ماورا النهر: فرارود	مامن: پناهگاه، پناه گاه، آسوده گاه
ماوراء: فراسو، آنسو	مامور: گماشتنه، گمارده، کارگزار
ماوراء الطبیعت: فراسرشنی، فراسرشن	مامور پلیس: شهربان
ماوراء الطبیعه: فراسرشنی، فراسرشن، فراسپه، فرا سرشت	مامور کردن: گماشتن
ماوراء النهر: فرارود	
ماوراء النهرين: فرارودان	
ماوراءالنهرين: فرارودان	
ماورای: فرای	



مبارک: فرخنده (بـ۷)، فرجسته (بـ۷)، خجسته (بـ۷)، همایون، فرخ، شادباش، پسندیده
مبارک باد: همایون باد، شادباد، خجسته باد
مبارک بودن: فرخنده بودن، خجسته بودن
مبارک قدم: همایون گام
مبادر: کارگزار، کارپرداز، دستیار، پیشکار
مبادرت: سرپرستی، پیشکاری
مبالغ: هزینه‌ها، اندازه‌ها
مبالغه: گزافه گویی، فرونه گویی، بزرگنمایی، بزرگ انگاری
مبانی: نهادها، شالوده‌ها، بنیادها، اندامها
مباهات: نازش، شکوه، سربلندی، سرافرازی، بالیدن، بالندگی
مبایل: گوشی همراه
مباین: ناساز، ناجور
مبتدی: نوکار (وـ۶)، نوگام، نوکار، نوآور، نوآموز، تازه کار
مبتدل: زشت، رکیک، پیش‌پالافتاده، پست
مبتكر: نوآورانه، نوآور
مبتكرانه: نوآوری، نوآورانه
مبتلاء: دچار
مبتلاء به: دچار
مبتلاء به مریضی: دچار بیماری
مبتنی: استوار
مبتنی بر: بر پایه
مبحث: مورد گفتوگو، گفتمان، گفتار، سخن، جستار، جُستار
مبدا: خاستگاه، آغاز
مبداء: خاستگاه، آغاز
مبدع: نوکار (وـ۶)
مبدل: دگرگشته، دگردیس
مبذول: پذیرفته، بخشیده
مبذول فرمایید: فرمان دهید
مبذول کردن: پرداختن، بخشیدن
مبرا: دورازآلودگی، پاک
مبرز: سرآمد
مبزم: سخت، پابرجا، استوار

ماوس: موشواره، موش
ماوقع: رویداده، رخداده، پیش آمده
مايحتاج: نيا كان، نيازها، نيازمنديها، نيازمندي، نيار، خواسته
مايع: نمار، مايه، آبگونه، آبگون، آبکي، آبسان
مايل: گريينده، گرای، خواهان، اريب
مايل شدن: چَفْسيَدَن
مايملک: داشته‌ها، داري‌ها
مايه: ماده (وـ۶)،
مايوس: واخورد، نوميد، نالميد، سرخورد، دلسرد
مائده: خوان (بـ۷)،
مائده بن مايه:
ماكول: خوردنی (وـ۶)،
مامور: گماشته، گمارده، کارگزار
مامور کردن: گماريدن (بـ۷)، gumārītan
مامور ماليات: خراج گير
ماموريت: فرسٰتىشى
ماخذ: بنمایگان
مباح: شايسته، شايست، سزاوار، روا، انجام پذير
مباحات: شايستگى‌ها، سزاوارى‌ها، رواها، انجام پذير
مباحث: گفتگوها
مباحثات: گفتگوها
مباحثه: گفتمان، گفتگو، گفتاورد، گفت و شنید، گفت و شنود
مبادر: دست بكار شدن، پيشدستى
مبادرت کردن: پيشدستى کردن
مبادلات: هم‌گهولي‌ها، گهولش‌ها، دادوستدها، داد و ستد
مبادله: هم‌گهولي، گهولش، دادوستد، داد و ستد
مبادله کردن: يوفانيدن
مبادي: درگاهها
مبازز: هماورد، ستيزنده، رزمنده، دلاور، چالشگر، جنگاور، پيکارگر
مبازره: نبرد، ستيز، چالش، پيكار، آورد



متبعت: هم‌داستانی	میرهن: روشن، پدیدار، آشکار
متبلور: روشن، درخشان، بلور شده	مبسوط: گشاده، فراخ، پهن
متتبّع: پژوهنده (۶۷)،	مبشر: نویددهنده، مژده دهنده، پیام آور
متاجسر: گردنکش، سرکش	 McBصر: بیننده هشیار
متجانس: یک‌مایه، همگن، همسان، همتا، همانند، هم‌مایه	متغوض: خشم‌دیده
متجاوز: ستمگر، ستمکار، زورگو، دست درازی کننده، چنگ انداز	مبل: کتابخانه، کاچال، رامش
متجدد: نوگرا، نوخواه، نوپسند، نوآور، نو اندیشه	مبلغ: گرابینده، فرارسان، شناساگر، پیام‌رسان، پول، بها، بزرگی، آوازه‌گر، اندازه، ارزش
متجلی: روشن، درخشان، تابان	مبنا: شالوده، ریشه، پایه، بنیان، بنیاد
محبر: خوش‌شناس (hūšnās ۷۷)، خوش دست	مبني: شالوده، ریشه، پایه، بنیاد
محجر: واپسگرا، واپس گرا، سنگواره، سنگشده، سخت سر، سخت اندیش	مبني بر: برای، بر پایه
محجرانه: واپسگرایانه	مبهم: ناشکار، گنگ، سربسته، دو پهلو، پیچیده، پوشیده
متحد: یک‌پارچه، همدست، همبسته، هماهنگ	مبهوت: گیج، شگفت زده، سرگشته، سرگردان
متحد الشکل: یکنواخت، همسان	مبین: گویا، روشنگر، پیدا، بازگوکننده، آشکارکننده، آشکار، آشکار کننده، آشکار
متحد شدن: بهمیدن	مت سلا: تندرنستی، بهبودی
متحد کردن: همیدن (hamēnītan ۷۷)،	متابعت: فرمانبرداری، دنباله روی، پیروی
متحده: یک‌پارچه، همبسته	متاثر: دل آزده
متحرک: جنباننده (۶۷)، جنبنده، جنباننده، پوینده، پویا	متاثر گردانیدن: سُهانیدن
متحرک بالاراده: جنبنده به‌خواست	متارکه: جدایی
متحصن: درپناه، بستی	متارکه کردن: واگذاشتن، رها کردن، جدا شدن
متحمل: شکیبا، سازگار، بردبار، برد بار	متاسف: دریغ‌مند
متحول: دگرگون، دگرکننده	متاسفانه: نگونبختانه، فُسوانه، سوربختانه، سوگمندانه، دریغا، بدبخنانه شوربختانه، بدبخنانه، افسوس
متحول کردن: دگرگون کردن	متاسفم: شوربختم
متحیر شدن: شولیدن (پـ۷۷)،	متعان: کاله، کالا، بار و بنه
متحیر نشستن: بشولیدن (پـ۷۷)،	متأنت: والابی، فرمندی، سنگینی
متحیر: سرگشته، سردرگم	متاهل: همسردار، پورمند
متخاصم: دشمن	متأخر: سپسین (پـ۷۷)
متخصص: خوش‌شناس (hūšnās ۷۷)، ویژه کار، ویژگر،	متأسفانه: با افسوس
ماهر، کارشناس، کاردان، کارآزموده، آزموده	متبدادر کردن: بیاد آوردن، به پیش چشم آوردن
متخصصان: ویژه کاران، کارآزمودگان	متبدل: داد و ستد
	متباين: ناهمگون، ناهمسو
	متبحر: کارشناس، کاردان، زبردست، چیره دست
	متبسם: خندان لب



متصدی: گماشته، گمارده، کارگزار، سرپرست، پیشکار	متخصصین: کارآزمودگان
متصرف: گرفته، دست اندرکار، دردست دارنده، چیره	متخلخل: میانتهی
متصل: همبند (۲۷ hamband)، چسبیده، جدانشدنی، پیوسته، پی در پی	متخلف: لغزشکار، گناهکار، بزهکار
متصل کردن: چسباندن، پیوند دادن	متداعی: همچم، هماویز، دشمن پیش آینده
متصنع: هنرمندنا، دلسوزنما، خودآرا	متداول: همه‌گیر، همگانی، فraigirنده، فraigir، روان، روماند، روابی، رامند
متصور: گمان برند، شدنی، انگارنده	متدرجا: به آهستگی، به آرامی
متضاد: وارونه، ناسازگار، ناهمگون، ناهمسان، روبرو، در برابر، پادوازه، پاد، بازگونه	متدين: دیندار
متضرر: زیانکار، زیاندیده، آسیب دیده	متذکر: یادآور، آگاهنده
متضرع: نالان، گریان، فروتن، زاری کننده	متر: گز
متضمن: فرونده، دربرگیر، دربردارنده	مترادف: همچم، همتا، همانند، هم چم، هم آرش، برابر
متظاهر: وامودگر، خود نما	متراکم: فشرده، درهم فشرده، چگال، انبوه، انباشته
متظالم: ستمدیده، دادخواه،دادجو	متترجم: ترزبان، ترجمان، برگرداننده، برگردان
متعادل: میانه رو، میانه، ترازنده	مترصد: گوش به زنگ، فرایای، چشم به راه، امیدوار
متتعاقب: در پی، به دنبال	مترقی: پیشروندہ، پیشرفته، بالازونه
متتعاقبا: پس از این	متروک: رهاشده، پس نهاده، بازمانده
متتعاقباً: پس از این	متزايدا: بيش از بيش
متعال: والا، فرایاز، برين	متزلزل: ناییدار، نالستوار، لرزنده، لرزان، سست، دودل
متعالی: شگفتزده، شگفت زده	متساوی: برابر
متعجب: شگفتزده شد	متساوی الاضلاع: دوپهلو برابر
متعجب شدن: شگفت زده شد	متسلسل: زنجیروار
متعجب شدن: شگفت زده شدن	متتشابه: همانند، مانند
متعدد: فراوان، بیشمار، بسیار، انبوه	متثبت: دست به دامن، درآویزنده، چنگ آویز
متعدى: گذرا، ستمگر، زورگو	متشتت: پراکنده، آشفته
متعرض: ستیزگر، پرخاشجو	متشخص: نامدار، بزرگمنش، برگزیده، برجسته
متعرض شدن: تاخت کردن، تاخت، پرخاش کردن، آزار	متشخص: نامدار، خانواده دار، بزرگمنش، برگزیده، برجسته، آبرومند
رساندن	متشرک: سپاسمند، سپاسگزار
متعصب: ستیه‌نده (۶۵)، کوردل، ستیه‌نده، خشکمغز،	متشرکم: سپاسگزارم
خشک سر، پی ورز	متشرکيم: سپاسگزاریم
متعفن: گندیده، گند، بولیناک، بدبو	متشكل: شکل گرفته، ریخت گرفته، دربرگیرنده
متعلق: وابسته به، وابسته، پیوسته، از آن	متشكل از: دربرگیرنده، در برگیرنده، در بر گیرنده
متعلق به: وابسته به، وابسته، از آن	متشنج: لرزان، پریشان، برآشفته
	متتصاعد: فرایاز
	متصالح: سازشگر، سازش کننده، سازش پذیر



متقدمه: پیشین	متعلق کردن: خویشیدن (خویشیدن)، (xvēšēnītan)
متقدمین: پیشینیان	متعلم: شاگرد، آموزنده
متقلب: فریبکار، دغلکار، دغلباز، دروغگو	متعهد: پذیرنده، پایند
متقی: پرهیزیده (پرهیزیده)، پارسا (پارسا)، نیکوکار، پرهیزگار، پرهیزکار	متغیر: دگرگون کننده، دگرگون شونده، دگردیس، دگرکننده، خشمگین، تندخوا، برآشفته
متکا: پشتی	متفاوت: ناهمگون، ناهمسان، ناهمتا، ناسازگار، ناساز، ناجور، گونه‌گون، گوناگون، دیگرگون، دور، دگرگون، جدا، برفروز
متکبر: خودنما (خودنما)، خودپرست (خودپرست)	متفرق: شلهلیده (شلهلیده)
متکبر: خودپسند، خوببین، خود خواه	متفرعن: خودخواه، خودپسند، خوببین
متکلم: سخنگوی، سخنگو، سخن گوی	متفرق: گوناگون، پراکنده، پخش شده، پاشیده
متکلم وحده: پرگو	متفرق کردن: تاراندن، پراکنده کردن، پراکنده، پاشاندن
متکی: استوار	متفرقه: گوناگون، درهم، جور به جور، پراکنده
متلاشی: گسیخته، فرو ریخته، فرو پاشی، فرو پاشنده، از هم پاشیده	متفق: همسو، همدست، هم اندیشه
متلاطم: خروشان، توفانی، پرموج، برهم خورده	متفق الرای: هم رای، هم داستان، هم پیمان
متلون: دوره، دمدمی، دغلکار	متفق الرأى: هم نگر، هم دید، هم اندیشه
متلون المزاج: دمدمی سرشت	متفق القول: یکزبان، یک سخن، همزبان، هم سخن
متتمادی: دیرگاه، دیرپا، دیرپاز	متفق الكلام: یکدل، یک زبان، هم سخن
متتمایز: ناهمگون، ناهمسان، ناهمتا، ناساز، ناجور، سوا، دیگرگون، دگرگون، جدا	متفق شدن: همدست، شدن
متتمایل: گرایینده (گرایینده)، گرایش، دلبسته، خواستار، خم، چرخش	متفکر: اندیشه‌گر (اندیشه‌گر)، اندیشمند
متتمایل بودن: گراییدن	متفکران: اندیشمندان
متتمایل شدن: گرایستان (گرایستان)	متفکرانه: اندیشگرانه
متتمتع: بهره‌مند، برخوردار	متقابل: رویارویی، رویارو، روبه رو، رو در رو
متتمدن: شهریگر، شهرنشین، شهر آشنا، پیشرفته	متقابلان: دوسویه، دریاسخ
متتمرد: نافرمان، گردنکش، سرکش	متقاضی: وژولنده (وژولنده)، وژولنده، درخواستگر، درخواست کننده، دادخواه، خواهنه، خواهان، خواستار
متتمرک: هسته گرفته	متقاضیان: وژولنده‌گان (وژولنده‌گان)، درخواست کننده‌گان
متتمكن: توانمند، توانگر، توانا	متقطع: هم گذر از، همبُر
متملق: زبان باز، چرب زبان، چاپلوس	متقادع: کناره گیرنده، پاسخ یافته، باز نشسته
متتم: رسagher، رسائكنده، پیوست، پایانه، پایان بخش	متقادع کردن: باوراندن
متمنی: واينده (واينده)، ورجاوند، واينده، خواهشمند، خواستار	متقال: متخال
متمول: سرمایه دار، دار، توانمند، توانگر	متقبل: پذیرنده، پذیرا
	متقدم: گذشته، دیرین، پیشین



متوقع: خواستار، چشمداشت، چشم به دست، آرزومند، امیدوار	متمن: نویسه، نوشته، نوشتار، زمینه، دست نوشته
متوقف: دریک جامانده، بی‌جنبش، ایستاده	متتناسب: هماهنگ، فراخور، درخور، جور، برازنده
متوقف شد: بازیستاد	متناظر: همسان
متوقف شدن: ورشکستن، درنگ کردن، پاییدن، بازایستادن، بازایستاد، باز ایستاده شدن، ایستادن، از کارماندن	متناقض: وارونه، ناسازگار، ناساز، پاد، بازگونه
متوقف کردن: باز ایستاندن، از کار انداختن	متناوب: پی در پی
متوقق کردن: ایستاندن	متتبه: هوشیار، بیدارشونده، آگاه شونده
متولد: زاییده شده، زایچه، زاده، به جهان آمده	متتبه ساختن: هشیارساختن، بیدارساختن، آگاه ساختن
متولد شدن: زاده شدن	متتفنف: نیرومند، فراغیر، رخنه کننده، چیره، توانا
متولد شده: زاده شده، زاده	متتفر: گریزان، رمیده، دلزده، بیزار
متولی: کیشمند، کارگزار، سرپرست، دینکار، دست اندرکار	متتفر بودن: بیزار بودن
متولیان: کارگزاران، سرپرستان، دست‌اندرکاران، دست اندرکاران	متتنوع: ناهمگون، ناهمسان، ناهمتا، ناساز، ناجور، گوناگون، رنگارنگ، دیگرگون، دگرگون، جوراچور
متین: هشیوار، سنگین، بردبار، آراسته	متهم: بزه ور
مثل: همسان	متهور: گستاخ، بی‌پروا، بیباک
مثال: همانند، نمونه‌ها، نمونه، نشانه، مانند، شبیه، بسان	متواتر: پی در پی
مثاله: آبدان (بـهـ)، شاشدان، پیشاب‌دان	متواری: گریزان، گریخته، سرگردان، آواره
مثبت: همراه، هماهنگ، سازگار، راست، درست، پایدار، بربا، افزونه، افزوده	متوازن: همسنگ، هم اندازه، برابرشونده، بامنش
مثقال: نخود، ده گرم، اندازه کم	متوازی: همسویه، همرو
مثل: همگون، همسنگ، همسان، همچون، همتا، همانند، نمونه، مانند، زبانزد، داستان، چون، بسان، افسانه	متوازی‌الاضلاع: همراستایه
مثل: همانند، مانند، بسان	متواضع: فروتن، سر به زیر، خاکسار
مثل این که: مانا که (وـهـ)،	متوالی: پیاپی، پی در پی، پشت سرهم
مثل اینکه: گویی‌که، گویا، شاید، انگار‌که، انگار که	متوجه: هوشمند، هشیار، فراغیر، روی آور، آگاه
مثل گفتن: داستان زدن	متوجه بودن: درنگریستن
مثال: همانند، نمونه، چنانکه، برای نمونه	متوجه شدن: هشیار شدن، روی آورشدن، دریافتمن، درنگریستن، پی بردن، آگاه شدن
مثالاً: برای نمونه	متوجه کردن: آگاه کردن
مثلث: سهسو (بـ)، سنبوسه (بـهـ)، لچک، سه گوشه، سه گوش، سه بر	متتوحش: نگران، ترسان، بیمناک
مثلثات: سِگوشگان	متورم: باددار (بـهـ)،
مثلثی: لچکی	متورم: برآمده، باد کرده، آماسیده، آماس کرده
	متوسط: میانگین (بـ)، میانگی (وـ)، میانه روی، میانه
	متوسط‌القامت: میان بالا
	متولس: نزدیک جوینده، دست بدامن، دست آویز
	متوفی: مرده، درگذشته، جانسپرده



مجتمع مسکونی: هماد باشندگی	مثمر ثمر: کارساز، کارآمد، سودمند
مجتمع‌ها: باهم، آماده، انباشته	مثمر ثمر واقع شدن: کارساز شدن، کار ساز شدن، به کار آمدن، به کار آمد
مجتبه: کوشش کننده، کوشان، کوشان	مثنوی: دولختی، دوتایی، دوپاره، دوبندی، جفته
مجده: کوشش کننده، کوشان، کوشان، پاپرحا	مثنویات: دولختی‌ها، دوتایی‌ها، دوپاره‌ها، دوبندی‌ها، جفته‌ها
مجدانه: کوشش‌مدارانه، کوششگرانه، پیگیرانه، با پیگری	مج: مژ
مجدد: دوباره، باز، ازنو، ازسر	مجاب: پذیرا، پاسخ یافته
مجددا: دوباره، باز، ازنو، ازسر	مجادله: هم‌پیکاری (ham patkārišnīh)، کشمکش،
مجدداً: فاپس، دوباره، باز، ازنو، ازسر	ستیزه گری، ستیزه، پرخاشگری
مجذوب: گراییده، فریفته، شیفته، شیدا، دلبسته، دلباخته	مجاري: گذرگاه، گدار، راه، آبراه
مجرأ: گذرگاه، گدار، راه، آبراه	محاز: روا، خوب، پسندیده، پروانه دار، با پروانه
مجبوب: ورزیده، کارکشته، کاردان، کارآزموده، جهاندیده	محاز شمردن: روا داشتن
مجرد: تنها، تک، بی‌همسر، آهنگیده	مجاز کردن: روایش
 مجرم: گناهکار، تبهکار، بزهکار، بزه کار	مجازات: کیفر، فرجام، شکنجه، سزا، پادافره
 مجروح: زخمی، زخم دیده، آسیب دیده، افگار	مجازات‌کننده: پادافره‌گر
 مجروح شدن: زخم دیدن، زخم برداشتن، آسیب دیدن	مجازی: هستنما، ناهست، نااشکار، انگاری
 مجروح کردن: خستن (xastan)، پ	مجال: یارا، هنگام، گاه، زمان، جایگاه، جای، توانایی، پروا
 مجروحان: زخمیان	مجالس: نشست‌ها، انجمن‌ها
 مجری: گوینده	مجالست: همنشینی، همدمی
 مجرزا: واشده، سوا، دورازهم، جدا	 مجتمع: گردهمایی‌ها، انجمن‌ها
 مجرسم: نمودار، نمایان، بازنمودن	 مجامعت: همبستری، جفتگیری
 مجرسمه: تندیسه، تندیس، پیکره	مجامله: چابلوسی
 مجعد: موی پیچیده، فرفی، چین چین، چین، پرشکن	مجانب: هوادر
 مجعول: ساختگی	مجانی: مفت، رایگان
 مجلس: همنشینی، همایش، نشستگاه، نشست، انجمنگاه، انجمن	مجاهد: کوشنده، جنگجو، پیکارجو
 مجلس شورا: سکالش گاه، سکالش گاه	مجاهدت: نبرد، کوشش، کوشایی، ستیز، پیکار
 مجلل: شکوهمند، شاهوار، پرنس، پر شکوه، باشکوه	مجاهدین: کوشندگان
 مجلة: هفته نامه، ماهنامه، گاهنامه، سالنامه، ادب‌نامه	مجاور: همسامان (sāmān)، همسایه، نزدیک، دیوار
 مجرم: آتشدان، افروزه	به دیوار
 مجمع: همایش، گردهمایی، گردهم آیی، گردگاه، فرهنگستان، انجمن	محاورت: همسایگی، نزدیکی، آمیختن
 مجمعالجزایر: گنگ بار، دسته آبخوست، آبخوستان	مجبور: واداشته، وادر، ناگزیر، ناچار
 مجمعالجزائی: گنگ بار، دسته آبخوست، آبخوستان	مجبور کردن: واداشتن، وادر کردن، ناگزیر کردن، زور آور شدن، زور آور شدن
 مجمع عمومی: انجمن همگانی	مجتمع: همگرد، همتافت، همادگاه، هماد، انجمن
 مجمل: گزیده، کوتاه، فشرده	



محاوره: گفتار، گفت و گو	مجموع: هم‌فزون، گردایش، روی هم، باهم
محاوره ای: گفتاری	مجموعاً: یکسره، همگی، رویه‌مرفته، روی هم، باهم
محاوره‌ای: گفتاری	مجموعاً: رویه‌مرفته، روی هم رفته، روی هم
محبت: مهروزی، مهربانی، مهر، دوستی	مجموعه: گزیده، گروه، گردشده، گردآورده، گردآور، گردآمد،
محبت آمیز: مهراًمیز، دوستانه	گردایه، گردایه، کوده، جنگ، انبوه، انباشته
محبس: زندان، بند، بازداشتگاه	مجنوں: شیفته، شیدا، دیوانه، خل
محبوب: نامدار، دوست داشتنی، دوست، دلکش، دلدار، دلداده، دلبر	مجهز: بسیجیده، آماده
محبوبیت: مردم پسندی، دوستداری، دوست‌تکی، دوست داشتنی، پسندیدگی	مجهز ساختن: فراهم کردن، آراستن
محبوس: زندانی، درزن‌جیر، دربند، بازداشتی	مجھول: ناشناس، ناشناخته، نادانسته، ناپیدا، شناخته نشده
محتاج: مستمند (بـه)، نیازمند، تهییدست	مجھول الھویہ: نافرجام، ناشناس، ناشناخت، گمنام، بی‌نام و نشان
محتاج شدید: مستمند	مجوز: روادید، دستور، پروانه
محاط: ژرف نگر، دورنگر، دوراندیش	مجوس: مگوگ، مغ
محاطانه: پرواگرایانه، پرواگرانه، پایش‌مندی، پایش‌مندانه	مجوف: میان‌تهی، کاوک، پوک
محترز: پرهیزکار	مجید: گرامی، بلند پایه، بزرگ
محترق: سوزان، سوزا، آتشگیر	محاذات: رودررویی
محترقه: سوزش آور	محارب: رزمجو، جنگجو، پیکارجو
محترم: والا، گرامی، بزرگوار، ارجمند	محاربه: نبرد، جنگ، پیکار، آورد
محترمانه: پاسدارانه	محارم: نزدیکان، خویشان
محتسب: داروغه، پاسبان	محاسب: شمارگر، آمارگر، آیارگر
محتشم: مهتر، سرور، بزرگوار	محاسبه: شمردن، شمارش، سنجیده، سنجش، رایانش، برآورد
محضر: مردنی، جان سپار	محاسبه شده: سنجیده
محتکر: گران خواه، سودجو، پنهانگر کالا، بندار، انبارگر، انباربند	محاسبه کردن: رایاند
محتمل: گویا، شایمند، شاید	محاسبه نشده: نسوز، ننسنجیده
محتوا: درونه، درونمایه، بن مایه	محاسن: نیکی‌ها، نیکی، زیبایی‌ها، ریش، خوبی‌ها، خوبی
محتوای: درونمایه	محاصره: دورگیری، بشارش
محتوی: درونمایه، دربرگیرنده، دربردارنده	محافظ: نگهدارنده، نگهبان، گوشدار، پاسدار، پاسبان
محتویات: درونمایه‌ها، درونمایه	محافظت: نگهداری، نگهبانی، پیره، پاسداری، پیره داری
محجوب: در پرده، پوشیده، باشرم، با آزرم	محافظت‌کننده: پاسبان (بـه)
محجور: دیوانه، خل	محافل: نشستگاه‌ها، انجمن‌ها
محدب: کوثر، کاو، برآمده	محاکم: دادگاه‌ها
محدث: واگو، رویدادگو	محاکمه: دادوری، دادگری، دادرسی
حال: نشست، نشدنی، ناشدنی، نابودنی، بی‌ریشه	محاکمه کردن: تاهید



محض: تاینکه، تا، به ویژه، برای	محدود: کناره‌مند (۲۷)، ناچیز، مرزین،
محضر: فرگاه، دفترخانه، درگاه، جایگاه، پیشگاه، بودگاه	مرزبسته، کم، کرانه پذیر، کرانه‌مند، اندک
محضر استناد رسمی: نسخانه، دفترخانه، دفتر استناد رسمی	محدود کردن: در تنگنا گذاشتن، آگسترش
محظوظ: رودربایستی	محدوده: گستره، چارچوب، تنگنا
محظوظ: شاد، خرسند، بهره مند	محدودیت: کرانه‌مندی، چارچوب، تنگنا
محفظه: گنجه، دولاب، پوشش، اشکاف	محدویت: کرانه‌مندی
محفل: دیدارگاه، خانگاه، انجمان	محذور: تنگنا
محفوظ: نگرش، نگاهداشت، نگاه داشته، گوشیده، درزینهار، درپنهان، پاس داشته	محذوریت: تنگنا
محق: هودهمند، شایسته، سزاوار	محراب: نیایشگاه، مهرابه، مهراب
محقر: ناچیز، کوچک، خرد، خرد، اندک	محرر: نویسنده، نگارشگر، دبیر
محقق: کوشان، کوشان، پژوهنده، پژوهشگر	محرز: روشن، پابر جا، آشکار، استوار
محقا: بیگمان، به راستی، به درستی	محرق: سوزاننده، سوز آور
محققان: پژوهشگران	محرك: رانه، جنباننده، برانگیزندۀ، انگیزه، انگیزا
محققانه: پژوهمندانه، پژوهشگرانه	محرم: همدم، همدل، رازدان، رازدار، خودی، آشنا
محک: سنجه، زرکش، زرسنج، آزمونه	محرم اسرار: همراز، رازنگهدار، رازدار
محکم: سفت، سخت، چفت، پابر جا، پابر جا، استوان، استوار	محرمات: بازدارندگی
محکمتر: استوارتر	محرمانه: ویژه، نهش، نهانی، سری، پنهانی
محکمه: دادگاه	محروم: ناکام، بی‌بهره
محکوم: شکست یافته، دادباخته، باخته	محرومیت: بی‌بهره‌گی
محکوم کردن: ایراختن	محزون: پژمرده، اندوهگین، افسرده
 محل: گاه، کوی، کوچه، سرزمین، جایگاه، جایگاه، جای، جا، بوم، بزن	محسنات: نیکی‌ها، خوبی‌ها
 محل اتصال: پیوندگاه	محسنه: نیکی، خوبی
 محل اقامت: کاشانه، زیستنگاه، زیستگاه، خانه، آشیان	محسوب: شمرده شده، شمرده، به شمارآورده، برشمرده، انگاشته
 محل اکتشاف: یافتگاه	محسوب کردن: برشمردن
 محل تقاطع: برخوردگاه	محسوس: نمودار، سترسا، چشمگیر، پیدا، آشکارا، آشکار
 محل تلاقی: پیوندگاه	محسوس شده: سترسنده
 محل توقف: ایستگاه	محشر: رستاخیز
 محل تولد: زادگاه، زادبوم	محصل: دانشور، دانش آموز
 محل صدور: برونقاه	محصنه: شوهردار (۲۸)
 محل عبور: گذرگاه	محصور: بشرده
 محله: کویچه، کوی، کوچه، بزن	محصول: فرآورده، دستاورده، دست آورده، خرمن، بروندها، برآیند، بازده
 محلول: گمیزه، آمیزه، آمیخته، آبغونه	محصولات: فرآورده‌های، فراورده‌ها
 محلی: سرزمینی، بومی، برزئی	



محمل: هودج، کجاوه، بالکی	محموله: بار
محنت: گرفتاری، سختی، رنج، درد	محو: ناپدید، نابود، سترده، زدوده
محو کردن: ستردن، زدودن، استردن	محور: میله، گشتگاه، چرخشگاه، آسه
محوس شدن: سترسیدن	محوطه: میدانگاه، گردونه، جایگاه، پهنه
محول: وانهداد، واگذار، سپرده	محوله: سپرده شده
محیر العقول: شگفت انگیز، شگرف	محیط: گردآگرد، فراگیرنده، فراگرد، زیستگاه، دربرگیرنده، پیرامون، پیراگیر
محیط زیست: زیستگاه، پیرامون زیست، پیرامون زندگی	محیل: فربیکار، دغل
مخدد: نازبالش، پشتی	مخابرات: داد و ستد پیام، پیوند، پیام رسانی‌ها، پیام رسانی
مخابره: پیام رسانی، بی‌سیم گویی، بی‌سیم گری	مخازن: هزینه‌ها
مخارج: هزینه‌ها	مخاصمه: نبرد، کشمکش، رزم، دشمنی کردن، دشمنی، پیکارکردن
مخاطب: هم سخن، شنونده، روی سخن، دوم کس، بیننده	مخاطبین: شنونده بیننده
مخاطره: سیجیدن، به آب و آتش زدن	مخالف: همیستار، نایسکان، ناهمسو، ناهمراء، ناهمدید، ناهمدل، ناسازگار، دشمن، پاداندیش، پاد
مخالفان: ناهمسویان، ناهمدلان، ناسازگاران	مخالفت: ناهمدلی، دشمنی کردن، دشمنی، پاداندیشی
مخالفت کردن: دشمنی کردن کردن	مخبر: گزارشگر، خبرنگار، خبررسان، پیامگویی، آگهی رسان، آگاهیده، آگاهساز
مختر: دل آزاد، خود رأی، برگزیده، آزادکام	مخترع: نوسازنده، نوساز، نوآور، سازنده، پدیدآور، آفریننده
مختص: ویژه	
مخلوط: شیوان (بِه), درهم آمیزه، درهم آمیخته، درهم، آمیزه، آمیخته، آغشته	



مدت مدید: دیرگاه	مخلوط کردن: شیوانیدن (بـھـ)، درآمیختن، آمیختن، آغشتن
مدت مدیدی است: دیرگاهی است	مخلوع: برکنده، برکنار، برافتاده
مدتی: دیرزمانی، چندی، چندگاهی	مخلوق: پدیده، آفریده
مدتی است: چندی است	مخلوقات: آفریده‌ها، افریدگان
مدتی مدید: بروزگار	مخمر: ورآور، کشار، خمیرماهی، خمیرشده
مبح: ستایش، آفرین	مخمصه: هچل، گرفتاری، کارزار، رنج، دردرس، جنگزار، تنگنا
مبح کردن: ستودن (بـھـ)،	مخمل: پرنیان، پرند، ابریشم
مدد: یاوری، یاری، کمک	مخوف: هراس آور، ترسناک، بیمناک
مدد جو: یاری جو	مخیلات: گمان برده، گمان، پندارنده
مدد معاشر: کمک هزینه زندگی	مخیله: پنداره، پندارگاه
مددکار: یاور، همیار، دستیار، پشتیبان	مد: کشند، فرازآب، خیزآب، خیز، آبخیز
مدرج: شماره گذاری شده، شماره دار، شماره بندی شده	مد دریا: خیزآب
مدرج ساختن: زینه بندی	مد نظر: دلخواه
مدرس: آموزگار، استاد	مد نظر داشتن: درنگریستن، درنگر آوردن
مدرسان: آموزگاران	مد نظر قرار دادن: درنگریستن، درنگریست، درنگر آوردن
مدرسه: آموزشگاه، آموزشکده	مدادح: ستایشگر، چاپلوس
مدرسین: آموزگاران، استادان	مداخله: دست درازی، دست اندازی، پادرمیانی
مدرک: گواهی، گواه، دستک، دبیزه، تزده	مداد: کلک، کشیدنی، زغال نویس، زاگاب، خامه
مدون: نیاز، نوبن، امروزین	مدار: چرخگاه، پرگاره
مداعا: داویده (از کاروازه داویدن گرفته شده که در واژه داوطلب نبز هست)،	مدارا: نرمی، کنارآمدن، سازگاری، بردباری
مدعوین: میهن، میهمانان، فراخواندگان	مدارس: دبستان‌ها، آموزشگاه‌ها
مدعی: داومند (از کاروازه داویدن گرفته شده که در واژه داوطلب نبز هست)، داونده، دادخواه، خواهان، خواستار	مدارک: گواهینامه‌ها، کارنامه‌ها، کارمایه‌ها، دستک‌ها، بنچاک‌ها، استوارنامه‌ها
مدعی شدن: داویدن (از کاروازه داویدن گرفته شده که در واژه داوطلب نبز هست)،	دافع: پشتیبان، پدافندی، پدافندگر
مدعی علیه: خوانده	دافعه: نبرد، جنگ، پیکار، آورد
مدفن: گور، آرامگاه	دام: همیشه، همواره، هماره، بیوسته
مدفوع: گوه، گه، سرگین، دورشده، چمین، پیخال	مداوا: درمان، چاره
مدفوع کردن: دستشویی رفتن، دست به آب رساندن	مداوم: یکسره، همیشگی، همواره، دنباله‌دار، پیاپی
مدفون: نهانیده، خاک شده، به خاک سپرده	مداومت: دنباله داشتن، دنباله داری، پایداری، پایدار بودن، ایستادگی
مدفون کردن: خاک کردن، به خاک سپردن	مدبر: کاردان، ژرف نگر، دوراندیش، آگاه
مدل: نمونه، الگو	مدبرانه: خردمندانه، بینشورانه، آگاهانه، اندیشمندانه
مدنی: شهری، شهرنشینی	مدت: هنگام، گه، گاه، زمان
مدھش: سهمناک، بیمناک	مدت طولانی: دیرزمان، دیرباز



مراجعه: برگشتن، بازگشتن، بازگشت، بازگشت	مدهوش: منگ، گیج، بیهوش
مراجعةت دادن: برگشت دادن، برگرداندن	مدور: گردد
مراجعةت کردن: بازگشت	مدور: گرد، چرخی
مراجعة: رفته، برگشتن، بازگشتن، بازگشت، بازآمدن، آمده	مدون: نوشته شده، آراسته
مراجعةه کردن: سرزدن، سرزدن، برگشتن، بازگشتن، بازآمدن	مدید: کشیده شده، کشیده، دیرباز، دراز
مراجعةه نمودن: سرزدن، برگشتن، بازگشتن، بازآمدن	مدیر: گرداننده، فرنشین، سرپرست، راهور، راهبر
مراد: خواسته، آرمان، آرزو، امید	مدیر عامل: هماهنگ کننده، گرداننده، سرپرست، سالار
مرادف: همسرته، همردگی، دربی	مدیرعامل: گرداننده، سرپرست
مرارت: سختی، رنج، دشواری، تلخکامی	مدیرکل: فرمهان، فرسالار، سرمهان
مراسلات: بسته‌ها	مدیره: گرداننده، فرنشین، سرپرست
مراسم: جشن، آیین‌ها	مدیریت: گردانندگی، گردانش
مراسم مذهبی: یشت، یزش، یَزش، پرسه	مدينه: شهر
مراعات: پاس (پـ)،	مدينه فاضله: آرمانشهر، آرمان شهر
مرافعه: کشمکش، ستیز، زد و خورد	مديون: وامدار، وام دار، بده کار
مراقبت: همدلی، مهریانی، دوستی	مذاب: گدازه، گداخته، آب شده
مراقب: نگهبان، گوشوان، دیده بان، پاسدار	مذاکرات: گفتگوها
مراقبت: نگهداری، نگهبانی، فرابینی، دیده بانی، تیمار	مذاکره: گفتگو، گفت و شنود، گفت و گذار
مراکز: جایگاهها	مذبح: گلو بریده، کشتار، دست و پا زده
مراهم: خواست، پسند، آرمان، آرزو	مذبحانه: ناکارآمد، نافرجام
مراوده: مراوده، رفت و آمد، دوستی، آمد و شد	مذکر: نزد، نرینه، نرم کردن، نر، مرد
مربا: میوه شکرین، مازیانه، مازیاری، مازیاره، پرورده، پرهیخته	مذکور: یادشده، یاد شده، گفته شده، سرگفت، بالا گفت
مربع: چهارگوش، چهار گوش، چارگوش	مذلت: زبونی، خواری، پستی، بیچارگی
مربع بودن: چهارسویی	مذمت: نکوهیدن، نکوهش، سرزنش، بدگویی
مربع مستطیل: چهارسو	مذمت کردن: نکوهیده، نکوهیدن، نکوهش کردن
مربوط: وابسته، پیوندار، پیوسته به، پیوسته، بسته	مذموم: نکویی، نکوهیده، ناروا
مربوطه: وابسته	مذهب: کشش، روش، راه، دین، آیین
مربی: پرورنده، پروراننده، آموزنده، آموزگار	مذهبی: دینی، آیینی
مرناظ: تپاسبد	مذوق: چشیده (وـ)،
مرتب: سازمند (پـ)، دهنادین، چیده، پیاپی، پی درپی، پشت سر هم، بسامان	مریخ: بهرام
مرتب کردن: سامانیدن، سامان دادن، پیراستن، آراستن	مرابحه: بهره کاری
	مرابطه: رفت و آمد، پیوند
	مراتب: چگونگی، پله‌ها، پایه‌ها، پایگاهها
	مراتع: مرغزارها، چراگاهها
	مراجع: بنایه‌ها، بنمایگان، بازیابه‌ها



مردد مانن: پهله‌یدن	مرتبه: بی در پی
مردود: ناپذیرفته، ردشده، پذیرفته نشده، افتاده	مرتبأً: بی در پی
رسوله: فرستاده، بسته	مرتبت: جایگاه
رسوله پستی: بسته پستی	مربط: درپیوسته (برای نمونه رشته‌های مرتبط با پزشکی = رشته‌های درپیوسته با پزشکی؛ جستارهای مرتبط به این بخش = جستارهای درپیوسته با این بخش)، درپیوند، پیوسته
رسوم: نهادیک، نهاده، گسترش یافته، روش، به آیین، آیین	مرتبه: رده، جایگاه، پایه، پایگاه، بار
رسی: سپاسگزارم، سپاس گزارم، سپاس	مرتّجع: واپسگرا، کهنه پستد، کهنه پرست، بازگردند
مرشد: شاگرد، رهبر، راهنمای، پیشوای	مرتد: رانده شده
مرضع: گوهنشان، زرنشان	مرتع: چمنزار، چراگاه
مرض: بیماری	مرتعش: لرزنده، لرزان، جنبان
مرضیه: پسندیده	مرتفع: گشوده، گشایش شده، گشاده، فراز، سربالا، چاره شده، چاره جویی شده، بلندی، بلند، بالا، افزاشته
مرطوب: نمون، نمور، نمودار، نمناک، نمک خوارکی، نمدار، تر	مرتفع کردن مشکل: گشودن گره، گشایش کار، چاره جویی کردن، چاره جستن
مرعوب کردن: پدست بستن	مرتکب: گناه کننده، کننده، آغازنده
مرغ سحر: شباهنگ (بِه)	مرثیه: سوگیاد، سوگنامه
مرغوب: دلپیشند، دلپذیر، پسندیده، برگزیده، برازنده	مرجح: برتری داده، افزونی داده
مرفه: در فراوانی، در آسایش، تن آسان، بانوا، با آرامش، آسوده	مرجع: سرچشممه، سرآغاز، بن‌مایه، بازیابه، بازگشتار
مرفه الحال: تن آسان، با آسایش، آسوده	مرجوع: بازگشت
مرقوم: نوشته شده	مرحبا: زهی، خوش، آفرین
مرکب: هم‌کرد، زکاب، رهوار، دوده، دوات، خودرو، ترابر، آمیخته شده، آمیخته، اسب	مرحله: گامه، گام، زینه، رده، خوان، جای باش، پله، پل، پرده گاه، پای
مرکبات: نارنج گونه‌ها، پیوندیان، آمیختگان	مرحله دوم: گامه دوم، گام دوم
مرکز: ونسار (مرکز دایره را گویند)، وندسار (مرکز دایره را گویند)، هسته، نافه، میانه، میانگاه، میان، گاه، کانون، گیان، فرنشین، فرماندهی، سرپرستی، ستاد، جایگاه، جای، پایگاه، پایتخت	مرحومت: نوازش، مهرورزی، مهربانی، بخشايش
مرکز اصلاح: زدایشگاه، پیرایشگاه	مرحوم: شادروان، زنده‌یاد، زنده‌یاد، روانشاد، درگذشته، آمرزیده، از جهان رفته
مرکز تجاری: سودا کده	مرحومات: زنده‌یادان، آمرزیدگان
مرکز تحقیقات: پژوهشگاه	مرحومه: شادروان، زنده‌یاد، آمرزیده
مرکز نقل: گرانیگاه	مرخص: رهاسده، پروانه، آزاد شده
مرکز حفظ: پاسگاه	مرخصی: رهایی، آسوده روز، آسودگی، آسایه
مرکز فرماندهی: ستاد فرماندهی	مردد: گمان‌گر (gumāngar)، گمان‌مند
مرمت: نوسازی، دوباره سازی، بازسازی	مردد: سرگشته، سرگردان، دودل، دو دل، دمدمى
مرموز: رازدار، پوشیده	مردد شدن: پهله‌یدن
مرهم: نوشدارو، ملهم	



مزید برعلت: پیش آمدی فزوونتر، افزوده برانگیزه	مرهون: وامدار، گروی، گرونهاده، گرورفته، سپاسگزار، درگرو
مزین: زیور، آراینده، آرایش، آراسته	مروت: مردانگی، رادمنشی، جوانمردی
مزین کردن: آراستان	مروت بی: نامرد، ستمگر
مسابقه: همتازی، همآورد، زورآزمایی، پیکار، پیشی، آورد	مرور: رفت و آمد، دوباره نگریستن، دوباره خواندن، بازنگری، بازبینی
مساحت: گستره	مری: سرخ نای
مساعد: یاور، یارمند، فریادرس	مریخ: وهرام، بهرام
مساعدة: همیاری، همکاری	مرید: سرسپرده، دنباله رو، پیرو
مساعدت: یاری، همدلی، کمک همیاری، کمک، کردن، دستگیری	مریض: ناخوش، رنجور، دردمند، بیمار
مساعده: همیاری، همکاری، پیش پرداخت	مریض خانه: درمانگاه، بیمارستان
مسافت: دوری، درازراهی	مریضخانه: بیمارستان
مسافر: گشтар، رهنورد، رهسپار، رهرو، راهی	مریضی: بیماری
مسافربری: راهیبری	مری: نمایان، دیدنی، پیدا، آشکار
مسافرت: گشت و گذار، گردش، رهسپاری، راهی گشتن، بوم نورده	مرئی: دیداری (پ)، بدیدار (پat dītār)، دیداری (پ)
مسافرخانه: مهمانسرا، مهمانخانه، کاروانسرا	(kīdītār)، دیدنی (ھ)، نمایان، پیدا، آشکار
مساکین: ناداران، تهی دستان، تنگ دستان، بی‌نوايان، بی‌چیزان	مزاج: نهاد، سرشت، آمیغ، آمیزه
مسالمت: خوش رفتاری، آشتی کردن	مزاح: مسخرگی، لودگی، شوخی
مسالمت آمیز: همراه با سازش	مزاحم: سرخر، سربار، دست و پاگیر، دست و پا گیر
مساله: پرسمان	مزاحم شدن: کاویدن، دردرس دادن
مسامحه: کوتاهی، سستی ورزیدن، ساده انگاری، آسان گرفتن	مزاحمت: رنج دادن، دست و پا گیری، دردرسدادن، دردرس
مساوات: یکسانی، همسانی، برابری	مزار: گور، آستانه، آرامگاه
مساوی: یکسان (پ)، یکسان، همسنگ، همتای، هم اندازه، پایاپای، برابر	مزایا: فزونی‌ها، سودها، برتری‌ها
مسایل: گرفتاری‌ها، دشواری‌ها پرسش‌ها، دشواری‌ها، چیست‌ها، پیش آمدها، پرسش‌ها، پُرسمان‌ها	مزایده: همافزایی، فزون فروش، فرا فزونی، بیش فروش، بهافزونی، ارزافزایی
مسئل: گرفتاری‌ها، دشواری‌ها پرسش‌ها، دشواری‌ها، چیست‌ها، پیش آمدها، پرسش‌ها، پُرسمان‌ها	مزبور: یادشده، نامیرده، گفته شده
مسئلت: درخواست	مزخرف: یاوه، لیچار، سخن بیهوده، ژاژ، چرند و پرند، چرند، پوچ
مبوب: پدیدآورنده، برانگیزنده، برانگیزاننده، انگیزه ساز	مزرع: کشتزار
مبوبق: گذشته، پیشینه دار، پیش شده، آغاز شده	مزرعه: کشتزار، جالیز
مبوبق به سابقه: دارای پیشینه، پیشینه دار	مزقان: شیپور، سرنا، خنیا
مستاجر: کرایه نشین	مزمن: کهنه، دیرینه



مستغان: یاری جسته، یاری بخش	مستاصل: درمانده، پریشان، پا در هوا، بی‌ریشه، آشفته، از ریشه درآمده، از بیخ برکنده
مستعد: دربینده، آماده	مستبد: ساستار (۲۷)، خیره سر، خودکامه، خودسر، خودرای
مستعفی: کناره گیر	مستبدان: خودکامگان
مستعمل: کهن، کارکرده، فرسوده، دست دو	مستبعد: بسیار دور
مستغرق: فرورفتہ، غوته ور، شناور	مستتر: نهان فروشی، نهان، پنهانی، پنهان
مستغلات: زمین و خانه‌ها، دارایی‌ها، دارایی، خانه و زمین	مستثنی: مگر، سوا، جدا، به جز
مستغنى: توانگر	مستجاب: پذیرفته شده، پاسخ داده شده، برآورد شده
مستفاد: دریافته، بهره گرفته، برآمده	مستجاب الدعوه: برآورده کام
مستفيض: بهره مند، برخوردار	مستحب: نیکو، شایسته، پسندیده
مستقبل: پیشواز، پیشتاز، آینده	مستحضر: دانسته، آگاه، آشنای
مستقر: ماندگار، جایگیر، پایدار، برجا، برپا شده، استوار	مستحفظ: نگهبان، زندانبان، پاسبان
مستقل: نوابسته، خودسر، خودپا، خود سالار، جداسر، جُداسر، بی‌نیاز، بدون وابستگی، آزادانه، آزاد	مستحق: شایسته، سزاوار، در خور
مستقلًا: خودسرانه، جداسرانه، آزادانه	مستحکم: پایدار، پابرجا، استوار
مستقلًا: خودسرانه، جداسرانه	مستحیل: یاوه، ناشدنی، دگرگون شده، ترفندگر، ازمیان رفته
مستقیم: راست (۲۸)، یکراست، سهی، سرراست، سر راست، راستای	مستخدم: خدمتگزار
مستقیما: یکسره، یکراست، سر راست، آشکارا	مستدام: دنباله‌دار، جاویدان، پاینده، پایدار
مستقیماً: یکراست، آشکارا	مستدعی: درخواستگر، خواهشمند، خواهشگر، خواستار
مستکبر: گردنکش، خودخواه	مستدل: فرنوده، بافرنود، با برهان
مستلزم: سزاوار، درخور، بایسته	مستر: سور، سرکار
مستمر: همیشه، همیشگی، همواره، همش، جاویدان، پیوسته، پی درپی، پاینده، پایا	مستراح: دستشویی، دست به آب، آبریزاه، آبخانه
مستمری: ماهانه، کارمزد، دستمزد	مسترد: پس داده، برگردانده، بازپس داده
مستمسک: دستاویز	مسترد داشتن: فرازدادن، برگشت دادن، برگرداندن
مستمع: نیوشنده، شنونده، شنوا	مستشار: رایزن
مستمعین: شنوندگان	مستشرق: خاورشناس، خاور شناس
مستند: گواهمند، فرنودین، درست، پشتوانه دار، پابرجا، بایسته	مستضعف: نادار، ناتوان، فرودست، ستمدیده، درمانده، تهیدست، تنگدست، تنگ مایه، بینوا، بی‌چیز
مستنطق: بازپرس	مستضعفین: تافتگان و کوفتگان (۶۶)، مستطاب: خوش آمده، پاکیزه، پاک
مستهجن: ناپسند، نایهنجار، رشت، بد	مستطیع: سرمایه دار، توانمند، توانگر
مستهلك: نیست، نابود، فرسوده، ازمیان رفته	مستطیل: راست گوش، چهارگوش، چهارگوش دراز، چهارگوش بلند، چهارگوش
مستوجب: شایسته، سزاوار، زیبنده، درخور، برازنده	مستعار: سپنجی
مستور: نهان، درپرده، پوشیده، پنهان	
مستوره: نمونه کالا	



مسکن: آرامبخش (دارو)، کاشانه، سرپناه، سرای، سرا، دردکاه، دارو، خانه

مسکن: نیازمندی، مستمندی، تهیدستی، بینوایی، بی‌چیزی

مسکونی: زیستنی، باشندگی

مسکین: نادر، مستمند، نهیدست، نهی دست، تنگ مایه، تنگ دست، بی‌نوا، بی‌چیز، بیچاره

مسلح: تفنگدار، تفنگ دار، با سازوبرگ، با جنگ افزار
مسلخ: کشتارگاه

مسلسل: پیوسته، پیاپی، پی در پی

سلط: چیره دست، چیره، پیروزمند، پیروز

ملک: گونه، شیوه، روش، روال، راه، دین، آیین

مسلم: گردن نهاده، روشن، بیگمان، آشکار

مسلمما: بی‌گمان، بی‌چون و چرا

مسلمما: هر آینه، بی‌گمان

مسلمون: مسلمانان

مسلمین: مسلمانان

مموم: شنودنی (بـه)، شنیده شده، شنیده

مموم: زهرخورده، زهرآلوده، زهرآلود، زهر

ممومیت: زهرناکی، زهرمندی، زهرآلودگی

مسن: کهنسال، سالخورده، پیر

مسند: پیشگاه (بـه)، نشست، جایگاه، تکیه گاه، تخت

مسهل: کارکن، شکمرون

مسواک: دندانشویه، دندانشویک، بُرس

مسوده: سیاهه

مسولان: کارگزاران، دست اندرکاران

مسئلیت: پاسخگویی، پاسخ‌دهی

مسؤول: کارگزار، سرپرست

مسئل: کارگزار، سرپرست، پاسخ ده

مسیحی: ترسایی

مسیحیت: ترساگری

مسیر: گشتگاه، گذرگاه، گذر، روش، راه

مسیل: خشکرود، آبراه

مسئله: دشواری، چیستان، چالش، پیش آمد، پرسمان

مستوفی: سرگنجور، دبیر

مستولی: دست یافته، چیره، پیروزمند

مسجد: مَزْكَت (مسجد عربی شده مزگت است که از پارسی به عربی رفته)، نیایشگاه، نیایشکده

مسجد سلیمان: پارسوماش

مسجد سلیمان: پارسوماش

مسجع: خوش آهنگ

مسجل: روشن، بی‌گفتگو، بی‌چون و چرا، آشکار

مسحور: فریفته، دلباخته، جادو شده

مسخ: ننگسار، زشت

مسخر: گرفته شده، فرمانبردار، رام

مسخره: بازیچه (بـه)، لوده، شوخ، ریشخند شده، دلغک،

خنده دار، بذله گو

مسخره است: خنده دار است

مسخره بودن: خنده دار بودن

مسخره کردن: افسوس گرفتن (بـه)، زبانک انداختن،

ریشخند کردن، خنديden، افسوس گرفتن

مسخره است: خنده دار است

مسدود: گرفته، بندآمده، بسته

مسدود کردن: فرویستن، بندآوردن، بستن

مسرت: شادی، دلشادی، خوشی

مسرف: فراخ رو (بـه)

مسرور: شادمان، شاد، دلشاد

مسری: واگیردار، واگیر، همه‌گیر

مسطح: یکدست، هموار، تخت، پهن

مسطورة: نوشته، نمونه

مسعود: همایون، نیکبخت، فرخنده

مسقط الراس: زادگاه

مسقط الرأس: بوم

مسقف: پوشیده

مسکن: آرام بخش

مسکر: مستی ده، مستی آور، مست کن



مشتری: هرمز، خریدار، برجیس، اورمزد	مسئله مهم: کاربزرگ، کارازشمند
مشتعل: فروزان، افروخته	مسئول: کارگزار، سرپرست، پاسخور، پاسخگو، پاسخده
مشتق: فرامده، شیب، جداشده، جدا شده، به دست آمده، برگرفته، برآمده، آمده از	مسئولان: کارگزاران، سرپرستان، پاسخگویان
مشتق شدن: فراگردآمدن	مسئولیت: سرپرستی، پاسخگویی، پاسخده‌ی
مشتق کردن: برگرفتن	مسئولین: کارگزاران
مشتکل: شکل گرفته	 مشابه: همسان، همتا، همانند، مانند
مشتمل بر: دربرگیرنده، دربردارنده	 مشابه‌ت: همگونی، همسانی، همتایی، همانندی
مشجر: درختکاری، پردار و درخت، پُردار و درخت	 مشاجره: کشمکش، ستیز، برخورد
مشخصات: ویژگی‌ها	مشارالیه: نامدار، نامبرده
مشخص: هویدا، نمایان، شناخته شده، روشن، پیدا، بازشناخته، آشکار، آشکار	مشارکت: هنبازی، همکاری، همدستی، همانبازی، میانوندی
مشخص کردن: پیدا کردن	مشاشه: چهره آرا، بزک کن، آرایشگر
مشخصات: ویژگی‌ها، شناسه‌ها	مشاعره: سروده آوری، چامه خوانی، چامه آوری، چام آورد
مشخصه: ویژگی دادن، ویژگی، شناسه	مشاهام: بینی، بویایی
مشرب: نوشیدنی، کیش، روش دینی، آشامیدن، آبخورد	مشاهدات: دیده‌ها
مشرف: فراتر، جای بلند، برفرار	مشاهده: همبینی، نگریستن، نگرش، نگاه، دیدن، دید، تماشا، برنگری
مشرق: خاور	مشاهده کردن: دیدن، درنگریستن، تماشا کردن، بازیافتن
مشرك: باخدالبازگیر (۶۵)، هنبازگیر، چندخدابی	مشاهیر: ناموران، نامداران، نامآوران، نام گذاری، نام آوران، بلند آوازگان، بزرگان
مشروب: نوشیدنی، نوشابه، باده، آشامیدنی	مشاور: اندرزبد (۷۰)، همسگال، سگالشگر، رایزن
مشروب فروشی: میکده، می‌فروشی	مشاوران: همسگالان، رایزنان
مشروط: سامه بر	مشاورت: همپرسی، سگالیدن، سگالش، رایزنی
مشروطه: مردم سالاری	مشاوره: همپرسگی (۷۱)، همپرسی، همپرسه، کنشکاش، سگالیدن، سگالش، رایزنی
مشروع: روا، دینی	مشايخ: ریش سپیدان، پیرسالاران
مشعل: ناردان، فروزانه، آتشدان	مشايعت: همراهی، دربی کسی رفتن، پسواز، بدراهه
مشعوف: شادمان، سرخوش، خرسند	مشبك: سوراخ سوراخ، چهل پنجره، پنجره دار، پنجره پنجره
مشغله: گرفتاری، کار و بار، کار، درگیری، پیشه مندی، پیشه	مشتاق: شیفتنه، شورمند، خواهان، خواستار، آرزومند
مشغول: گرفتار، سرگرم، دلگوش، دست به کار، دست اnder کار، درگیر، درکار، بکار	مشتاقانه: شورمندانه، آرزومندانه
مشغول بودن: سرگرم بودن، سر و کار داشتن، دلگوش بودن، درگیر بودن، بکار داشتن	مشتبه: سایه روشن، درهم، پوشیده، پرت
مشغول شدن: سرگرم شدن، درکارشدن، به کار پرداختن	مشترک: هموند، همبهر، میانوند، خریدار، چند هنباز، انباز
مشغولیت: سرگرمی	مشترک شدن: همخوان شدن، همبهر شدن
مشفق: مهوروز، مهربان، دلسوز	مشترک المنافع: همسود، هم سود



صاحب: همدیداری (۶۵)، یار و همدم شدن، همنشینی، همدمی، همدلی، هم سخنی
صاحبه: گفتگو
صافه: دست دادن
صافه کردن: دست دادن
صادر: سرچشمه‌ها، سرآمدها، ریشه‌ها، دستمایه‌ها
صادره: توانگیری، بازگیری
صادف: یابنده، روبه رو شونده، روبرویی، برخورد کننده
صارف: هزینه‌ها
صف: کارزار، رزمگاه، رزم، پیکار، آوردگاه
صالح: نیک اندیشی‌ها، شایسته‌ها، سودها
صالح ساختمانی: کارسته‌ها، سازه‌ها، ساختمایه‌ها
صالحه: کنارآمدن، سازگاری، سازش، آشتی
صب: ریزشگاه، دهانه، دهانگاه
صحح: ویراستار، درستگر
صدق: گواه راست، گواه، راستگوی، راست نماد
صدر: ستاک، ریشه، جایگاه، بن واژه، بازگشتگاه، بازگشتگاه، آهنگ واژه
صدع: دردسردهنده، آزارسان
صدق: گواهی شده، راستگو پنداشته شده، باورشده
صدوم: کوفته، زخمی، آسیب‌دیده، آسیب دیده
صدومین: آسیب‌دیدگان
صر: سمج، پافشار

صریت: پژوزنگی (۶۶)،

صر بودن: پای فشردن، پای فشاری کردن

صراع: نیمه، لنگه، لخت، بند

صرانه: پایمردانه

صرف: گسارش، کارکده، کارکرد، کاربری، کاربرد

صرف کرد: گسارد

صرف کردن: گساریدن، گساردن

صرف کننده: گسارنده، کاربر

صرف گرایی: گسارشگری، گسارشگرایی

صرفند: پای می‌فشارند

مصطلح: زبانزد، جاافتاده

مشقانه: دلسوزانه
مشق: وینارش، ورزش، نوشتن
مشقت: سختی، رنج، دشواری

مشکل: دشخوار (۶۷)، کمبود، سختی، سخت، دشواری، دشواره، دشوار، دشخوار، درد سر، خرد، چالش، پیچیده

مشکل است: سخت است

مشکل بودن: سخت بودن، دشوار بودن

مشکل پسند: سخت پسند، دیرپسند

مشکل گشا: گره گشا

مشکلات: کمبودها، دشواری‌ها، خرددها

مشکور: ستوده، درخورسپاس، پسندیده

مشکوک: گمان‌مند (۷۱)، گمانی (۷۲)، گمان (۷۳)، گمانیک (۷۴)، گمان‌مند، گمان‌انگیز، گمان، دودلی، بدگمان

مشمول: فraigیر، فraigرفته شده، آماده

مشموم: بوییدنی (۶۸)، بوییدنی

مشمیز: رمنده، بیزار

مشمئز: رمنده، بیزار

مشهود: نمودار، نمایان، روشن، پیدا

مشهور: فرازسرود (۷۵)، فرازنام (۷۶)، فرازnam (۷۷)

نامی ترین، نامی، نامدار دشن، نامدار، نام آور، سرشناس، پرآوازه

مشورت: همپرسی، کنکاش، سگالیدن، سکالش، رایزنی

مشورت کردن: سگالیدن

مشوش: نگران، پریشان، آشفته

مشوق: برانگیزندۀ، امیدده

مشی: شیوه، روند، روش، روال، راه

مشیت: خواسته، خواست، آرزو

مشیت الهی: خواست خدا

مشئوم: گجسته، بدشگون

صاحب: یار و همدم، همنشین، دوست



مضحكه: خنده آور	مصغر: کوچک، کهیده، کهتر، ریز، خرد
مضر: ناخوشی، زیانمند، زیان دار، زیان بخش، زیان آور، رنجوری، بیماری، آسیب رسان	مصفا: سرسبز، خوش آب و هوا، خرم
مضر: زیان کار (ziyānkār) ، زیاندار	مصلح: نیکنهاد، نیکخواه، بهساز، به اندیش
مضراب: شکافه، زخمه	مصلحت: نیک روز، نیک اندیشی
مضرات: زیان‌ها	مصلوب: چلیپا شده، بدارآویخته شده
مضرب: جای زدن، تیزی، بس شمار، بازده، ایزار زدن	مصلی: نماهنگ، نمازگاه، نمازخانه
مضرت: گزند، زیان، آسیب	صمم: آهنگ‌مند (hangōmand) ، پایدار، پابرجا، با آهنگ، استوار
مضطر: پریشان، بیچاره، آشفته	صمم شدن: کمربستن
مضطرب: تگران، سرآسیمه، دلوپس، پریشان، آسیمه سر، آسیمه	صنف: نویسنده، نگارنده، برنویس
مضطرب شدن: شکهیدن (بـه)، آشفتن (بـه)،	صنوع: نوپیدا، فرآورده، ساخته شده، ساختگی، دست ساز
مضطرب هستم: پریشانم	صنوعی: ساخته، ساختگی، دست ساز
مضمحل: نیست، نابود	صوب: راییده، پذیرفته، برنهاده، انجامیده، استوار شده
مضمضه: مزمزه	صوبه: برنهاده
مضمون: زمینه، درونمایه، چکیده	চصور: نگارگر، چهره‌یافت
 مضيقه: سختی، دشواری، تنگنا	চصور: نگهداشته، دورداشته، درپنهان
مطابق: یکسان، همپوش، همانند، جور، برابر	চصونیت: زینهاری، در پنهان
مطابق میل: بکامه، بکام	চصیبت: نگون بختی، بدبخشی، اندوه
مطابقت: هم خوانی، همپوشی	 مضار: گزندها، زیان‌ها، آسیب‌ها
مطاع: در	 مضار: زمان کنونی
مطالب: نوشت‌ها، نوشتارها، گفت‌نی‌ها، گفتارها، سخن‌ها، خواستارها، جستارها	 مضارها آسیب: گزندها، زیان‌ها
مطالبات: خواسته‌های، خواسته‌ها	 مضاعف: دوچندان، دوچند، دوبرابر، دو برابر
مطالبه: هم خواهی، درخواست، دادخواست	 مضاف: پیوند، بیش، افرا
مطالعات: پژوهش‌های، پژوهش‌ها، پژوهش	 مضاف الیه: برگیر
مطالعه: نگرش، خوانش، خواندن، پژوهش، بررسی	 مضاف الیه: جدا، افزون براین
مطالعه کردن: خواندن، بررسی کردن، بازنگریستن	 مضاف الیه: برگیر
مطب: دفتر پزشک، پزشکخانه	 مضامین: زمینه‌ها، دستمایه‌ها، درونه‌ها
مطبخ: آشپزخانه	 مضایقه: کوتاهی، فروگزاری، فروگذراری، سختگیری، دریغ، خودداری، تنگی
طبعه: چاپخانه	 مضایقه کردن: فروگزاری کردن، فروگزاردن، فروگذراری کردن، فروگذاشت، فروگذاری کردن، فروگذاردن، دریغیدن، دریغ کردن، خودداری کردن
طبع: گوارا، دلنشیں، دلپذیر، خوشایند	 مضبوط: نگاهداشت، بایگانی شده
طبعات: هفته نامه‌ها، هفته، نگارش‌ها، نسک‌ها، ماهنامه‌ها، روزنامه‌ها، چاپ‌ها	 مضحك: خنده دار، خنده آور



مطیعان: سرسپردگان	مطروب: شادی آفرین، رامشگری، رامشگر، خنیاگر
مظفر: کامیاب، کامرو، پیروز	مطربی: رامشگری
مظلوم: ستمکش، ستمدیده	مطرح: گفته، زمینه، پیش کشیده، بستر
مظنه: نرخ، گمان، بدگمانی، انگاره	مطرح شده: پیشنهاد شده
مظنون: گمان برده، انگاشته	مطرح کردن: در میان گذاشتن
مظہر: نمودگاه، نمادین، نماد، نشان، جای بالا رفتن، جای آشکارشدن	مطروح: واپس زده، رانده شده، رانده، دور کرده
مع الوصف: با اینهمه	مطلب: زبانک
مع ذلک: با اینهمه	مطلا: زراندود
مع هذا: با اینهمه	مطلوب: نوشتة، نوشتار، گفتار
معابر: گذرگاهها، گدارها، راهها	مطلع: دانا، آگاه
معاد: همسنگ، همچند، هم ارز، جایگزین، برابر، بجای	مطلع کردن: آگاهاندن، آگاه کردن
معادل این مبلغ: برابر این پول	مطلع گردانیدن: آگاهانیدن
معادله: همچندی، هم سنگی، برابری، برابرسازی	مطلق: یله، یگانه آزاد، تنها، بی چون و چرا، آویژه
معادن: کان‌ها	مطلقا: هیچگاه، هرگز، به هیچ روی
معارضه: ستیز، رویارویی، درگیری	مطلقه: رها شده، جداسده، آزاد
معارف: فرهنگ، دانش‌ها	مطلعک: زبانک
معاش: زیش (۶۵)، گذران، زیست، زندگی، زندگانی، روزی	مطلوب: شایسته، دلخواه، دلپسند، دلپذیر، خواسته، پسندیده
معاشر: همنشین، همزی، همدم، هم‌آمیز، دوست	مطعم نظر: دلخواه
معاشت: همنشینی، همزیستی، نشست و برخاست، رفت و آمد، آمیختن	مطمین: نیک گمان، دلپُر، دل آسوده، آسوده اندیش، آسوده، استیگان
معاشقه: هممهری، هم‌آغوشی، مهوروزی، دلدادگی	مطمین بودن: استیگان بودن
معاصر: همزمان، همدوره، هم روزگار، امروزین، امروزی	مطمین شدن: آرامش یافتن
معاصی: لغزش‌ها، گناهان، بزه‌ها	مطمیننا: بی‌گمان
معاضدت: یاوری، همراهی، پشتیبانی	مطمیناً: بی‌گمان
معاعده: پیمان	مطمئن بودن: استیگان بودن
معاف: رهاسده، برکنار، بخشوده	مطمئن شدن: آرامش یافتن
معافیت: رهایی، برکناری، بخشودگی	مطمئنا: بی‌گمان
معاکس: وارونه، پاد، بازگونه	مطمئناً: بی‌گمان
معالج: درمانگر، درمان کن	مطهّر: پاکیزه، پاک شده، پاک
معالجه: درمان، چاره گری، بهبود	مطیع: فرمانگر (۷۰)، فرمانبردار (۷۱)، نیوشما، فرماننیوش، فرمانبر، سرسپرده، رام
معاملات: داد و ستد	
معامله: سوداگری، دادوستد، دادو ستد، داد و ستد، خرید و فروش	



معدلت: دادگستری، دادگری، داد	معامله کردن: بازار کردن (۶۵)،
معدن: کان	معاند: ستیزه جو، دشمن، پرخاشگر
معدن شناسی: کانی شناسی، کان شناسی	معاندت: دشمنی
معدنی: کانی	معانی: ماناک‌ها، چم‌ها، آرش‌ها، آرش‌ها
معده: شکم	معاهده: سوگند، پیمان نامه، پیمان
معدود: نایافته (۶۶)، کم، انگشت شمار، اندک	معاودت: برگشتن، بازگشتن
معدودی: شماری	معاوضه: داد و ستد، جایگزینی
معدوم: نیست شده، نایافته، نابود، سر به نیست، تباہ، از میان رفته	معاوضه کردن: یوفانبدن
معدوم کردن: نابود کردن، کشتن، سر به نیست کردن، از میان بردن	معاون: یاور، همیار، کاریار، دستیار
معدالک: با آنکه، با اینهمه، با این روش	معایب: کاستی‌ها، زشتی‌ها
معدب: رنجیده، درسختی، پریشان	معاینه: وارسی، نگرش، بیمار بینی، بررسی، باچشم دیدن
معدرت: پوزشمندی، پوزش خواستن، پوزش	معدب: گذرگاه، گذر، گدار، خوابگزار، جای گذر
معدرت خواستن: پوزیدن، پوزش خواستن	معبود: یار، نگار، دلدار، دلبر، پرسته
معدرت خواهی: پوزیدن، پوزش خواهی	معتاد: نارکوکی، دژخوی، خوگرفته، خوگر، بنگی، اپیونی
معدلک: با اینهمه	معتبر: نیکخواه، فرمند، سرشناس، توانگر، به نام، آبرودار، ارزشمند، ارجدار
معدور: پوزشگر، پوزش خواه	معتدل: نه سرد و نه گرم، میانه رو، میانه، خوش آب و هوا
معرب: تازی شده	معترض: نکوهشگر، خرد گیر، پرخاشگر
معرض: فرارو، دستخوش، جلو، پیش، برابر	معترف: خستو، خُستو
معرف: شناسه، شناسانده، شناسانده، شناس، شناخته شده، آشناکننده	معتزل: گوشه نشین، کناره گیر
معرفت: شناختن (۶۷)، شناخت (۶۸)، دانش، بینشمندی	معتصب: شکیب گزین
معرفه: شناسانده، شناسا، شناس، آشنا	معتقد: گروند، باورمند، باوردار
معرفی: شناسایی، شناساندن، آشناکردن، آشنازایی	معتقد بودن: استوانیدن (۶۹)، بر این باور بودن
معرفی کردن: شناساندن	معتقدات: باورها
معرفی نامه: شناسنامه، برگ شناسایی	معتكف: گوشه نشین، پرهیزکار، پارسا
معركه: هنگامه، گیر و دار	معتمد: درستکار
معروض: نموده، گفته، پیش کشیده	معجزه: نیاز، نخستی
معروف: نامی، نامور، نامدار، نام آور، شناخته شده، شناخته، سرشناس، پرآوازه، آشنا	معجزه: ورچکردن (۷۰)، ورج، فرجود، شگفتی
معروفترین: ناهمانند، نامی ترین، سرشناسترین	معجون: رنگینه، آمیخته
معروفیت: آوازه	معدل: میانه، میانگین
معزز: گرانمایه، گرامی، ارجمند	



معنوی: مینوی، میتُوی، چم، آجهانی، آسمانی	معزول: کنار گذاشته شده، بر کنار شده
معنوی : مینوی (۲۷) ^۳	معشوق: نگار، دلستان، دلربا، دلدار، دلبر
معنویت: مینوی (۲۸) ^۴	معصوم: بیگناه، پرهیزکار، پاک، پارسا
معنی: ماناک، گن، چم، چم، آرش، آرش	معصومیت: پرهیزکاری، پاکی، پارسایی
معنی کردن: چمیدن	معصیت: گناهکاری، گناه
معهد: با اینهمه	معضل: کاستی، دشواری
معوج: کژ، کج، خمیده	معضلات: کاستی‌ها، سختی‌ها، دشواری‌ها، چالش‌ها
معوق: دیرکرده، پس انداخته، پس افتاده	معطر: خوشبو، بویا
معین: هکانیده	معطل: مانده، سرگردان، درنگ، چشم به راه، بیکاره
معیار: سنجه، زرسنج، ترازو، پیمانه، اندازه، استانده	معطل کردن: سر دواندن، چشم به راه گذاشتن، امروز و فردا کردن
معیت: همراهی، همپایی	معطوف: برگشت، بازگشت، بازگردانده
معیشت: گذران، زندگانی، روزی	معظم: بزرگ، ارجمند
معیل: پورمند	معقول: خردمند، بخردانه، بالدب
معین: یاور، یاریگر، یاری دهنده، یارمند، یار، هکانیده، نشان‌زد، روشن، دیدآمده، آشکارا، آشکار شده، آشکار	معکوس: واژگونه، واژگون، وارونه، وارون، سرنگون
معین شده: هکانیده	معلق: فروهشته، آویزان، آویخته، آونگان، آونگ
معین کردن: هکانیدن	معلق زدن: وارو زدن، پشتک زدن
معیوب: آکمند، آسیب دیده	معلم: دبیر، آموزنده، آموزگار، استاد
معازه: فروشگاه	معلمی: آموزگاری
معایر: نایکسان، ناسازگار، ناساز، ناجور، دگرگون	معلوم: ناتوان، زمین گیر، رنجور، بیمار، انگیخته
معایرت: نایکسانی، ناهمگنی، ناسازی، ناسازگاری، ناجوری	معلوم: دانسته (۶۵)، نمایان، روشن، پیدا، آشکار
مغبون: فریب خورده	معلومات: دانش‌ها، دانسته‌ها
مغفتم: بالارزش	معمم: دستاربند (۶۶)
مغذی: دارای ارزش خوراکی، پرنیرو	معما: راز، چیستان
مغرب: باختر	معمار: والا دگر، مهراز، سازنده، آبادگر
مغورو: گرانسر، خودشیفته، خودخواه، خودپسند، خودبین، خود	معماری: مهرازی، ساختمان، رازی گری، آبادگری
مغورو شدن: فُوندن (۶۷)، خودخواه، خودپسند شدن	معمم: دستاربند، دستار بند
معشوش: ناصره، نابسامان، شوریده، درهم، پریشان، آشفتن	معمول: همیشه، کار شده، ساخته شده، خو گرفته، پرداخته شده
مغضوب: به زور گرفته	معمولًا: یک‌رونداهه، همواره، بیشتر، به یک‌رونده
مغضوب: رانده شده	معمولی: همیشگی، ساده، روماند، پیش پا افتاده، بی‌بهای ارزش، بهنجار
مغفرت: پوزش، بخشایش، آمرزش	معنا: ماناک، چم، آرش
مغفور: بخشوذه، آمرزیده	



مفقود شده: ناپدید شده، گم شده	مغلق: سخت، پیچیده، بسته
مفقودالاثر: ناپدید	مغلوب: شکست خورده، درهم شکسته، از پای درآمده
مفلس: مستمند، تنگدست	مغلوبه: درهم شکسته
مفلوک: وامانده، درمانده، تهییدست، بیچاره، بدبخت	غموم: غمناک، اندوهناک، اندوهگین
مفهوم: دریافت، دانسته، چم، پنداره، اندريافت، اندرياب	مفاجات: ناگاه، شبیخون، تاخت ناگهانی
مفید: کارآمد، سودمند، سودبخش، بارور	مفاحر: نازنده، سرافراز، خویش بال
مقر: خُستو	مفاد: گفتارها، سودمايه، درونمايه، چم
مقابل: رویارویی، روبهرو، روبروی، روبرو، رو در رو، رو به رو، برابر	مفارقت: سوایی، دوری، جدایی
مقابله: ستیز، رویارویی، روبهرویی، درگیری	مفاصل: پیوندگاهها، بندها
مقالات: کشتار، کارزار، زد و خورد	مفاهیم: دریافت‌ها، دانسته‌ها، پنداره‌ها، اندريافت‌ها، اندرياب
مقاله: اندازه‌ها	مفاح: کلید
مقاربت: همآغوشی، هم بستری، هم آغوشی، نزدیکی، آمیزش	مفتخر: سرفراز، سربلند، بالنده
مقارن: هم‌هنگام، همزمان، هم هنگام، نزدیک، پیرامون	مفتش: کارآگاه، جوینده، بازرس، بازجو
مقاصد: کام‌ها، آماج‌ها، آزوها	مفتخض: رسوا، بی‌آبرو، بدnam
مقاطعه: پیمانکاری	مفتوح: واز، باز
مقالات: گفتارها	مفتول: تابدار، پیچیده
مقاله: نوشتمن، نوشتار، نامه، گفتار، سخن	مفتون: شیفته، شیدا، دلباخته
مقام: جایگاه، جا، پایه، پای‌گاه، اورنگ، ارزش	مفتنی: رایگان
مقامات: فرنشینان، سوران، سربرستان، پایوران، بلندپایگان	مفرب: گریزگاه، گریز
مقاومة: پایدار، پارچا، ایستاد، استوار	مفوح: شادی بخش، شادی آفرین، دلگشا
مقاومة: پایداری، ایستاده گری، ایستادگی	مفرد: یگانه، یکه، یکتا، تنها، تکین، تکتا، تک
مقاومت کردن: تاوَّستن (۶۵)، مقایسه: همسنجی، سنجیدن، سنجش، برابری	مفوط: فراوان، بیش از اندازه
مقایسه کردن: هم سنجیدن، هم سنجی کردن، سنجیدن	مفروش: گستردہ شده، فرش شده
مقبره: مغایک، گور، دخمه، آرامگاه	مفسر: گزارنده (۶۶)، گزارنده
مقبول: شایسته، سزاوار، دلپذیر، پسندیده، پذیرفته	مفید: هرزه، جلویز، تبهکار، بدکاره
مقتدا: رهبر، پیشوا	مفسر: گزارنده، گزارشگر
مقدتر: نیرومند، زورمند، توامند	مفصل: گستردہ، فراوان، پیوندگاه، پردامنه، بندگاه، بند اندام، بند، بلند
مقتضد: میانه رو	مفصل: بی‌شمار، به گستردگی، به درازا
مقتضی: شایسته، درخور، درخواستشده	مفقول: کنشگیر، کرده، شده، پوییده، بکار
مقتضی زمان: شایسته زمان، درخور زمان، خواسته روز	مفولی: پوییدگی
مقتول: کشته	مفقود: نیست، ناپیدا، ناپسند، ناپدید، گم شده، گم
مقتولین: کشتگان، جان باختگان	مفقود الاثر: ناپیدا، ناپدید شده، ناپدید، گم نشان، گم شده
	مفقود شدن: ناپدیدشدن، گم شدن، ازدست رفتن



مقطوع النسل: بی‌فرزند	مقدّس: اسپند
مقرر: گود، کوز، کاو، تودار	مقدار: انداز (بـ)، مایه، پیمانه، اندازه
مقلد: مانشگر، دلگ، پیرو، بازیگر	مقداری: چندی، اندی، اندکی
مقنעה: گلوته (بـ)،	مقدّر: سرنوشت
مقننه: آینینگذاری، آینین گذاری	مقدس: ورزش دادن، ورجاوند، سپند، سپنتا، سپنت، پاکیزه،
مقنی: لایروب، کنادگر، کاریزکن، چاه کن	پاک دامن، پاک، پارسا، اشو، اسپند
مقوه: شکست یافته، باخته، از پا در آمده	مقدم: پیشگام، پیشرو، پیشتاز
مقوا: نیرو یافته، نیرو گرفته، کاغذ چندلایه	مقدماتی: سرآغازین، پیش آغازین، آغازین
مقوله: گویه، گفته، زمینه، جستار	مقدمه: سرآغاز، دیباچه، دیباچه، درآمد، پیشگفتار،
مقوم: ارزیاب	پیش گفتار، پیش درآمد، پیش آغاز، پیش گفتار
مقوی: نیرومند، نیروزا، نیرو بخش، نیرو بخش، تواننده، توانبخش	مقدمه چینی: زمینه سازی، زمینه چینی، آغازگری
مقیاس: انداز (بـ)، سنجه، سنجش، پیمانه، اندازه	مقدور: شدنی، انعام پذیر
مقید: دربند، پایبند، پای بست، پابسته	مقر: ماندگاه، ستاد، زیستگاه، خستو، جایگاه، پایگاه
مقید بودن: پابستگی	مقر سپاه: ستاد سپاه
مقیم: ماندگار، شهروند، زیستور، باشنده	مقرب: گران ارج، گرامیدار، گرامی دارنده، فرمند
مکاتبه: همنویسی، نوشته‌ها، نوشته، نوشتمن، نامه نویسی، نامه نگاری، نامه	مقرر: فرموده، فرمان داده، دستوری، برنهاده
مکار: نیرنگباز، فربیکار، فربیبا	مقرر کرد: برنهاد
مکافات: کیفر، سزا، پادافره	مقررات: شیوه‌ها، روش‌ها، آیین‌ها، آیین نامه‌ها، آیین نامه
مکالمات: گفتگوها، گفت و شنیدها، گفت و شنودها	مقری: کارمزد، دستمزد، پاداش
مکالمه: هم‌گوییشی (hamgōwišnīh)، گفتگو، گفت و شنید، گفت و شنود	مقروض: وامدار، بدھکار
مکان: گاه، زیستگاه، جایگاه، جا	مقرون: نزدیک
مکانیسم: سازوکار (fـ)،	مقسم: بخش‌آگر، بخش کننده
مکانیک: بسته کار	مقسم: بهره، بخشی، بخش شده
مکانیکی: افزارواره	مقصد: کرانه، راهبرد، خواستگاه، آماجگاه
مکتب: دبیرستان، دبستان، آموزشگاه، اندیشگاه	مقصر: گناهمند (vināsōmand)، لغزشکار، گناهکار، بزهکار، بزه کار
مکتوب: نوشته شده، نوشته، نوشتار، نگاشته، نامه	مقصود: خواسته، خواست، آهنگیده، آهنگ، آرمان، آرزو
مکتوبات: نوشتارها	مقطّر: چکیده
مکث: درنگ، ایست	مقطّع: سوده، دوره، تکه تکه، پایه، پلکان، بریده بریده، برش، آواج، آوا
مکدر: گرفته، غمگین، رنجیده، دلتیگ، دلازرد، دل آزرده، اندوهگین، افسرده دل	مقطّعات: سوده‌ها، تکه تکه‌ها، پایه‌ها، پلکان‌ها، بریده بریده، برش‌ها
	مقطّعی: دوره‌ای، چرخه‌ای
	مقطّعه: گسسته، جداشده، بریده



ملایم: نرم، سست، سازگار، آرام	مکر: کیدآوری (۶۷)، ترفند (۶۷)، نیرنگ، کلک، فسون،
ملایمت: نرمی، نرمش، مهربانی، مهر	فریب، شیله، دغلی، دغل
ملبس: پوشیده	
ملبوس: پوشیدنی (۶۷)،	مکرر: همارسته (۶۷، از کاروازه همارستان)، دوباره، چندباره،
ملت: مردمان، مردم، شهروندان، توده	پیاپی، پی در پی، پشت سرهم، باز
ملتزم: همیار، همراه، همدم، پایبند	مکرامی:
ملتفت: آگاه	مکرمه: گرامی
ملتهب: فروزان، شوریده، سوزان، پرشور، پرخوش، برافروخته، آشته	مکروه: ناپسند، رشت
ملجا: پناه، پناگاه	مکسر: شکسته
ملجم: لگام گیر	مکشوف: یافته، نویافته
ملحق: وابسته، پیوسته، پیوست	مکشوفات: نویافته‌ها
ملحق شدن: وابسته شدن، پیوسته شدن، پیوستن	مکشوفه: نوید، نویافته
ملحقات: پیوستها	مکعب: شش سویی، چارتاقی، توان سوم
ملزم: وادار، ناگزیر، ناچار، بایسته	مکفی: بسنده، بس
ملزم کردن: واداشتن، ناگزیرنمودن	مکلف: وادار، ناگزیر، ناچاری، ناچار
ملزومات: پیش نیازها	مکمل: پایان دهنده
ملعون: نفرین شده، گجسته، گجستک، رانده شده	مکنت: سرمایه، دارایی، توانگری
ملغی: دور ریخته، برکنار، برافتاده، افتاده، ازمیان رفته	ملّاح: کشتی‌بان (۶۷)
ملغی کردن: نابود کردن، برافکنیدن، از میان بردن	مللاح: ناخدا، ملوان، دریانورد، جاشو
ملفوظ: سخن گفته شده، آوایی، آوازدیر	ملاحضه: نگرش (۶۷)
ملقب: نامیده شده به، نامیده شده، نامیده، نام‌گرفته	ملاحظه: نگریستن، نگرش، نگاه کردن
ملک: هیر، فرمانروایی، فرشته، شهریار، دارند، دارایی، خواسته، پادشاه	ملاحظه کردن: درنگریستن، بوشیدن
ملک الموت: فرشته مرگ، فرشته آدم کش	ملافظت: نیک رفتاری، نوازش، مهروزی، مهربانی، خوش خوبی
ملک و حی: سروش	
ملکه: شهربانو، شهبانو	ملاقات: هم‌دیداری (۶۷)، دیدار، بهمرسی
ملکوت: شکوه خدایی، سپهر، جهان بالا، پادشاهی	ملاقات کرد: دیدار کرد
ملل: مردمان، کشورها	ملاقات کردن: دیده بوسی کردن، دیدار کردن
ملل متعدد: کشورهای هم پیمان	ملاقات‌کننده: هم‌دیدار
ملموس: بسودنی (۶۷)،	ملّا: ناارامی، دلگیری، دلتگی، تنگدلی، به ستوه آمدن، اندوه، افسردگی
ملودی: نوا، آهنگ	ملامت: نکوهش، سرکوفت، سرزنش
ملوک الطوایفی: هرکه هرکه، تیره فرمانی، تیره شاهی، تیره	ملایک: فرشتگان



ممنوعیت: بازدارندگی	ملوکانه: شاهانه، پادشاهان
ممنون: سپاسمند، سپاسگزارم، سپاسگزار، سپاسگر، سپاس گزارم، سپاس گزار، سپاس، خانه آبادان	ملول: دلتنگ، پژمرده، آزرده، اندوهگین، افسرده
ممنونم: سپاسگزارم	ملون: رنگین، رنگارنگ
مهور: مهر شده	ملي: میهنی، میهن پرست، مردمی، مردمگرا، مردمانه، کشوری، سرزمینی، توده گرا
ممیزی: وارسی، رسیدگی	 مليح: بامیک
من بعد: زین پس، پس از این، از این پس، از این پس	 مليحة: نمکین، نمکدار، گندمگون
من حیث المجموع: رویه‌مرفت، روی هم رفته	 ملين: نرمش دهنده، نرم گرداننده، نرم کننده
من غیرمستقیم: ناراسته	مارست: پشتکار
منابع: سرچشمه‌ها، بن‌مایه‌ها، بن‌مایگان، بن‌مایه‌ها، آبشخورها	مماس: بهم ساییده
مناجات: رازویاز، رازگویی، رازگفت، راز و نیاز	ماماشات: سرزنش
منادی: پیام آور	مالک: کشورها، سرزمین‌ها
مناره: گلدهسته	مانعنت: جلوگیری، پیشگیری، بازداری، بازدارندگی
منازعه: نبرد، کارزار، ستیزگری، ستیز، درگیری، جنگ، پیکار	مانعنت کردن: جلوگیری کردن، بازداشت
منازل: سراها، خانه‌ها	منتاز: والا، گزیده، فرینه، فَرینه، سرآمد، برتر
مناسب: فراخور، شایسته، روا، درخور، چنانکه شاید و باید، پسندیده، بجا، بایسته	ممتحن: آزمونگر، آزمونبان، آزماینده، آزمایش کننده
مناسبت: فراخور	ممتد: کشیده، دنباله دار، درازشده، پیوسته
مناطق: دیدگاه‌ها، خجک‌ها، جایگاه‌ها	ممتنع: نشدنی، ناشدنی
مناطق آزاد: آزادگاه‌ها	ممتنع الوجود: نابایسته‌هستی
منظاره: همنزگری، نگرگوبی، گفتمان، گفتگو، گفتاورد	ممده: یاریگر، یاری دهنده
مناعت: بلند، استواربودن	مدوح: ستوده
مناعت طبع: بزرگواری، ارجمندی	مزوج: درهم شده، درهم سرشته، درآمیخته، آمیخته شده
منافات: ناسازگاری	ممطعن: سرپیچنده، زاور، بی‌سویگی، ایستنده، آشاینده، آسویگی
منافع: سودها	ممکن: شایان (شایان) (شایانده)، شایانده (شایانده)
منافق: دورو، دوبهمزن، دروغگو	شدنی، شاید، شایا، روا، آسان
مناقشه: نبرد، گفتگو، کارزار، ستیز، درگیری، جنگ، پیکار	ممکن است: شاید، تواند بود، انجام پذیر است
مناقصه: کم بهایی، کاهش گری، بهاشکنی، ارزشکنی، ارزان خرید، ارزان خری	ممکن بودن: شایستن (شایسته)
منال: یافتن	ملکت: کشور، سرزمین
منازیت: شامه آماس	مملو: مالامال، لبریز، لبالب، سرشار، سرریز، پر، آکنده
منبر: سخنگاه	مملو کردن: آکنده
منبسط: گشوده، گسترده	ممنوع: نشدنی، ناشایا، ناروا، نابجا، بازداشت، بازداری شده
	ممنوع الخروج: از رفتن باز داشتن
	ممنوع الورود: از آمدن باز داشتن



منجمد شدن: فسردن (بـهـ)،	منبع: سرچشمه، خاستگاه، بنمایه، بن مايه، آبیشور، آبخیزگاه
منجمد کردن: افسرانیدن (تاریخ بیهقی)،	منت: نیکی شماری، نیکی، نکویی، مهربانی، شمارش خوبی، ستایش، سپاس، خوبی
منجنيق: مَنجَنِيك (بـهـ)،	منت کش: نازکش، درخواستگر، خواری کش
منجي: رهاننده	منتخب: گزیده، بهینه، برگزیده
منحرف: گمراه، کثیرده، کژدیسه، کژ، کجرو، بیراهه، بیراه، به	منتزع: آهنگیده
منحرف شدن: گمراه شدن، گمراه، کجرو، چفسيدين، به بیراهه رفتن، به، از راه بدر رفته، اریباندن	منتسب: وابسته به، پیوسته به، بسته به
منحرف شده: اریباننده، اریبانده	منتشر: گسترده، فاش، چاپ، پراکنده، پخش
منحرف کردن: گمراه کردن، گرداندن، بیراه کردن	منتشر کردن: پراکندن، پخشودن، پخش کردن، افشارندن
منحصر: یگانه، یکتا، ویژه، دربست، تنها، تک	منتشرکردن: چاپ کردن، پراشیدن
منحصر بفر: یکتا، ناهمتا، بی همتا	منتصب: گماشته
منحصر به فرد: یگانه، یکتا، بی همتا	منتظر: نگران، دلمان، چشمدار، چشم در راه، چشم به راه، چشم برآ، بیوسیده، بیوسان
منحل: نیست، نابود، برچیده، از میان رفته	منتظر بودن: بیوسیدن
منحل شدن: برچیده شدن	منتظم: بسامان
منحل کردن: برچیدن	منتفی: یکسوی گردنده، نیست شونده، نابود، دورشونده، از میان رفته
منحنی: کوز، کمانی، کمان، کچ، خم، خم	منتقد: خرد گیر، خُرد گیر
منحوص: بدشگون	منتقدان: خرد گیران، خُرد گیران
مندرج: نوشته شده	منتقدین: خرد گیران
مندرجات: نوشته‌ها	منتقل: ترابرده
منزجر: رویگردان، بیزار	منتقل ساختن: ترابردن
منزل: گامه، کلبه، کاشانه، فرودگاه، سرای، سرا، خانه	منتقل ساختن: ترابردن
منزلت: والاپی، فرمندی، شکوه، جایگاه، پایگاه، ارج	منتقل کردن: ترابردن
منزه: پاکیز، پاک	منتتهی: تم، پرداخته، پایان یافته، پایان رسیده، پایان، انجامیده
منزوی: گوشه گیر، گوشه نشین، گوشه گیر، کناره گیر	منتله شدن: فرجامیدن، به پایان رسیدن، انجامیدن
منزوی ساختن: گوشه نشین کردن، گوشه نشین ساختن	منجر: کشیده شونده، کشیده، پایان یافته
منسجم: یکپارچه، همبسته، هماهنگ، پیوسته	منجر به: کشیده شونده به
منسوب: وابسته، خویشاوند، خویش، پیوسته	منجر شدن: فرجامیدن، انجامیدن، انجام شدن
منسوب کردن: پیوند دادن	منجر شده: انجامیده
منسوخ کردن: نابود کردن، برانداختن، برافتکندن، از میان بودن	منجم: ستاره‌شناس، ستاره‌شمر، ستاره شناس، اختصار، اخترشناس، اختر شناس
منشا: سرچشمه، سرآغاز، ریشه، پایه، آغازه	منجمد: فسرده (بـهـ)، یخبسته، بسته شده
منشاء: سرآغاز، آغازه	
منشور: فرمان شاهی، فرمان، شوشه	
منشی: نویسنده، نگارنده، دبیر	



منع کردن: جلوگیری کردن، پنامیدن، بازداشت	منشیگری: دفترداری، دبیری
منعدم: نیست و نابود، نیست شونده، نابودگردد	منصب: فرمندی، رده، جا، پایه
منعقد: پیمان بسته شده، بسته، برپاشده، استوار شده	منصرف: روگردانده، چشم پوشی، چشم پوشنده، پشمیمان، برگشته، بازگردند
منعقد کردن: بستن	منصرف شدن: روگرداندن، چشم پوشیدن، پشمیمان شدن
منعقده: بسته شده	منصف: نیمه‌گاه، دادور، دادمند، دادگر
منعکس: واگشت، واژگون، پژواکیده، برگشته، بازتابفته، بازتابیده، بازتابش، بازتاب	منصفانه: دادورانه، دادمنشانه، دادگرانه
منعکس کردن: بازتابیدن	منصوب: نشاندن، گماشته، گمارده، دست نشانده، دست نشان
نعم: توانگر، بهره رسان، بخشندۀ، آساینده	منصوب کردن: گماشتن، گماردن
منفجر: گشوده، شکافته، ترکیده، ترکنده، پوکیدن، پکش	منصور: پرویز (پهلو)،
منفجر شدن: گشوده، شکافته، ترکیده شدن، ترکیده، ترکنده، پوکیدن، پاره شدن	منطبق: یکسان، همسو، همسان، همساز، سازگار، برهم
منفجره: ترکنده، تراکه، پکنده	نهاده، ببروی هم نهاده، برابر
منفذ: گذرگاه، سوراخ، روزنه، روزن، رخنه، راه، پنجره	منطق: گویا، فرنود، خردورزی، خرد
منفرد: یکانه، تنها، تکین، تکتا، تک، بی‌مانند	منطقه: کوی، سرزمین، سامان، دور و بر، دامنه، بربزن، بخش
منفصل: ناپیوسته، گسیخته، جداگشته، جداشدۀ	منطقه آزاد: آزادگاه
منفعت: هوده، سود، بهره	منطقه آزاد تجاری: آزادگاه بازرگانی
منفعت جو: سود جو	منطقه حاره: گرم‌سیر، گرم‌سار، سرزمین گرم
منفعل: کارپذیر (پهلو)، کنش پذیر	منطقه معتدله: میانه سار
منفعلی: کردگی (پهلو)،	منطقه منجمده: سردسیر، سردسار
منفك: رها شده، جدا، بازشده	منطقی: فرنودی، فرزانه، دانشورانه، خردورز، خردمندانه، بخردانه
منفور: نکوهیده، ناپسند، گجستک، بیزارشده، از چشم افتاده	منظطر: نگرگاه، دیدگاه
منفی: نیست شده، نایی، ناهمانگ، ناسازگار، کاهه، رانده، دور شده، پوچ، پاد ارزش، بی‌ارزش	منظطره: دیدگاه، دورنما، چشم انداز
منفی بافی: پوچ گویی، بیهوده بافی	منظم: سازمند، پیراسته، پیاپی، پشت سرهم، پرداخته، به سامان، بسامان، آراسته
منقار: نوک	منظم کرد: بسامانید
منقبض: گرفته	منظم کردن: ویراستن، سامان دادن، آراستن
منقرض: نابود، سرنگون، برکنار، از هم پاشیده	منظور: نگرش، فردید، خواسته، آرمان، آرزو
منقطع: جدا شده، تکه، بربده	منظوم: سازمند (پهلو)،
منقل: آتشدان	منظومه: سروده، چکame، چامه
منقلب: شوریده، پریشان، برانگیخته، آشفته	منظومه شمسی: مهرسامان، مهر سامان، کهکشان خورشیدی، کهکشان خورشیدی، شیدسامان، سامانه خورشیدی
منقلب شدن: دگرگون شدن	منع: دورکردن، پیشگیری، بازداری، باز داشتن
منقوش: نگاشته، نگارین، نگارشده، کنده شده، برنگاریده	



مهمنتر: والاتر، برتر، ارزشمندتر	منقول: جابجا شده، برگرفته، بازگفته
مهمل: یاوه، هنجام، چرند، پوچ، پرت و پلا	منکر: نادرست، ناپذیرا، ناباور، رشت، رد کنند
مهمیز: فخیز	منکر شدن: زیر زدن
مهندسان: مهندز، کارشناس	منکر شد: زیرش زد
مهندسان عمار: مهراز، مهراز	منکسر: شکسته شونده، شکسته، درهم شکسته
مهندنسی: هندزارگری، کارشناسی	منکسر کردن: پراشیدن
مهیا: فراهم، ساخته و پرداخته، بسیجیده، آماده	منهدم: ویران، نیست، نابود شدن، نابود، فروریخته، فروپاشیده
مهیا ساختن: بسیجیدن (ساختن)، آژیریدن (بازگردانید)، آژیریدن (بازگردانید)	منور: شید (بازگردانید)،
مهیاترین: به دستترین	منور الفکر: روشنفکر
مهیاکردن: بسیجیدن، آماده کردن، آماده، آراستن	منوال: گونه، شیوه، روند، روش، روال، برسیت
مهیب: هراسناک، سهمناک، ترسناک، ترسنَاک، ترس آور	منور: پرفروغ، پردرخشش
مهیج: شورانگیز، پرسوز، برانگیزنده	منوط: وابسته، بازبسته، باز بسته، آویخته
مؤمن: آییندار	منوط به: وابسته به
موآخذه: سرزنش، بازخواست	مهابت: سهمگینی، ستрг، ترسانیدن
مواج: شکن گیر، خیزابه گیر، خیزابه دار، خیزابدار، پرخیزاب	مهاجر: کوچنده، دور از میهن، خانه رها، بوم رها
مواجب: مزد، ماهانه، کارمزد	مهاجر: فروایش (فرافرایش)، کوچ، ترک میهن
مواجه: رویارویی، روبرو، رو در رو، دچار	مهاجر پرندگان: فراپروازی
مواجهه: رویابی، رویارویی، رودرورویی، دچاری	مهاجر کردن: کوچیدن
مواخذه: سرزنش، بازخواست	مهاجم: تک، تازنده، تاخت
مواد: مایه‌ها، مایگان، ماده، ماتکان، ماتک	مهارت: خوش‌شناصی (خوش‌شناصی)، ورزیدگی، ورزه، هنرمندی، کردانی، کاردانی، سررشته، زبردستی، چیره دستی، چیرگی، چیردستی، تردستی
مواد اولیه: ماده‌های نخستین، ماتکان بنیک	
مواد مخدو: مایگان سستی زا، خواب مایه	مهد: گهواره (بازگردانید)، زادگاه
موارد: نکته‌ها، گاهی	مهذب: پیراسته، پاکیزه، پاک
موازنه: همسنگی، مساوی کردن، تراز، برابری، برابر کردن	مهر: نشان، کابین
موازنه قدرت: برابری نیروها	مهلت: زنهر، زمان، درنگ
موازی: همسویی، همراستایی، همپایی، هم راستا	مهلک: مرگبار، کشنده
مواصلت: پیوند زناشویی، پیوند	مهلک: نیستگاه، نابودگاه، میدان جنگ، کشنن گاه، کشتارگاه
مواظی: نگهدار، نگهبانی، نگهبان، دیدور، دیدبان	
مواظیب بودن: هشیار، بیمناک بودن، آگاه بودن	مهم: مهین، مهند، گرانمایه، کرامند، شایان، پراج، بر جسته، بالرزش، با ارزش
مواظیب: نگهداری، نگهبانی کردن، رسیدگی کردن، تیمار کردن، پاییدن	مهما: سازوبرگ، راهافزارها، جنگافزارها، بایسته‌ها
مواظیبت کردن: نگهبانی کردن، تیمار کردن، پاییدن	



موجه: شایسته، روا، درست انگاشته، پستدیده، پذیرفته، پذیرفتني	موافق: هم کامه (۶۷)، يکدل، همراه، همدید، همدوش، همدست، هم داستان، هماهنگ، هم داستان، هم اندیش
موجود: یافته (۶۸)، یافتمند، هستیدار، هستی یافته، هستی، هسته، هستنده، هستار، هست، پدیده، بودن، باشنده، باشا	موافقات: هم نگران
موجود گردیدن: انبوسیدن (۶۹)	موافقت: همسازی، هم داستانی، هماوایی، هماهنگی، پذیرش
موجودات: باشندگان	موافقت کردن: همراهی کردن
موجودی: دارایی	موافقم: هم داستانم
موجودیت: هستی، بودن	موقع: هنگام، زمانها
محوش: هراس انگیز، هراس، سهمناک، ترسناک، بیمناک	مواکد: سخت، پافشاری، پابرجا، استوار
موخر: وامانده، واپسین، واپس، فرجامی، پشت، پسین، پس افتاده	مواکد: با پا فشاری، با استواری
موخرين: پسینیان	موالی: نیازادگان (۶۹)
مودب: فرهیخته، بافرهنگ، بالدب	موانت: همنشینی، همدلی، هم خوبی، دوستی، دمسازی، خوگیری، خوگرفتن
مودن: نیاخوان، بانگی	موانع: راهبندها، باردارندگان
مودی: موتک، گزندرسان	موبایل: گوشی همراه
مورب: کث، کچ، خمیده، اوریب، اربیانه، اربیب	موت: مرگ، مردن، درگذشتن، در خاک غنودن، جان سپردن
مورخ: هنگامه، گذشته نگار، کهن نگار، تاریخدان، باستان نگار	موتور: یارنده، نیروگر، نیروده
مورخه: روز، به روز	موثر: کارکن (۶۹)، هناینده، هنایا، هنایا، نشانگذار، کاری، کارگر، کارساز، کارآمد، کارایی
مورده: نمونه، نشانه، برای، باره	موثرترین: کارسازترین
مورد احترام: ارجمند	موثری: کارسازی
مورد احترام‌ترین: ارجمندترین	موثق: راست و درست، بنیادین، باوری، استوار داشتن
مورد استفاده: به کار رفته	موج: کولاب (بـ۶۹)، کوهه، خیزآبه، خیزاب، تکانه
مورد چیزی قرار گرفتن: دچار چیزی شدن	موجید: پدیدآورنده (۶۹)
مورد نظر: دلخواه	موجب: مایه، شوند، شوند، دستاویز، به انگیزه، برابر، انگیزه
موردنیاز: خواسته شده، بایسته	موجب نگرانی شد: مایه نگرانی شد
موزه: نمایشگاه، گنجینه، گنج خانه، دیرینگاه	موجبات: مایه‌ها، زمینه‌های، زمینه‌ها، بایسته‌ها
موزون: ستجیده، آهنگین	موجد: هست کننده (۶۹)، پدیدآورنده، پدیدآورنده، باشاننده، آفریننده
موزی: آزارا	موجر: کرایه دهنده، اجاره دهنده
موزیسین: نوازنده	موجز: گزینه، کوتاه سخن، فشرده، چکیده
موزیک: آهنگ	
موس: موشواره، موش	
موسی: پایه گزار آغاز کننده، پایه گذار، بنیانگذار، بنیانگر، بنیانگذار، بنیادگزار، بنیادگذار	



موقوف کردن: بازایستاندن، از میان بردن	موسسه: نهاد، سازمان، بنیاد، بنگاه
موقوفه: دهش در راه خدا	موسم: هنگامه، هنگام، گاه، زمان
موکت: فرشینه (فُن)،	موسیمی: هنگامانه، گاهانه
موکول: نهاده، سپرده، بسته	موسوم: نشان یافته، نشان شده، نامیده، نامبرده، شناخته
مولانا: سرور، راهبر	موسیقی: نوا، دانش آهنگ‌ها، خنیاک، خنیا، خنیا، آهنگ
مولتی مدیا: چند رسانه‌ای	موسیقی دان: نوازنده، خنیاگر، خنیاگر
مولد: زایش ده، زایا	موسیقی‌دان: خنیاگر
مولف: نویسنده، نگارنده، نگارشگر، گردآورنده	موسیو: سرکار
مولکول: مایزاد	موصوف: نهاده شده، ستوده شده، ستوده، ستایش شده، ستایش انگیز، پسندیده
مولود: فرزند، فرزاد، زاده	موقع: جایگاه
مومن: گروند (گُونه)، گرویده، پرهیزکار، پارسا، باورمند، باوردار	موضوع: نهشتہ، نهاده، سخن، زمینه، جستار، پرسمان، باره
مومیا: مومی	موضوعات: زمینه‌ها، جستارها، پرسمان‌ها، باره‌ها
مونث: مادینه، ماده	موضوعی: دستمایه‌ای
مونس: همنشین، همدم، همدل	موعده: هنگام، سررسید، زمان
موهبت: دهش، داده، بخشش	موعده مقرر: زمان نشناخته، به هنگام
موهوم: پوچ، پندارین، پنداری، انگاری	موعده ملاقات: زمان دیدار
موید: یاری شده، نیرویخش، کامیاب، روشنگر، پیروز، پشتیبان، بیانگر، استوار‌کننده	موعظه: نیک سخنی، چاشش، پنددادن، اندرز
موید باشید: پیروز باشید	موعود: نوید کرده، نشناخته، مژده داده شده، سررسید
مؤاخذه: بازخواست	موفق: کامکار (کَامْكَار kāmkār)، کامروا (کَامْرَا kāmrā)، کامیاب، سربلند، پیروزمندانه، پیروزمند، پیروز
مؤاکد: سخت، پافشاری، پابرجا، استوار	موفق باشید: پیروز باشید
مؤاکدًا: با پافشاری، با استواری	موفقیت: کامروا بی (کَامْرَا بِي)، کامیابی، کامکاری، سربلندی، پیروزی، پیروزگری
مؤانت: همنشینی، همدمی، همدلی، هم خوبی، دوستی، دمسازی، خوگیری، خوگرفتن	موفقیت نسبی: کمابیش پیروزی
مؤاخذه: سرزنش	موقت: ناپایدار، گذرا، زودگذر، چندگاهه، چند گاهه
مؤثر: هناینده، نشانگذار، کاری، کارگر، کارساز، کارآمد	موقتنا: گذران، گذرا، کوتاه زمان
مؤثر افتادن: درگرفتن (بِهـ)،	موقتی: گذرا، چند گاهه
مؤثری: کارسازی	موق: گرانسینگ، بزرگوار، ارجمند
مؤخر: سپسین (پـ)، وامانده، واپسین، واپس، فرجامی، سپسین، پشت، پسین، پس افتاده	موقع: هنگام، گاه، زمان، بزنگاه
مؤخرین: پسینیان	موقعیت: جایگاه، ایستار
مؤدب: بافرهنگ، بالادب	موقوف: وانهاده، واداشته، بسته شده، بسته، بازمانده، بازداشته شده، بازداشته



مینیاتور: ریزنگاره

مینیاتوری: ریزنگاری، ریزنگارگی

مینیاتوریست: ریزنگارنده

مینیمم: کمینه (ف۷۲)

مینیموم: کمینه (ف۷۲)

مؤذن: نیاخوان، بانگی

مؤسس: پایه گذار، بنیانگزار، بنیانگذار، بنیادگزار، بنیادگذار

مؤسسه: نهاد، سازمان، بنیاد، بنگاه

مؤلف: نوین، نویسنده، نگارنده، نگارشگر، گردآورنده

مؤمن: گرویده، گروند، پرهیزکار، پارسا، باورمند، باوردار

مؤنث: مادینه، ماده

مؤید: یاری شده، نیروبخش، کامیاب، روشنگر، پیروز، پشتیبان، استوار کننده

میادین: مینوگرایی، میدان ها

میت: مرده، مردار، درگذشته

میترائیسم: مهرپرستی

میثاق: پیمان، پای بندی

میراث: مُرده‌ریگ (ب۷۲)، واhestه، مانداک، بازمانده

میرغصب: دژخیم

میز: ماز

میزان: همار، سنجش، ترازو، تراز، پیمانه

میسر: فراهم، شدنی، پذیرفتني، آسان، انجام پذیر

میسر است: شدنی است

میسر بودن: فراهم بودن، شدنی بودن

میسر شدن: فراهم شدن

میسر کردن: فراهم کردن

میعاد: دیدارگاه

میل: گرایستگی (ب۷۲)، گرایش (ب۷۲)، نامه،

گرایی، کشش، کامک، کام، دستیابی، خواهش، خواسته،

خواستن، خواست

میل کردن: گرایستان (ب۷۲)، کامستان (ب۷۲)،

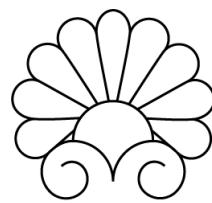
گراییدن (ب۷۲)، گرایستان (ب۷۲)، پیسودن، پیسودون

میلاد: زایش، زادروز

میمنت: همایونی، فرخی، فرخندگی، شگون، خجستگی

میمون: فرخنده (ب۷۲)، فرخجسته (ب۷۲)، خجسته (ب۷۲)،

همایون



ن

- ناجی:** رهایی یابنده، رستگار
- ناحرمتی:** بی‌ادبی
- ناحساب:** زورگو، زورستان
- ناحساب گفتن:** زورگفتن، چرندگفتن
- ناحق:** ناسزاگوبی، ناسزا، ناروا، نادرست، دروغ، بیهوده، بیداد
- ناحق شناس:** ناسپاس
- ناحیه:** کرانه، سوی، بخش
- ناخالص:** ناک
- ناخلف:** نادرست، ناپاک، بدسگال
- ناخوش احوال:** ناتندرست، بیمار
- ناخوش مزاج:** ناتندرست
- نادر:** نایاب، کمیاب، کم، شکرف
- نادم:** شرم‌سار، پشیمان
- نار:** آذر، آتش
- ناراحت:** نگران، نزنند، ناسوده، دلگیر، آزرده، اندوهگین، افسرده
- ناراحت شدن:** دلگیر شدن، اندوهگین شدن
- ناراضی:** ناخشنودی، ناخشنود، ناخرسند
- ناراضایتی:** ناخواستی، ناخشنودی
- نارافقتی:** نادوستی، دورنگی
- نارنج:** نارنگ، نارنگی
- نارنجی:** نارنگی
- ناز و غمزه:** ناز و کرشمه
- نازک ادا:** نازک رفتار
- نازک بدن:** نازک تن
- نازک خلق:** نرمخوی، زودرنج
- نازک خیال:** نازک اندیشه
- نازک مزاج:** جوشی
- نازک مشام:** نازک دماغ
- نازک مشرب:** نازپرورده
- نازل:** فروفرستاده، فرودآمده، فرود، پایین رو
- نازل کردن:** فروفرستادن
- ناس:** مردمان، مردم
- ناسالم:** ناسازگار، نابکار، بیمار
- ناسخ:** نیستگر
- نسبی:** تباری، پروزی
- نفس:** گوهر، سرشت، روان، جان
- نفس بریدگی:** دمیش، دمبر
- نقل:** جابجاکردن، ترابری
- نسخ:** نسک، نسک
- نُقره:** سیم
- نُقل:** گُزک
- نِسبی:** همگرایی، فراخور
- نا خالص:** ناپالوده
- نا عدالتی:** بی‌دادگری
- نا مناسب:** بی‌قواره
- نا محتاج:** بینیاز
- نا ممکن:** نشدنی
- نا منظم:** نابسامان
- نا موافق:** ناهمساز
- نا میمون:** ناخجسته
- ناستحقاق:** ناروا، بیجا
- ناصل:** فرومایه
- ناامن:** ناآشنا، ناآرام، ترسناک، بیمناک
- ناامنی:** آشوبزدگی، آشفتگی
- نااهل:** ناکس (پـ)، بدنها، بدگهر، بدسرشت
- نابالغ:** نارس، ناپخته، کم سال
- نابغه:** هوشمند، فرهوش، تیزهوش، باهوش
- نابلد:** کارندان، بیراه
- ناتمام:** نیمه کاره، نافرجام، نارسا، نادرست، خام، پایان نیافته
- ناجنس:** واژده، نایاب، ناجور، ناپستند، بی‌ادب



نامبارک: نافرخنده، ناخجسته، گجسته، بدشگون	ناسیونال: میهنه‌ی، میهن پرستانه
نامتجانس: ناهمگن	ناشر: چاپ کننده، پخش کننده
نامتحرک: ناروان	ناشکر: ناسپاس
نامتخصص: ناویژه‌کار	ناشکری: ناسزا، ناسپاسی
نامتصور: ناپنداشته، پندارنایذیر	ناشی: نیازموده، کارنیازموده، تازه کار، برآمده
نامتعادل: ناهمسنگ، نابرابر	ناشی از: برآمده از
نامتناسب: ناجور	ناشی شدن: برآمدن
نامتناهی: بیکرانه، بی‌پایان	ناشی شده است: برآمده است
نامتوازن: ناهمانگ	ناشی شده‌است: برآمده است
نامتوازی: همرس	ناشی می‌شود: بر می‌آید
نامتواضع: خودخواه، بادسار، آبرتن، آبرتن	ناشی می‌شود: بر می‌آید
نامتوقع: بی‌امید	ناشیانه: ندانم کارانه
نامتین: نالستوار، سبکسار	ناشی شده: شکافته
نامثمر: بی‌بر	ناصبور: ناگزی، ناشکیبا
نامجرب: نازموده	ناصح: پندگو، پندآموز، اندرزگو
نامجموع: پریشان، آشفته	ناصیه: پیشانی
نامحتشم: نالرجمند	ناطق: گویا (۱۷)، سخنگوی (۱۸)، گویا، سخنور، سخنگو، سخنران
نامحتمل: ناشدنی	نظر: نگنده، کارگزار، کارفرمان
نامحدود: نامرز، بی‌کرانه، بی‌کران، بی‌شمار	ناظم: یارسالار، آراینده
نامحرم: بیگانه	ناعدالتی: بی‌دادگری
نامحرمی: بیگانگی	نافذ: فرورونده، روان، درگذرنده
نامحسوس: ناسهییدنی، درنیافتندی	نافع: سودبخش، سود رسان
نامحصور: بیکرانه	نافی: نیسته، نیستگر
نامحفوظ: بی‌نگهبان، بی‌درو دروازه	ناقابل: کم بها، بی‌ارزش، بی‌ارج
نامحکم: نالستوان، سست	ناقیل: ناپسند، نایذیرفتہ، ناباب
نامحلول: وائزیتی، آب ناشدنی	ناقدق: کارشناس، سخن سنج، خرد گیر
نامحمدود: ناشگون، ناپسند، رشت	ناقض: نیمه کاره، نارسا، نازموده، کم، کاستی‌مند
نامخالف: سازگار	ناقض عقل: دیوانه، خل
نامختص: همگان	ناقض: ناینده
نامخلوق: نیافریده، دیرین	ناقفل: داستان گو
نامدلل: بی‌شوند، بی‌پروهان	ناقلا: ناغلا، زرنگ، با هوش
نامذکور: ناگفته	ناقوس: مهرنگ، درای
نامراد: ناکام	نالایق: ناشایند، ناشایست، بی‌گربزه
نامربوط: نابسته، چرند و پرند، بی‌سروت	نامانوس: ناهمدل، نآشنا، بیگانه



نامطمین: نااستوان، دل آشوب، بدگمان	نامرتب: نابسامان، نا به سامان، پسایش، پراکنده، بی‌سامان
نامطمئن: نااستوان، دل آشوب، بدگمان	نامرتبی: نادبیر، نا به سامانی، نابسامانی، بی‌سامانی
نامعتبر: بی‌پایه، بی‌ارزش	نامرحوم: نیامرزیده
نامعتدل: ناگوار، ناجور	نامرعی: نانمیده، نادیده
نامعدود: ناشمرده، بی‌شمار	نامرغوب: وازده، ناپسند، آبدیده
نامعذر: پوزش ناپذیر	نامربی: نادیدنی، ناپیدا
نامعصوم: ناپاک، گناهکار، بی‌آزم	نامرئی: نادیدنی، ناپیدا
نامعقول: دوراز خرد، بی‌خرد	نامساعد: ناسازگار، ناساز
ناملول: بی‌انگیزه	نامساوی: نابرابر
نامعلوم: ناشناخته، نادانسته، نآشنا	نامستحسن: نازبیا، رشت
نامعمور: نآبادان	نامستحق: ناسزاوار
نامعهود: نآشنا	نامستعد: ناشایسته، نآماده
ناميغين: ناشناخته، بی‌نشان	نامستقيمه: ناراست، نابسامان
ناميغوب: سره، بی‌آک	نامستور: ناپوشیده، برهنه، آشکار
نامغفور: نافتدوه، فروتن	نامسجل: نایستا
نامغشوش: سره	نامسرور: ناشاد، اندوهگین
نامفهوم: گنگ، بی‌چم	نامسطح: ناهموار
نامفید: ناسودمند، بیکاره	نامسعود: تیره بخت، بدشگون
نامقبول: ناپذیرفته	نامسکوت: ناخاموش، درکار
نامقدر: ننهاده	نامسکوك: نازده
نامقدور: ناشدنی، ناتوانسته	نامسکون: ویران، نآباد، لوت
نامقطوع: نابریده	نامسلح: نابسیجیده، بی‌زینه، بی‌افزار
نامقید: یله، بی‌بندوبار، آزاد	نامسمی: تابجا
نامكتسب: به دست نیامده	نامشخص: نایپیدار
نامکرر: ناگفته، ناپوییده	نامشخص: نایپیدار
ناملايم: ناهموار، زبر، درشت، خشن	نامشروع: ناشکافته، کوتاه
ناممدوح: ناستوده	نامشروع: بی‌سامه
ناممکن: ناشایان (nē šāyen)، ناشدنی	نامشروع: ناروا، گناه آلوده
نامناسب: ناشایست، نابجا	نامصادق: نایکرنگ، ناراست، نادرست
نامنافق: یکدله	نامصور: نانگاشته، پیکر ناپذیرفته
نامنظر: نایبیوسیده	نامطبوع: ناگوار، ناپسند، ناخوشایند، چرکین، بی‌ارج
نامنظم: نابسامان، نا به سامانی، نا به سامان، بی‌سامان	نامطلب: نامجوی
نامنظور: ناسپاس	نامطلوب: ناخواسته، ناپسندی، ناپسند
نامنقسم: بخش نا شو	
نامنقول: ناترابر، پایدار	



بوغ: هوشمندی، فرهوشی	ناموازی: در برابر هم
نسی: وَخُشُور	ناموافق: ناهمساز، ناسازوار، کیاگن
نت: یادداشت	ناموثر: بی‌هنایش
نتایج: هوده‌ها، فرجام‌ها، سرانجام‌ها، ره آوردها، دستاوردها، دست آوردها، پی‌آیندها، پیامدها، برآیندها، برآمددها، بازدها	ناموثق: نالستوان
نتبجه: پی‌آیند	ناموجه: نپذیرفتني، نابجا
نتیجتا: سرانجام	ناموجود: نباشنده
نتیجه: هوده، فرجام، سرانجام، ره آورده، دستاورده، دست آورده، پیامده، برآیند، برآمد، بازده	ناموزون: ناهنجار، ناسنجیده، زمختر
نتیجه دادن: هودیدن	ناموس: شرم، پاکدامنی
نتیجه کار: پیامد کار	ناموضع: نا به جا
نتیجه گیری: برداشت	ناموفق: ناکامی، ناکام
نشر: شباباش، پیشکش، پاشیدن، افساندن، ارمغان	نامؤثر: بی‌هنایش
نشرکردن: پیشکش کردن، پاشیدن، افساندن	نامی: روینده (۶۵)،
نشر: سخن ناسروده، دیپ	نامیمون: نافرخنده، ناخشنود، ناخجسته
نجابت: آزادمردی (۷۲)، نیکو، نیکنهادی، آزادمنشی، آزادگی	نانجیب: بد نهاد
نجات: رهایش (۶۵)، کمک، رهایی، رستگاری، آزادی	نانوتکنولوژی: ساخت آوری خرد
نجات بخش: رهاننده	ناهمجنس: جداسرده
نجات بخشیدن: رهیدن، رهاندن، رستن، آزادشدن	ناواجح: ناروا، نابایست
نجات دادن: جستاندن	ناوارد: ناآگاه، کارندان
نجات یافته: رها شده	ناواقف: ناآگاه، ناآزموده
نجار: درودگر (۶۵)، چوبکار	ناوجوب: ناسزاواز
نجاری: درودگری	ناوجوه: ناشایست، ناروا، نادرست
نجاست: ناپاکی، پلیدی، آلودگی	ناوفادار: ناپایدار، پیمان شکن
نجس: پلید، پلشت	ناوقت: نابهنگام، بی‌هنگام
نجوا: درگوشی، پچ پچ	نایب: جانشین، پیشکار
نجوم: ستاره شناسی، اخترماری، اخترشناسی، اختر شناسی	نایب السلطنه: شاهیار، جانشین شاه
نجیب: والاگوهر، نیکنهادی، نیکنهاد، نیک نژاد، نیک گوهر، پاک‌زاد، پاک نهاد، بزرگوار، آیریا، آزاده	نایب قهرمان: پهلوان دوم
نجیب زاده: والاتبار	نایب قهرمانی: پهلوان دومی
نجیب‌زاده: آزادمرد	نایب‌قهرمان: پهلوان دوم
	نایب‌قهرمانی: پهلوان دومی
	نایل شدن: رسیدن، دست یافتن، بهره مند شدن
	نائل شدن: رسیدن، دست یافتن
	نبات: روینده (۶۵)، رستنی (۶۵)، نبات، گیاه، کند
	نبش قبر: گورگشایی، گورشکافی
	نبض: رگجست، تپش



نزاع: هم‌پیکاری (ham patkārišnīh ^{۲۷})، نبرد، کشمکش،

ستیزه، ستیز، زدوخورد، درگیری، جنگ، پیکار، آورد

نزع: مردن

نژهت: نیکویی، شادابی، دلگشاپی، پاکیزگی، پاکی، پاکدامنی

نزلول: فروفرستادن، فروشدن، فرود، زیریدن، پایین آمدن،

بهره، افت

نزلول پول: بهره پول

نزلولی: کاهنده، فرویاز

نس: متن

نساج: ریسنده

نسا: زنان، زن

نساج: ریسنده، بافنده، بافکار

نساجی: ریسنده‌گی و بافندگی، جولاپی، بافندگی

نسب: نژاد، دودمان، خویشاوندی، تبار

نسبت: هارفت، سنجش، درباره، در برابر، خویشی،

خویشاوندی، پیوند، بسته، بستگی، بازخوانی

نسبت به: در سنجش با، در برابر، بسته به

نسبت داد: بربست

نسبت دادن: هاریفتن، پیونددادن، پیوند دادن، بربستن

نسبتا: کمابیش، تالاندارهای، تا اندازه‌ای، به سنجش

نسبتاً: کمابیش، کم و بیش

نسبی: همگرایی، کمابیش، فراخور، تباری، پروری

نسج: بافت

نسخ: نسک، نسک، ستردن، ستردن، زدایش، برانداختن

نسخه: ویرایش، نگارش، رونوشت، روگرفت، چاپ

نسل: نژاد، دودمان، تیره، تخمه، تبار، پشت

نسل اندر نسل: پشت در پشت

نسلا بعد نسل: پشت در پشت

نسناس: دیوخوی

نسوان: زنان، بانوان

نسیان: فراموشیدن، فراموشی، پرتویش، ازیادبری

نسیم: وزیدن، وزش، نرم باد، باد خنک و آرام

نسیه: پستانداست (بُه ^{۲۸})، پس دست

نشات: نوپیدایی، زندگی، پرورش

نحس: ناهمايون، نافرخنده، ناخجسته، گجسته، بدفر جام،

بدشگون، بدپخت، بداختر، بدآختر

نخص: گجسته

نحو: گونه، شیوه، روش، روال

نحوه: گونه، شیوه، روش، روال

نحوه کار: روش کار

نحوی: فرازشناسانه

نحیف: نزار، ناتوان، لاغر، رنجور

نخاله: دورریز، پسماند، بدردنخور

نخبگان: سرآمدها، برگزیدگان، برترین‌ها

نخبه: سرآمد، برگزیده، برتر

نخست وزیر: سروزیر

نخل: موگ، کویک، درخت خرما، خرمابن

نخوت: خودستایی، خودخواهی، خودپسندی

نخودچی: نخود بوداده

ندا: سدا و ازهای پارسی است که به نادرستی صدا نوشته

شده، فریاد، بانگ، آواز، آوا

ندامت: ایرمان (بُه ^{۲۹})، شرم‌ساری، پشیمیدن، پشیمانی،

افسوس

ندای وجود: آواز سرشت

نده: ناله، مويه، گريه، زاري

ندرت: نایاب، کمیابی، کمی

ندرتا: گهگاهی، گهگاه، گاهی، گاهگاهی، جسته‌گریخته،

بسیار کم

ندرتاً: گاهی

ندیمه: همنشین، همراز، همدم

نذر: برآورده نیاز

نرجس: نرگس

نرس: پرستار

نرس اید: کمک پرستار، بهیار

نرمال: هنجرامند، هنجر، بهنجر، بهنجرار

نرون: پی‌باخته (فُه ^{۳۰})،



نظم‌نامه:	سامان نامه	نشاط:	شور، شادی، شادمانی، رامش
نظمی:	سپاهی، ارتشی	نشر:	گستردن، پراکنده کردن، پراکندن، پخش
نظایر:	همسان‌ها، همتاها، همانندها، مانندها	نشریه‌ادواری:	گاهنامه
نظر:	نگر (نظر تازی شده نگر است که از پارسی به تازی راه یافته)، نگرش (بـ)، نگریستن، نگاه، نگر، روی، رو، دیدگاه، دید، دی	نشریه هفتگی:	هفته نامه
نظر او:	دید او	نشو و نما:	بالیدن
نظر به اینکه:	از آنجا که	نشو و نما:	پرورش
نظر کردن:	نگریدن (بـ)، نگریستن	نص:	سخن روشن، سخن آشکار
نظری:	نگری	نصاب:	سازنده، دسته کارد، آغاز هر چیزی، اندازه‌ای از چیزی
نظریه:	نگره، دیدگاه، انگاره	نصایح:	پندها، اندرزها
نظم:	هماهنگی، سامان، سازماندهی، دهناد، آرایش، آراستن، آراستگی	نصب:	گماشتن، گذاشتن، کارگزاری، کارگذاشتن، افراشته
نظم داد:	بسامانید	نصب کردن:	گماشتن، گذاشتن، کارگذاشتن، برنشانیدن، برنشانده
نظمیه:	شهربانی	نصحت:	پند
نظیر:	مانا (بـ)، همسان، همتا، همانند، همانا، مانند	نصر:	یاریگر، یاری دادن، بخشیدن
نظیف:	شسته، تمیز، پاکیزه، پاک	نصف:	یک دوم، نیمه، نیمروز، نیم
نعم:	فوژان (بـ)، ویله، فریاد، غریو	نصف النهار:	پرهون نیمروز
نعم:	مرده، مردار، لشه، کالبد	نصفه:	نیمه، نیم
نعم:	پساهنگ، پای افزار	نصیب:	سود، دست آمد، درآمد، بهره، بهر، بخت
نعمی:	دمپایی	نصیحت:	سفارش، پند یا اندرز، پند، اندرز
نعمت:	نیکی، دسترس، داشته، دارایی، خوبی	نصیحت کردن:	پژولیدن (بـ)، پند دادن، اندرز دادن
نعماع:	نانوک، پذور	نطفه:	تخمه، تخمک، تخم
نعماع:	نوها، آوازها	نطق:	گفتار، سخنوری، سخنگویی، سخنرانی
نعمه:	نوا، سرود، ترانه، آواز، آهنگ	نطلبیده:	ناخوانده
نعماق:	ناسازگاری، ناآشتباهی، دورویی، دودستگی، جدایی	نظارت:	وارسی، فردید، دیدوری، پاییدن، بازرگانی، بازبینی
نعمات:	بویهها	نظاره:	نگاه
نعمه:	بویه، بوی خوش	نظاره کردن:	نگریستن، نگاه کردن
نعمخ:	ورم کردن، ورم، بادکردن، آماش	نظاره گر:	بیننده
نعم:	کس، سر، تن	نظافت:	رفت و روب، پاکیزه کردن، پاکیزگی، پاکی
نعمرات:	یاران، همکاران، کسان	نظافت را رعایت کنید:	را پاکیزه نگه دارید، را پاکیزه دارید
نعمرت:	رویگردانی، دلزدگی، بیزاری	نظافت را رعایت کنید:	پاکیزه نگه دارید
نعمرت انگیز:	ناخوشایند	نظم:	سامان (بـ)، سامانه، سازگان، دستگاه، آراستن، ارش
		نظم وظیفه:	سربازی، دوره زیرپرچم



نقاهه: گونیا

نقاهت: بهبودی

نقد: سخن سنجی، سره گزینی، دستی، دستادست، خرد

گیری، پیشدهست، بهین گزینی، بررسی، آماده

نقدا: همین دم، هم اکنون، پیشکی، پیشادست

نقداً: پیشکی، پیشادست

نقره: سیم، سیم

نقره‌ای: سیمین

نقره‌بی: سیمین

نقش: نگاهداشته، نگاره، نگارخانه، نگار، نداری، نخش، نگار،

نگارک، فرتور، زمود، چهره

نقش داشتن: دست داشتن

نقشه: رهنامه (ز خاقان پرسید کاین شهر کیست به رهنامه

در نام این شهر چیست (نظمی)، نگاره، زمین نما،

زمین نگار، جهان نما

نقشه کشی: پایه ریزی، برنامه ریزی

نقص: کمی، کمبود، کاهش، کاستی

نقص عهد: پیمان شکنی

نقسان: کمی، کمبود، کم شدن، کاهش، کاستی، کاسته

شدن، زیان

نقسان کردن: کاهیدن (پنه)

نقض: شکستن، شکست

نقطه: نوک، میانه، لبه، دلیل، خجک، خال، خجک، تیل،

بخش

نقطه ضعف: سست نا، آسیب‌گاه

نقطه اتصال: پیوندگاه

نقطه ثقل: گرانیگاه

نقطه ضعف: سست نا، آسیب‌گاه

نقطه عطف: چرخشگاه

نقطه نظر: نگرنده، نگرش، دیدگاه

نقطه ی اتصال: پیوندگاه

نقل: گفته، گزک، گزک، جابجا کردن، ترابری، بازگویی،

بازگفت

نقل قول: گفته آوری، گفتاورد، بازگفت

نقل کردن: بازگو کردن، بازگفتن، باز گفتن

نفرین کردن: پُشولیدن (پنه)،

نفس: روان (وه)، خود (وه)، گوهر، سرشت، روان، دمش،

دماء، دم، خود، جان

نفس آخر: واپسین دم

نفس بردگی: دمیش، دمیر، دمیر

نفس تنگی: دم تنگی

نفس عاقل: روان خردی

نفس عمیق: ژرف دم

نفس کشیدن: دمیدن (پنه)،

نفس ناطقه: جان گویا (وه)، جان گویا

نفسانی: روانی

نفع: سود، بهره، بازدهی

نفع پرست: سودجوی

نفع خالص: سود ویژه

نفقه: هزینه زندگی، گذرانه، توشه

نفلیه بطي السیر: بارکشی کند

نفوذ: فروروی، فرو روی، رهیافت، رخنه کردن، رخنه،

راه یابی، راه یابی

نفوذ به: گذشتن از، رخنه کردن در

نفوذ کردن: سوراخ کردن، رخنه کردن

نفوذ کردن به: گذشتن از، رخنه کردن در

نفوذ کلام: گیرایی سخن

نفووس: مردم، دلها

نفی: نایش، راندن، دور کردن، بیرون کردن

نفیس: گران‌مایه (پنه)، گران‌مایه، گران‌بها، بالارزش، ارزنده

نقاب: روبنده، رخ پوش، پیچه

نقاد: سنجش گر، سخن سنچ، خرد گیر

نقاره: کوس، دهل، تبیره

نقاش: نگاره، نگارگر، تخشگر

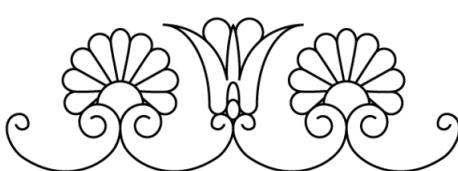
نقاشی: نگارین، نگارگری

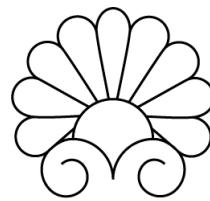
نقاط: میانه‌ها، دیدگاه‌ها، خجک‌ها

نقال: گوسان، داستان گو، افسانه‌گو



نهی: ناروادانستن، پیشگیری، بازداری	نقلى: بازگفتی
نواحی: کرانه‌ها، سوها، بخش‌ها	نقلیه: بارکشی
نواقص: کمبودها، کاستی‌ها	نقلیه سریع السیر: بارکشی تند
نوبت: هنگام، گاه، پستا، پاس	نقیصه: کمی، کمبود، کاستی
نوحه: مويه، شیون	نقیض: وارونه، ناهمسان، ناسازگار، پاد، بازگونه، آخشیج
نوحه کردن: موییدن (بِهَ)،	نکات: نکته‌ها (نکته پارسی است و نکات بر سیاگ تازی ساخته شده)،
نوحه کننده: مويه‌گر (بِهَ)،	نکاح: زناشویی
نور: فروغ، شید، روشنی، روشنایی، درخشش، درخشانی، پرتو	نکبت: رنج، خواری، بدختی
نورالانوار: شید شیدان	نکبت بار: رنج آور
نورانی: روشن، درخشان	نکته: پارسی است، برگزیده
نورتاب: آباثور	نکره: ناشناس، زشت، خشن، بدريخت، الدنگ
نوسان: جنبیدن، جنبانکی	نگهبان قلعه: دڑپاد
نوشُدَه: حادث	نمّام: سخن چین (بِهَ)،
نوشتگات: نوشته‌ها	نمّامی کردن: سخن چیدن (بِهَ)، سخن چیدن
نوطهُور: نورسیده	نماز: نماز
نوع: گونه، گون، سرده، جور	نمام: سخن چین
نوعا: هماره، بیشتر	نمره: شماره، شمار، تراز
نوعاً: هماره، بیشتر	نمط: نمد
نوع به نوع: گوناگون (بِهَ)،	نمک طعام: نمناک، نمک خوراکی
نوعی: گونه‌ای	نمو: رویش، افزایش
نویسه: وات	نمو کردن: گوالیدن (بِهَ)، گوالیدن (بِهَ)،
نیابت: جانشینی	نموكردن: روییدن، رستن
نیت: مراد، خواسته، خواست، آهنگ، آرمان، آرزو	نموكننده: افزاینده (بِهَ)، روینده
نیروی جاذبه: نیروی گرانش، نیروی آهنگا	نهار: روز
نیروی خلاقه: آفرینش‌گری	نهانی: فرجامی، پایانی
نیک سیرت: نیکنهاد، نیک سرشت	نهایت: فرجام، سرانجام، پایان
نیک محضر: خوشروی، خوش برخورد	نهایتا: سرانجام
نیک نفس: نیکروان، پاکدل	نهایتاً: سرانجام
نیل: رسیدن، دست یافتن، دست یابی	نهایی: کرانیں، فرجامین، پایانی، انجامین
	نهر: رود، جوی، تَجن
	نهصد: نهصد
	نهضت: جنبش





و

- واسطه:** میانگین (پ)، میانجی (پ)، میانگی، میاندار،
میانجیگری، میان جی، پادر میانی
- واسطه شفیع:** میانجی
- واسع:** گشايش دهنده، گشاد، فراخ
واشر: پولک
- واصف:** ستاینده
- واصل:** رسیده، دریافت شده
- واصله:** رسیده، دریافتی
- واضح:** برجسته (پ)، هویدا، نمایان، روشناتک،
روشن، آشکار
- واضح کردن:** روشن گردانیدن
- واضحی:** روشنی
- واضع:** نهنده (پ)، نو اندیش
- واعظ:** سخنور، سخنران، پنده، اندرزگوی
- وافر:** فراوان، بیشتر، به فراوانی
- وافى:** کارآمد، بسنده
- واقع:** راستی، جا گرفتن
- واقع بین:** روشن بین، درست بین
- واقع شدن:** رویدادن، پیشامد
- واقعا:** بی‌گمان، به راستی، به درستی، براستی، بدرستی
و**اقعاً:** به راستی
- واقعه:** رویداد، رخداد، پیشامد
- واقعه یا اتفاق:** رویداد یا رخداد
- واقعی:** راستین، راست، درست
- واقعیت:** راستینه، راستینگی
- واقف:** دانا، آگاه
- واکسیناسیون:** مایه کوبی
- واکمن:** پخش همراه
- والا:** ولی، وگرنه
- والقدر:** بالرزش، بالرج
- الاماقام:** الاجایگاه، گرانمایه، بلندپایه
- والاهمت:** والاکوش، بلندنگر
- والد:** پدر، بابا

- و الا:** وگرنه
- و قیمت قدر:** ارزشمندی
- و لا غیر:** و دیگر هیچ
- وات:** نویسه، توانه
- واشق:** پایدار، برجا، استوان، استوار
- واجب:** ناگزیر، ناچار، خواسته شده، خواسته، بایسته، باید، بایا
- واجب بودن:** بایستن
- واجب الوجود:** هر آینه‌هستی، هر آینه‌بود، ناچارهست،
ناچارباش
- واجد:** دارنده، دارا، توانگر، توانا
- واحد:** یگانه، یگان، یکی، یکه، یکتا، یکا، بخش
- وادی:** دشت، بیابان
- وارث:** ریگمند (نگا مرده ریگ)، ریگبر (نگا مرده ریگ)،
مرده ریگبر، مانده بر، بازمانده
- وارد:** کارکشته، درون، درآمدن، اندرآمدن، اندر شدن
- وارد شد:** درون شد، اندر شد، اندر آمد
- وارد شدن:** درون شدن، درآمدن، به درون آمدن، اندرآمدن
- وارد کردن:** نوشتن، نهادن، زدن، تو کردن
- واردادات:** رسیده‌ها، درونگاه، درونبرد، درون آی، درون آوری
- واردداتی:** درونگاهی، درون آیی
- واردبودن:** آگاه بودن
- واژه تخصصی:** دانشوازه
- واژه علمی:** دانشوازه
- واژه‌ی تخصصی:** دانشوازه
- واژه‌ی علمی:** دانشوازه



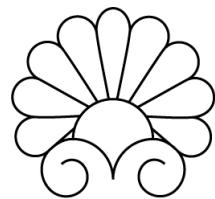
وحدت: یگانگی، یکی، یکدستی، یکتایی، یکپارچگی، همبستگی	والده: مام، مادر
وحش: دشتی، ددمنشی، جنگلی، جانورانه، جانور، بیابانی	والدین: پدر و مادر
وحشت: هراس، ترس، بیم، باک	والله: به خدا سوگند، به خدا
وحشت کردن: هراسیدن، ترسیدن، پرموسیدن	والله اعلم: و خداست که می‌داند
وحشتناک: هراسناک، هراس انگیز، دهشتناک، ترسناک	واله: شفته، شیدا، سرگشته
وحشی: تومن (بـ۷)، سرکش، رام نشده، دشتی، درنده، ددمنش، دد، جنگلی، جانورانه، جانور، بیابانی	والور: چراغ گرمزا
وحشیانه: ددمنشانه	والی: فرماندار، استاندار
وحی: فرهش، آگاهیدن	واهمه: هراس، نگرانی، ترس، بیم
وحی کردن: فرهیدن	واهمه کردن: هراسیدن
وخامت: ناگواری، سختی، بدفرجامی	واهی: سست، پوج، بی‌بنیاد
وخیم: ناگویا، ناگوار	اویلا: شیون کنان
وداع: خدالنگهدار، پدرود، بدرود گرفتن، بدرود، بار بستن	وب سایت: تارنما
وداع کردن: بدرود گرفتن، بار بستن	وبال: گزند، سختی، رنج
وداع گفتن: بدرود گرفتن، بار بستن	وبال گردن: گرفتاری، گردن گیر، دشواری، بارگردن
ودیعه: نهاده، گروسپاری، سپرده	وبسایت: وب‌گاه، تارنما
وراث: بازماندگان	وبلاگ: وبنوشت، تارنوشت، تارنگار
وراثت: همیریگی، مردیریگ، مانداک، بازمانده	وتر: زه
وراج: پرگو	وثوق: استوانی، استوار
وراجی: پرگویی	وثیقه: پشتوانه
ورد: نیایش، ستایش، افسون	وجاهت: زیبایی، خوشگلی، خوبروی
ورطه: منجلاب، مرداب، گرداب	وجب: وژه
ورع: پرهیزکاری، پارسایی	وجد: شور، شادمانی، خوشی، خرسندي
ورق: برگه، برگ	وحدان: یافتن (۶۷)، یافت، فرجاد، بینش، آوای درونی
ورقه: برگه، برگ	وجه: گونه، گوشه، سویه، زمینه، رویه، روی، پول
ورکشان: کارگاه آموزشی (۷۷)،	وجه تسمیه: شوند نام گزاری، انگیزه نام گزاری
ورم: باد، آماس	وجه تشابه: همتایی، همانندی
ورم کردن: آماسیدن	وجهه: نیکنام، سرشناس، خوشنام
ورود: گام نهادن، رسیدن، راهیابی، درونشد، درونروی، درونرفت، درون شدن، درآمدن، پانهادن، پانهادگی، اندررفت	وجود: بایستگی
ورود ممنوع: درونشد نارواست، درون نیایید، درون نشوید، درون نروید، درون شدن نابجاست	وجود: هستی (۶۷)، بوشن (۶۷)، بودن (۶۷)، بودش (۶۷)، هستی، هستش، هست، فرتاش، بود
ورودی: درآیی، درآیگاه	وجود داشتن: هستی داشتن، جای داشتن، بودن
	وجود نداشتن: جای نداشتن
	وجوه مشترک: رویهای یکسان



وصل: پیوند، بهم رسیدن	وروظیه: در آیه، پذیرانه
وصل شدن: پیوند داده شدن، پیوند دادن، پیوسته شدن، پیوستن	ورید: سیاه رگ، رگ
وصل کردن: پیونددادن، پیوند دادن، پیوسته کردن، پیوستن	وزارت: وزیری، دیوان
وصلت: زناشویی، خویشاوندی، پیوستگی	وزارتخانه: دیوان سرا
وصله تن: فرزندان، خویشان	وزرا: وزیر
وصله ناجور: ناهمگرا	وزن: گرانی، گرانسنجی، سنگینی، آهنگ، ارزش
وصول: رسیدن، رسید، دریافت، بدست آوردن	وزن کردن: کشیدن، سنجیدن، ترازیدن
وصی: نماینده، سربرست، جانشی	وزنه: سنگ ترازو، سنگ
وصیت: سفارش، سپارش، اندرز	وزین: گرانمایه، گرانسنج، گران، سنگین، ارزشمند
وصیت نامه: سفارشنامه، سفارش نامه، سپارش نامه، درگذشت نامه	واساطت: میانجیگری کردن، میانجیگری، میانجی، پادرمیانی، پا در میانی
درگذشت نامه، درگذشت نامه	واساطت کردن: میانرودان، میانجیگری کردن
وصیتنامه: سفارشنامه، سپارش نامه، درگذشت نامه	واسایل: کارمایه‌ها، دست آویزها، ابزارها
وضع: نهاد (۶۷)، نهشت، نهادین، نهادن، نهاد، نهش، گذاردن، رویه، پایگذاری، برنهادن	واسایل نقلیه: ترابرها
وضع حمل: زایمان، زایش	وسائط نقلیه: ترابرها
وضع کردن: روایی ساختن، رواج دادن، برنهادن	واسائل نقلیه: ترابرها
وضعیت: نهش، سروسامان، چونی، چند و چونی، چگونگی، جایگاه	وسط: میانی، میانه، میانگاه، میانجی، میان، بهینه‌گزیده
وضو: دست نماز، پادیاب، آب دست	وسطی: میانین (۶۷)، میانگین
وضوه: آب دست	وسع: فراخی، توانگری، توانایی
وضوح: هویدایی، گویا، سرراستی، روشنی، روشن، پیدایی، بیانگر، آشکارشدن	وسعت: فراخنا (۶۷)، گستره، گسترش، گستردگی، فراخی، پهنه، پهنا
وطن: میهنی، میهن، کشور، سرزمین، سامان، زادگاه، زاد و بوم، دیار، دولت، بوم، بلاد	وسعت دادن: گستردن، گسترانیدن
وطنی: میوه، میهنی	وسواس: کژ اندیشه‌ی، دودلی، بدگمانی، بداندیشه
وظایف: گماشتگی‌ها، کارها	وسواس درنظافت: تن چینکی
وظیفه: دَخَشَک (۶۷)، هَرَگ، خویشکاری، بایستگی	وسواسی: دودل
وظیفه خوار: روزی خوار	وسوسه: دیوکامگی، بداندیشه
وعد: نوید، مژده	وسوسه کردن: برایستاد کردن
وعده: نویسنده، نویش، نوید، مژده داده	وسيع: گستردہ، فراخ، دامتگیر، پهناور
وعده کردن: پیمان بستن	وسيعي: گستردہ‌ای
وعده گرفتن: میهمان کردن	وسيله: کارمایه، دستآوی، دستاویز، دست آویز، ال، افزار، ابزار
وعده ملاقات: زمان دیدار	وصال: پیوند، پیوستن، بهم رسیدن
	وصف: نگیزش، فروزه، ستایش، ارج
	وصف کردن: شناساندن، ستودن



ولاغیر: و نه دیگر هیچ، و دیگر هیچ	وعظ: پند، اندرز
ولایت: فرمانروایی، فرمانروای، سرپرستی، استان	وفا: مهرورزی، پیمانداری
ولد: فرزند، زاده، پور، بچه	وفا بعهد: درست پیمانی
ولع: آز	وفا بعهد: درست پیمانی
ولوله: غوغاء، جنجال، آشوب	وفاء: مهرورزی، پیمانداری
ولي: سرپرست	وفات: میرش، مرگ، درگذشت
ولیعهد: جانشین	وفادر: آبریا
ونوس: ناهید	وفاق: سازواری، سازگاری
وهم: پندار (وھ)، هراس، ترس، پندار، بیم	وقف مراد: به دلخواه، به خواسته دل
ویزا: روایید	وفور: فزوئی، فراوانی، فراوان، بسیاری
	وقاحت: گستاخی، بی‌شرمی
	وقار: گرانسینگی، فرهمندی
	واقایع: سرگذشت‌ها، رویدادهای، رویدادها، رخدادها
	واقائ: سرگذشت‌ها، رویدادها، رخدادها
وقت: وقت، هنگامه، هنگام، گه، گاه، زمان، روزگار، پاس	وقت و بی وقت: گاه به گاه
	وقتی: هنگامی که، هنگامی
	وقتی که: هنگامی که
	وقتیکه: هنگامی که
	وقف: ورسناد، نهادک، دهش
	وقفه: درنگ، ایست
	وقوع: رخداد، دست دادن، پیش آمدن
	وقوف: پی بردن، آگاهی، آگاه شدن
	وقیح: گستاخ، دریده، پررو، بی‌شرم، بی‌آبرو
	وقیحانه: بیشترمانه، با پررویی
	وکالت: نمایندگی، کارگزاری، جانشینی
	وکالت با عزل: نمایندگی
	وکالت بلا عزل: جانشینی
وکالت تسخیری: دادگزاری گزینشی، دادگزاری رایگان	وکالت نامه: نمایندگی نامه، دادگو نامه
	وکیل: نماینده، کارگزار، جانشین
وکیل مجلس: نمایه، نماینده مجلس، نماینده انجمن	
ولادت: زاییدن، زایش، زادن، زادروز	



۵

هدایت: رهنمودی، رهنمود، رهبری، راهنمایی، راهبرد

هدایتی: راهبردی

هدر: نفله، سرآیند، تباہ، بیهودگ، برباد رفته، از دست رفته

هدر دادن: تباہ کردن، از دست دادن

هدر رفتن: بر باد رفتن

هدف: آماج، آرمان، انگیزه

هدنرس: سرپرستار

هدهده: پویک

هدیه: دهش، چشم روشنی، پیشکش، ارمغان

هدیان: چرند، پریشان گویی

هر فردی: هر کسی

هراس: ترس

هرچ: آشوب

هرچ و مرچ: درهم برهم، پریشانی، آشوب

هردمبیل: هر که هر که، درهم بر هم

هر طریق: هر راه

هر طور: هر گونه، هرجور

هرقدر: هر چند

هروقت: هرگاه

هزل: یاوه، شوختی

هزیمت: گریختن، پراکندگی

هژبر: شیر، دلیر

هست: موجود (۹۷)،

هشلهف: نچسب، ناگویا، ناشیوا، نازیبا، ناآشنا

هضم: گوارش (۶۷)، گواریدن

هضم رابعه: گوارش پایانی

هضم شدن: گواریدن (۶۷)، گواردن (۶۷)

هغصی: گونه، ریخت، روش

هفت خط: دغلکار

هق جلی: برگستان

هلاک: نیستی، نابودی، مرگ

هلاک کردن: نابود کردن

هلاکت: نابودی

هاتف: سروش، آواگر، آوازدهنده

هادی: رهنما، رهبر، پیشوای

هارد: سفت، سخت

هارددیسک: گرده سخت

هارمونی: هماهنگی (۶۷)،

هارمونیک: هماهنگ (۶۷)،

هال: سرسرا، تالار

هاله: خرمن

هتاک: رسواکننده، بی‌شرم، بدزبان

هتاکی: ناسزاگویی

هتك: ناسزا، دشنام

هتك حرمت: آبروریزی، آبروری

هتل: مهمانسرا

هجا: اواج، آواج، آوا

هجاء: آواج

هجران: دوری، جدایی

هجرت: کوچیدن، کوچ کردن، کوچ، فراروی، فرارفت، دوری

از میهن

هجري: فراروی

هجري شمسی: خورشید سال

هجري قمری: ماه سال

هجو: یاوه، نکوهش

هجوم: تکش، تک، تازش، تاخت و تاز، آفند

هجوم آوردن: تازیدن، تاختن

هجوم بردن: رزمیدن

هد هد: شانه بسر، پویک



هم‌مقدار:	همسنگ	هلال:	مه‌چه، ماه‌چه، ماه نو، کمان
همنوع:	همگون، همگن	هله کوپتر:	چرخبال، بالگرد
همه فن حریف:	همه کاره، زرنگ	هليکوپتر:	بالگرد (ف۱۷)
هموریج:	خون روی	هم جنس:	همگن
هموزن:	همترازو	هم جهت:	همسو، هم رون
هموستاتیک:	خون ایستان، خون ایست	هم درجه:	همتراز
هموستاسیس:	خون ایستی	هم سفر:	همراه رهنوردی
هموطن:	هم میهن	هم شکل:	همریخت، همانند
هموطنان:	هم میهنان	هم صحبت:	همدم، هم سخن
هموفیلی:	خوندوستی	هم عصر:	همدوره
همولیسیس:	خون کافت	هم عقیده:	هم باور، هم اندیشه
همین طور:	همین گونه	هم فکران:	هم اندیشان
همینطور:	همین گونه	هم قافیه:	هم پساوند
هندسه:	هندچک، دیوان، اندازه	هم قدم:	همگام، همراه
هندسی:	دیوانی	هم مسلک:	همباور
هننه ا مد:	زبان، چاپلوسی	هم معنی:	همگن، هم چم، هم آرش
هوسبازی:	تن کامگی (tankāmagīh پُر)	هم معنی متراffد:	هم آرش
هوش مصنوعی:	هوش‌واره	هم وطن:	هم میهن
هول:	هراس، ترس، بیم، باک	هماتولوژی:	خون شناسی، خون پزشکی
هولناک:	هراس‌انگیز، ترسناک	همان طور:	همان‌گونه، همان گونه، همان جور، همانسان
هوموپاتی:	همسان درمانی	همانطریق:	همان روای، همان روش
هوی و هوس:	گرای، خواهش	همانطور:	همان‌گونه، همانسان
هویت:	هستی، نهاد، نام و نشان، کیستی، شناسه، شناسایی،	همانقدر:	همان اندازه
چیستی، چبود، جم		همت:	کوشش، پشتکار
هیات:	گروه، ریخت، دسته، انجمان	همجنس:	همگون
هیات تحریریه:	گروه نویسنده‌گان	همجهت:	همسو
هیبت:	ترس، بیم، بزرگی	همجوار:	همسايه
هیپنوتیزم:	خواب گری	همدیف:	همپایه
هیپنوتیک:	خواب آور	هم‌شکل:	هم‌گون
هیپنوسیس:	خواب واره	هم‌صحبت:	هموازه (هـ۱۷)
هیجان:	شور، جوش و خروش	هم‌معقیده:	همباور
هیچ وجه:	هیچگونه، هیچ روی	هم‌مفکران:	هم اندیشان
هیچ وقت:	هیچگاه	هم‌قدر:	همسنگ
هیچموقع:	هیچگاه	هم‌معنی:	چمواژه
هیچوقت:	هیچگاه		



هیدراته: آبدار (فُـهـ)، آپوشیده (فُـهـ)،

هیدراسیون: آبدار کردن (فُـهـ)، آپوشی (فُـهـ)،

هیدرولیز: آبکافت (فُـهـ)،

هیروگلیف: نگارییک

هیکل: کالبد، تنہ، پیکر، اندام

هیهات: دریغا، دریغ، افسوس

هیولا: دیو

هیبت: گروه، دسته

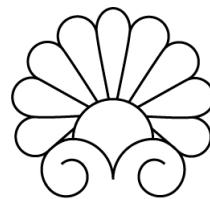
هیئت: گروه، ریخت، دسته، انجمن

هیئت حاکم: کشورمداران، فرمداران





یک بعدی: تک سویه
یک ذره: یک خردہ
یک ربع: یک چهارم، یک چارک
یک طرفه: یکسویه
یک عدد: شماری
یکدفعه: بیکبار
یکطرف: یکسو
یکطرفه: یکسویه، یکرویه
یمن: همایونی، فرخندگی، شگون
یواش: آهسته
یورتمه: لوکه، رهوار، چارگامه
یورش: تکش، تازش، تاخت و تاز، تاخت
یوم: روز
یوم ازل: ناآغازروز
یومیه: هر روز، روزانه
یونجه: اسفست، اسپست
بیلاق: سردسیر، تابستانگاه



ی

یادش به خیر: یادش گرامی
یاس: نومیدی، نالمیدی، دلسردی
یاس آمیز: نومیدانه
یاغی: نافرمان، گردنکش، سرکش
یاقوت: یاکند
یالقوز: یکه، تنها، بی‌همسر
یایسه: نومید، نازا، سترون
یائسه: نومید، نازا، سترون
یأس: ناآرام
بیوست: خشک شکمی
یتیم: مادرمرده، پدرمرده، بی‌مادر، بی‌سرپرست، بی‌پدر
یتیم خانه: پرورشگاه
یحتمل: شاید، تواند بود



ید: دست
ید طولا: خستگی ناپذیر، پرتowan
یدک: دنباله، پالاد
یر به یر: سربه سر
یراق: نوار، ساز و برگ، ابزار
یرقان: زردکان، زرد روی
یسنی: یسنا
یعنی: هم چم است، می‌چمد، چم
یعنی چه: برای چه
یغما: چاپیدن، تاراج
یقه: گریبان
یقین: واخ، هازش، درواخ، بی‌گمانی، بی‌گمان، بی‌شک، باور
یقینا: بی‌گمان
یقیناً: بی‌گمان